السيف المسلول

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الارض والسماء و ظهر بوجوده فوق ظهور الاشیاء حتی اقر به الاذکیاء والاغبیاء و بطن کنه ذاته عن
معرفة العقلاء حتی عجز عن درک ادراکه الصدیقون والانبیاء المتصف بصفات الکمال و بحسنی الاسماء المنزه عما یقول
فیه اهل الاهواء والصلوة والسلام علی امام الاتقیاء و قائد الغر المحجلین الاصفیاء محمد هادی الناس الی الجنات العلی
مبلغ رسالات الله الاعلی الذی خشی الرحمن و لم یخش احدا غیره من الانس والجان و علی آله و اصحابه اهل البر والاحسان
و علی الذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان اما بعد میگوید فقیر محمد شاه الله
عثمانی النقشبندی المجددی غفر الله له ولاسلافه که اول از فرائض که انسان بدان مکلف شده تصحیح عقاید
علی ما انبأ به المرسلون من رب العالمین واتقنه و سدده خاتم النبیین محمد سید المرسلین و چون بنابر فساد اهواء
و زیغ قلوب در دین محمدی فرقهای متعدده مدعی اسلام پیدا شدند مجسمه و جبریه و قدریه و روافض و خوارج
و مرجیه ناچار اهل حق برای دفع شکوک و شبهات شان و تاسیس دین متین و احکام آن کتب و رسائل
تصنیف نموده جزاهم الله خیر الجزاء اما چون از فرقهای زائغه بحکم اما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس
فیمکث فی الارض [illegible] الا نشان [illegible] چیزی نماند [illegible]
[illegible] فرقه اهل حق اهل سنت و جماعت باقی ماندند گروهی [illegible]
[illegible] پیدا کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الزام خصم بآیات قرآنی استدلال کرده میشود یا بروایات کتب معتبرهٔ روافض مثل کافی تصنیف محمد
بن یعقوب الکلینی و تهذیب و استبصار تصنیف ابی جعفر محمد بن حسن الطوسی و فقه من لا یحضره الفقیه لمحمد بن علی
بن بابویه القمی و استبصار ابن مطهر الحلی و جامع عباسی و غیر آن و تفسیر منسوب بسوی ابی محمد الحسن العسکری مانند
آن تا روافض را دران مجال انکار نباشد و در اکثر مسائل عقائد مثل حدوث عالم و اثبات صانع و توحید باری
تعالی و تنزیه او از صفات نقصان مثل جسمیه و مانند آن چون اثنا عشریه دران با اهل حق نزاع ندارند و نیز ادله
عقلیه و نقلیه آن در کتب کلام بشرح و بسط مذکور است و بجهة ظهور ادلهٔ آن مسائل در رنگ بدیهیات نزد علما
و عوام معلوم است لهذا دران مسائل بنا بر اختصار چندان گفتگو نکرده شده و بر ذوات آن مسائل و خلافی که بعضی
از فرقهای روافض دران داشتند اکتفا نموده شد مگر جائیکه مقدمهٔ لطیفه بر خاطر ریخته آنرا نوشته شد و درین باب
عالم اجل و عارف اکمل فرید الدهر وحید العصر ابو النصر نصیر الدین محمد المشتهر بخواجه نصر الله الحسینی المکی المدنی
اصلا الکابلی وطنا کتابی نوشته است در غایت حسن و جمال و براعته کمال آن بزرگ کتب روافض را
از تفسیر و حدیث و عقاید و فقه و تاریخ بسیار ملاحظه فرموده و عمر عزیز خود دران صرف نموده اکثر ادله در کتاب خود
جهة ابطال مذهب خصم و اثبات مذهب خود از کتب معتبره عند الروافض آورده است ابن فقیر هم بحکم عرق الارض
من کاس الکرام نصیب روایات کتب روافض را ازان کتاب اخذ نموده و المسؤل من الله العصمة و السداد و چون
این کتاب بحمد الله تعالی نفسی آمده که اگر ادنی شعور و انصاف داشته باشد حکم کند که روافض را اصلا جای
دم زدن نگذاشته لهذا نام این کتاب السیف المسلول للسنة العلیا علی الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا نهاده
شد و این کتاب را ترتیب کرده شد بر مقدمه و هفت مقاله و خاتمه مقدمه در بیان فرقهای روافض مقاله اولی
در ابطال مذهب روافض و اثبات مذهب اهل سنت و جماعه بر وجه اجمال مقاله دوم در بیان عقائد اهل سنت
و جماعه و ابطال مسایل خلافیه روافض بر وجه تفصیل مقاله سیوم در بحث امامة که آنرا روافض از اصول عقائد و اهل
سنة آنرا از فروع میدانند مقاله چهارم در جواب مطاعن خلفا و غیره صحابه کرام و طاعن نزد ما جمیع
اهل سنت مقاله پنجم در افضلیت و دران که جمیع صحابه بخوبی یاد نباید کرد و در کف اللسان عما شجر بینهم
بغض بزید مقاله ششم در ذکر خرافات روافض و ابطال ان و ذکر بعضی مسائل فروع انها

مقاله هفتم در ذکر بعضی مسائل فروع که اهل السنة وجماعة بدان متمیز اند خاتمه در ذکر خیر ائمه اهل بیت و غوث
الثقلین و نعوت و شمائل محمد سید بشر علیه السلام مقدمه در بیان فرقهای رافضی بدانکه فرقهای روافض چهار اند
یکی غلاة دوم کیسانیه سیوم زیدیه چهارم امامیه پس غلاة بیست و چند فرقه شده اند یکی سبائیه منسوب
بعبدالله بن سبا یمانی صنعانی که یهودی بود منافق در زی مسلمانان در آمده اول بنا در رفض نهاده
دولت اسلام را بر هم زدن خواسته میگویند که علی خداست و ابن ملجم شیطانی را بر صورت علی کشته و علی در ابر است
رعد آواز اوست و برق دره او دویم مفضلیه اصحاب مفضل صیرفی میگویند که خدا در ائمه حلول کرده است و منقطع
نمیشود سیوم سریعیه اصحاب سریع میگویند که خدا در پنج کس حلول کرده نبی و عباس و علی و جعفر و عقیل چهارم بزیعیه اصحاب
بزیع بن یونس که جعفر بن محمد را خدا گویند و میگویند که وحی بسوی ائمه می آید پنجم کاملیه اصحاب کامل که خدا را
بحکایت موصوف دارند و ارواح را بتناسخ قائل اند و میگویند که روح خدا در آدم پس در شیث و همچنین در انبیا در آمد
و میگویند که صحابه کافر شدند بترک بیعت علی و علی کافر شد بترک حق خود ششم مغیریه اصحاب مغیرة بن سعید
عجلی که خدا را جسم بصورة مردی میگویند بر سر او تاج هفتم جناحیه قائل اند تناسخ ارواح را و میگویند که خدا
روح است در آدم پس در شیث و همچنین در انبیا و ائمه و علی و سه پسر او حسن و حسین و محمد پس در عبدالله بن
معاویه بن عبدالله بن جعفر ذی الجناحین حلول کرده و او را بعد محمد بن حنفیه امام پنجم میدانند و انکار معاد و
استحلال محارم میکنند هشتم بیانیه اصحاب بیان بن سمعان میگویند که خدا در علی حلول کرده پس در محمد بن علی پس
در پسرش ابی هاشم بن محمد پس در بیان نهم منصوریه اصحاب ابی منصور عجلی و آنها را عجلیه نیز گویند بقدم عالم
و ابدیت آن قائل اند و احکام را انکار و جنت و نار را تاویل میکنند و محمد باقر را امام میگویند پس ابی منصور را
دهم امویه اصحاب اموی میگویند که علی شریک محمد بود در نبوة یازدهم تفویضیه میگویند که خدا دنیا را پیدا کرده
به محمد صلی الله علیه وسلم سپرده و هرچه در وست بروی مباح کرده و بعضی میگویند که به علی تفویض نموده
و بعضی گویند بهر دو دوازدهم خطابیه اصحاب ابی الخطاب محمد بن زینب الاجدع الاسدی میگویند که علی خدای بزرگ
است و جعفر صادق خدای خورد و ائمه پسران خدای اند و ابوالخطاب نبی است و ابوالخطاب یاران خود را
بشهادت زور بر مخالفان خود امر کرده سیزدهم از جمله خطابیه یک فرقه معمریه است اصحاب معمر میگویند که جعفر صادق با

خدا

نبی ملت پسر ابو الخطاب و بعد قتل او معمر و احکام شرع مفوض است بسوی نبی و معمر احکام را ساقط کرده چهاردهم
غرابیه میگویند که محمد و علی باهم مشابه بودند چون دو غراب جبرئیل وحی به علی آورده بود و بغلط به محمد رسانید
پانزدهم ذبابیه میگویند که علی خدا است و محمد نبی است و این هردو مشابه بودند چون دو مگس شانزدهم ذمیه
که نبی صلی الله علیه وسلم را مذمت میکنند و میگویند که علی خدا است محمد را فرستاده بود تا خلق را بسوی او خواند
محمد بسوی خود خواند و یک فرقه از ذمیه اثنینیه است که از مذمت رجوع کرده اند و محمد را شریک علی ساخته اند هردو را
خدا میگویند هفدهم خمسیه میگویند که خدا پنج اند محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و اینها یکی اند و روح خدا در اینها [illegible]
حلول کرده هیچ یکی را بر دیگری فضیلت نیست و بعضی از اینها از فاطمه تانیث مذمت میکنند برای نفی الوهیت
الوهیت تا آنکه او را دختر محمد و زن علی و مادر حسن و حسین میگویند هژدهم نصیریه اصحاب نصیر نوزدهم اسحاقیه
اصحاب اسحق این هردو میگویند که خدا در علی و اولاد او حلول کرده است بستم علبائیه اصحاب علباء بن ذراع
اودسی و قیل الاسدی میگویند که علی خدا است و فضل است از محمد و محمد بادی بعثت کرده بیست یکم رزامیه اصحاب
رزام میگویند که امام بعد علی ابن ابی طالب محمد بن علی است پس ابو هاشم پسر علی ابن عبد الله بن عباس
بوصیت ابی هاشم او را پسر او و لا دا او تا منصور پسر حلول کرده خدا در ابی مسلم صاحب دعوة و او کشته نشده و محارم
را حلال میدانند و فرائض را ترک کرده اند بیست دوم مقنعیه اصحاب مقنع میگویند که خدا چهار اند علی و حسن و حسین
و مقنع بیست سیوم حلمانیه میگویند که خدا در صلب مهم در زمین فرود می آید دور ابر و در دنیا بهار و بسیار بسوی
آسمان میرود و این فرقه را ربیعیه نیز گویند اما کیسانیه که منسوب اند به کیسان مولی حسن مجتبی یا مولی علی مرتضی
خود را بوی منسوب می کنند و کیسان شاگردی محمد بن حنفیه کرده و کیسانیه شش فرقه اند یکی کربیه اصحاب ابی
کرب ضریر میگویند که امام بعد علی پسرش محمد بن حنفیه است و صاحب الزمان است نمرده و در کوهی با چهل کس
از یاران خود درآمده و نزد او دو چشمه است از شهد و آب روان شده دوم اسحاقیه اصحاب اسحاق بن عمر میگویند
که امام بعد محمد بن حنفیه ابو الهاشم است پسر او لا داو بوصیت الآباء للابناء و میگویند که خدا در علی و اولاد او
حلول کرده سیوم حربیه اصحاب عبد الله بن حرب کندی که او را بعد ابی الهاشم علی ابن عبد الله بن عباس علی الست
پسر پسر دادی محمد پسر پسرش ابراهیم صاحب ابی مسلم المروزی پسر پسرش پنجم طیاریه میگویند که امام بعد

ابی الهاشم عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار است ششم مختاریه اصحاب مختار بن ابی عبیده
ثقفی میگویند که امام بعد علی حسن است پس حسین پس محمد بن حنفیه اما زیدیه که خود را منسوب میکنند بزید بن علی
ابن الحسین نه فرقه اند یکی فرقه اولی که عقائد شان در اصول و فروع موافق اهل سنت و جماعت است مگر آنکه
آنها علی رضی الله عنه را افضل صحابه میگویند و میگویند که خلافت حق علی بود او به طوع و رغبت خود بخلفاء
ثلثه داده و جمیع صحابه را به نیکی یاد می کنند دوم جارودیه اصحاب ابی الجارود زیاد ابن ابی زیاد میگویند که امام
بعد پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی است رضی الله عنه بالنص علیه وصفا لا تسمیة و تکفیر صحابه میکنند
بجهة ترک اقتدا علی و امام بعد علی حسن است پس حسین پس امامة شوری است در میان اولاد حسنین
هر که خروج بسیف کند و عالم و شجاع بود امام است زید را امام میگویند و پسرش یحیی را امام میگویند و در امام منتظر
اختلاف دارند بعضی میگویند که منتظر محمد بن عبد الله بن حسین بن حسن است که دعوی امامت کرده بود
و در عهد منصور کشته شده زیدیه میگویند که او زنده است کشته نشده و بعضی گویند که محمد بن قاسم بن حسین صاحب
کوفه که در ایام خلافت مستعین کشته شده و آنها انکار قتل او میکنند سیوم جریریه و آنها را سلیمانیه نیز گویند اصحاب
سلیمان بن جریر امامة را شوری در تمام خلق میگویند و منعقد میشود اما نزد شان بدو مرد از خیار مسلمین و میگویند
که ابو بکر و عمر امام اند اگرچه امت خطا کرده که با وجود علی با آنها بیعة نموده و تکفیر عثمان و طلحه و زبیر و عایشه میکنند
چهارم بتریه که آنها را تومیه نیز گویند اصحاب بتر تومی و هو المغیرة بن سعید الملقب بالابتر میگویند که بیعة با ابی بکر
و عمر خطا نیست چرا که علی ترک کرد امامة را برای شان و توقف میکنند در عثمان و علی را امام میگویند در وقت
بیعت او و پنجم نعیمیه اصحاب نعیم بن یمان مثل بتریه اند مگر آنها تکفیر عثمان میکنند نه غیر او نه صحابه ششم یعقوبیه
اصحاب فضیل بن دکین مثل جارودیه میگویند مگر آنکه تکفیر طلحه و زبیر و عایشه میکنند نه غیر شان از صحابه
هفتم خشبیه اصحاب خلف بن عبد الصمد میگویند امامة شوری است در اولاد فاطمه و هر که سوای اولاد فاطمه
خلیفه شود بر وی خروج واجب است آنها بر بادشاهی خروج کرده بودند و سلاح شان نبود مگر خشب
لهذا آنها را خشبیه گفته شده هشتم یعقوبیه اصحاب یعقوب قائل اند برجعة و انکار امامة ابی بکر و عمر و تبرا از آنها
میکنند نهم صباحیه اصحاب صباح بن عبد الله میگویند که امامة شوری است در اولاد فاطمه هر که خروج به سیف کند و عالم

و شجاع باشد امام است اما امامیه که نصب امام بر خدا واجب میگویند و میگویند زمانه خالی نمی ماند از امامی
از اولاد فاطمه بیست و پنج فرق اند از انجمله یک فرقه اسمعیلیه سیزده فرقه شده پس مجموع سی و هشت فرقه شده اند
یکی حسینیه میگویند که امام بعد علی مرتضی حسن مجتبی است پسر حسن مثنی المسمی بالرضا پسر پسرش عبدالله
هر دو برادر در ایام خلافت منصور دوانقی خروج کردند خلقی کثیر با آنها جمع گشته پسر کشته شدند دوم
نفسیه میگویند که نفس زکی کشته نشده ظاهر خواهد شد سیوم حکمیه اصحاب هشام بن حکم میگویند که امام علی مرتضی است
پس حسن پس حسین پس علی بن الحسین پس محمد باقر پس جعفر صادق و میگویند که خدا جسمی است که طول و
عرض و عمق او مساوی است چهارم سالمیه اصحاب هشام بن سالم جوالیقی در امامت مانند حکمیه اند و خدا را بر صورت انسان
میگویند همچنین است عقیده فرقه پنجم شیطانیه که انهارا نعمانیه نیز گویند اصحاب محمد بن نعمان الصیرفی ملقب به شیطان
الطاق ششم میثمیه اصحاب میثمی در امامت همچنان میگویند و خدا را جسم صاحب اعضا می گویند هفتم زراریه
اصحاب زرارة بن اعین در امامت مثل حکمیه اند لیکن مجسمه نیستند و صفات خدا را حادث میگویند هشتم یونسیه
اصحاب یونس بن عبدالرحمن القمی میگویند که خدا بر عرش است و فرشتگان حامل عرش اند نهم بدائیه
که قائل اند به بدا یعنی میگویند که خدا چیزی میکند پس بخاطرش چیزی دیگر میگذرد و آن می کند دهم مفوضه
میگویند که حق تعالی پیدا کردن دنیا به محمد صلی الله علیه وسلم سپرده و بعضی میگویند که به علی رضی الله عنه
سپرده و بعضی میگویند که بهر دو سپرده و این فرقه ها از غلاة امامیه اند و متفق اند بر شش امام مذکورین یازدهم
باقریه میگویند که امام بعد علی بن الحسین باقر است و او نمرده منتظر الخروج است دوازدهم حاضریه میگویند
که امام بعد باقر پسرش زکریا است زنده است در کوه حاضر سیزدهم ناووسیه اصحاب عبدالله بن ناووس
بصری میگویند که امام بعد باقر جعفر صادق است زنده است منتظر چهاردهم عماریه اصحاب عمار میگویند که امام
بعد جعفر پسرش محمد است پانزدهم اسمعیلیه میگویند که امام بعد جعفر پسرش اسمعیل است پس اسمعیلیه سیزده
فرقه شدند یکی مبارکیه اصحاب مبارک میگویند که اسمعیل زنده و مهدی موعود است دوم باطنیه میگویند
که اسمعیل مرد امام بعد او اولاد او است میگویند که عمل بباطن کتاب واجب است نه بر ظاهر او سیوم قرمطیه
اصحاب حمدان بن قرمط و بعضی میگویند که قرمط دهی است از دهات واسط میگویند که امام بعد جعفر محمد

بن اسمعیل بن جعفر الصادق است بسبب نص جعفر و محمد زنده است نمرده و باباحه محرمات میگویند چهارم
شمطیه اصحاب یحیی بن ابی الشمط میگویند که امامت بعد جعفر صادق در پسران اوست اسمعیل و محمد و موسی و عبدالله
و اسحق ثم فی اولادهم پنجم میمونیه اصحاب عبدالله بن میمون می گویند عمل بظواهر آیات حرام است و منکر
معاد اند ششم خلفیه اصحاب خلف میگویند آنچه در کتاب و سنة از صلوة و زکوة و صوم و حج وغیره وارد شد
محمول است بر معنی لغوی و انکار قیامت و جنت و نار میکنند هفتم برقعیه اصحاب محمد بن علی البرقعی انکار معاد و انکار
شرائع و تاویل نصوص و انکار نبوة بعضی پیغمبران میکنند و بوجوب لعن بعضی انبیاء قایل اند لعنة الله علی
اعداء الانبیاء هشتم جنابیه اصحاب ابی طاهر جنابی انکار معاد و احکام میکنند و میگویند که هر که احکام عمل کند قتل او
واجب است و این هر چهار فرقه قایل بامامت اسمعیل بن جعفر اند نهم سبعیه میگویند که رسل هفت اند آدم و نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و مهدی و در میان هر دو کس از رسل هفت کس اند که شریعت آنها قائم میکنند
و ضرور است که در هر عصر یکی از ان ها باشد و اسمعیل بن جعفر یکی از انها است دهم مهدویه میگویند که امام بعد جعفر
اسمعیل است ثم ابنه محمد المکتوم ثم ابنه احمد الوفی ثم ابنه قاسم النقی ثم ابنه عبدالله الرضی ثم ابنه ابوالقاسم عبدالله ثم ابنه محمد الذی
سمی نفسه بالمهدی ثم ابنه احمد القائم بامر الله ثم ابنه اسمعیل المنصور بقوة الله ثم ابنه معد المعز لدین الله ثم ابنه
ابو منصور نزار العزیز بالله ثم ابنه ابو علی منصور الحاکم بامر الله ثم ابنه ابوالحسن علی الظاهر لدین الله
ثم ابنه معد المستنصر بالله و چون نوبت امامت بمهدی رسید در بلاد مغرب غالب آمد و سلطنت کرد و جماعة
لا تحصی متابعت او کردند پس در بلاد افریقیه غالب آمد و سلطنت در اولاد او مدتی ماند و بعضی از اولاد
او بر مصر هم و بعضی بر شام هم مسلط شدند و بعضی اهل یمن مذهب شان را اختیار کردند یازدهم نزاریه که آنرا حمیریه
و صباحیه نیز گویند عالم را قدیم و ارواح را متناسخ میگویند و انکار معاد و جنت و نار می کنند و میگویند که امام
بعد مستنصر پسرش نزار است که مستنصر اول نص بر امامت او کرده بود و کوتاهی او را هجر کرده پسر دوم
نبود مستعلی را امام کرد و میگویند که معتبر نص اول است و نص ثانی بعد نص اول جائز نیست و امام بعد نزار
پسرش مهدی است پسر پسرش حسن دوازدهم مستعلیه میگویند که امام بعد نزار پسرش هادی پسر پسرش
حسن است و میگویند که امام مکلف بشرائع نیست و در سنه امام را که تکالیف شرعی ساقط کند و از خرافات

و از خرافات ایشان است که میگویند حسن بن صباح حمیری چون بمصر در آمد بعضی زنان نزار را دریافت
با وی پسری صغیر از اولاد نزار بود یعنی هادی پس وی را پرورش کرد و درین قصه طویل می آرند و اهل
تاریخ میگویند که هادی پسر نزار نبود بیست و نهم مستعلیه میگویند که امام بعد مستنصر پسرش مستعلی بالله ابو القاسم احمد است
که مستنصر بعد عجز نزار ثانیا او را خلیفه ساخت و نص ثانی ناسخ نص اول است و چون مستعلی را بعد موت پدر
مردم بیعت کردند نزار برادر خود را معه هر دو پسر صغیر و کبیر سخت در قید شدید کرد تا که همه در قید مردند و نزار هیچ
اولاد و عقب نگذاشته و امام نزد مستعلیه بعد مستعلی بالله پسرش منصور الآمر باحکام الله است ثم ابنه ابو میمون
عبد الحمید الحافظ لدین الله ثم ابنه ابو منصور محمد الظافر بامر الله ثم ابنه ابو القاسم علی الفائز بنصر الله ثم ابنه
ابو عبد الله محمد العاضد لدین الله و چون نوبت بوی رسید بعضی امرای پادشاهان شام بروی غالب آمده او را
حبس کردند تا که در حبس بمرد و از اولاد مهدی کسی نماند که دعوی امامت کند این همه فرقه های اسمعیلیه اند که میگویند
که بعد جعفر صادق امام اسمعیل بن جعفر است شانزدهم از فرقه های امامیه فطحیه است که آنرا فطحیه و عماتیه نیز گویند اصحاب
عبد الله بن عمی میگویند که امام بعد جعفر صادق عبد الله بن جعفر است و او مرد و اولاد نگذاشت لیکن بعد ازان
رجوع خواهد کرد هفدهم اسحاقیه میگویند که امام بعد جعفر صادق پسرش اسحق است که مثل پدر بود در علم و تقوی
و سفیان بن عیینه و غیره ثقات محدثین اهل سنت ازوی روایت حدیث کرده اند هجدهم اصحاب ابی یعفور میگویند
صدور گناه از انبیا و رسل جائز است نوزدهم قطعیه بیستم موسویه بیست و یکم ممطوریه بیست و دوم رجعیه این چهار فرقه میگویند
که امام بعد جعفر صادق موسی کاظم است لیکن قطعیه میگویند که موسی قطعا مرده و موسویه در موت او توقف دارند و ممطوریه
میگویند که نمرده است و نخواهد مرد تا که مالک تمام زمین شود و هو المهدی و رجعیه میگویند که مرده است لیکن باز رجوع خواهد کرد
بیست و سیوم احمدیه که امام بعد موسی احمد بن موسی بن جعفر را میگویند که امام بعد موسی پسرش علی بن موسی رضا است
ثم ابنه محمد التقی ثم ابنه علی النقی ثم ابنه الحسن العسکری ثم اخیه جعفر بن علی النقی و او اولاد نگذاشته بیست و پنجم
اثنا عشریه میگویند که امام بعد حسن عسکری پسرش محمد بن الحسن است و او زنده است منتظر مهدی موعود است و او
از خوف دشمنان مختفی شده بعد زمانی ظاهر خواهد شد **مقاله اولی** در ابطال مذهب روافض و اثبات مذهب
اهل سنت و جماعت بر وجه اجمال برهان اول بآیات قرآنی مثل قوله تعالی ان الذین امنوا و عملوا

وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئك
هم الفائزون يبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فيها نعيم مقيم خالدين فيها ابدا
ان الله عنده اجر عظيم ۰ وقوله تعالى لكن الرسول والذين امنوا معه جاهدوا باموالهم
وانفسهم واولئك لهم الخيرات واولئك هم المفلحون اعد الله لهم جنات + وقوله تعالى و
حبب اليكم الايمان وزينه في قلوبكم وكره اليكم الكفر والفسوق والعصيان اولئك هم الراشدون
٥ وقوله تعالى والذين امنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله والذين اووا ونصروا
اولئك هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق كريم وقوله تعالى فانزل الله سكينته على رسوله وعلى
المؤمنين والزمهم كلمة التقوى وكانوا احق بها واهلها وقوله تعالى للفقراء المهاجرين الذين
اخرجوا من ديارهم واموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله ورسوله اولئك
هم الصادقون والذين تبوؤا الدار والايمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم ولا يجدون
في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة وقوله تعالى هو الذي
يصلي عليكم وملئكته ليخرجكم من الظلمات الى النور وقوله تعالى الذين هاجروا واخرجوا
من ديارهم واوذوا في سبيلي وقاتلوا وقتلوا لاكفرن عنهم سياتهم وقوله تعالى فيه رجال يحبون
ان يتطهروا والله يحب المطهرين وقوله تعالى ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم
بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا في التورية والانجيل
والقرآن ومن اوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفوز العظيم التائبون
العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الامرون بالمعروف والناهون
عن المنكر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنين وقوله تعالى اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا
وان الله على نصرهم لقدير الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله وقوله تعالى محمد
رسول الله والذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم تريهم ركعا سجدا يبتغون فضلا من الله
ورضوانا سيماهم في وجوههم من اثر السجود ذلك مثلهم في التورية ومثلهم في الانجيل كزرع

اخرج شطئه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار
وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظیما و قوله تعالی وجاهدوا فی الله
حق جهاده هو اجتبیکم وما جعل علیکم فی الدین من حرج ملة ابیکم ابراهیم هو سمٰکم
المسلمین من قبل وفی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم وتکونوا شهداء علی الناس فاقیموا الصلوٰة
واتوا الزکوٰة واعتصموا بالله هو مولٰکم فنعم المولی ونعم النصیر و قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت
للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله و قوله تعالی لکن الرسول والذین
آمنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم اینهمه آیات ودیگر آیات دلالت دارند برآنکه صحابه از مهاجرین
وانصار بهترین امتها اند وبتحقیق عند الله مومنان اند نه منافق چنانچه روافض ملعونان خیال میکنند آنها
بجان ومال خود در راه خدا جهاد کرده اند حق جهاد و ایمان و اعمال صالحه محبوب ولباس شان است وکفر وعصیان
مکروه است نزد آنها کلمه تقوی از لوازم وجود آنها حق تعالی ساخته وآنها احق اند بتقوی واهل تقوی اند
آنها صادقان اند در ایمان واقوال گناهان شان را حق تعالی آمرزیده وجان و مال ایشان را حق سبحانه
عوض بهشت خرید فرموده آنها بصفات حمیده از توبه و عبادة وحمد ونماز وامر معروف ونهی منکر ونگاهداشت
حدود حق تعالی موصوف اند حق تعالی همه آنها را وعده بهشت کرده پس روافض ملعون که تهمت ارتداد
بآنها می کنند محال وباطل است والا جهل حقتعالی از عواقب امور لازم آید باز حق تعالی میفرماید
قوله تعالی والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات الآیه
وقوله تعالی والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان
ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم و قوله تعالی ومن یتبع غیر سبیل
المؤمنین نوله ما تولی ونصله جهنم وساءت مصیرا این آیات ومانند این دلالت دارند برانکه
هرکه نسبت صحابه کند به نیکوئی و دعای مغفرة کند برای آنها ودر دل کینه وعداوت از طرف آنها ندارد حق تعالی
ازآنها راضی است وآنها از خدا راضی اند وبهشت برای آنها مهیا وهرکه پیروی کند سوای راه آنها او را بدوزخ
رساند وشک نیست که اهل سنت وجماعت براه صحابه میروند وآنها را به نیکوئی یاد می کنند ودعای مغفرة

برای آنها میخواهند و روافض تکفیر صحابه میکنند و مطاعن آنها میشمارند و از ذکر خیر آنها غیظ و غضب میخورند
و به دروغ و افترا از امیر المؤمنین علی و از جعفر صادق روایت می کنند که صحابه بعد وفات نبی صلی الله
علیه وسلم همه کس مرتد شدند مگر چهار کس چنانچه روایت کرد سلیم ابن قیس در کتاب وفات نبی صلی الله علیه وسلم
که صحابه همه بعد پیغمبر صلعم مرتد شدند مگر چهار کس و در روایتی از صادق روایت کردند مگر شش کس و بنا بر همین عقائد
فاسده سب و لعن صحابه میکنند و راهی سوای راه آنها بر آورده اند پس ما بین آیات اهل حق اهل سنت باشند و روافض
بر باطل و قوله تعالی لیغیظ بهم الکفار بر روافض وارد **برهان ثانی** آنکه حق تعالی میفرماید وعد الله
الذین آمنوا منکم وعملوا الصلحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین
من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی
لا یشرکون بی شیئا یعنی حق تعالی وعده کرده است مسلمانان صالحان از شما یعنی از صحابه که آنها را یعنی یکی را
از آنها خلیفه سازد و قوة دهد دین آنها را که حق تعالی آن دین را برای آنها قبول کرده است و خوف آنها را از کفار
دور کرده ایمن دهد تا عبادة خدا کنند بتوحید این آیه دلیل است بر آنکه مذهب اهل سنة و جماعة حق است و تعیین
رضیت مرضی و مقبول الهی که حقتعالی خلفاء راشدین را از صحابه در زمین خلیفه کرده و آنقدر قوة و شوکت داد
که کفار را از جزیره عرب بدر کردند و ملک کسری و قیصر را بر هم زدند و خزائن عرب و عجم را برای مسلمانان قسمت نمودند
و دین مرضی الهی را در چهار سوی عالم منتشر ساختند و کفار را بقتل و اسر و اخذ جزیه ذلیل کردند و از اهل سنة خلاف
صالح خلفاء راشدین تا الآن در هفت اقلیم غالب و متصرف اند و بر کتاب و سنة مروی صحابه کرام عمل میکنند و اگر مذهب
روافض حق باشد خلف وعده الهی لازم آید چه بر اعتقاد فاسد شان علی و اشیاع او قوة بر اظهار دین حق نیافتند
و همیشه از اهل باطل بر جان و مال و اهل و عیال خود خائف ماندند و قرآن تحریف کرده خلفاء را تمام عمر بخوف اعداء
در نماز و غیره میخواندند تا آنکه در ایام خلافت خود هم امیر المؤمنین بر اظهار دین خود و خواندن قرآن خود قدرة نیافتند
چنانچه مرتضی که از اکابر علماء شیعه است در کتاب تنزیه الانبیاء و الائمه بدان تصریح کرده و دیگر ائمه بنوبت خلافت
نرسیدند و دین حق را پوشیده بیاران خود میگفتند و در ظاهر به دروغ چیزها میگفتند که در اعتقاد آنها سابق
کفر است و اگر روافض دعوی بی دلیل کنند که انجاز این وعده موقوف بر ظهور مهدیست گفته شود که کلمه منکم

در قوله تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم از آن آیات است نیز اگر بعد دوازده صد سال
یا هفتصد سال یا بیست سال یا چهل سال دین حق قوة یابد کدام جای امتنان است و این مدت قلیل نسبت با این مدتهای
طویل حکم عدم دارد کما لا یخفی علی اولی الالباب وهذا سبب این احتجاج است **برهان ثالث** که حق تعالی
وعده کرده است بغالب داشتن دین حق را بر دیگر ادیان قوله تعالی لیظهره علی الدین کله ولو کره الکافرون
و قوله تعالی حقا علینا نصر المؤمنین و قوله تعالی انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا
ویوم یقوم الاشهاد و قوله تعالی ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی
الصالحون و قوله تعالی ولینصرن الله من ینصره الا ان حزب الله هم المفلحون ۞ اینچنین آیات در قرآن
بسیار اند و شک نیست که غالب بر جمیع ادیان اکثر اوقات در اکثر آفاق و ظاهر و باهر بر جمیع فرق اسلامیه
اهل سنت و جماعت است اگر این مذهب حق نبودی و مذهبی دیگر حق بودی خلف در وعده الهی لازم آمدی خصوصا
که صاحب زمان باعتقاد ایشان هنوز از خوف اعداء مختفی است قدرت ظهور ندارد تا بقدرت اظهار دین چه رسد **برهان**
رابع باحادیث نبوی صلی الله علیه وسلم که امامیه هم بدان اعتراف دارند حدیث ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ستفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة قالوا من هم یا رسول
الله قال هم الذین هم علی ما انا علیه واصحابی رواه احمد وابو داؤد والترمذی وغیرهم باسانیدهم الصحیحة
فقیر باحادیث مرویه کتب اهل سنت استدلال نمیکند واگرنه از احادیث مرویه اهل سنت صدها و هزارها است که اثبات
حقیت مذهب اهل سنت وجماعت میکند و ابطال مذهب روافض مینماید اما باینحدیث و امثال اینحدیث از انجهة استدلال می
کند که روافض هم باینحدیث قائلند لیکن از خاتمه اینحدیث انکار دارند و میگویند که آنحضرت صلعم در جواب سائل ما انا
علیه واصحابی نفرموده بلکه ما انا علیه واهل بیتی فرموده و موید این روایة اهل بیتی است **حدیث**
ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن
تخلف عنها هلک رواه الحاکم ورواه احمد والبزار فی صحیحه عن ابن عباس وابن الزبیر و **حدیث**
زید بن ارقم عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی وفی روایة
انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی رواه الترمذی اهل سنت میگویند

و در هر دو روایت تعارض نیست بلکه ما انا علیه واصحابی و ما انا علیه اهل بیتی مآل هر دو یکی است چه اهلبیت
هم داخل اصحاب اند فاطمه و پسران ایشان و رقیه و ام کلثوم و زینب اولاد پیغمبر صلعم و عائشه و زینب و حفصه و سایر
ازواج پیغمبر صلعم و عباس و علی و جعفر و عقیل و پسران عباس اینهمه هم از اهلبیت اند و هم از اصحاب اند و تابعان
سبیل ایشان اهل سنت و جماعت اند نه روافض که منکر و لاعن و طاعن تمام دختران اند سوای فاطمه و تمام
ازواج پیغمبر اند صلعم و اکثر روافض اهل بیت را بر علی و فاطمه قصر میکنند عرفا و لغة و شرعا باطل است نیز آنچه ظاهر
میکنند که علی و فاطمه را دینی سوای دین دیگر صحابه بود باطل است و خلاف خبر اهل تواتر و آنچه میگویند که علی
و فاطمه و اولاد ایشان اگرچه در ظاهر موافق جماعه می گفتند در باطن ما را پوشیده چیزی دیگر گفته اند همچنین خلاف
درایة و روایت است رضی در نهج البلاغه از امیر المؤمنین در کلامی طویل آورده قال الزموا السواد الاعظم
فان ید الله علی الجماعة وایاکم والفرقة فان الشاذ من الناس للشیطان کما ان الشاذة من الغنم للذئب
و شیعه اجماع دارند بر آنکه آنچه در نهج البلاغه است همه صحیح و متواتر است و نیز رضی در نهج البلاغه و غیره از
امیر المؤمنین روایت کرده که امیر المؤمنین کتابی بمعاویه بن ابی سفیان نوشته الا ان للناس جماعة ید الله
علیها و غضب الله علی من خالفها فنفسک نفسک قبل حلول کذا و همچنین در شرح نهج البلاغه امامیه روایت
کرده اند و نیز در نهج البلاغه و شروح آن آورده که امیر المؤمنین بمعاویه نوشته ما کنت الا رجلا من المهاجرین اوردت
کما اوردوا و اصدرت کما اصدروا و ما کان الله لیجمعهم علی الضلال و موید است روایة ما انا
علیه و اصحابی را حدیث عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اصحابی کالنجوم بایهم
اقتدیتم اهتدیتم رواه البیهقی و روی ابن عدی فی الکامل بایهم اخذتم قال البیهقی و متنه
مشهور و قد رواه باسانید متنوعة یرتقی بها الی درجة الحسن و این حدیث را اکثر علمای امامیه هم روایت
کرده اند حتی تلمیذ تلمیذ محمد بن بابویه قمی که از کبار علمای روافض است اعتراف کرده که این حدیث صحیح است و کتابی علیحده
تصنیف کرده در معنی قوله صلی الله علیه و سلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و تاویل این حدیث
بتاویلات بسیار گفته غرضکه این حدیث باتفاق فریقین صحیح است نیز موید این حدیث است آنچه بیهقی در مدخل
از ابن عباس و دار قطنی در فضائل صحابه و ابن عبد البر از جابر و عبد بن حمید در مسند خود و دارمی و ابن ماجه

و تکذیب آنها میکنند چنانچه زیدیه از محمد باقر و اولاد امجاد شان انکار دارند و اثنا عشریه زید بن علی بن الحسین
و پسرش یحیی را و ابراهیم بن موسی و جعفر بن موسی را که علما و اتقیا و صاحب ظاهر و باطن بودند تکفیر و تفسیق
میکنند و جعفر بن موسی را جعفر کذاب نام نهاده اند و همچنین جعفر بن علی برادر حسن عسکری را تکذیب
می کنند و حسن بن حسن مثنی و پسرش عبدالله و پسرش محمد ملقب بنفس زکیه و ابراهیم بن عبدالله و زکریا بن
محمد الباقر و محمد بن عبدالله بن الحسین بن الحسن و محمد بن قاسم بن حسین و یحیی بن عمر از احفاد زید بن علی
بن الحسین بن الحسن و شیخ عبدالقادر جیلانی و جماعه کثیر از علما و اولیاء ذریه فاطمه سادات کافر میدانند
و مخلد فی النار میگویند و جماعه از امامیه اینها را از اعراف میگویند و بر قلیل اند اینها که آن جماعه اهلبیت
را گمراه در عقیده دانسته قایل اند با آنکه بعد مدت طویل از دوزخ به بهشت بروند اینست حال شان با اولاد فاطمه
و با دیگر اهل بیت از ازواج و اولاد و عشیره پیغمبر صلعم حال محبت اینها ظاهر است پس دعوی محبت اینها با عترت
باطل است و همچنین آنچه دعوی اتباع اینها می کنند و میگویند که ما اخذ دین از ائمه اهلبیت کرده ایم دروغ
و باطل است و بطلان این ظاهر سازیم ان شاء الله تعالی و اهل سنت که دعوی محبت و اتباع صحابه میکنند
ظاهر است لا نزاع فیه و همچنین محبت و اتباع ایشان را با تمام اهلبیت است امامیه خود معترف اند که مجتهدین
اهل سنت اخذ علم کرده اند از ائمه اهل بیت امام ابوحنیفه اخذ کرده علم از امام جعفر صادق و امام مالک هم از امام جعفر
اخذ کرده و هم از ربیعه و او از عکرمه و او از ابن عباس و او از علی ابن ابی طالب و شافعی از مالک اخذ کرده
که سلسله روایت او با اهل بیت میرسد و محمد بن حسن از ابوحنیفه و احمد بن حنبل از شافعی غرضکه اسناد اینهمه
با ائمه اهلبیت میرسد کذا ذکر ابن المطهر الحلی فی النهج و شرح المنهج و نیز ابوحنیفه از امام باقر روایت کرده و از
زید بن علی و باقر و صادق هر دو ابوحنیفه را اجازه اجتهاد داده اند و مرویست از ابی اویس که گفت شنیدم ربیع
ابن یونس را که گفت داخل شد ابوحنیفه بر خلیفه ابوجعفر منصور و پرسید منصور که نعمان از که علم آموختی گفت
از اصحاب علی ابن ابی طالب و از اصحاب ابن عباس منصور گفت محکم گرفتی کار خود را و مرویست که ابو
حنیفه در مسجد حرام نشسته بود و گرد وی انبوه مردم بود و جواب مسائل میفرمود که جعفر صادق آمد و بر سر ایشان ایستاد چون ابوحنیفه
خبردار شد که صادق ایستاده است برخاست و گفت یا ابن رسول الله اگر از پیشتر خبردار میشدم نمی نشستم

می‌دانم صادق گفت بنشین ای ابوحنیفه مردم را جواب ده همین کار باقیست ام پدران خود را و ابوالمحاسن
حسن بن علی هشام خود از ابی البختری روایت کرده که جعفر صادق چون ابوحنیفه را دید گفت گویا
می‌بینم من بسوی تو زنده میکنی سنت جد مرا بعد که کهنه شدند و باشی تو جای قرار هر ملهوف شده و فریادرس
هر غمزده بتو راه یابند متحیران چون در مانند و راه نمائی آنها را راهی واضح چون حیران شوند پس ثابت شد
ترا از خدا مدد و توفیق تا که راه روند ربانیان بتو راه و دعوی آنکه ابوحنیفه با وجود اخذ علم از ائمه اهلبیت
از ایشان مخالفه کرده دعوی است بی‌دلیل و اگر ابوحنیفه مخالفه صادق میکرد صادق اینچنین ورا مدح نمیفرمود
و ابو یوسف و محمد بن حسن برای زیارت موسی کاظم میرفتند چنانچه صاحب فصول از امامیه گفته که وقتیکه هارون
رشید کاظم را قید کرد اینها نیز او را همانجا میرفتند **بیان خامس** آثار مرویه از ائمه اهلبیت که در کتب شیعه
وارد شده است و دلالت دارند بر حقیقت مذهب اهل سنت و بطلان مذهب روافض منها ما روی
عن امیر المؤمنین انه کتب الی معاویة فی جواب کتابه بعد ذکر ابی بکر وعمر ولعمری ان مکانهما فی
الاسلام عظیم وان المصاب بهما لجرح فی الاسلام شدید یرحمهما الله وجزاهما باحسن ما عملا اورده
شارحوا نهج البلاغة الثانی انه قال امیر المؤمنین الزموا السواد الاعظم فان ید الله علی الجماعة الحدیث
وقد مر من نهج البلاغة الثالث ما روی عن امیر المؤمنین انه کتب الی معاویة انما الشوری
للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماما کان لله رضا فان خرج منهم
خارج بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین
وولاه الله ما تولی واصلاه جهنم وساءت مصیرا کذا فی نهج البلاغة الرابع ما صح عن امیر المؤمنین
انه کتب الی معاویة الا ان للناس جماعة رحمهم الله علیها وغضب علی من خالفها الحدیث وقد مر
الخامس ما کتب ایضا الی معاویة ما کنت الا رجلا من المهاجرین اوردت کما اوردوا واصدرت
کما اصدروا وما کان الله لیجمعهم علی الضلال کذا فی شروح نهج البلاغة وقد اورد الرضی
بعضه السادس ما روی عن علی بن الحسین فی الصحیفة الکاملة انه کان یقول فی دعائه لاتباع الرسل
بعد دعائه لاصحاب محمد صلی الله علیه وسلم خاصة اللهم وصل علی التابعین لهم باحسان

الذين يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان خير جزاء الذين قصدوا
سمتهم وتحروا وجهتهم ومضوا في آثارهم والايتمام بهداية منارهم مكانفين موازرين بهم يدينون
بدينهم على شاكلتهم السابع ما روى صاحب الفصول من الامامية الاثنا عشرية عن ابي جعفر محمد
بن علي الباقر انه قال لجماعة خاضوا في ابي بكر وعمر وعثمان انا اشهد انكم لستم من الذين قال
الله فيهم والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
الاية الثامن ما في التفسير المنسوب الى الامام ابي محمد الحسن العسكري رضي الله عنه رواه الامامية
ان الله تعالى قال لموسى يا موسى اما علمت ان فضل اصحاب محمد على جميع صحابة المرسلين كفضل
ال محمد على ال جميع المرسلين التاسع ما في التفسير المذكور ايضا ان آدم قال بحق محمد واله الطيبين وخيار
اصحابه المنتجبين ان تغفر لي قال الله تعالى قد قبلت توبتك ثم اوحى اليه كلاما في فضل سيد المرسلين
واله الطيبين واصحابه المنتجبين واخبره ان الله تعالى يفيض على كل واحد من محبي محمد وال محمد واصحاب
محمد ما لو قسمت على كل عدد خلق الله من طول الدهر الى اخره وكانوا كفارا لكفاهم ولاداهم الى عاقبة محمودة
ولو احب رجل من الكفار او جميعهم رجلا من ال محمد واصحابه الخيرة لكافاه الله عز وجل عن ذلك
بان يختم له بالتوبة والايمان ثم يدخل الجنة ولو ان رجلا ممن يبغض ال محمد واصحابه الخيرين او واحدا
منهم يعذبه الله عذابا لو قسم على مثل خلق الله لاهلكهم جميعا العاشر ما رواه صاحب كتاب السواد والبياض
من الامامية عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق انه قال في تفسير قوله تعالى رضي الله
عنهم ورضوا عنه رضي الله عنهم بما سبق لهم من العناية والتوفيق ورضوا عنه بما من عليهم بمتابعتهم
رسوله وقبولهم ما جاء به الحادي عشر ما رواه علي بن عيسى الاربلي من عظماء الشيعة الامامية
الاثنا عشرية عن الصادق عن ابيه عن جده علي بن ابي طالب انه قال قد سمى ابا بكر رسول الله والمهاجرون
والانصار صديقا فمن لم يصدقه فلا صدق الله قوله في الدنيا والاخرة وقد التزم الاربلي في كتابه
كشف الغمة في معرفة الائمة ايراد ما اتفق عليه الفريقان من الاخبار والاثار الثاني عشر ما روى عن علي بن الحسين
في الصحيفة الكاملة انه دعا لهم وصلى عليهم ومدحهم بانهم احسنوا الصحبة وانهم فارقوا الازواج

والاولاد فی اظهار کلمته وانهم منطوین علی محبته الثالث عشر ما روی عن امیر المؤمنین انه
مدح المهاجرین والانصار بان احب اللقاء الیهم لقاء ربهم فانهم کانوا علی ثقة بالوعد لا لنهی الصادق
وکمال یقین ما هم علیه الرابع عشر ما ذکره الرضی فی نهج البلاغة قول امیر المؤمنین لقد رأیت اصحاب
محمد صلی الله علیه وسلم فما اری احداً یشبههم لقد کانوا یصبحون شعثاً غبراً قد باتوا سجداً وقیاماً یراوحون
بین جباههم وخدودهم ویقفون علی مثل الجمر من ذکر معادهم کان بین اعینهم رکب المعزی من طول
سجودهم اذا ذکر الله هملت اعینهم حتی تبل جیوبهم ومادوا کما یمید الشجر یوم الریح العاصف خوفاً من
العقاب ورجاء للثواب الخامس عشر ما روی عن امیر المؤمنین انه کتب کتاباً الی اهل مصر وذکر فیه انه
نهض فی الاحداث التی وقعت من العرب فی خلافة ابی بکر من رجوعهم عن الاسلام وطمعهم فی
دین محمد الی غایة زهوق الباطل واستقرار الدین وانساعه بانتشاره ذکره الرضی فی نهج البلاغة وغیره
السادس عشر انه لما مات ابوبکر قام علی علی باب البیت وهو مسجی فیه وقال کنت والله یعسوباً للمؤمنین
وکنت کالجبل لا یحرکه العواصف ولا یزیله کذا فی نهج البلاغة وروی الحافظ ابو سعید بن سمان وغیره
عن محمد بن عقیل بن ابی طالب انه لما قبض ابوبکر الصدیق وسجی علیه ارتجت المدینة بالبکاء کیوم قبض رسول
الله صلی الله علیه وسلم فجاء علی باکیاً مسترجعاً وهو یقول الیوم انقطعت خلافة النبوة فوقف علی باب البیت الذی
فیه ابوبکر مسجی فقال رحمک الله ابابکر کنت الف رسول الله صلی الله علیه وسلم وانیسه وذکر الحدیث بطوله فی
فضایل ابی بکر ومناقبه السابع عشر ما نقل علی بن عیسی اردبیلی فی کشف الغمة فی معرفة الائمة من کتاب
التی تتفق علیها اهل السنة والجماعة والشیعة انه سئل الامام ابو جعفر محمد بن علی الباقر عن حلیة السیف هل
یجوز قال نعم یجوز قد حلی ابوبکر الصدیق سیفه بالفضة قال الراوی اتقول هکذا فوثب الامام عن مکانه
فقال نعم الصدیق نعم الصدیق فمن لم یقل له الصدیق فلا صدق الله تعالی فی الدنیا والاخرة
الثامن عشر آنچه در کتب روافض مرویست از ابی جعفر محمد الباقر که گفت امیر المؤمنین والله اخذ من الناس
احب الی ان القی الله بصحیفة من هذا المسجی ونیز در نهج البلاغة روایت کرده از امیر المؤمنین که گفته
که فلان جهاد کرد و با کفار قتال کرد با مرتدان تا که انهارا قتل کرد با مسلمانان شدند و اسلام بسبب او

شایع شد و صلح کرد و جزیه را داد و بنا کرد مسجد را و واقع نشد در خلافت او فتنه و مراد ابوبکر است یا عمر این همه
آثار مرویه از امیر المؤمنین و از ائمه اهلبیت که روافض بصحت آن اعتراف میکنند و ناطق اند بآنکه ابوبکر و عمر را
در اسلام مرتبه عظیم است و مصیبت بآنها مصیبت شدید است در اسلام و ابوبکر صدیق است هر که او را صدیق نگوید
خدا او را تصدیق نکند و امیر المؤمنین قسم خورد بخدا و گفت که آنها جهاد کردند با کفار و قتال کردند با مرتدان و جزیه
نهادند و مساجد بنا کردند و اسلام بسبب آنها شایع شد و دعا کرد برای آنها که حق تعالی آنها را جزای خیر دهد و بر موت
ابی بکر و عمر گریست و مناقب شان بیان نمود و قسم خورده گفت که و الله کسی نیست در مردم که دوست تر باشند نزد من
از آنکه مانند وی عمل در صحیفه من نوشته شود و با خدا ملاقات کنم از عمر و بر جنازه ابوبکر گریست و گفت امروز خلافت پیغمبر منقطع
شد و مناقب او بمبالغه بیان نمود و در حق جمیع صحابه گفت که هر که امام گویند عند الله همان امام است و هر که
از راه ایشان جدا شود بر وی غضب خدا است و او را جهنم است باین آثار مذهب روافض را اثری نمی ماند و فضایل
اهل سنت و جماعت ثابت شده مگر آنکه روافض این آثار را حمل میکنند بر تقیه و جواب این بوجوه است یکی آنکه تقیه
باطل است چنانچه بیان کنیم ان شاء الله تعالی دویم آنکه بر تقدیر تسلیم تقیه مذهب روافض آنست که محمد باقر
و جعفر صادق مأمور بتقیه نبودند چنانچه بیاید ان شاء الله تعالی و اینجا آثار محمد باقر هم مذکور شده سیوم آنکه قرائن
حالی و مقالی دلالت دارند بر آنکه این آثار مبنی بر تقیه نیستند چرا که تقیه عبارت است از اظهار باطل و اخفای حق
برای خوف اعدا و شک نیست که نزد ضرورت تقیه جایز باشد و بضرورت حسنه جایز باشد که کذب در جمیع
ادیان حرام است و قبیح است لذاته و آنچه ضروری است مقدار است بقدر ضرورة پس در صورتیکه مثلاً مسلمانی در دست
کفار گرفتار باشد و کفار او را اکراه کنند بر اجرای کلمه کفر بر زبان پس اگر اکراه بقتل یا قطع عضو باشد و مکره
قادر بود بر آنچه از آن می ترساند از قتل یا قطع در این صورة اگر مکره صبر کند و کلمه کفر نگوید و کشته شود مجاهد
و شهید شود و عمل بعزیمت کرده باشد چنانچه خبیب رضی الله عنه در دست کفار مکه افتاده بود و کشته شد پیغمبر صلی الله
علیه و سلم او را سید الشهدا فرموده اند و اگر در این حالت کلمه کفر بر زبان راند مغفور است و مرخص چنانچه عمار بن یاسر
در دست کفار مبتلا شد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را معذور داشت و اگر اکراه بقتل مانند آن نباشد بلکه باذیت
سهل ترسانیده شد یا آنکه اکراه کننده قادر بر قتل و مانند آن نباشد در این صورة اکراه موجود نشده

و اجرای کلمه کفر روا نباشد و اذیت سهل معتبر نیست و در صورتیکه کسی اکراه نکرده باشد و کسی طلب نکرده باشد
و مسلمانی از خود کلمه کفر بر زبان راند چگونه روا باشد و ان شرح صدر است بکفر حق تعالی میفرماید الا من اکره و قلبه
مطمئن بالایمان و لکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله در ما نحن فیه مثلا اگر
کسی مدح خلفای راشدین بحضور ائمه اهلبیت کرده باشد و ایشان سکوت کنند یا یک گونه تصدیق نمایند بتخیل که مبنی
بر تقیه باشد و اگر چنین باشد بلکه بی استدعای کسی چون امیر المؤمنین ایشان مدح و ثنای خلفای راشدین کنند و جنازه
آنها با چشم گریان حاضر شوند و قسم بالله تعالی خورده و آرزو کنند که مثل اعمال او در صحیفه من باشد و من بجدا
ملاقات کنم در صحیفه او که احتمال تقیه است چه ضرورت و داعی بر تقیه دیگران در آن وقت نزاع مردم بودند
کی چنین الفاظ گفتند و چه ضرر بایشان رسید خصوص در قسم یاد کردن کدام ضرورت است و محمد باقر در جواب کسیکه در صدیق
شک کرد از جا برجست و کلمه نعم الصدیق نعم الصدیق گفت چه احتمال تقیه است و این قرینه حالی دلالت دارد
بر نفی تقیه و دیگر در آثار مذکوره قرائن حالی و مقالی بسیار دلالت دارند که این قول بنا بر تقیه نبود کما لا یخفی علی
من له ادنی شعور برهان سادس آنکه ابن مطهر حلی در منهج گفته هر فرقه از هفتاد و سه ملت که عقایدی دارد از
عقاید دیگر ملتها باین وجه جدا باشد و موافق نبود مگر اندک آن فرقه بر حقست و هر فرقه که با اهل باطل بیشتر موافقت
داشته باشد مذهب او باطلست و گمان برده که مذهب امامیه حق است چرا که سوای امامیه از هفتاد و دو ملت اهل اسلام
کسی بمسئله امامت قایل نشده و کسی بتکفیر صحابه و طعن و لعن ایشان زبان نگشوده این همه مقدمات صحیح اند لیکن
استدلال ابن مطهر باین مقدمات بر حقیقت مذهب امامیه باطل است این هم صحیح که هر فرقه که در اکثر مسایل عقاید با دیگر
فرقهای باطل بون بعید داشته باشد حق است چه بدیهی که حق ضد باطلست و ماذا بعد الحق الا الضلال و این هم
صحیح که از هفتاد و دو ملت مسلمانان مثلا امامت کسی قایل نشده و بطعن و لعن صحابه کسی زبان درازی
نکرده فی الواقع این همه حمق و جهل مرکب و انکار بدیهیات که با پیغمبر دوستی کردن و کسانیکه تمام عمر رفاقت پیغمبر
کردند و جان و مال خود را نثار نمودند و دین پیغمبر را در حیات و بعد وفات پیغمبر در عالم شایع کردند و بتواتر معنوی
ثابت شده که پیغمبر را با ایشان صحبتهای محبت و یگانگت بود و هر یک حدیث بدرجه تواتر رسیده باشد و قرآن
مجید از مدح و ثنای آن جماعه مملو است با نکسان دشمنی داشتن و سلوکهای پیغمبر را بر تقیه و نفاق محمول داشتن

ودر حق پیغمبر که حق تعالی او را رحمة للعالمین گفته و با تمام دین و اکمال نعمت بر وی بشارت داده گمان
بردن که بجز چهار کس هیچکس از وی هدایت نیافته با پیغمبر حمق و انکار بدیهیات از هیچ عاقلی نیاید مگر از روافض
یا از خوارج که آنها هم بمنافقی دیگر مثل این فرقه قائل اند که با اهل بیت پیغمبر عداوت دارند و دعوی محبت پیغمبر میکنند
و با علی که او را پیغمبر در طفلی مثل فرزندان پرورش کرده و در عنفوان جوانی دختر خود در نکاح وی داده و اولاد پیغمبر
از صلب او مانده و تمام عمر در تربیت او دریغ نکرده دشمنی میدارند و تکفیر میکنند و سب و لعن تجویز مینمایند هیچ ملتی
از هفتاد و دو ملت سوای خوارج باین حماقت مبتلا نیست نعوذ بالله منها اگر این امتیاز خود را امامیه با ملتهای
باطل ظاهر نمایند همچنین امتیاز در خوارج هم موجود است و نیز آنها که انکار صحابه و اتفاق بر مسئله امامت دارند
آنها هم چند فرقه اند که یکی تکفیر دیگری می کنند اسحاقیه و اسمعیلیه تکفیر اثنا عشریه میکنند و بالعکس و غیر از یکی
از فریقین امام میدانند دیگری تکفیر او میکنند پس قول بترجیح یکی بر دیگری ترجیح است بلا مرجح و تحقیق
مقام آنست که امتیاز امامیه از دیگر ملتها فقط در مسئله امامت نزد اهل سنت از مسائل فروع است چه نصب امام
بر عباد واجب است چنانچه جهاد واجب است و امامیه در اکثر اصول عقاید با معتزله و خوارج در مرجیه موافقت دارند
چنانچه در مبحث الهیات مذکور شود ان شاء الله تعالی و مذهب اهل سنت و جماعه از همه بون بعید دارد و نکته این
سخن آنست که عقل در ادراک مسائل ذات و صفات باریتعالی و احوال قیامت کافی نیست و الا احتیاج
بعثت پیغمبران نمی شد و در ادراک عقلا اختلافات نمی شد چنانچه در شرایع انبیا اختلاف نیست پس چون
پیغمبران آمدند و احکام الهی آوردند بعضی چیزها از عقول ناقصه مساعدت نکرده اهل سنت و جماعت عقل را
بر کنار داشته تا آنچه شرع ناطق شده بود تمام آن ایمان آوردند و نؤمن ببعض و نکفر ببعض نگفتند پس اگر
موافق عقل آمد نور علی نور و اگر موافق عقل نیفتاد حمل بر قصور عقل خود کردند و کل من عند الله گفته تسلیم
نمودند و کیفیت و چگونگی آن مفوض بعلم الهی داشتند این راه است که اهل سنت را در تمام مسائل اعتقاد
حاصل است و درین راه است که حق تعالی برین مدح میکند و میفرماید منه آیات محکمات هن ام الکتاب
واخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء
تاویله وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا و این راه

که اهل سنت و جماعت بدان امتیاز دارند از دیگر ملتهای زایغه که آنها هر یک به پیروی عقل ناقص خود کتاب
و سنت را پس پشت انداختند پس کتاب و سنت اگر موافق عقول شان اند بر آن راه رفتند والا انکار کردند و متحیر
ماندند و راه گم کردند قال الله تعالی کلما اضاء لهم مشوا فیه واذا اظلم علیهم قاموا از حال
شان خبر میدهد بعضی گفتند که موجودیکه جسم نباشد و مکان و حیز و جهت نداشته باشد معقول ما نمی شود آنها خدا را
جسم گفتند و مجسمه شدند و بعضی روافض هم بر این راه رفتند و بعضی گفتند که حقتعالی تکلیف کرده است عباد
را باتیان عبادات و اجتناب از معاصی و وعده و وعید کرده است بر فعال پس اگر افعال مخلوق عباد نباشند
ظلم بر عباد لازم آید و عقل قبول نمیکند که افعال عباد را خدا خالق باشد آنها قدریه و مجوس این امت شدند
و بعضی روافض باین راه هم رفتند و بعضی گفتند که ممکن صلاحیت خالقیت ندارد اینها جهمیه اند باز غلط کردند
و گفتند پس عذاب بر معاصی عباد ظلم است نیز اندیشیدند خاک بیچاره را عذاب کردن عقل قبول نمیکند آنها
مرجیه شدند و بعضی روافض باین راه هم رفته اند میگویند شیعه علی هر گناهی که کنند او را عذاب نخواهد شد و بین الجبر
والقدر که از شرع ثابت شده کسی را از جبریه و قدریه معقول نشد و بعضی انکار صفات زائده بر ذات کردند
بمتابعت حکما و بعضی را بلکه اکثر ملتهای باطله را بودن قرآن غیر مخلوق و صفتی از صفات معقول نشد
که حرف و صوت است چگونه بذات حق تعالی قائم باشد و بعضی منکر عذاب قبر شده میگویند که مرده جماد است
عقل قبول نمیکند که معذب شود و اکثر آنها صراط و میزان و وزن اعمال و اکثر تفاصیل معاد را معقول
نمیدانند و رویت حق تعالی را معقول نمیدانند از هفتاد و دو ملت باطله هم رسیده اند پس بنای
این همه مذاهب باطله هر یک اصل است که عقل را مقدم میدانند و شرع را تابع عقل میکنند و هر کس به پیروی عقل ناقص
خود گروه گروه براه دیگر رفتند و بر سر راه شیطانی بودند و داخل جهنم شدند و اهل سنت و جماعت عقل را نگیرند گذاشته
خود را اقرار دادند که حق تعالی میفرماید وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و میفرماید والله یعلم وانتم
لا تعلمون و دست به دست نبی معصوم که او را حق تعالی برای رهنمونی کوران فرستاده بود داده اند
و عنان اختیار خود بوی سپرده اند که بر همان راه رفتند و بی تشویش بمنزل مقصود که بهشت است رسیدند

بیت
چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان ✿ چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان

ای برادر اهل سنت با آنکه حق تعالی منزه از تشبیه و مثال میدانند و از تجسم اینها تحاشی میکنند چون انبیا
حق تعالی میفرماید الرحمن علی العرش استوی و ید الله فوق ایدیهم ایمان بآن می آرند و انکار
آن نمی کنند و میگویند الاستواء معلوم والکیف مجهول والایمان به واجب والبحث عن کیفیته
لا یجوز هم چنین با وجود تنزیه حق تعالی از جارحه ید الله قائل اند و میگویند که کیفیت این صفت معلوم
نیست مفوض است بعلم الهی برهان سابع آنکه تحقیق شد بر صحت مذهب افضل نبوة ثابت میشود
و نه ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم بلا از تمامی متواترات وثوق بر میخیزد و انکار متواترات
و سفسطه هم سید چراکه ما پیغمبر صلی الله علیه وسلم را نه دیده ایم و نه ابوبکر را و نه علی را و نه معجزه پیغمبر را و نه جبرئیل
را و نه قرآن بحضور ما نازل شده بلکه قرآن را یافتیم و بخبر متواتر دریافتیم که این قرآن بر محمد نامی نازل
شده بود و فصحای عرب قاطبة معارضه آن کردند و همه آنها با آن کثرت اشخاص و طول زمان بتحدی
از جانب محمد بقوله فأتوا بسورة من مثله از معارضه آن عاجز آمدند و آن محمد نامی مردی بود از قریش
امی دعوی نبوة کرد و این قرآن خواند و مردم را بسوی خدا دعوت نمود و در آن وقت کسی رفیق محمد
نبود و فوج و حشم نداشت از احاد الناس بود و این سخن محمد بر وضیع و شریف اهل مکه که با دین آبائی
الفت گرفته بودند گران آمد و بر عداوت محمد برخاستند چون معجزات بر دست محمد ظاهر شدند و کلام الله
در قلوب مردم تاثیر کرد بقدر استعداد مردم بر قبول دین محمد آوردند اول کسیکه ایمان آورد ابوبکر بود
یا علی پس دیگر جماعتی مسلمان شد مثل عمر و عثمان هم از آن جماعه بودند پس روز بروز آفتاب هدایت
الهی قوة میگرفت و ظلمت کفر رفع میشد و کفار در عداوت محمد و اصحاب محمد و برهم زدن این دین قصور
نکردند و مسلمانان که تابع محمد شده بودند در محبت و تائید دین او از جان و مال تقصیر نمودند تا وقتیکه
از هر طرف و هر جانب از بلاد دور و قری متباعده مردم هر سو که هر یک بدینی دیگر الفت میداشت حقیت دین محمدی
دریافته و از هر جانب یدخلون فی دین الله افواجا آنگاه بخطاب الیوم اکملت لکم دینکم
مبشر شدند و آنسرور بحکم اذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب بسوی الرفیق الاعلی برداشت
بعد وفات آنسرور یاران او همچنانکه در حیات او در ترویج دین او میکوشیدند بعد وفات او

همچنان سعیها کردند ابوبکر با بنی حنیفه وغیره قبایل عرب که مرتد شده بودند جهاد کرد و عمر الفقدر بلاد کفر را بنور اسلام
منور کرد که کسری وقیصر را به قهر و اینهمه خبر متواتر اگر موجب علم هست پس نبوة محمد صلی الله علیه وسلم مسلم
وقرآن هم مسلم وحق محمد صلی الله علیه وسلم بر گردن ما مسلم که اینهمه رنجها کشیده وسعیها نموده ما مردم را از
ظلمة کفر برآورده بنور اسلام مشرف کرد وراه جنت نمود وهمچنین حق ابوبکر وعمر وعثمان وعلی وغیره اصحاب
محمد صلی الله علیه وسلم که در این رنجها کشیدنها وسعیها شریک رفیق محمد صلی الله علیه وسلم بودند بر گردن ما ثابت
ومتحقق شد لیکن برابر نیست بلکه تفاوت درجات که حق تعالی گفته لا یستوی القاعدون من المؤمنین
غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدین
باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة وکلا وعد الله الحسنی وقال الله تعالی لا یستوی منکم
من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا
وکلا وعد الله الحسنی ومذهب روافض باطل شد ومذهب اهل سنة ثابت شد اگر این خبر متواتر موجب علم
نیست واینهمه مردم ملکها از [illegible] عرب وعجم از قبایل مختلف وامکنه متباعده وازمنه مختلفه کوچها کرده
اباء خود را گذاشته دین محمد را اختیار کرده بودند واینهمه از جان ومال رنجها کشیده دین محمد را محکم نموده بودند
واینهمه صحبتهای پیغمبر یافته بودند صحبت پیغمبر آنها را هیچ فائده نکرد وآنها هیچ خاطر داشت ابوبکر وعمر دین
محمد را برباد دادند وقرآن منزل را انداخته قرآن عثمان را نسبت به محمد وخدا کرده متواتر روایت کردند
ودینی دیگر سوای دین محمد از خود تراشیده بما رسانیدند پس از کجا ثابت شود که محمد نامی در دنیا
موجود شده ومعجزات ظاهر کرده ودعوی نبوت کرد اعتماد بر این خبر متواتر نماند بوجود محمد ومعجزات وعلم از
کجا حاصل شود بلکه از همه متواترات وثوق بر خبر چه جای است که بصره وبغداد ومصر در جهان موجود
نباشد هر دو قسم بدروغ متفق شده خبر بوجود آن بلاد بما رسانیده باشند واین خود سفسطه است ودعوی کردن
بآنکه ازین خبر متواتر علم بوجود ونبوة محمد صلی الله علیه وسلم حاصل میشود وعلم بایمان واسلام ابی بکر حاصل
نمیشود این دعوی بیدلیل است کما لا یخفی برهان تاسع آنکه مذهب روافض هیچ دلیلی از ادله شرع
ثابت نمیشود پس آن مذهب باطل است چرا که بر قرآن اعتماد ندارند میگویند که قرآن را صحابه تحریف

کرده اند وآنچه متواتر است از عثمان متواتر است نه از پیغمبر صلعم واحادیث پیغمبر صلعم که بروایت صحابه مروی
شده البته نزد آنها معتبر نیست که میگویند همه آنها بعد پیغمبر مرتد شدند مگر چهار کس واجماع صحابه بطریق اولی
نزد شان حجت نیست پس اینها مذهب که آورده اند وبه پیغمبر نسبت می کنند از کجا گرفته اند مگر آنکه آنها دعوی می کنند که
که ما دین خود را از ائمه اخذ کرده ایم این دعوی شان باطل است بوجوه یکی آنکه اول اثبات امامت باید
کرد پس از آن این دعوی باید نمود وامامت فرع نبوت است وچون نبوت بجز متواتر صحابه ثابت نشده چنانچه
ذکر کرده ایم پس امامت چگونه ثابت شود وقول جماعه قلیلی که صحابه وتابعین باشند چون معتبر ومفید
علم نباشد وچگونه نقل کرده میشود بر اتفاق شان بر کذب ودعوی عصمت که مصحح قول او باشد ثبوت آن
محال است ودونه خرط القتاد ونیز عصمت فرع امامت است چون امامت ثابت نشد عصمت از کجا ثابت شود
دوم آنکه اگر امامت حق بودی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پسرش محمد بن حنفیه را از آن مطلع ساختی
وچیزیکه از اصول دین وبنای اسلام است علی ومحمد را از آن غافل نگذاشتی ومحمد بن علی را با علی ابن الحسین
نزاع نشدی چنانچه امامیه زعم میکنند که در امامت محمد بن حنفیه با علی ابن الحسین نزاع کرد وحجر اسود را حکم کرد
الی آخر ما افتروه وهم چنین علی ابن الحسین پسرش زید را مطلع ساختی وزید از امامت محمد باقر انکار نکردی
وحالانکه کلینی در کافی از ابان روایت کرده که هشام احول گفت که مرا زید بن علی گفت که تو با من باشی
تا جهاد کنیم احول گفت نی زید گفت بجان خود را از من عزیز میداری احول گفت یکجان دارم حق تعالی
را در زمین حجت است یعنی امام برحق یعنی محمد باقر پس بودن من با تو ونبودن یکسان است زید گفت که پدر
با من آنقدر محبت داشت که لقمه سرد کرده در دهن من میداد کی گوارا داشتی که مرا در آتش دوزخ انداختی یعنی
اگر محمد باقر امام برحق بودی مرا مطلع ساختی سیوم آنکه در امامت نزد امامیه نص جلی شرط است ویقین است
که اگر امامت از اصول دین باشد شارع آنرا کی مهمل گذارد پس اگر در امامت نص بطریق احاد کافی گویند
روا نباشد که روایت احاد موجب علم نیست وبنای عقاید بران نمیتوان شد پس واجب است که نص متواتر
باید ولهذا امامیه دعوی تواتر میکنند ودعوی تواتر باطل است چرا که اگر متواتر بودی اینقدر اختلاف در امامت
ائمه واقع نیست تا آنکه اصحاب یک امام که هر یک دعوی اخذ علم از همان امام میکنند با هم اختلاف دارند چنانچه

از اصحاب

از اصحاب جعفر صادق عمر بن سعید مدائنی وغیره میگویند که امام بعد جعفر پسرش عبد الله است و علی بن ابی حمزه
سالم و علی بن رباح وغیره میگویند که امام بعد جعفر موسی است و امامت بر موسی ختم شد و جماعتی گفتند که امام
بعد موسی پسرش علی است همچنین در اصحاب موسی اختلاف شد احمد بن ابی بشر سراج ابی جعفر و حسین بن مهران
و محمد بن ابی نصر سکونی و عثمان بن عیسی ابو عمرو عامری و صفوان بن یحیی ابو محمد بجلی میگویند که امامت بر موسی
ختم شد و دیگر اصحاب موسی میگویند که امام بعد موسی علی است الی غیر ذلک این اختلاف بسیار در اصحاب امام واقع
شده و این اختلاف دلیل کذب است و موجب اضطراب و عدم درستی است در احادیث احاد چه جای متواتر
کما لا یخفی چهارم آنکه دعوی امامت از ائمه متعارض شده مثلا محمد باقر و زید هر دو پسران علی ابن الحسین و هر دو
عالم و متقی و متصف باوصاف کمال و امامیه از هر یک دعوی امامت نقل میکنند زیدیه از زید و اثنا عشریه و باقریه
از محمد پس یکی را تصدیق کردن و دویم را تکذیب نمودن ترجیح است بلا مرجح فتعارضا و تساقطا و نیز بعضی از
اصحاب ائمه چنانچه حسن بن علی بن فضال از اصحاب رضا و جواد منکر امامت آن هر دو بودند و تکذیب میکردند
کسی را که هر دو را امام واجب الطاعة داند و سماعة بن مهران حضرمی از اصحاب صادق و کاظم و عثمان
بن عیسی از اصحاب کاظم و رضا منکر بودند امامت رضا را پس ما بینهم تکاذب و تعارض در اقوال ائمه و اقوال
اصحاب ائمه در امامت چگونه ثابت شود پنجم آنکه امامیه میگویند که ائمه از خوف اعدا مذهب خود ظاهر نمیکردند
و در ظاهر مثل اهل باطل بتقیه سخن میگفتند و قول حق پوشیده بیاران خود میگفتند بلکه در خلوة هم نمی‌گفتند
میگفتند للحیطان اذان یعنی دیوار هم گوش دارد رواه الکلینی عن الصادق پس قول
اینچنین کسان قابل اعتماد نباشد محتمل که آنچه پوشیده بنهانی گفتند همان باطل باشد و مقصود اضلال
آنها باشد و آنچه در ظاهر میگفتند حق میگفتند چه اضلال شرذمه قلیل بهتر است از اضلال جم غفیر یعنی
که تعارض در قول وثوق از هر دو قول می برد و لهذا اگر شاهد بعد ادای شهادت از شهادت رجوع
کند و گوید که شهادت بدروغ داده بودم هر دو قول وی قابل اعتماد نیست چرا که احتمال کذب در هر دو قول
یکسانست و لهذا اگر پیش از حکم رجوع کرد قاضی حکم نکند و بعد از حکم از رجوع شاهد قاضی فسخ حکم
نکند بلکه ضمان بر ذمه شاهد لازم گرداند ششم آنکه امامیه از ائمه استتار و اهیت می کنند

که مخالف کتاب الله و احادیث متواتر است بلکه بعضی از آن کفریات است و بطلان آن ظاهر است
پس وثوق از دیگر روایات امامیه نیز رفته چنانچه قمی از محدثین آن فرقه ضاله از امیر المؤمنین روایت می کند
انه قال فی خطبته انا اخذ العهد من الارواح فی الازل انا المنادی الست بربکم انا
منشئ الانام این کفر است بلکه اشد انواع کفر است که دعوی الوهیت است و نیز ابی نصیر از صادق کلامی
روایت کرده که مشعر دعوی الوهیت است و از همین قبیل است آنچه مفسران آن فرقه رب را بمعنی علی تفسیر میکنند
در قوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک و در قوله تعالی انهم ملاقوا ربهم و انهم
الیه راجعون و نیز امامیه از ائمه روایت می کنند ان الله بعث الرسل والنبیین علی ولایة علی
و در تفسیر قوله تعالی لئن اشرکت لیحبطن عملک میگویند لئن اشرکت یا محمد فی الخلافة مع علی
غیره لیحبطن عملک و نیز از امیر المؤمنین روایت میکنند انا المتقدم علی غیره این نیز کفر است که مقتضی
تفضیل علی است بر انبیا بلکه بر محمد صلی الله علیه وسلم نیز و ابن بابویه در علل الشرائع از صادق روایت
کرده و دعوی تواتر آن نموده که صادق گفته حب علی لا یدخل النار این مخالف نصوص قطعیه از
کتاب و سنه متواتره است چرا که هر که محب علی نیست کافر و مخلد فی النار است نزد روافض و چون
محب علی بهیچ گناه داخل نار نشود پس فایده تحریم معاصی باقی نمی ماند همچنین خرافات مبطل شرائع است
هفتم آنکه سلسله روایت حدیث امامیه تا ائمه بحد تواتر البته نمی رسد چرا که امامیه خود معترف اند که ائمه از خوف
اعدا تقیه می نمودند و مذهب خود ظاهر نمیکردند کلمه حق پوشیده بیاران خود میگفتند و در عوام خلاف
آن میگفتند و بدیهی است که روایاتی که در آن تقیه و اخفا بالقدر منظور باشد که در خلوة هم باندیشه گفته شود
بحد تواتر نتوان رسید چرا که اخفای خبر متواتر محال است و تواتر مستلزم شیوع و شهرة پس تواتر و تقیه
منافات است ای برادر اهل سنت که از رجال لا یحصی روایت میکنند و روایات شان علی رؤس
الاشهاد والاعلان است با اینهمه کثرت شان بجز چند حدیث از مرویات اهل سنت بدرجه تواتر نمیرسد
غیر نیز نزد اهل سنت متواتر بالمعنی است که قدر مشترک را از چند حدیث متواتر میگویند و خبر متواترات
اهل سنت کتاب الله است که بنای عقاید اهل سنت بر آنست و روایات امامیه سلسله اسناد شان

منحصر بائمه است و دعوی میکنند که ائمه بسرگوشی بیاران خود خفیه میگفتند و قرآن نزد ایشان محرف
شده قابل اعتماد نیست پس روایات امامیه چگونه احتمال تواتر دارد پس ادعای تواتر از امامیه نیست
مگر مثل ادعای یهود تواتر را در تایید دین موسی و قتل عیسی با آنکه خود یهود معترف اند که بخت نصر تمام
یهود را کشته بود و بجز ده دوازده کس نگذاشته و چون واضح شد که سلسله اسناد امامیه تا ائمه امکان
تواتر ندارد پس اساس عقاید این فرقه ضاله از بیخ بر کنده شد که اخبار احاد موجب علم و مفید قطع نیست
هشتم آنکه سلسله اسناد امامیه قابل وثوق و اعتماد نیست چرا که عقیده روافض آنست که محب علی
هر گناهی که کند از ان سؤال نخواهد شد گو پدر خود را بکشد و با مادر خود زنا کند و برای اثبات این قول آثار
از ائمه روایت میکنند چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و قوله تعالی فیومئذ لا یسئل
عن ذنبه انس و لا جان برین قول خود حمل میکنند پس وضع حدیث برای تائید دین خود که در زعم
فاسد ایشان بنابر نیت صالحه که هدایت مردم است بسوی دین حق و محبت علی البته نزد ایشان جایز بلکه
مستحسن باشد پس وثوق بران سلسله نماند هم آنکه سلسله اسناد روافض تا ائمه که مذکور میکنند موافق قواعد
مقرره روافض هم اکثر آن بدرجه صحت نمیرسد صحاح در کتب ایشان بس قلیل اند نص علیه صاحب الهدایة
من الامامیة و معهذا آنرا که صحیح میدانند چون بر مقتضای قواعد ایشان سنجیده میشود ضعاف ظاهر میشوند
یا موضوع باز آنهمه احادیث را معارضات اند و مرجحات آنها از نسج عنکبوت سست تر و دران خرافات
اند و علاوه‌ای دیگر امام جعفر صادق رضی الله عنه وغیره ائمه ثقات روات و قدمای مجتهدان امامیه را تکذیب
کرده اند چنانچه هشام بن حکم و هشام بن سالم و طاقی صیرفی و زرارة بن اعین و بکیر بن اعین و محمد بن مسلم
و ملک جهنی و دارم بن حکم و ریان بن الصلت را تکذیب کرده و رد کرد صادق بعض آنها را و منع کرد از
دخول بر خود ابن سکان را و تکذیب کرد زید بن علی بن الحسین هشام احول را فیما رواه عن ابیه فی الامامة
و بعضی ثقات آنها بعضی را تکذیب میکنند چنانچه هشام بن سالم جوالیقی و هشام بن حکم و صاحب الطاق
هر یک دعوی روایت میکنند از علی بن الحسین و محمد باقر و جعفر صادق و همه میگویند که ما اخذ کرده ایم مذهب
از باقر و صادق و باز هر یکی دیگر را انکار و تکذیب و تذلیل میکنند چنانچه هشام بن حکم کتابی تصنیف

در رد جوالیقی و در د صاحب الطاق لما ذکره النجاشی پس روایت کسی ازانہا معتبر نباشد و نیز امیر المومنین
از اصحاب خود شکایت بسیار کرده که سخن من نمیشنوند و اطاعت من نمیکنند چنانچه بیاید ان شاء الله تعالی
پس روایت اینچنین مردم معتبر نیست و نیز اکثر راویان اخبار ایشان که بیشتر روایة ازانہا در کتب معتبره
خود می آرند و تمسک باحادیث آنہا می کنند کذاب وضاع اند منہم جعفر بن محمد بن عیسی بن شابور فرازی
ابی عبد الله کذاب است و ضاع قال النجاشی کان ابو عبد الله ضعیفا فی الحدیث و قال احمد بن الحسین
یضع الحدیث وضعا و یروی عن المجاہیل و سمعت من قال کان فاسد المذہب و حالانکه ابو جعفر طوسی
شیخ طائفه ضاله وغیره ازوی روایت می کنند و بر روایت او اعتماد دارند و منہم حسن بن عباس
بن الحریش الرازی ابن علی نیز ضعیف بلکه وضاع است قال النجاشی الحسن بن عباس بن الحریش
الرازی ابن علی ضعیف جدا وضاع له کتاب فی انا انزلناه فی لیلة القدر و هو کتاب ردی الحدیث
مضطرب الالفاظ حالانکه ازوی کلینی در کافی چند حدیث روایت کرده و کافی نزد آنہا از صحاح
و منہم علی بن حسان و هو وضاع قال النجاشی ضعیف جدا ذکره بعض اصحابنا فی الغلاة فاسد الاعتقاد
و له کتاب تفسیر الباطن تخلیط کله روایت کرد کلینی ازوی در صحیح خود و منہم محمد بن عیسی قال نصیر بن
صباح هو کذاب وی عنه ابو عمرو الکشی وغیره و منہم عبد الرحمن بن کثیر الہاشمی قال النجاشی زعم
اصحابنا انه یضع الحدیث حالانکه ازوی ثقات آنہا مانند علی بن الحسین و ابن فضال وغیره روایت
کرده اند و ازانہا کلینی روایت کرده و نیز ازانہا محمد بن حسن طوسی و ابن بابویه اکثر احادیث روایة
کرده اند که بنای مذہب ایشان بر آنست و جابر بن یزید که از مجتہدان امامیه است زندیق بود و وضاع و مغیرة
بن سعید پیری بود در کوفه از روافض که ساحر و کذاب بود و این هر دو صادق تکذیب کرده و گفته یفترون
علینا اهل البیت و یروون عنا الاکاذیب و بعضی از راویان احادیث آنہا آن کسانند
که معرفة خدا ندارند و توحید نمیکنند و در مسئله توحید بر ائمه افترا می کنند چنانچه ہشام بن سالم و ہشام بن حکم
و صاحب طاق خدا را جسم ثابت میکنند و به ائمه نسبت مینمایند امام ابی الحسن علی الرضا ازانہا
تبری کرده و گفته و لیس القول ما قال الہشامان و با اینہمه جمیع محدثین روافض ازانہا روایت

حدیث می کنند و انہا را لقد تل مینمایند غایۃ التعدیل و دیگر در اسناد احادیث آنہا کہ بیشتر احادیث از انہا مرویست ضعفا اند منہم ابراہیم بن صالح الانماطی ابو اسحق و الحسن بن سہل النوفلی و الحسن بن راشد الطفاوی و اسمعیل بن عمر بن ابان الکلبی و اسمعیل بن یسار الہاشمی و الحسین بن احمد المنقری و جماعۃ بن سعید الخثعمی و ہو ضعیف فاسد و کلینی از وی روایت کردہ و عثمان بن عیسی کہ شیخ الطائفہ یعنی ابو جعفر طوسی و غیرہ از وی روایت کردہ عمر بن سمر طوسی و غیرہ جماعتی از وی روایت کردند و بر خبر او اعتماد دارند با آنکہ ضعیف است و سہل بن زیاد از وی ابو جعفر طوسی روایت کردہ و محمد بن سنان از وی نجم طوسی و غیرہ روایۃ کردہ اند و بر خبر او اعتماد دارند حالانکہ ضعیف است و ابراہیم بن عمر الیمانی و داود بن کثیر الرقی کہ با وجود ضعف فاسد العقیدہ ہم ہست و طوسی از وی در تہذیب و استبصار و غیرہ روایت کردند و بر خبر او اعتماد دارند و صالح بن حماد و امیۃ ابی خدیجہ و معاویۃ بن میسرہ و جابر الاحمسی و خالد بن نجیح و محمد بن قیس ابی احمد و محمد بن عیسی و داود بن حصین و علی بن حمزہ و وہیب بن حفص و حسین بن یزید نوفلی و اسمعیل بن ابی زیاد سکونی و وہب بن وہب و جبیر بن حبیب و جماعتی کثیر دیگر ہمہ آنہا ضعفا اند نجاشی و غضائری و حلی و ابن ابی داود و غیرہ علماء جرح و تعدیل این فرقہ ضالہ بر تضعیف این جماعت تنصیص کردہ و با این ہمہ محدثین انہا در صحاح خود احادیث از انہا روایت میکنند و فقہای آنہا باحادیث آنہا حجۃ می آرند و دیگر در سلسلۂ اسناد احادیث آنہا جماعتی ہست لا تحصی مجہول الحال اند حسن بن ابان کہ حال او باتفاق علماء شان مجہول است حالانکہ خبر او را اصحاح شمردہ اند نص علیہ ابن المطہر فی المنتہی و منہم المقتول فی الکوس و القاسم بن سلیمان و عمر بن حنظلہ ہر دو مجہول العدالۃ اند و عمر بن ابان مجہول الحالت و عباس بن عمرو الفضل بن سکن و علی بن عقبۃ و قیس بن سمعان و ہاشم بن ابی عمار حسینی و بشر بن یسار یساری و موسی بن جعفر و فضل بن سکرہ و حذیفہ الیامی و سعید بن زید الیامی و عبد الرحمن بن ابی ہاشم و بکار بن ابی بکر و فلیح بن زید و محمد بن سہیل و عبد اللہ بن زید و غالب بن عثمان و ابی حبیب سعدی و ابی سعید المکاری و درکاز بن فرقد و الحسن التغلبی و قاسم بن الخراز و صالح السندی و علی بن دو نجوی

و الحسن بن علی بن ابراهیم و ابراهیم بن محمد و حسن بن علی و ابن اسحق النحوی و عثمان بن عبدالملک
و عثمان بن عبد الله و عیسی بن عمر مولی الانصاری و ربیع بن محمد المسلمی و علی بن سعد السعدی و محمد بن
یوسف بن ابراهیم و محمود بن میمون و جعفر بن سوید بن جعفر بن کلاب اینهمه مجهولان اند با جماعتی کثیر
دیگر حالانکه ازین جماعة شیوخ اینها روایت کرده اند مثل علی بن ابراهیم و پدرش ابراهیم و محمد بن
یعقوب کلینی و ابن بابویه و ابو جعفر طوسی که شیخ او ابو عبد الله که او را مفید گویند اینهمه مشایخ
روافض از انجماعة در کتابهای خود روایت کرده اند و عمل بران کتابها مجتهدان واجب گفته اند
نص علیه المرتضی و ابو جعفر الطوسی و جمال الدین یوسف بن المطهر الحلی و نیز از بعضی از راویان عدول
اینها آن کسانند که ائمه از اینها بیزار شده و در حق اینها بد دعا کرده اند و گفته اخزاه الله چون زرارة
بن اعین و بعضی از رواة آن کسانند که روایت میکنند از امام یا غیر او و ثقات از علماء رجال اینها را
تکذیب میکنند چنانچه عبد الله بن مسکان که از ابو عبد الله جعفر صادق چند حدیث روایت کرده و محمد بن
یعقوب در کافی و ابن بابویه قمی در فقیه و ابو جعفر طوسی در تهذیب و غیر شان در کتب خود روایت
او از صادق آورده حالانکه نجاشی میگوید که ثابت نشده که از امام ابی عبد الله چیزی روایت کرده
باشد و این سخن در امامیه مشهور است و با اینهمه در ثقات میشمارند و محمد بن عیسی از محمد بن محبوب و غیره
روایت کرده و ابو عمر کشی گفته که نصیر بن صباح میگوید که محمد بن عیسی خورد سال است آنقدر عمر ندارد
که از محمد بن محبوب روایت کند و بعضی از رواة اینها آن کسانند که ثقات قوم در اینها طعن میکنند چون
محمد بن عیسی بن عبید ابن یقطین محمد بن بابویه قمی از ابن الولید روایت کرده که بر حدیث محمد بن
عیسی اعتماد نیست و محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری قمی و نجاشی و غیره در ان طعن می کنند
و میگویند یروی عن الضعفاء ولا یبالی عمن اخذ و بعضی از رواة مدلسانند که تدلیس میکنند
حدیث را از شیخ الشیخ و نام شیخ خود حذف میکنند چون ابی عمیر و عبد الله بن مغیرة و نظیری حالانکه کلینی
از صادق منع از تدلیس روایت کرده و بعضی از رواة شان آن کسانند که تکذیب بعضی ائمه میکنند
در دعوی امامت چون حسن بن سماعة و ابی محمد کندی صیرفی و از دیگر راویان بزرگ و معتبر شان

آنها باشند که امامیه آنها را فاسد المذهب میدانند چنانچه جارودیه مانند احمد بن محمد السعد الهمدانی و فطحیه
چون حسن بن علی بن فضال و عبدالله بن بکیر بن اعین شیبانی و عمرو بن سعید ابی الحسن المدائنی
و واقفیه چون حسن بن ابی سعید هاشم بن حیان المکاری ابی عبدالله و حسین بن مهران بن محمد بن ابی
نصر السکونی و احمد بن محمد بن علی بن ابی سالم البطائنی ابی الحسن و ابی الحسن علی بن الحسین بن محمد
البطائنی الحرمی المعروف بالطاطری و صفوان بن یحیی ابی محمد البجلی و عثمان بن عیسی ابی حمزة العامری
الرواسی مولی بنی رواس و غیرشان و این مشهور است در میان آنها و با آنکه حکم بفساد مذهب شان می کنند
ازین مذهبان شیوخ امامیه در صحاح خود روایت حدیث می کنند اثنا عشریه واجب میدانند ایمان بائمه
اثنی عشر و این جماعه بائمه اثنی عشر ایمان ندارند و نیز روافض قبول میکنند روایت کسی را که فاسق باشد بافعال جوارح
چنانچه ابوجعفر طوسی در عدة گفته که فسق بافعال جوارح مانع قبول روایت نیست و نیز آنها قبول می کنند
روایت کسی را که ائمه او را رد کرده اند و منع کرده از دخول بر خود و نیز از جمله رواة اینجاعه کسی است که مومن بودن
او معلوم نمیشود چنانچه ذکریا بن ابراهیم نصرانی که در ظاهر زی نصاری نگذاشته خود را نصرانی می گفت
طوسی و غیره از وی روایت حدیث می کنند و میگویند که پوشیده اسلام داشت و بعضی از رواة شان آنها
هستند که روایت می کنند از آنها که خود راویان مردود عنه را توثیق نمیکنند چون عبد الاعلی و نظائر او و اکثر از
رواة شان آنها هستند که در اینها نه مدح مذکور شده و نه قدح چون منذر بن خیر و امثال ایشان بسیار اند و در تصانیف شان
و اکثر تنصیص می کنند بر ضعف بعضی راویان و در حدیث آنها حکم بصحة می کنند و نیز امامیه روایت میکنند
از کتابها که نسبت می کنند آن کتب را بمشایخ خود و گمان میبرند که آن مشایخ آنچه درین کتب است از امام باقر
و امام صادق روایت کرده اند لیکن چون تقیه سخت داشتند مدت الوجود آنرا روایت نکردند بعد مردن
شان آن کتب میسر ما آمده است چنانچه کلینی از چندی از اصحاب خود از محمد بن خالد و غیره روایت
میکنند و اکثر اخبار آنها که بلفظ عن مروی است از همین قبیل است و نیز بعضی از راویان شان آنکسان باشند
که بمذهب خود اقرار کرده و اقرار کرده اند با آنکه [illegible] از افشا این امر امام منع کرده بود و بعد افشا نموده یا چیزی
[illegible] منع کرده بود و باز نمانده و آن راویان نزد شان از معتبران و ثقات اند چنانچه ابی بصیر

که از ثقات ایشان است کلینی گفته که ابو بصیر گفته است که گاهی حدیث از صادق می شنوم و از پدرش روایت
میکنم و گاهی از پدرش میشنوم و روایت از پسر میکنم و ابن بابویه از ابی بصیر روایت کرده که گفت از ابی
عبد الله پرسیدم که مسلمانان روز قیامت خدا را خواهند دید گفت آری و پیش از روز قیامت هم دیده اند
گفتم کجا دیده اند گفت روزیکه گفت الست بربکم پس ساعتی خاموش ماند پس گفت که مومنان خدا را در دنیا
هم می بینند پیش از روز قیامت مگر تو نمی بینی در آن وقت ابو بصیر گفت گفتم گردم فدای تو از تو این
سخن نقل کنم گفت نه حدیث مکن و ابو بصیر بر منع او نرفت حدیث کرد بدان تا آنکه مشهور شد
در میان شیعه و کلینی از محمد بن ابی نصیر روایت کرده که مرا ابو الحسن مصحفی داد و گفت که در آن منگر و از
آن نگشادم و خواندم در آن سوره لم یکن پس یافتم در آن نام هفتاد مرد از قریش و نام پدران شان و نیز بعضی
از رواة ایشان کسانی اند که از یک امام روایت می کنند و خود منکر امامت آن امام اند و آن رواة از رجال صحیح
میشمارند و نیز از مجتهدان و ثقات راویان شان شخصی است که او را علم الهدی نام نهاده اند و او از کثرت کذب
باک ندارد و آثار عمل صالح میداند و چند کتاب بدروغ پر کرده است و بعضی باعتراف بزرگان او ثابت شده
و نیز اینجا عمل میکنند بر مرسل چنانچه مراسیل ابی عمیر را صحیح میدانند حالانکه کلینی از ابی عبد الله روایت کرده
که هر که ارسال کند کاذب است و ابو جعفر طوسی عمل میکند بخبر فاسق و هم بخبر مضطرب و عجب تر از همه حماقت
احمقان و افترا مفتریان است که چهار کس متعاقب دعوی کردند که ما سفیر مهدی صاحب الزمان ایم از نزد امام
مهدی صاحب الزمان پیام می آریم اول ابو عمرو عثمان بن سعید الثانی دویم پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان که در
سال سه صد و بیست و هشت فوت شده سیوم ابو القاسم بن ابو الحسن بن روح چهارم علی بن محمد که او را خاتم
السفرا میگویند و هفتاد و چهار سال مدت این مدعیان که ایشان را احمقان غیبت صغری می نامند و بعضی دیگر
کسان بی دعوی سفارة دعوی میکنند که من مهدی را دیده ام و از وی روایت میکنم چنانچه ابی هاشم
داود و ابن ابی القاسم جعفر [illegible] و محمد بن علی بن بلال و احمد بن اسحق و ابراهیم بن مهریار و محمد بن ابراهیم
و غیره و این احمقان دعوی بی دلیل ظاهر البطلان آن مفتریان را باور کرده روایت حدیث محمد مهدی از ایشان
می کنند و نیز روایت میکنند از رقعه ها و گمان میبرند که رقعه ها بواسطه سفیران یا غیر شان از صاحب الزمان

نوشته بود بهم صاحب الزمان با چنین جواب نوشته از انجمله رقعه علی ابن الحسن بن موسی بن بابویه
القمی است او رقعه بخط صاحب الزمان ظاهر کرده و در جواب سؤال خود و گفته ابو القاسم بن ابی الحسین
بن روح یعنی آن سفیر سیوم رقعه بدست علی بن جعفر بن اسود به صاحب الزمان فرستاده بود صاحب الزمان
جواب نوشته و از انجمله رقعه محمد بن عبد الله بن جعفر بن حسین بن جامع بن مالک حمیری ابو جعفر قمی نجاشی
گفته که ابو جعفر قمی به صاحب الزمان نوشته بود و چند مسئله از ابواب شریعه پرسیده بود و گفت که احمد بن
حسین گفته و دیدم این مسائل را نوشته در اصل و جواب آن نوشته بین السطور آن اجوبه احمد بن حسین
طوسی در کتاب الغیبه و کتاب الاحتجاج نوشته زهی کتب صحاح که بنای آن بدین خرافات است و از انجمله است رقاع
ابی العباس جعفر بن عبد الله بن جعفر حمیری قمی شیخ قمیان و رئیس روافض ابو العباس مذکور کتابی
در رقاع جمع کرده و آنرا قرب الاسناد الی صاحب الامر نام نهاده و از انجمله رقاع برادرش احمد و برادرش
حسین اینها همه گمان میبرند که با صاحب الامر مینویسیم و صاحب الامر جواب مسائل ما می نویسد چنانچه نجاشی
وغیره ذکر کرده اند و از انجمله رقاع علی بن سلیمان بن حسین بن الجهیم بن بکیر بن اعین ابو الحسن الرازی هم
دعوی مکاتبه میکرد و در رقاع ظاهر مینمود نجاشی گفته او را با صاحب الامر اتصالی بود و از آن جمله دیگر رقاع اند
از قدماء این فرقه ضاله و از همین قبیل صد خرافات است آنچه محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی بخط حجه
صاحب الزمان ظاهر کرده و این احمقان گمان میبرند که محمد بن علی یک مسئله یا چند مسئله از مشکلات
مینوشت و در سوراخ درختی که بیرون شهر قم بود می نهاد و یک شبانه روز آنجا میگذاشت روز دیگر بر می آورد
و جواب مسائل بر پشت آن نوشته می یافت از این معنی یقین دارند که آن خط صاحب الزمان است که منحوت
خیال شان است و بر این بنا دین شان است و از همین قبیل مخترعات احمق فریب آنست که اکابر محدثین شان خطوط
ائمه معصومین ظاهر کردند در جواب مسائل که شیعه از ایشان پرسیده بودند و آن خطوط را این حمقا عند التعارض
بر حدیث مروی باسناد صحیح ترجیح میدهند چنانچه ابن بابویه در یک مسئله توقیعی بخط ابی محمد حسن بن علی
بر آورده و در کتاب کلینی روایتی خلاف آن توقیع بود از امام جعفر صادق ابن بابویه گفت که بر این
حدیث فتوی نمیدهم بلکه فتوی میدهم بر آنچه نزد من است از خط حسن بن علی و آن احق ابدا است

که خط حسن بن علی را که قمی شناسد بر نقد بر صاحب الخلاصة الخط عرضه حال راویان این امامان
نیست و بنای مذهبشان برین خرافات است و کتب حدیث و فقه اینجماعه باین لغویات مشحون اند معتبر
ترین کتب نزد اینجماعه چهار اند یکی کافی تصنیف محمد بن یعقوب الکلینی دوم تهذیب سیوم استبصار
این هردو تصنیف محمد بن حسن ابی جعفر طوسی چهارم فقه من لا یحضره الفقیه تصنیف محمد بن علی بن
بابویه قمی و گمان میبرند که عمل برین چهار کتاب واجب است و هم چنین بر آنچه روایه کرد آنرا امامی و جمع
کردند آنرا یاران او باز امامیه زین چهار کتاب کافی را ترجیح میدهند و جماعتی فقه من لا یحضره اصح میگویند
و حال این کتب آنست که بر تو ظاهر کردیم که از هشام بن حکم و هشام بن سالم و صاحب طاق قائلان
تجسیم و زراره بن اعین و بکیر بن اعین و سلیمان بن جعفر و محمد بن مسلم و بنی فضال و ابن مهران
و جماعتی دیگر فاسد المذهب باعتقاد امامیه و بعضی وضاع و کذاب باعتراف شان چون جعفر فزاری
و ابن عیاش و محمد بن عیسی و غیره و بعضی ضعفا و این بسیار اند و مجاهیل بیشمار چون ابن عماره و ابن
مسکون و زید یامی و غیره و بعضی مستور الحال چون ثعلبی و قاسم خراز و ابن فرقد و غیره و از فساق
در عمل جوارح روایت میکنند پس اینچنین کتب را صحیح گفتن و واجب العمل و المتن حمق است
و چون حال اصح کتب شان اینست وای بر حال دیگر کتابها عجب کلامهای متناقض ازین جماعه صادر
میشود که عمل برین کتب واجب میگویند با آنکه طوسی خود گفته که هر حدیث احاد که صحیح باشد عمل واجب نیست
و ابو جعفر طوسی باین علو مرتبه خود در ان نگراهان که شیخ الطائفه است روایه می کند از ابن مسکان
از صادق و جماعتی تکذیب میکنند که ابن مسکان را از صادق روایت نیست و نیز روایه میکند طوسی
از ابن بابویه صاحب فقیه مزوره و نیز از مرتضی و آنها از محمد بن نعمان و او کاذب تر بود جایز میداشت
کذب برای نصرة مذهب فائده ابن بابویه بعضی مرویات کلینی را که بزعم خود باسناد صحیح روایت کرده
چون احادیث تحریف قرآن و اسقاط آیات حکم بوضع کرده و هم چنین علی حکم بوضع کرده فائده بدانکه
فرقهای روافض کلهم عمل میکردند بر آنچه یاران آنها بدان روایت می کردند بی تحقیق حال رجال
اسناد و هیچ کتابی ننوشتند که در آن احوال رجال باشد از جرح و تعدیل تا وقتیکه کشی

از اثنا عشریه در صد چهارم کتابی تصنیف کرد در نهایت اختصار در احوال رجال که از آن هیچ ضرورت رفع نشود
بار دیگر متأخرین ابن غضائری در ضعفا کتابی تصنیف کرده و نجاشی و ابو جعفر طوسی و جمال الدین احمد بن
طاوس و ابن مطهر و تقی الدین بن داود در جرح و تعدیل کتابها تصنیف کردند و مهمل گذاشتند
بسیاری را و غافل ماندند از توجیه مدح و قدح و اختلاف بسیار کردند در ترجیح احد الخبرین الواردین فی المدح
والقدح بروجهی که از حق تا باطل هیچ فرق ظاهر نشد و در ترجیحات تحکمات واهی گفتند و لهذا صاحب
الدرایة من الامامیة از تقلید آنها منع کرده و نیز علماء رجال در اسماء رجال تصحیفها کردند چنانچه ابی بصیر
که نون بود آنرا بباء موحده گفتند و مراجم که براء مهمله و جیم بود آنرا بزای منقوطه و حاء مهمله خواندند و رجال
و دو راوی در اسم و اسم پدر متفق بودند چنانچه محمد بن قیس مشترک گشت در چهار کس دو را ثقه میدانند یکسان
خود محمد بن قیس اسدی ابی نصیر و محمد بن قیس بجلی و یکی را ممدوح میگویند بی توثیق و آن محمد بن قیس
اسدی مولا بنی نصیر و یکی را ضعیف و آن محمد بن قیس ابی احمد ابن بابویه اکثر از محمد بن قیس روایت
میکند بی ذکر ما به الامتیاز پس در حدیث تفرقه من حیث الرجال موافق مذهب ایشان هم اعتماد و فنا
چه عدالت در راوی شرط است و چون متقدمان ایشان از احوال رجال بحث نمیکردند بر هر رطب و یابس
عمل میکردند متأخران که آمدند هر چند بتقلید اهل سنت بحث از رجال کردند لیکن هیچ حق را از باطل
امتیاز ندادند و اگر امتیاز میدادند و باطل را ترک می کردند مذهب امامیه بالکل ترک میدادند ناچار عمل
کردند بر همان روایات متقدمان و حجت گرفتند که از اصحاب متقدمین ما بران عمل کرده اند و بناء
اینهمه خرافات شان بر اتباع هوا است و تحقیق آنست که بناء مذهب روافض را منافقان بقصد هدم
دین اسلام نهاده اند اول عبد الله بن سبا یهودی بود منافق در زی مسلمانان در آمده مردم را بسوی
حب اهلبیت که مرغوب اهل اسلام است کشیده و از انجا بورطه ضلال انداخت که افراط در شان علی است
با ثبات الوهیت چنانچه غلاة می کنند یا با ثبات معنی رسالت که بلفظ امامت یا ولایة تعبیر کنند و تفریط
در شان دیگر صحابه و اهلبیت بتهمت عداوت بعد از ان دیگر منافقان در وقت زین العابدین
و محمد باقر و جعفر صادق بر روی کار آمدند چون هشام بن سالم و هشام بن حکم احول و احول دوم

ملقب بشیطان الطاق و زید بن جهم الهلالی و زراره بن اعین و حکم بن عیینه و غیره همگی با اینها دعوی
روایت کردند از ائمه ثلثه مذکورین یا بعض آنها و جماعه منافقان فرط محبت اهل بیت ظاهر کردند و بیشتر
آمد و رفت و در خدمت ائمه مذکورین و دیگر ائمه تا انقضای زمان ابی محمد حسن العسکری کردند و از آن
اکابر اکاذیب در اصول و فروع و مطاعن صحابه و ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم و علیهم و مدح شیعه و ذم اهل سنت
با فترا روایت کردند پس چون عقاید فاسده از اینها ظاهر شد ائمه از اینها تبری کردند چنانچه کلینی و غیره
امامیه هم از ائمه تبری از آن منافقان روایت میکنند روی الکلینی عن ابراهیم بن محمد الخراز
و محمد بن الحسین انهما قالا دخلنا علی ابی الحسن الرضا و قلنا ان هشام بن سالم و صاحب الطاق
والمیثمی یقولون انه تعالی اجوف الی السرة والباقی صمد فخر لله ساجدا و قال سبحانك كيف
طاوعتهم انفسهم ان يشبهوك بغيرك اللهم لا اصفك الا بما وصفت به نفسك ولا اشبهك بخلقك
انت اهل لكل خير فلا تجعلني مع القوم الظالمين وقد روى ايضا عن الحسن بن عبد الرحمن
الحماني قال قلت لابي الحسن موسى بن جعفر الكاظم ان هشام بن الحكم يزعم ان الله جسم
قال قاتله الله اما علم ان الجسم محدود معاذ الله وابرأ الى الله من هذا القول وروى ايضا
عن محمد بن الفرج الرخجي قال كتبت الى ابي الحسن اساله عما قال هشام بن الحكم في الجسم وهشام
بن سالم في الصورة فكتب دع عنك حيرة الحيران واستعذ بالله من الشيطان ليس القول ما قال
الهشامان و زید بن علی بن الحسین هشام احول را گفت ای احول چه میکنی از خدا روایت میکنی از
پدر من چیزها که پدر من از آن بیزار است چون این سخن زید گفت احول گفت که زید امام نیست امام برادرش
محمد است زید گفت ای احول پدر من ترا مسایل دین آموخت و مرا نیاموخت و با من آنقدر محبت داشت
که لقمه سرد کرده در دهن من می داد و مرا بر رفتن دوزخ راضی شد رواه الکلینی و غیره من الامامیه و بیشتر
اقوال که از آن براءة ائمه از آن منافقان ظاهر شده در کتب امامیه مرویست و باز از همان منافقان امامیه
دین خود سند میکنند و نیز در کتب شان مرویست که چون زید بن علی بن الحسین طلب خلافت کرد جماعه کثیر با وی
مجتمع شدند و امیر عراقین یوسف بن عمر ثقفی با وی محاربات کرده پانزده هزار کس از اهل کوفه آمدند

و با ضلال منافقان عقاید شان و رسان شیخین فاسد بود آن کوفیان بنا بر ثبات عقاید خود با زید گفتند
که اگر از ابی بکر و عمر تبرا کنی ما ترا مدد و کاری میکنیم واگرنه ترا میگذاریم زید گفت هرگز تبرا از ابی بکر و عمر نخواهم
کرد بلکه دوستی آنها خواهم داشت چراکه پدر من با آنها دوستی داشتی و ذکرشان بجز خیر نکردی سرگروه علانیه
آن کوفیان گفتند اذاً نرفضك یعنی این هنگام ما ترا میگذاریم زید گفت اذهبوا فانتم الرافضة
یعنی بروید شما روافض اند پس آنهمه کوفیان از رفاقت زید برگشتند و زید با آن شدت احتیاج از آنها
تبری کرد و از آن روز آنها را روافض نام مقرر گشت و نیز از زنادقه در زمان موسی بن جعفر اسحق بن ابراهیم
ملقب به دیک الجن شاعر ظاهر شده که نه اقرار داشت بصانع و نه به نبوة و اسلام ظاهر میکرد و مذهب روافض را
تائید میکرد و روافض ورا از فقهای خود میشمارند کما ذکره محمد بن محمد بن النعمان الملقب بمفید شیخ ابی جعفر
طوسی و مرتضی بعد از آن ورا بابی که آن ایام را ایام غیبة محمد مهدی میگویند جماعتی کذاب بطمع فریب پیدا
شده که دعوی سفارت کردند از طرف محمد مهدی و رقعجات ظاهر نمودند و بعضی زنادقه کتب در آن مذهب
تالیف نموده نسبت کردند مرویات آن کتب را بسوی باقر و صادق و نسبت کردند تالیف آن کتب را باصحاب
مخلصین آنها افتراء علیهم واضلالا لمن بعدهم پس آن کتب را ظاهر کردند برای شیعه
و گفتند که مصنف از جهة تقیه این کتاب را ظاهر نکرده بود و از آن زنادقه بعضی خود را در زمره مخلصان
صادق شمرده کتابی در اصول و فروع برای شیعه ظاهر کردند و گفتند که این کتاب از کتب جعفر
صادق است پس شیعه آن کتاب را گرفته آنچه در وی بود از صادق فی تحقیق روایت کردند و از جماعه
اسلاف روافض که روافض مذهب خود از و گرفته ذکریا بن ابراهیم نصرانی بود که در ظاهر دین نصاری
را نگذاشته با نصرانیان خود را نصرانی می گفت و با شیعه خود را محبت اهلبیت قرار داده مطاعن صحابه
و امهات مؤمنین ذکر نموده باز در آن کذابان مرتضی نامی شخصی پیدا شد که او را علم الهدی لقب می
کنند پر از دروغ و باطل کتب تصنیف کرده بسوی نصرانی وغیره نسبت نمود و شیخ او صاحب قد فیروزه از و
اکذب و اخبث بود نسبت نامه مذهب روافض و چون تمام روایات این گمراهان مخالف اخبار متواتره
بود که مردم بتواتر از امیر المؤمنین علی و از فرزندان او که ایمه هدی بودند موافق جمهور صحابه روایت

میکردند وانکار آن روایات محال بود ولهذا آن اخبار را خود امامیه هم از ائمه روایت می کنند
ناچار برای حفظ مذهب خود بوجوب تقیه قایل شدند چه اگر به تقیه قایل نشوندی روافض را به بطلان
مذهب خود اعتراف لازم آید اکنون برای ابطال مذهب روافض ابطال تقیه باید کرد تا آن گمراهان
را مفری باقی نماند

فصل در ابطال تقیه

بدانکه روافض دعوی می کنند که تقیه بر پیغمبران
و ائمه واجب بود و برامته نیز واجبست و برین دعوی خود باثار تمسک می نمایند کلینی از ابی نصیر روایت
کرده قال قال ابو عبد الله ان التقیة من دین الله قلت من دین الله قال والله من
دین الله ولقد قال یوسف علیه السلام ایتها العیر انکم لسارقون والله ما کانوا
سرقوا شیئا ولقد قال ابراهیم علیه السلام انی سقیم والله ما کان سقیما و روی ابن بابویه
فی الامالی انه سال عن ابی عبد الله هل کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتقی قال ما بعد
نزول والله یعصمک من الناس فلا وصاحب محاسن از ابی عمر روایة کرده قال قال ابو عبد الله
جعفر بن محمد الصادق یا ابا عمر تسعة اعشار الدین فی التقیة ولا دین لمن لا تقیة له همچنین آثار
در فضیلت تقیه و ایجاب آن بسیار روایت می کنند و در تفسیر قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم
میگویند که اتقی مشتق است از تقیه یعنی اکرم نزد خدا آنست که بسیار تقیه کند و همچنین کلینی و غیره
از هشام بن سالم از ابی عبد الله در تفسیر قوله تعالی ویدرؤن بالحسنة السیئة می گویند که مراد
از حسنه تقیه است جواب این آثار موضوع و مفترا اند و تفضیح رجال ایشان از ابی نصیر و هشام بن
سالم وغیره بالا مذکور شده و نیز این آثار مخالف متواترات است و ما ثبت بالبداهة چرا که اگر پیغمبر
تقیه میکرد اینهمه مجادلات و مجاهدات با کفار نمیکرد و علی رضی الله عنه با معاویه جنگ نمیکرد و بر تقدیر
تسلیم این اثر دلالت دارد بر انکه تقیه بعد نزول والله یعصمک من الناس منسوخ گشت
فهو حجة لنا لا علینا و دلایل بر بطلان تقیه بسیار اند یکی آنکه کذب در مذهب ادیان حرام است
خصوصا بی ضرورة پس آنرا واجب یا مستحب گفتن و کذب را تسعة اعشار الدین و کذب را دین خدا
و الکذب را اکرم عند الله دانستن کفر است دوم آنکه تقیه مخل است در وثوق بر اخبار و انچه مخل باشد

در وثوق بر اخبار در انبیا و در کسی که در حق انبیا فرض کرده شود محال و اگر نه حجة الله بر خلق قائم نشود و
نمی بینی که شاعر بودن یا ساحر بودن که از ان وهم در مودن نظم قرآن از غیر خدا و بودن معجزات از قبیل
سحر پیدا می شود حالانکه کسی از شاعران مثل اقصر سورتی از قرآن نتوانست آورد و کسی از ساحران مقابله
با عصای موسی نتوانست کرد تاهم این هر دو صفت را حق تعالی از پیغمبر علیه السلام بابلغ وجوه نفی کرد
و گفته وما علمناه الشعر وما ینبغی له پس کذب بتقیه بر پیغمبران چگونه روا باشد سیوم آنکه حق تعالی
در مدح انبیا میفرماید الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه ولا یخشون احدا الا الله و در مدح
مومنان میفرماید یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم و میفرماید کنتم خیر امة اخرجت
للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وتومنون بالله سرور پیغمبران و قاید مومنان
بجنته چگونه از غیر خدا بترسد و فریضه تبلیغ شرائع ترک کند سبحانک هذا بهتان عظیم چهارم آنکه در بدو
اسلام قوله تعالی یا ایها المدثر قم فانذر و قوله تعالی وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد
و پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آن تنهائی که در ابتدای اسلام بود چه قدر رنجها و محنتها کشید که از حیطه بیان
خارج است اگر حفظ الهی شامل حال او نمی بود کفار در قتل او دریغ نکرده بودند قوله تعالی واذ یمکر بک
الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله والله خیر الماکرین شاهد است
در ان وقت آنسرور علیه السلام در تبلیغ احکام و انذار قصور نکرده باز چون اسلام قوة گرفت و حکم جهاد نازل
شده آنچه معارک و مغازی بعمل آورده اظهر من الشمس است اگر تقیه میکرد چرا در ابتداء اسلام رنجها می کشید
و چرا جهاد فرض میشد و بعمل می آورد پس اثبات تقیه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حمقا هم نتوان آمد
ان هذا الاسفه بینة و تفصیل قول را بنوجه که از ابوجهل و امثال او و از احزاب کفار و از هرقل عظیم الروم
و پرویز خسرو فارس تقیه نکرده و از ابی بکر و عمر تقیه میکرد قایل آن نیست که کسی تغافل جواب آن پردازد
حاصل که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم و هم چنین انبیاء سابق نوح و ابراهیم و هود و صالح و شعیب و لوط
و موسی که قصص آنها بتفصیل و تکرار در قرآن مذکور است هیچ کس از انها با وجود ضعف اسلام و قوة
کفار از غیر خدا نترسیده و در تبلیغ احکام الهی قصور نکرده و صدها سال نوح از دست کفار رنجها کشید

و سالها موسی را با فرعون و ابراهیم را با نمرود بادشاه هفت اقلیم و هود را با عاد و صالح را با ثمود و شعیب
را با اهل مدین و اصحاب ایکه و لوط را با قوم او معارضات شدیده ماند و بعضی انبیا مثل یحیی وغیره از دست
کفار شهید شدند چنانچه حق تعالی در توبیخ بنی اسرائیل میفرماید فلم تقتلون انبیاء الله من قبل
ان کنتم مؤمنین و عیسی باسمان تشریف برد و هیچکس از انها تقیه نکرد و علی با معاویه جنگیده و او را از ولایت
شام تغیر فرموده حالانکه پسرش حسن مجتبی میگفت که معاویه را تغیر مکن فانا نخاف من کیده وان کیده
لعظیم و ابن عباس میگفت که بالفعل بحال بدار داشت و بعد یکماه تغیر باید کرد علی قبول نکرد و گفت وما کنت
متخذ المضلین عضدا همچنین روافض خود روایت میکنند و حسین بن علی با یزید جنگیده شهید شد
اگر اینهمه بزرگان تقیه میکردند نوبت تا اینجا نمیرسید اکنون آثار از ائمه که بروایات امامیه آمده است و بر نفی
تقیه دلالت دارند ایراد کرده میشود اول آنکه از امیر المؤمنین مرویست انه قال انی والله لو لقیت واحدا
وهم طلاع الارض کلها ما بالیت ولا استوحشت وانی من ضلالهم الذی هم فیه والهدی
الذی انا علیه لعلی بصیرة من نفسی ویقین من ربی وانی الی لقاء الله لمحتاج ولحسن ثوابه لمنتظر
راج ذکره الرضی فی نهج البلاغة پس وقتیکه علی تنها از جمیع من فی الارض باک نکند و خوفی خطره
بخاطر نیارد و امیدوار ثواب حق تعالی باشد تقیه چرا کند دوم آنکه تقیه نیست مگر برای خوف بر جان یا برای
اذیتها دون قتل و خوف جان نبود چرا که کلینی روایت میکند که ائمه نمیمیرند مگر باختیار خود و آنکه امیر المؤمنین
قاتل خود را و زمان موت خود را میدانست و اذیتها دون قتل برای تبلیغ احکام الهی و اجر او اجر عظیم
چندان کار نیست و امریست محمود و قال الله تعالی لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل
الله ولا یطؤن موطئا یغیظ الکفار ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح
ان الله لا یضیع اجر المحسنین ولا ینفقون نفقة صغیرة ولا کبیرة ولا یقطعون وادیا الا کتب
لهم لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون سیوم آنکه روی العیاشی عن زرارة بن اعین عن ابی بکر بن حزم قال
توضأ رجل فمسح علی خفیه فدخل المسجد فصلی فجاء علی فوطأ رقبته وقال ویلك تصلی علی غیر
وضوء فقال امرنی عمر بن الخطاب فاخذ بیده فانتهی به الیه فقال انظر ماذا یقول هذا عنك

در رفع صوت علی عمر فقال انا امیر تقیه اگر تقیه فرض میشود علی کردن آن مصلی را پامال میکرد و میگفت
لا صلاة علی غیر وضوء و بر امیر المؤمنین عمر آواز بلند نمیکرد چهارم آنکه راوندی از سلمان فارسی
روایت کرده که علی را خبر رسید که عمر شیعه او را بدی یاد می کند پس در بعضی راههای باغهای
مدینه با عمر متقابل شد و در دست علی قوس بود پس گفت علی مر عمر را که ای عمر رسیده که تو شیعه مرا بدی
یاد می کنی عمر جواب بخشونت داد علی کمان خود را بر زمین زد آن کمان اژدها شد و دهن گشاده بسوی
عمر رو آورد عمر گفت الله الله ای ابا الحسن چه میکنی باز اینچنین نخواهم کرد و عاجزی پیش گرفت علی
دست بسوی اژدها برد باز کمان شد عمر دهشت خورده بخانه خود رفت سلمان گفت چون شب شد
علی مرا طلبید و فرمود که پیش عمر برو مالی از طرف مشرق نزد او آمده است میخواهد که پنهان کند او را بگو که
پنهان مکن و در اهل حق تقسیم کن و اگر نه ترا فضیحت خواهم کرد سلمان این پیام رسانید عمر گفت علی از کجا
دانست سلمان گفت از علی چه چیز پوشیده میماند پس عمر سلمان را گفت که علی ساحر است و من بتو
شفقت میدارم تو از علی جدا شو و با ما باش سلمان گفت نه اینچنین است علی وارث اسرار نبوت است
و تو دیدی از وی آنچه دیدی و نزد او زیاده از اینست عمر گفت برو پیش علی و بگو که سمعا و طاعة حکم تو قبول
کردم پس باز آمدم پیش علی علی پیش از گفتن من تمام قصه که در من و عمر شده بود ظاهر کرد و گفت علی
که خوف آن اژدها در دل عمر تا وقت مرگ باقی خواهد ماند لعنة الله علی الکاذبین اگر این اثر صحیح
است پس ثابت شد که علی تقیه نمیکرد و اگر نه برای یاد کردن عمر شیعه علی را بدی انتقام با عمر مجادله
نکردی و باز عمر را گفته نفرستادی که مال را تقسیم کن و اگر نه فضیحت خواهم کرد و چرا تقیه کند کسی که این
قدر قوت بر دفع دشمن داشته باشد و خوف او تا وقت مرگ در دل دشمن متمکن باشد با اینهمه روایات
قوة علی و مغلوبی عمر روافض اکثر اقوال و افعال علی را در خلافة عمر بر تقیه حمل میکنند تا آنکه میگویند
که عمر دختر علی را بغصب گرفت و علی بنابر تقیه دم نزد لعنة الله علی الکاذبین برای گفتن در حق شیعه
و درین شور بس آمده و کمان را اژدها کرده و برای غصب کردن دختر که ارذل الناس آنرا گوارا نتواند کرد
پیش نشد و دوم نزد مثل مشهور است که دروغگو را حافظه نباشد پنجم آنکه کلینی از معاذ بن کثیر از ابی عبد الله

روایت کرده که حق تعالی نازل کرد بر پیغمبر خود کتابی و فرمودی پیغمبر این وصیت تست بسوی نجبای پیغمبر گفت
وما النجبا یا جبرئیل یعنی نجبا کیستند ای جبرئیل جبرئیل گفته علی و اولاد او و بران کتاب مهرها بود
از زر پس داد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن کتاب را بسوی علی و امر کرد او را که یک مهر بکشاید و هرچه دران نوشته
باشند بر آن عمل کند پس دفع کرد علی آن کتاب را بسوی حسن او یک مهر کشاد و پس دفع کرد بسوی حسین او یک مهر
کشاد و در آن یافت که بر آ با قومی برای شهادت پس نیست شهادة آنها را مگر با تو و نفس را برای خدا
بفروش پس همچنان کرد پس داد آن کتاب را به علی ابن الحسین پس کشاد یک مهر پس یافت در آن که سر نگون
باش و خاموشی اختیار کن و لازم گیر خانه خود را و عبادة کن پروردگار خود را تا که آید ترا الیقین یعنی موت
پس داد آن کتاب را به پسرش محمد بن علی او مهر بکشاد پس یافت در آن که روایت کن حدیث با مردم
و فتوی بده و علوم اهلبیت خود را پراگنده کن و تصدیق کن آبا صالحین خود را و مترس از کسی مگر از خدا
پس نیستی کسی بر تو غلبه نخواهد شد پس داد به پسر خود جعفر پس او یک مهر بکشاد پس یافت در آن مثل کتاب
محمد ان حدث الناس وافتهم وانشر و لا تخافن الا الله وانشر علوم اهلبیتک وصدق اباءک
الصلحین ولا تخافن الا الله فانک فی حرز و امان پس داد او به پسرش موسی و همچنین خواهد داد موسی
موسی بکسی که بعد او خواهد آمد و همچنین تا قیام مهدی و از طریقی از معاذ بن کثیر نیز از ابی عبد الله روایت کرده
و در آن در خاتم پنجم برای محمد باقر نوشته بود قل الحق فی الامن والخوف ولا تخش الا الله یعنی
کلمه حق بگو در حالة امن و هم در حالة خوف و مترس از هیچ کس مگر از خدا ازین اثر ثابت میشود که نفس محمد
باقر و جعفر صادق را جایز بود پس آنچه رد و قض اقوال و افعال این هر دو امام را بر تقیه حمل میکنند باطل
است و از اقوال و افعال این هر دو امام بطریق اهل سنة بتواتر ثابت شده و از طرق روافض سهم
بصحة رسیده آنچه که مبطل مذهب روافض باشد مثل قول محمد باقر در حق ابی بکر نعم الصدیق نعم الصدیق
فمن لم یقل له الصدیق فلا صدق الله و جعفر صادق فخر کرده و گفته ولدنی ابو بکر مرتین هشتم
آنکه سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود حدیث طویل آورده که چون رسول صلی الله علیه وسلم وفات
یافت و مردم با ابی بکر بیعة کردند علی و فاطمه و حسن و حسین را با خود گرفته نزد یک یک از مهاجرین

والانصار را اہل بدر وغیرہ رفت و از انہا طلب مدد کرد پس از انہا کسی یاری علی قبول نکرد مگر چہار کس
زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد و نیز ابان بن عباس از کتاب سلیم بن قیس روایت کردہ کہ چون مردم
با ابی بکر بیعۃ کردند ابوبکر قنفذ را نزد علی فرستاد و گفت کہ پیش خلیفہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حاضر
شو چون قنفذ پیش علی رفت و این سخن گفت علی در جواب او گفت چہ جلد دروغ بر رسول خدا صلعم بستند
و مرتد شدند قسم بخدا کہ خلیفہ نکردہ است رسول خدا صلعم غیر من دیگری را پس قنفذ را گفت کہ برو ابوبکر را
بگو کہ رسول خدا صلعم غیر من دیگری را خلیفہ نکردہ است چون علی پیش ابی بکر حاضر نشد عمر در غضب شد و دروازہ
علی را بسوخت پس فاطمہ آمد و آواز کرد یا ابتاہ یا رسول اللہ عمر شمشیر بر داشت و بر چادرش زد پس علی
عمر را گرفت و او را بجنبانید و بینی و گردنش را بسود عمر مر علی را گفت با ابی بکر بیعۃ کن علی گفت اگر بیعۃ ابی بکر نکنم
عمر گفت آن زمان گردنت خواہند زد علی گفت دروغ گفتی قسم بخدا کسی اینقدرۃ ندارد مگر من کم ہستم
در یاران و مددکاران ہر قصہ صریح از بطلان تقیہ خبر میدہد چہ اگر تقیہ می کرد خانہ بخانہ مہاجرین و انصار
نمیرفت و طلب ابی بکر حاضر میشد و بلا توقف بیعۃ می نمود و قسم خدا یاد کردہ اظہار استخلاف خود
نمیکرد و با عمر کشتی نمیکرد و آخر این قصہ اول دلیل است بر بطلان تقیہ و تکذیب امامیہ در آنکہ میگویند
کہ علی ترک حق خود کردہ بود در جہۃ عدم قدرۃ چنانچہ اول قصہ را آن دلالۃ دارد کہ از مہاجرین و انصار
و اہل بدر اختیار بجز چہار کس کسی با علی یاری نکردہ و از آخر قصہ کہ علی عمر را گفت کہ گردن زدن دروغ
گفتی قسم بخدا کسی این قدرت ندارد مگر من کم ہستم در یاران و مددکاران ظاہر میشود کہ علی قدرت مدافعت
آنہا و قدرۃ گرفتن خلافت داشت چنانچہ از اثری دیگر از علی رض کہ امامیہ روایت می کنند کہ علی عمر را گفت
لولا عہد الی حبیبی لا اخونہ لعلمت من اضعف ناصرا و اقل عددا نیز ظاہر میشود کہ علی قدرۃ
مقاومت داشت و نیز معلوم شد کہ علی با ابی بکر بیعۃ بعد ظہور حق ابی بکر کردہ نہ از راہ تقیہ فثبت المدعا ر
ہجر خرافات این حمقا بعضی بعضی را تکذیب می کنند ہفتم آنکہ محمد بن سنان روایت کردہ کہ امیر المؤمنین بہ عمر گفت
ای مغرور من ترا می بینم مقتول بزخم غلام ابن ام عبد کہ تو بروی حکم بظلم کنی و او بتوفیق خدا انکشت و بدین
بسبب داخل بہشت شود و نیز محمد بن سنان وغیرہ روایت کردند کہ امیر المؤمنین بہ عمر گفت کہ تو دیار توہ

یعنی ابوبکر برآورده شوید از همسایه رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس همه وار کشیده شوید بشاخهای
درخت خشک پس سبز شود آن درخت پس در فتنه افتند دوستان تو پس آورده شود آتشی سوزنده که حرام
شده بود برابراهیم پس شما را در آن انداخته شود و شما خاکستر شوید پس برآید بادی پس ببرد آن باد خاکستر را
بدریا لعنة الله علی الکذبین این آثار دلالت دارند بر بطلان تقیه چه اگر تقیه واجب می بود این سخنهای
تلخ علی بعمر نمیگفت هشتم آنکه بتواتر نزد اهل سنة وجماعة و هم بروایت شیعه صحیح شده که امیر المومنین در اکثر
احکام اجتهادیه مخالفة خلفاء راشدین میکرد و با آنها مناظره مینمود پس اگر تقیه واجب می بود مناظره نمیکرد
نهم آنکه شیعه دعوی تواتر میکنند و نزد اهل سنة هم ثابت شده که علی رض فرمود علامت ایمان اختیار کردن
راستی است بر دروغ مفید قال فی نهج البلاغة علامة الایمان ان تؤثر الصدق حین یضرک
علی الکذب حین ینفعک و در نفی تقیه هم آنکه رضی در نهج البلاغة روایت کرده الامر بالمعروف والنهی
عن المنکر لا یقربان من اجل ولا ینقصان من رزق وافضل ذلک کلمة عدل عند امام جائر
این صریح است در نفی فضیلت تقیه اینهمه ادله بطلان تقیه از کتاب و سنة پیغمبران علیهم السلام و آثار
مرویه معتبران ملعونان آورده شده سوای این از ادله عقلی آنست که عقل مردم دانا حکم می کند به بطلان
تقیه چراکه علی و اولاد امجاد او دوستان خدا و محبوبان بارگاه بودند و بصفات کمال متصف بودند و حق
تعالی میفرماید ولله العزة ولرسوله وللمومنین ولکن المنافقین لا یعلمون و شک نیست
که تقیه مقتضی کمال نامردی است و خوف و دروغگوئی و افترا بر خدا و رسول خدا صلعم و ذلت و بی تهوری و بیغیرتی
است بحدیکه کفار غصب حق آنها را میکردند و آنها بخوف جان بلکه بی خوف جان بخوف اذیتی کمتر
از آن مزاحمت نمایند و نتوانند کرد و تمام عمر بلکه چند پشت درین ذلت و خواری بگذرانند عقل اهل العلم
بالانصاف قبول این معنی نمیکند و نیز نظر بر وجوب لطف در حق بندگان بر خدا نصب امام بر خدا واجب
میگویند و نصب امام با قول بوجوب تقیه و عدم اظهار حق لغو است و سفه و لطف نیست و محال است که حق
تعالی امام قایم کند و بر وی واجب کند که کلمه حق ظاهر نماید و آنکه صدها سال خود مختفی باشد که منافی حکمت است
نمی بینی که اگر کسی گوید که بادشاه شخصی را از طرف خود امیر این شهر کرده فرستاده است لیکن بوی

واجب کرده است که علم پادشاه را مخفی نزد خود دارد و تا مدت العمر خود کسی را بر آن اطلاع ندهد و اگر
اطلاع دهد اشخاص معدود را خفیه اطلاع دهد و هیچ عاقلی این معنی را قبول نکند بلکه حکم کند بکذب گوینده
یا سفه پادشاه و چون معلوم شد که پادشاه حکیم است سفه منتفیست بیقین دانسته شود که گوینده کاذب است
و نیز در امامة نص جلی از طرف رسول و امام اول و دعوی امامة و اظهار معجزه شرط میکنند و تقیه منافی
این چیزهاست و نیز تقیه بعد دعوی امامة رجوع است از دعوی امامة و دیگر محمد بن علی الباقر خود دلیل بطلان
تقیه آورده و دار قطنی از محمد باقر روایت کرده که کسی از وی از شیخین سؤال کرد باقر گفت که من دوست
میدارم آنها را سایل گفت مردم گمان میبرند که این تقیه است باقر گفت که ترس نمیباشد مگر از زندگان
از مردگان کسی نمی ترسد حقتعالی هشام بن عبد الملک را چنین و چنین کند بد دعا کرد در حق هشام بن
عبد الملک که خلیفه وقت بود یعنی اگر می ترسیدم از هشام بن عبد الملک میترسیدم که زنده و سلطان است
نه از ابی بکر و عمر که مرده اند **مقاله ثانی** در اثبات عقاید اهل سنة و جماعة و بیان ایمان مجمل و مفصل
و ابطال مذاهب مخالفین خصوصا روافض ضالین **فصل در ایمان مجمل** اهل حق میگویند که بداهت عقل
حکم می کند که حقایق اشیای ثابت است و علم بآن متحقق و سوفسطائیه که نفی حقایق میکنند یا شک
دران میگویند مستوجب احراق به نیران اند نه اقامة برهان و اسباب علم یعنی اسباب ظاهری
بنظر بر جریان عادة الهی بخلق علم بعد وجود آن اسباب نه بمعنی علل موجبه چنانچه حکمای گویند و نه بمعنی تولید
چنانچه معتزله بدان قایل اند چرا که تحقیق کرده میشود ان شاء الله تعالی که ممکن علة ممکن نمیتواند شد و خالق جمیع
ممکنات از جواهر و اعراض و اعیان و صفات واحد حقیقی واجب الوجود است و فاعل بالاختیار نه بایجاب
پس علم که یکی از ممکنات است که عرض و صفت باشد غیر از فعال لما یرید چیزی سبب حقیقی آن نتواند
شد اما بنظر ظاهر سه چیز اند بحکم استقرا اول حس است از حواس ظاهر که سمع و بصر و شم و ذوق و لمس باشد
و گاه باشد که بسبب بعضی موانع حس غلط کند و مفید علم نباشد چنانچه احول یکی را دو بیند و صفراوی
شیرین را تلخ انگارد لیکن چون نادر است و غالبا عدم موانع قطعا دانسته میشود لهذا حس را مفید
قطع و علم یقین دارند دوم عقل است ملاحده و بعضی روافض گویند که عقل از اسباب علم نیست

بدلیل آنچه ثابت شد از تعلیم و تعلم که عقل گاهی بسبب مزاحمت وهم و خیال یا عدم رعایت شرائط برهان
خطا می کند لیکن چون غالبا قطع بعدم موانع دست میدهد لهذا عقل مفید قطع و مسلم یقینی گفته می شود و انکار
افاده عقل مر علم را قریب بسفسطه است سیوم خبر است که حقتعالی آنرا وضع کرده است برای حصول
علم سامع بمافی الضمیر متکلم لیکن چون احتمال کذب متکلم عمدا یا خطا بجهت قصور فهم یا ضبط یا مانند آن مانع حصول
علم است لهذا خبر را مطلقا از اسباب علم نمی گویند مگر بعد علم بزوال مانع یعنی احتمال کذب و این علم بزوال
مانع گاهی قطعا بالبداهة حاصل میشود چنانچه در خبر متواتر که عبارت است از خبر جماعتی که عقل بالبداهة موافقت
آنها بر کذب محال داند از جماعتی مثل اول و دیگر تا آنکه منتهی شود باحدی حواس خمس و گاهی باستدلال چنانچه
در خبر رسول الله صلعم چون نبوة و عصمت بدلیل ثابت شد احتمال کذب عمدا و خطا بکلی قطعا بر طرف گشت
پس این هر دو خبر مفید علم قطعی است و گاهی بانضمام قراین احتمال کذب ضعیف میشود و چون در صورة
به انعدام احتمال کذب قطع حاصل نتوان شد لهذا خبر مشهور و خبر مقرون بقراین را مفید علم طمانیة و مفید
ظن که قریب بیقین است گفته می شود و گاهی بنظر باوصاف راوی از اسلام و عقل و حفظ و عدالت
احتمال کذب ضعیف میشود لیکن قطع حاصل نمی شود پس خبر احاد بشرط اسلام و عقل و حفظ و عدالت
رواة مفید ظن است که قسمی از اقسام علم آن را می دانند و بنا عمل بران باشد و بنا اعتقادات بران نهاده نشود
و قسم چهارم از اسباب علم الهام است اکثر متکلمین آنرا از اسباب علم نشمرده اند بدو وجه یکی آنکه الهام مختص
است بخواص و انها از اسباب علم علوم بحث میکنند دویم آنکه مزاحمت وهم و خیال و کدورات نفسانی
و شیطانی مانع حصول علم است در الهام پس الهام انبیا بعدم این موانع بدلیل عصمت آنها بالقطع
معلوم است لهذا الهام انبیا مفید قطع است و در غیر انبیا چون قطع بعدم موانع دست نمی دهد لهذا آنرا
دلیل ظنی میگویند بنظر بر غالب احوال لیکن فی الجمله بودن الهام اولیا از اسباب علم دران شکی نیست
و ثابت است بکتاب و سنت و اجماع اما کتاب فقوله تعالی واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه
فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین
مراد از وحی درین آیة الهام است چرا که نبوت خاصه رجال است قال الله تعالی وما ارسلنا من

قبلك الا رجالا نوحي اليهم واما سنة واثار پس بايد مثل ندا كردن عمر رضي الله عنه در مدينه در خطبه
يا سارية الجبل وشنيدن سارية آواز او را از مدينه پس ازين قبيل بسيار از قبيل كشف والهام است وبسط در مقال طول ميخواهد
اما اجماع پس قول ايشان كرامات الاولياء حق واز عمده كرامات ايشان علوم الهامي است از مغيبات امكاني
و وجوبي ديگر بايد دانست كه از تحقيق سابق ظاهر شد كه اقوى واجلى از اسباب علم خبر رسول الله صلعم است كه هيچ وجه
احتمال خطا ندارد بجهت عصمت آن از واجب تا ممكن ع از ازل تا ابد آگاهي مي بخشد پس حس است كه احتمال خطا در آن
گو غالبا نيست اما مقصور است بر اشياء محسوسه بلكه ظاهر شان پس خبر متواتر است كه بناء آنهم بر حس است وليس الخبر
كالمعاينة پس عقل چرا كه اختلاف در آراء عقلا بسيار است پس الهام است كه قطع بعدم موانع در آن كم
دست ميدهد وغرض فقير ازين كلام آنست كه هرچه بحس وعقل والهام از معلومات بدست آيد آنرا بر ميزان شرع بايد سنجيد
پس اگر شرع آنرا قبول بكند آنرا حق بايد دانست قبول بايد كرد وآنچه شرع ازان ساكت باشد آنرا نيز قبول بايد كرد
اما در حس وعقل چون عدم موانع دانسته شود حكم بقطع بايد كرد ودر الهام بظن ديگر بايد دانست كه در حديث
احاد ظنية من حيث الرواة آمده نه من حيث انه خبر الرسول صلعم ودر عام مخصوص البعض ومانند آن ظنية
من حيث العبارة آمده است وعام غير مخصوص وخاص وظاهر ونص ومفسر را كه آنجا احتمالي ناشي از دليل نيست
گو احتمال تخصيص يا احتمال نسخ يا احتمال مجاز باقيست قطعي بايد دانست كه ما را متواتر از نبي معصوم رسيده است
كه عمل بر ظاهر كتاب ميفرموده وبر احتمالات غير ناشي از دليل ترك عمل بظاهر نصوص نميكرد وهم چنين
سلف صالح كرده آمده اند ديگر بايد دانست كه در تفسير قرآن وحمل آن بر ظاهر يا تاويل وصرف آن از
ظاهر اتباع سواد اعظم بايد كرد چرا كه حقتعالى ميفرمايد ومن يتبع غير سبيل المؤمنين نوله ما تولى
ونصله جهنم وساءت مصيرا وپيغمبر فرمود عليكم بالسواد الاعظم وفرمود يد الله على الجماعة
وفرمود لا يجتمع امتي على الضلالة چنانچه سابق اين احاديث مذكور شده واماميه نيز از ائمه
هم باين معنى آثار روايت كرده اند چنانچه بالا گذشت پس در قوله تعالى وامسحوا برؤسكم وارجلكم
من حيث العبارة هرچند غسل پا ومسح هر دو احتمال برابر است ليكن موافق سواد اعظم تفسير كرده بايد دانست
كه مراد الله تعالى غسل است وقوله تعالى يد الله فوق ايديهم وقوله تعالى وجوه يومئذ

ناضرة الی ربها ناظرة البته بر ظاهر حمل باید کرد و از ظاهر صرف نباید کرد والله اعلم و از جمله اشیاء موجوده
ثابته بعضی ممکن است چنانچه بداهت حس و عقل بدان شاهد است و بعضی واجب چراکه اگر تمامها ممکن باشند
و ممکن محتاج است بسوی علت مغایره ذات خود و مفروض آنست که اشیاء موجوده تمامها ممکن است و خارج
از مجموع چیزی نیست و نیز ممکن عبارتست از چیزی که ذات او نه وجود خود تقاضای کند و نه عدم
خود را و آنچه وجود خود را تقاضا نخواهد کرد یقین است که توابع وجود را هم تقاضا نخواهد کرد و آن توابع لوازم
ماهیات باشند یا لوازم وجودات یا اعراض و احوال مفارقات یا افعال اختیاری یا اضطراری
هیچ چیز را تقاضا نخواهد کرد پس وجود غیر خود را هم البته تقاضا نخواهد کرد خواه آن غیر اعیان باشند
یا اعراض یا افعال قائم بالغیر چراکه اقتضای توابع وجود خود و همچنین اقتضای وجود غیر خود فرع
اقتضای وجود خود است بالبداهة و فلیس پس ثابت شد که ممکنات ای جمله اشیاء ثابته هم در وجود
خود و هم در بقای خود و هم در اتصاف خود بصفات و اعراض خود و هم در صدور افعال خود محتاج اند
بواجب لذاته که ذات او تقاضا کند وجود خود را هم تقاضا کند هر صفت کمال را و تقاضا کند تنزه را
از هر نقص و زوال چراکه وجود منشاء هر خیر و کمال است و عدم منشاء هر شر و زوال پس هرچه تقاضا
وجود خواهد کرد تقاضاء هر خیر و کمال خواهد کرد لاجرم از ازل تا ابد متصف خواهد بود بهر خیر و کمال و منزه
خواهد بود از هر نقص و زوال و هرچه تقاضاء وجود نخواهد کرد هر خیر و کمالی که در وی خواهد بود اصلی نخواهد بود
کسی گمان نبرد که ممکن چون ذات خود را تقاضا نکرد نقص و زوال را چرا تقاضا کرد که فرع تقاضای
ذات است چراکه نقص و زوال که نقایض خیر و کمال اند امور عدمیه اند از قبیل اعدام اصلی آنرا تقاضا
نمی باید لهذا حقتعالی میفرماید ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن
نفسک و چون ثابت شد که حقتعالی از هر نقص و زوال منزه است پس اقتضای او ممکن را که عبارتست از
خلق است البته باختیار او خواهد بود بمعنی ان شاء فعل و ان شاء ترک نه بایجاب چنانچه حکما گفته اند چراکه ایجاب
مستلزم اضطرار است و آن نقص است و چون وجود ممکن باختیار واجب ثابت شد بعینه ثابت شد که عالم حادث است
چراکه آنچه از فاعل مختار صادر شود البته حادث است بالبداهة و صانع عالم قدیم است واحد لا شریک له

چراکه جایز است تمانع در صورت شرکت و تمانع مقتضی است عجز هر دو را یا یکی را از هر دو و آن نقص است
و منافی وجوب ہمیشه معارف که مذکور شده عقل در اثبات آن کافی است و شرع آنرا مؤید و ناطق
قال الله تعالی خلق السموات والارض فی ستة ایام دلالت دارد بر حدوث عالم بازمان و قال الله تعالی
خالق کل شیء لا اله الا هو و قال الله تعالی خلقکم و ما تعملون دلالت دارند بر شمول
خلق او تعالی اعیان و اعراض و افعال عباد را قال الله تعالی لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا
دلالت دارد بر توحید و نیز عقل حکم میکند بتوسط خبر متواتر در حق گذشتگان و بتوسط حس در حق صحابه
پیغمبران که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف صلعم رسول خدا است آنچه پیام از
طرف خدا آورده است از امر و نهی و وعد و وعید و اخبار همه حق است چراکه بخبر متواتر معلوم شده که وقت بمکه
جهل و کفر در مکه مستولی بود که کفار قریش بفرط غفلت سنگ را بخدائی می پرستیدند و در تحلیل و تحریم
اشیا بر کلمات لغوی دلیل میگفتند و کسی در آنجا از کتاب و نبوت خبر نداشت در آن وقت محمد صلعم از همان قوم
قریش مردی امی که هیچ نخوانده بود ظاهر شد و خویش و بیگانه و دوست و دشمن همه میدانستند و اقرار میکردند
که از بدو فطرت پیش از دعوی نبوت سخن دروغ بر زبان او نرفته است و بعبادت ازلی گاهی بت را سجده
نکرده و سخنی لغو مثل دیگر قریش گاهی نگفته چون بچهل سال عمر رسیده دعوی نبوت کرده و برای تصدیق
این دعوی معجزات بسیار که قدر مشترک از آن بتواتر رسیده و بعضی بعینه متواتر شده بدست او ظاهر گشته
و مردم را از خدا ترسانیده و بتوحید امر فرموده و از عبادت غیر خدا و تحلیل و تحریم بی اذن خدا منع کرده
و کلامی متضمن اخبار غیب و قصص مبدا و معاد و انبیا سلف خوانده و گفته که این کلام رب العالمین است
اگر باور ندارید تمام جن و انس جمع شده مثل اقصر سورتی از آن بیارید پس از آن وقت تا این وقت با وجود
تحدی و کثرت اعدا در هیچ قرنی از قرون هیچ کس از فصحا و بلغا قدرت نیافته که مثل اقصر سورتی
از آن بیارد و انبیا سابق را و کتب الهی را که بر آنها نازل شده بود تصدیق نموده و چون قصص و اخبار قرآن
را علمای یهود و نصاری شنیدند بمطابقت کتب منزله سماوی اقرار کردند مگر کسی که تعصب حق پوشی
نموده پس از این اخبار قطعا علم حاصل شده که محمد رسول خدا است کسی که تمام عمر دروغ نگفته بود بر خدا

چونکه آنحضرت پیغمبر بود برای ظهور اینهمه علوم اولین و آخرین مطابق علوم توریت و انجیل بی وحی الهی عقل
محال میداند این است ایمان که عقل در اثبات آن کافی است و موقوف بر شرع نیست لیکن شرع آنرا مؤید
است و هفتاد و دو ملت از اهل قبله در نقیض ایمان شریک اند مگر آنکه کاملیه و عجلیه و زرامیه و قرامطه و نزاریه
و معمریه و جناحیه از روافض میگویند که عالم حادث نیست و نه قابلیت عدم دارد و خطابیه و حمیریه و سبیه و اشنیه
و نفیعیه میگویند که صانع عالم واحد نیست چنانچه بالا گذشت و اسماعیلیه از امامیه میگویند که حقتعالی فاعل بالایجاب
و از وی صادر نشده مگر عقل اول و قالوا الواحد لا یصدر عنه الا الواحد حالانکه امامیه از صادق
روایت کرده اند انه تعالی یرید و لا یجب علیه و این دلیل است بر آنکه حقتعالی فاعل بالاراده و اختیار است و زراریه
و بکر بن اعین و سلیمان جعفری و محمد بن مسلم از عیون امامیه و غیر ایشان میگویند که علم و سمع و بصر او تعالی حادث اند
زرارة بن اعین و غیره گفته اند که خدا در ازل عالم نبود و نه سمیع و نه بصیر تا که پیدا کرد برای خود علم و سمع و بصر
حالانکه کلینی از ابی جعفر رض روایت میکند انه قال کان الله و لا شیء غیره و لم یزل عالما و
جماعتی دیگر امامیه از ائمه روایت کرده اند بطرق متنوعه ان الله لم یزل عالما سمیعا بصیرا و غرابیه منکر
نبوة و رسالة محمد را صلعم میگویند که خدا جبرئیل را برسالة نزد علی فرستاده بود و جبرئیل بغلط نزد محمد صلعم آمد و لعنت
میکنند آن ملعونان جبرئیل را و تمامی امامیه باتفاق در ایمان مجمل زیاده میکنند ایمان به علی و ائمه و این
دعوی است بی دلیل و امامت بمعنی که روافض دعوی می کنند که متضمن معنی رسالت است بلکه موجب
افضلیت بر انبیا و رسل باطل است چنانچه ذکر کرده شود در محل آن انشاء الله تعالی و احتجاج ما بر آنکه اعتقاد
به علی و ائمه داخل ایمان نیست بقوله تعالی آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل
آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله اگر داخل بالله بودی
البته در قرآن و خبر متواتر مروی گشتی و دعوی آنکه قرآن را تحریف کرده اند و آیات را انداخته اند باطل است
چنانچه مذکور کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و آنچه روافض آیات قرآنی یا مصحف فاطمه یا دیگر آثار روایت می
کنند بدرجه صحت نمیرسند یا تواتر نمیرسد چنانچه بالا گذشته لا برهان لهم به انما حسابهم
عند ربهم

فصل ۲ ایمان مفصل بعد از تصحیح ایمان اجمالی دیگر علوم و معارف را که عمل در آن

ان کافی نیست و عقلا در ان خبطهای میکنند و اختلافها دارند از کلام الهی که بتوسط رسول الله صلی الله
علیه و سلم بروایة متواتره و از کلام و افعال نبوی که بتواتر بما رسیده استدلال کرده اعتقاد داریم
که صانع عالم حی است و سمیع و بصیر و قادر بر هرچه که ممکن است مرتضی و ابوجعفر طوسی شیخ طایفه امامیه و
طایفهٔ دیگر از امامیه میگویند که حق تعالی قادر نیست بر عین مقدور عبد و ابوجعفر طوسی در تبیان در تفسیر قرآن
گفته که ان الله علی کل شیء قدیر خارج است مخرج مبالغه و علیم است بهر جزئی و کلی و در ازل هشیطانیه
میگویند که حقتعالی اشیا را پیش از وجود آن نمیداند و زراریه و طایفهٔ دیگر از امامیه میگویند که حقتعالی
اشیا را ندانسته است مگر بعد ازانکه علم برای خود پیدا کرده و حکمیه و طایفه از اثنا عشریه چنانچه مقداد در
کنز العرفان و غیره گفته اند که حقتعالی جزئیات را نمیداند مگر بعد وقوع آن حالانکه از طرق اهل سنت
و شیعه متواتر از اهل بیت مروی گشته علمه تعالی بالشیء قبل کونه کعلمه تعالی بعد کونه و قرآن مجید
باخبار آینده مشحون است بلکه امامیه که مصحف فاطمه ظاهر میکنند در ان هم اخبار است اشیا را قبل از وقوع
آن علی بن ابراهیم قمی از اثنا عشریه روایت میکند از منصور بن حازم که پرسیدم از ابی عبدالله یعنی
جعفر صادق رض که آیا باشد امروز چیزی که نبود در علم خدا دیروز صادق گفت نی هرکه اینچنین گوید او را خدا
خوار کند گفتم خبر ده مرا که آنچه شد و آنچه شدنی است تا روز قیامت مگر نبود در علم خدا دیروز گفت آری
بود در علم خدا پیش از پیدا کردن خلق و او تعالی متکلم است قال الله تعالی وکلم الله موسی
تکلیما و قرآن کلام خدا است غیر مخلوق و هم چنین توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و آنچه بر پیغمبران از
کتب و صحف نازل شده ایمان بهریک ازان واجب است و کیسانیه و زیدیه و امامیه مانند معتزله گویند
که کلام او تعالی مخلوق است پیدا کرده آنرا حقتعالی در لوح محفوظ یا در جبرئیل یا در نبی و کرامیه میگویند
که کلام خدا حادث است در ذات خدا بتغیر از حدوث آن متکلم نبود و چون حمل متکلم که مشتق است بر حق
تعالی بی ثبوت ماخذ اشتقاق و نیز اتصاف بصفتی که مخلوق باشد و قایم باشد بمخلوقی دیگر محال است
و بودن حقتعالی محل حوادث نیز محال است چرا که اگر صفت کمال است از ازل ثابت نیست و اگر صفت
نقصان است ثبوت آن محال است لاجرم حق همان است که اهل سنت گفته اند که کلام خدا

غیر مخلوق است مثل دیگر صفات از سمع و بصر و از انجا که در کلمات تقدم و تاخر که مستلزم حدوث است مشهود
میشود لهذا اکثر متکلمین بکلام نفسی قائل شده و کلام لفظی را از انجهة کلام گویند که دلالت دارد بر کلام نفسی و میگویند
که کلام الهی مسموع نیست و انچه موسی شنیده بود کلامی مخلوق دال شنیده بود چون بتوسط ملک بود
مخصوص بکلیم الله نیست و همین است قول ابی منصور ماتریدی و حق نزد فقیر آنست که کلام لفظی هم قدیم
است و تقدم و تاخر که مشهود میشود بجهة تنگی حوصله ممکنات است و لله المثل الاعلی لا یغنیه شان
عن شان و کلام الهی مسموع است هر که سامعه او را حوصله سماع دهند چنانچه ذات او مرئی است هر که باصره او را قوة
بصر دهند و این قول ابی الحسن اشعری است و در قران تحریف و زیادة و نقصان ممکن نیست و انچه در دو دفه
مصحف بتواتر رسیده همه قرآن است و انچه در ان داخل نیست قران نیست اثنا عشریه و غیره امامیه میگویند
انچه در دو دفه مصحف موجود است نزد مسلمانان همه کلام خدا است و نه تمام قرآن منزل که مامور بالتلاوة است و آنکه
موجود است بلکه در قران تحریفات بسیار شده و بسیاری از آیات و سور از ان ساقط گشته کلینی از هشام بن سالم
از ابی عبد الله صادق روایت کرده که قرانی که جبرئیل بمحمد صلعم آورده بود هفده هزار آیة بود و کلینی از
محمد بن نصیر از صادق روایت کرده که گفت در سوره لم یکن نام هفتاد کس از قریش بود با نام پدران شان
و نیز کلینی و غیره از حکم بن عتیبه روایت کرده اند که علی بن الحسین گفته قوله تعالی وما ارسلنا من قبلك
من رسول ولا نبی ولا محدث و گفته که علی ابن ابی طالب محدث بود و در روایت کرده کلینی از برید از ابی
عبد الله که رسول آنکس است که فرشته بروی ظاهر شود و با وی سخن گوید و نبی کسی است که در خواب بیند
و محدث کسی است که آواز بشنود و صورت نبیند و کلینی از محمد بن جهیم هلالی و غیره از ابی عبد الله روایت کرده
امة هی اربی من امة کلام خدا نیست بلکه محرف است المنزل ائمة هی ازکی من ائمتکم بود و ان گمراهان میگویند
که سوره ولایت را از قران ساقط کرده اند و میگویند سوره احزاب مثل سوره انعام بود آیات فضائل
اهل بیت و احکام ازان ساقط کرده اند و لفظ [illegible] از قوله تعالی لا تحزن ان الله معنا ساقط کرده اند و
میگویند که قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی بود و لفظ عن ولایة علی ساقط کرده اند و از
لیلة القدر خیر من الف شهر ملك بنی امیة لفظ ملك بنی امیة ساقط کرده اند و از الم نشرح لك صدرك

وعلیا ظهرک عثمان بخسید شترالصهریة لفظ وعلیا ظهرک ساقط کرده اند وسیعلم الذین ظلموا آل محمد
ای منقلب ینقلبون لفظ آل محمد ساقط کرده اند ولکل قوم هاد علی بود لفظ علی ساقط کرده اند واین
قول روافض باطل است بوجوه یکی آنکه حقتعالی میفرماید انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون
و چیزیرا که حق تعالی حافظ باشد تحریف در ان محال است که مستلزم عجز او تعالی است دوم آنکه تبلیغ قران
بی کم وزیاده حقتعالی بر پیغمبر صلعم فرض کرده بود قال یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس پس پیغمبر صلعم انچه بایدو در تبلیغ قران
کوشش بلیغ فرموده جائیکه خود نتوانست رسید مردم را برای تبلیغ فرستاده وامر تعلیم و تعلم کرد واز کسی نترسید
وهمین است حال پیغمبران چنانچه حقتعالی در مدح شان میفرماید الذین یبلغون رسالات الله ویخشونه
ولا یخشون احدا الا الله و همچنین حال اتباع پیغمبر بود از صحابه و اهل بیت وائمه هدی که حقتعالی در مدح شان میفرماید
اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم انچه
آن گمراهان میگویند که ائمه معصومین قرآن را در ظاهر بنوعی میخواندند و در خفیه بنوع دیگر چنانچه کلینی از سالم بن سلمه
روایت می کند که گفت مردی بر ابی عبدالله قرآن خواند ومن می شنیدم حروف از قرآن که نیست انچه
مردم می خوانند پس فرمود با عبدالله باش تا که بر ود ایستاده شوند و قتیکه بر ود ایستاده شوند از زمان
بخوانی کتاب خدا را بر حد او حقتعالی آن گمراهان را لعنت کند چه قبایح ورزایل از نامردی و حق پوشی و
مانند آن باید نسبت می کنند و چون پیغمبر علیه السلام و مددکاران او در حیات او صلعم اهتمام در تبلیغ
قران کوشش نمودند قرآن مجید در حیات آنحضرت صلعم در اقطاع ارض جائیکه اسلام رسیده بود شیوع پیدا کرده
ومردم بدان مداومت می نمودند و در مساجد وغیره و در نمازها و خارج نماز همیشه میخواندند چنانچه در مسجد نبوی صلعم
بسبب کثرت قاریان قرآن شور میشد تا که آنحضرت صلعم امر فرموده بپست کردن آواز تا آواز بعضی بعضی را
در غلط نیندازد و چیزیکه اینچنین پراگنده شده باشد تغیر و تبدیل بدان ممکن نیست و قائل بدان شدن
انکار متواترات کردنست چنانچه کسی گوید که مکه در جهان موجود نیست حاجیان برای حج بخانه خود در رفته
بسته اند سیوم آنکه اگر قول روافض صحیح باشد وثوق واعتماد از قران برخیزد حالانکه روافض هم

بقرآن احتجاج میکنند و حال آنکه روافض سابقاً گذشته که سراسر موضوع و مفتری است و بالفرض اگر در درجه
صحت رسند احادیث آحاد مفید یقین نیست پس دین برباد رفت چهارم آنکه اگر در قرآن تحریف بودی سوای
روافض از هفتاد و دو فرقه اسلام کسی دیگر هم روایت میکرد و حال آنکه اهل جمیع فرق اسلام برین بحث انکار
دارند و کلینی که در باب تحریف قرآن و اسقاط آیات و سور آثار از ائمه روایت کرده موضوع اند و مفتری
چنانچه ابن بابویه و حلی که از پیشوایان آن گمراهان اند هم باین حکم کرده اند و اعتراف نموده اند و او تعالی
مرید است و اراده او تعالی حادث نیست قدیم است امامیه هشت فرقه زیدیه میگویند که اراده خدا حادث است
قایم بذات خدا اینها چنانچه کرامیه میگویند و مرتضی و تابعان او از اثنا عشریه میگویند که اراده خدا قایم است
بذات خود لیکن باز همچنین است قول بعضی معتزله مثل ابو هذیل و جبائی و ابی هاشم و بودن صفت قایم
بذات خود ظاهر البطلان است و در صورت خدا را بآن موصوف گفتن بچیزی دیگر از حوادث غیر قایم
بذات او تعالی دعوی است بی دلیل و در صورت اول خدا را محل حوادث گفتن لازم می آید و آن محال است
و اراده الهی متعلق میشود بهر چه موجود باشد یا عرض خیر باشد یا شر کفر باشد یا اسلام طاعت باشد یا معصیت
و امر او تعالی مستلزم اراده نیست و نهی مستلزم عدم اراده که امر کرده است کافران را باسلام و
طاعت و نهی کرده است از کفر و معصیت و اراده میکند اسلام مومن و کفر کافر و بی اراده الهی هیچ چیز موجود
نمی شود چرا که نسبت قدرت بجانب هر ممکن برابر است و باختلاف اوقات مختلف نمیشود اراده است
که تخصیص میکند موجودات را بوقت دون وقت و کیفیت دون کیفیت و کمیت دون کمیت مانند آن و آنچه
حق تعالی اراده آن چیز میکند البته واقع میشود و تخلف از مراد الهی محال است که مستلزم عجز است و آنچه خدا امر میکند
بعباد هم ضرور نیست که تعلق اراده بدان محال است الا عجز یا جهل لازم آید و جایز است که بدان امر کند برای
اظهار عصیان عاصی یا حکمتی دیگر پس اگر خدا خواهد که شخصی را هدایت کند هیچ کس قدرت ندارد بر اضلال
آن و [illegible] غالب آید و اگر خدا خواهد که کسی را گمراه کند هیچ کس نتواند هدایتش کرد و امامیه بجمیع
هشت فرقه زیدیه مانند معتزله میگویند که خدا اراده شر و کفر و معصیت نمیکند بلکه از بعض متعلق اراده
[illegible] چنانچه امر می کند به اسلام و طاعت و چیزی را که نهی میکند از کفر و معصیت آنرا اراده [illegible]

نمی کنند نیز میگویند که لازم نیست که هرچه خدا خواهد واقع شود بلکه حق تعالی از کفار اراده ایمان میکند و ایشان
ایمان نمی آرند و خدا اراده می کند چیزی را که میداند که واقع نخواهد شد چنانچه اسلام کافر و غیره نزد ایشان فاعل
است که گمراه کند کسی را که خدا اراده هدایت او کرده و همه مزخرفات ظاهر البطلان که مستلزم عجز و منافی
الوهیت اند و قرآن مجید ببطلان آن ناطق است ولو شئنا لآتینا کل نفس هدیها ولکن حق القول
منی الآیة و من یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل
صدره ضیقا حرجا لا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان
یغویکم اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم و پیغمبر صلعم فرموده من یهدی الله
فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له و میفرماید ما شاء الله کان و ما لم یشأ لا یکون و آثار
از ائمه در کتب امامیه هم وارد اند بعین عبارت ما شاء الله کان و ما لم یشأ لا یکون امامیه از ائمه بطرق بسیار
روایت کرده اند و کلینی از محمد بن نصیر روایت کرده که گفت گفتم از ابی الحسن رضا که بعضی ایمان با جبر
میگویند و بعضی استطاعت فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم قال علی بن الحسین قال الله تعالی
یا ابن آدم بمشیتی کنت انت الذی تشاء و نیز کلینی و صاحب محاسن از علی بن ابراهیم هاشمی روایت کرده
که گفت که شنیدم از ابی الحسن موسی که می گفت لا یکون شیء الا ما شاء الله و اراد و روایت کرده
جماعتی از ابراهیم از دیگر ائمه بمعنی این حدیث و کلینی از سلیمان از خلد از ابی عبد الله جعفر روایت کرده
که گفت الله تعالی چون میخواهد که با بنده نیکوئی کند می نهد در دل او نکته از نور و می کشاید شنوائی
دل او و میگمارد فرشته را که محکم کند کار او را و اگر اراده می کند با بنده بدی را نکته سیاه در دل او می نهد
و شنوائی دل او را بند می کند و میگمارد شیطانی را که او را گمراه کند پس این آیه خواند فمن یرد الله ان
یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما
یصعد فی السماء و کلینی از ثابت بن عبد الله از صادق روایة میکند و نیز کلینی از فتح از یزید جانی
از ابی الحسن روایت میکند آنچه حضرت بر آنکه اراده بندگان اراده خدا را می گرداند اراده عزم باشد
با اراده حتم و نیز کلینی از حسن از عبد الرحمن حمانی از ابی الحسن موسی بن جعفر روایت کرده که می گفت که حضرت

بی اراده و بی مشیت الهی نمیشود و نیز کلینی وغیره از عبد الله بن سنان از ابی عبد الله روایت کرده
که گفت که امر کرد حق تعالی بچیزی و نخواست آن چیز را و خواست و امر نکرد و امر کرد ابلیس را که سجده کند
آدم را و خواست که سجده نکند و اگر خدا می خواست البته سجده میکرد و منع کرد آدم را از کل شجره و خواست
که بخورد و اگر نمی خواست نمیخورد و در کلینی در کافی از ثابت بن سعید از ابی عبد الله روایت کرده که گفت ای ثابت
چیست شما را با مردم باز مانند از مردم و کسی را بخود دعوت میکنند قسم بخدا اگر اهل آسمانها و زمین جمع شوند
بر آنکه هدایت کنند بنده را که خدا اراده گمراهی آن کرده است هرگز نتوانند هدایت کردن او و اگر جمع شوند
بر گمراه کردن بنده که خدا هدایتش خواسته است نتوانند گمراه کردن او و همچنین آثار بسیار اند آنها حجت می
آرند بقوله تعالی وما الله یرید ظلما للعباد جواب آنست معنی این کلام آنست که خدا نمی خواهد که ظلم
کند بر بندگان این چنین اهل لغت و عربیه گفته اند و بقوله تعالی ولا یرضی لعباده الکفر جواب آنست
که رضا غیر اراده است و بآنکه اگر حق تعالی اراده کفر کند کافر در کفر مطیع باشد جواب آنست که اطاعت اتباع
امر است نه اتباع اراده و بآنکه اراده قبیح و ترک اراده حسن قبیح است محال است که از حق تعالی صادر شود و این
باطل است و قبح آن ممنوع است فانه لا قبیح منه تعالی و چون ثابت شد که حق تعالی اراده کفر و معصیة
و ضلالت بندگان می کند ثابت شد که اصلح بر خدا واجب نیست و نه لطف بر خدا واجب چرا که پیدا کردن
کفر و معصیة و اراده کردن کفر و معصیة و ضلالت باتفاق مسلمانان اصلح و لطف نیست چرا که لطف
عبارتست از نزدیک کردن بنده بطاعت و بعید کردن او از معصیة من غیر الجاء یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
و کیسانیه و امامیه کلهم و هشت فرقه زیدیه قائل اند بآنکه اصلح و لطف بر حق تعالی واجب است و الا بخل لازم آید و این
باطل است که الوهیت منافی وجوب است لا یسأل عما یفعل و هم یسألون پس هیچ چیز بر حق تعالی واجب نیست
امامیه و کیسانیه و هشت فرقه زیدیه اکثر چیزها بر خدا واجب گویند از انجمله تکلیف عباد با وامر و نواهی و ثواب
مطیع و عذاب عاصی و ارسال رسل و نصب امام و اختلاف کرده اند در معنی وجوب بعضی میگویند که واجب
عبارتست از آنکه تارک آن مستحق ذم باشد عقلا پس محال باشد صدور آن عقلا از حق تعالی تا نقص
لازم نیاید و بعضی میگویند واجب عبارتست از آنکه لازم گرفته است فعل آن را بر خود بنا بر حقی که بندگان است

بر دنی و ایمن باطلست و تکلیف با وامر و نواهی نسبت بفجار اصلح نیست و لطف که عبارتست از نزدیک
کردن عبد بطاعت من غیر الجاء در حق عباد اصلح نیست بلکه اصلح الجاء است عباد را بر طاعت چنانچه با قوم
موسی بعمل آمده حیث قال و اذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة و ظنوا انه واقع بهم خذوا ما اتیناکم بقوة پس
وجوب تکلیف و اصلح و لطف واجب شدی و ابلیس را پیدا نکردی و اورا قوت و فرصت اضلال ندادی و عباد
را قدرت بر عصیان ندادی و مشیة و اراده الهی متعلق بهدایت عامه شدی حالانکه نشد قال الله تعالی
ولو شئنا لاتینا کل نفس هداها و لو شاء لهدیکم اجمعین و لو شاء ربک ما فعلوه و در
هر بلده و هر وقت نبی معصوم را والی کرده و قوت بر امر معروف و نهی منکر دادی و آنها استدلال میکنند
بر وجوب اشیاء مذکوره بمثل قوله تعالی کان حقا علینا نصر المؤمنین و قوله تعالی کتب علی نفسه
الرحمة و قوله تعالی کان علی ربک حتما مقضیا و قوله تعالی ثم ان علینا حسابهم و قوله تعالی ثم
ان علینا بیانه و میگویند که ترک جزا یعنی ثواب دادن بر طاعت ظلم است جواب آنست که معنی حقا علینا
یا کتب علی نفسه آنست که حق تعالی وعده نصر و رحمة کرده است مؤکد که خلف در آن محال است و محقق است
نظر بمقتضای وعده و معنی حتما مقضیا قضاء مبرم است و همچنین ثم ان علینا حسابهم برای تاکید مجازاة و تاکید محاسبه
پس وجوب بمعنی آنکه اگر ترک کند مستحق ذم باشد یا آنکه بنابر حقی است که بندگان راست بروی محال است
اما بمعنی که لازم گرفته بر خود تفضلا اگر گرفته شود مضایقه ندارد و لیکن اطلاق لفظ وجوب از ادب است
و آنکه میگویند که ترک ثواب طاعت ظلم است باطل است چرا که ظلم عبارتست از تصرف در غیر ملک خود و حقتعالی
تصرف میکند در ملک خود پس اگر حقتعالی بمعصیت عذاب کند یا بر طاعت ثواب ندهد ظلم نباشد و از همین
امامیه از ائمه روایت کرده که یکی دعا بجناب الهی دعا میکرد الهی و عزتک و جلالک و عظمتک لو انی
منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک بکل شعرة فی طرفة عین الی
الابد بحمد الخلائق و شکرهم اجمعین لکنت مقصرا فی بلوغ اداء شکر اخفی نعمة من نعمک و لو انی
کربت معادن حدید الدنیا بانیابی و حرثت ارضها باشفار عینی و بکیت من خشیتک مثل
بحور السموات و الارضین دما و صدیدا لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما یجب من ادسته

حقك علي وبوانك الى عذبتني بعد ذلك بعذاب الخلائق اجمعين وعظمت للنار
خلقي وجسمي وملأت جهنم واطباقها مني حتى لا يكون في النار معذب غيري ولا يكون
لجهنم حطب سوائى كان بعد لك على قليلا وفي كثير اما استوجبت من عقوبته
ودر نهج البلاغة از امير المؤمنين روايت كرده كه گفت لا يامنن خير هذه الامة من عذاب الله
وخالق است ومكون حق تعالى جميع موجودات را از جواهر واعراض وخير وشر وممكن نيست كه ديگرى
خلق چيزى از اشيا تواند كرد يا در خلق چيزى از اشيا ديگرى با وى تعالى شريك باشد يا او تفويض
كند خلق چيزى را بمخلوقى از مخلوقات مفوضه ميگويند كه محمد يا محمد وعلى هر دو در خالقيت دنيا با حق تعالى
شريك اند وحقتعالى پيدا كردن دنيا با آنها سپرده وكيسانيه وهشت فرقه زيديه واماميه معتزله ميگويند كه خالق
شر ابليس وگناهگاران جن وانس اند وقول شان مثل قول مجوس است كه ميگويند كه خالق خير يزدان است
وخالق شر اهرمن ولهذا در حديث صحيح وارد شده القدرية مجوس هذه الامة وآثار ائمه از طرق اماميه
نيز بر بطلان اين مذهب دلالت دارند محمد بن يعقوب كليني از معاويه بن وهب روايت كرده از ابى عبد الله
كه حقتعالى بر موسى عليه السلام در توريت نازل كرده انى انا الله لا اله الا انا خلقت الخلق وخلقت
الخير واجريته على يد من احب فطوبى لمن اجريته على يديه من ريبة فويل لمن اجريته
على يديه ونيز از محمد بن مسلم روايت كرده كه گفت شنيدم ابو جعفر محمد بن على باقر كه گفت در بعض كتب
منزله نازل شده انى انا الله لا اله الا انا خلقت الخير والشر فطوبى لمن اجريت على يديه الخير
وويل على من اجريت على يديه الشر وعلى ابن ابى ابراهيم بن هاشم ابو الحسن قمى صاحب تفسير از عبد
المؤمن بن القاسم انصارى از ابى عبد الله روايت كرده كه گفت قال ربنا عز وجل انى انا الله لا اله
الا انا خالق الخير والشر سواى اين ديگر اخبار صحيحه بسيار دلالت دارند كه حقتعالى خالق است هر جوهر و
هر عرض پس خالق است افعال اختياريه عباد را نيز وعباد كاسب آن اند نه خالق ونه شريك در خلق
وكيسانيه وهشت فرقه زيديه واماميه كلهم ميگويند كه بنده خالق است افعال اختياريه خود را واين باطل
است قال الله تعالى والله خلقكم وما تعملون واماميه از ائمه روايت كرده اند كه افعال العباد

مخلوقة لله تعالی کما ذکره شارح العقائد و اینکه گفته خلق بمعنی تقدیر است لا حجة لهم علیه
و مرویست از ابی حنیفه که گفت پرسیدم از امام ابی عبد الله جعفر صادق ع که ای پسر رسول الله صلعم آیا حق
تعالی سپرده است کار بندگان را بسوی بندگان امام گفت الله تعالی بزرگتر است از آنکه سپارد
ربوبیت بسوی بندگان پس گفتم آیا جبر میکند بندگان را بر آن گفت که خدا عادل تر است از آنکه جبر کند
بندگان را بر آن پس گفتم پس چگونه باشد فرمود بین بین لا جبر و لا تفویض و لا کره و لا تسلیط و کلینی
از صادق ع روایت کرده که گفت لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین امرین و روایت کرد ابراهیم بن عباس
مانند آن و نیز کلینی از ابی الحسن محمد بن علی رضا مانند آن روایت کرده و روایت کرد ابراهیم بن عباس آنکه
گفت پرسیدم رضا را ع آیا تکلیف میکند الله بندگان را آنچه طاقت ندارند فرمود هو اعدل عن
ذلک پس گفت پس قادر اند بندگان بر کارها چنانچه اراده کنند فرمود هو اعجز عن ذلک کذا فی
الفصول و در غرر الدرر فضل بن سهل علی بن موسی رضا در مجلس مأمون سؤال کرد که ای ابا الحسن خلق
جبر کرده میشوند امام گفت الله اعدل ان یجبر ثم یعذب پس گفت که قدرت داده شده اند کامل
گفت حق تعالی حکیم تر است از آنکه مهمل گذارد بنده را و بسپارد او را با او و آنچه موجود می شود بقضای
الهی است و تقدیر او در ازل همچنین حق تعالی مقدر کرده بود و کیسانیه و هشت فرقه زیدیه و امامیه میگویند
که سابق قضا و قدر است محمد بن بابویه قمی در کتاب التوحید باسنادی که نزد شان صحیح است از ابی
عبد الله روایت کرده که گفت القدریة مجوس هذه الامة ارادوا ان یصفوا الله بعدله
فاخرجوه من سلطانه و فیهم نزلت هذه الآیة یسحبون فی النار علی وجوههم ذوقوا مس
سقر انا کل شیء خلقناه بقدر و نیز محمد بن بابویه در حدیث معراج از ابن عباس روایت کرده که پیغمبر خدا صلعم از
حق تعالی دعا خواسته گفت الهی بسبب کن امت مرا بر دوستی علی بن ابیطالب تا همه وارد شوند و جمیع آیند
بر حوض من روز قیامت پس وحی کرد حق تعالی بسوی او که من قضا کرده ام در بندگان خود پیش از آنکه
پیدا کنم آنها را و قضای من جاری است در آنها تا آنکه هلاک کنم هر کرا خواهم و هدایت کنم هر کرا خواهم و کلینی از ابی بصیر
روایت کرده که گفت گفتم مر ابی عبد الله را که حق تعالی خواسته و اراده کرده و تقدیر کرده و قضا نموده

فرمود اری نعمتم دوست هم داشته گفت لی و نیز کلینی و ابن بابویه و غیره از ائمه روایت کرده اند که حق تعالی
پیدا کرد بعضی بندگان خود را نیک بخت و بعضی بندگان را بدبخت بجهة دانستن او بدانچه عمل خواهند
کرد و نیز کلینی از منصور بن حازم از ابی عبدالله روایت کرده که گفت که حق تعالی پیدا کرد نیک بختی و بدبختی
پیش از پیدایش خلق پس هر که پیدا کرد نیک بخت هیچگاه او را دشمن ندارد و اگر عمل بد کند عمل او را ناخوش
دارد و او را ناخوش ندارد و اگر پیدا کرد بدبخت دوست ندارد او را هرگز گاهی و اگر عمل صالح کند عمل او را دوست دارد
و او را ناخوش دارد برای آنچه بازگشت او با آنچه باشد پس هر چیزی که دوست دارد خدا چیزی را ناخوش ندارد
گاهی و اگر ناخوش دارد کسی او دوست ندارد او را گاهی و نیز کلینی و غیره از ائمه از ابی بصیر روایت کرده
انکه گفت بودم پیش ابی عبدالله نشسته سائلی از او پرسید و گفت فدایت گردم از کجا بدبختی لاحق شد
اهل معصیت را تا حکم کرد برای ایشان خدا تعالی در علم خود بعذاب عمل ایشان فرمود ابوعبدالله ای
سائل خدا عز و جل میداند که قایم نخواهد شد کسی از خلق بحقوق خداوندی و چون حکم کرد به نیکبختی بجهة
اهل محبة خود را قوة بر طاعة داد و ثقل عمل از ایشان دور کرد و اهل معصیة را قوة معصیة داد بجهة علمی که سابق
در علم الهی رفته بود و قدرة نیافتند آنکه بیارند حالی که نجات دهد ایشان را از عذاب الهی زیرا که علم او
اولی است بحقیقة تصدیق و مشیت معنی شما را باشار و شر آن و حق تعالی راضی نمیشود بگمراهی بندگان
خود و اثنا عشریه میگویند که مقتضای راضی است از گمراهی غیر شیعه پس اگر رضا نزد ایشان مرادف اراده
است پس این قول منافی قول سابق است که خدا اراده شر نمیکند اگر مراد برضا آنست که اهل سنت
بدان قائلند که مستلزم امر است پس ثبوت گمراهان مطیع باشند و ثواب بوند و بر حق تعالی جایز
نیست محالست که ظاهر شود مر حق تعالی را چیزی که پیش از این بر وی ظاهر نبود چنانچه در لسان ایشان بدل
رای میشود که این معنی مستلزم جهل و نقص است تعالی الله عن النقص و زرارکیه و بدائیه و بنائیه
و گروهی از امامیه مثل مالک جهنی و ادم بن حکم و زیان بن الصلت و غیر ایشان گفته اند که بدا جایز است
بلکه متحقق به دلیل قوله تعالی یمحوا الله ما یشاء و یثبت و روایت کرد کلینی از زراره بن اعین عن
احدهما قال ما عبد الله بشیء مثل البداء و نیز دلیل می آرند بانکه نسخ جایز است باتفاق و بنا النسخ بر ظهور

مصلحتی است که پیش ازین ظاهر شود والا عبث لازم آید و این نقص است جواب آنست که مراد از محو و
اثبات دور کردن چیزی است و آوردن چیزی دیگر بجای آن مثل آوردن روز بعد شب و شب
بعد روز یا مراد از آن نسخ است یعنی بر حدوث مصلحتی است معلوم قدیم یا بنا بر اقتضای زمان چنانچه
در ابتدای اسلام ترک قتال مصلحت بود لکم دینکم ولی دین نازل شد و بعد قوت اسلام مصلحة در
قتال پیدا شد حکم شد واقتلوهم حیث ثقفتموهم و آثار که روایت می کنند مفتری و موضوع اند اثر وضع بر آن
ظاهر است نسبت جهل بسوی خدا کدام عبادت است و مر او راست سبحانه اسماء حسنی هو الله الذی لا اله
الا هو الرحمن الرحیم الملک القدوس الی آخر ما ورد فی القرآن والحدیث و جایز است که او
تعالی را دیگر اسماء و صفات باشند که ما را بدان علم نباشد مگر اجمالا همین قدر که بجمیع صفات کمال موصوف است
و در حدیث صحیح از رسول صلعم وارد شده اللهم انی اسئلک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته
فی کتابک او علمته احدا من خلقک او استاثرت به فی علم الغیب عندک لیکن جایز را اطلاق
اسمی یا صفتی بر وی تعالی سوای آنچه شرع بدان وارد شده جایز نیست لاحتمال الخطاء و بحث در آنکه
صفات الهی زاید اند بر ذات چنانچه متکلمین میگویند و متبادر از کلام الهی و کلام رسالت هم همین است
چرا که حمل مشتق بدون قیام مبدا اشتقاق علماء عربیه روا ندارند و قول اشعری که میگوید لا عین ولا غیر
چون مراد از لا عین همین زاید است بر ذات و از لا غیر عدم انفکاک پس راجع است بقول سایر متکلمین یا
صفات عین ذات اند چنانچه حکما و معتزله میگویند ضرور نیست و شرع بدان تکلیف نکرده و حق سبحانه
تعالی نه جسم است و نه جوهر یعنی جزء لا یتجزی و نه عرض یعنی قایم بالغیر و نه در مکانست و نه در جهت و نه مرکب
است و متصف نمیشود باعراض محسوسه مثل رنگ یا بو یا مزه یا حرکت یا سکون و مانند آن و نه بکیفیات
نفسانی مثل جوع و عطش و لذت والم و مانند آن لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر و قرب
بنده بحق و معیه که از نصوص ثابت میشود قربیست و معیتی چون من حیث الرتبة یا محبت یا مانند آن قرب
و معیت مکانی نیست و آن قرب و معیت بدو وجه است یکی عام است که با جمیع مخلوقات است و مدلول قوله تعالی است
نحن اقرب الیه من حبل الورید و هو معکم اینما کنتم و یکی خاص است با خواص مخلوقات که مدلول

قوله تعالی است وان الله لمع المحسنین وعند قعی العرش مکین وفی الحدیث القدسی کلا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته الحدیث واین قرب ثانی درجات غیر متناهی دارد که مدلول کلمه لایزال است بخلاف قرب نسبی اول پس در هردو قرب اشتراک لفظی است نه معنوی والله اعلم وحکمیه وسالمیه وشیطانیه وهشامیه وغیر شان از امامیه میگویند خدا جسم است وقرب عباد بوی قرب مکانی است واین معنی را کلینی در کافی از ابراهیم بن محمد همدانی روایة کرده که گفت کتبت الی الرجل ان قبلنا من موالیک قد اختلفوا فی التوحید فمنهم من یقول جسم ومنهم من یقول صورة واز سهل بن زیاد روایت کرده که گفت کتبت الی محمد سنة خمس وخمسین ومائتین قد اختلف یا سیدی اصحابنا فی التوحید منهم من یقول جسم ومنهم من یقول صورة وروی ابن بابویه فی کتاب عن حمران بن اعین عن ابی جعفر انه قال فی تفسیر قوله تعالی ثم دنی فتدلی ادنی الله عز وجل نبیه فلم یکن بینه وبین نبیه الا قفص من لؤلؤ فیه فراش یتلألؤ من ذهب فاراه صورة فقیل یا محمد اتعرف هذه الصورة قال نعم هذه صورة علی بن ابیطالب واین باطل است واثر وضع بر آن ظاهر است ودلالت دارد بر اقربیت علی از نبی وغیر امامیه فرقه روافض سبائیه ومعمریه واثنینیه وخمسیه وذمیه وذبابیه ومقنعیه وبیانیه ومغیریه وخطابیه وغلبائیه نیز قائل اند بجسمیه ونیز میگویند که حقتعالی بجمیع اعراض محسوسه متصف میشود وهم بجمیع کیفیات نفسانیه از حزن وفرح وخوف والم بلکه متصف میگویند خدارا بصفات حیوانیه از اکل وشرب وجماع ونوم ویقظه وعطاس وتثاؤب پس همه گمراهان مختلف شده اند برچند قول حکمیه میگویند که حقتعالی جسم است که طول وعرض وعمق باهم متساوی دارد واو دراز است روشن ودرخشنده از هر جانب مراد راست رنگ وبو ومزه هم اس است بعض روایت کرده کلینی از علی ابن حمزه که هشام بن حکم میگفت که خدا را جسم صمدی گفتن یعنی آنکه اجوف نباشد عرفتی ضرور نیست وروایت کرد کلینی از محمد بن حکم واز یونس بن ظبیان واز حسن بن عبد الرحمان حمانی همچنان با سناد های مختلفه وسالمیه میگویند که حقتعالی جسم است بر صورت انسان او را روی وچشم وگوش ودهن وبینی ودست وپا وچه اسی نجگانه است کلینی از محمد بن فرج الرخجی روایت کرده که هشام بن سالم

میگفت که خدا اجوف است تا ناف و باقی صمد است و شیطانیه و میثمیه گفتند که خدا جسم است و او را صورتست
است و اعضا و نافذ و او اجوف است تا ناف و باقی صمد هست چنانچه کلینی از ابن حزم و از ابن حسین روایت کرده
که هشام میگفت که او تعالی اجوف است تا ناف و باقی صمد است چنانچه جوالیقی و صاحب الطاق گفتند و سبائیه
و معمریه و اثنینیه و جسمیه و ذمیه و ذبابیه و مقنعیه میگویند که خدا جسم است و صورت و شکم و فرج و ریش و چشم و دهان
دارد و ذبابیه و مقنعیه میگویند که خدا جسم است بر صورت انسان تمام او هلاک خواهد شد مگر روی او و غرابیه می
گویند که حقتعالی جسم است بر صورت مرد و او را چشم است و اعضا و فرج و ریش و حکمیه و یونسیه میگویند که
مکان او عرش است مماس عرش و او ایستاده میشود و می نشیند و حرکت میکند و همانجا و یونسیه میگویند
که خدا بر عرش است و ملائکه حامل عرش اند و او از ملائکه قوی تر است چنانچه کرکی را پاهاش می برد و او
او از پاها قوی تر است و فرقه های دیگر میگویند که خدا را مکانها مختلف اند و در تعیین جهت اختلاف و از این
شیطانیه و میثمیه و سالمیه میگویند که مکان او در آسمان است بی تعیین و انتقال میکند از مکانی به مکانی
و ایستاده میشود و می نشیند و حرکت میکند و سکون در امکنه مختلفه و طایفه دیگر میگویند که جهت او بعض بعض
گاهی در جهت علو می باشد و گاهی در سفل چنانچه مفضلیه و سریغیه و زرامیه و جناحیه و بیانیه و نصیریه
و اسحاقیه میگویند که سابق در آسمان بود پس در زمین فرود آمد و در بعضی مخلوقات خود حلول کرده
چنانچه گذشت و خطابیه و معمریه و بزیغیه و علیائیه و سبائیه و ذمیه و جسمیه و اثنینیه و ذبابیه و مقنعیه میگویند
که در آسمان بود پس در زمین فرود آمد پستر باز به آسمان رفت و حالا در آسمان است و سبائیه میگویند که خدا
در ابر است رعد آواز او است و برق تازیانه او و فرود خواهد آمد باز بر زمین پس پر خواهد کرد زمین را بفراخی
معاش و عدالت و ربیعیه میگویند که در آسمان میباشد و در هنگام ربیع بر زمین فرود می آید و باز میرود لعنة
الله علی الکاذبین اینهمه مزخرفات بدیهی البطلان قابل آن نیست که کسی متصدی ابطال آن شود
بلکه قابل آن نیست که کسی ذکر آن در کتب نماید لیکن غرض فقیر از ذکر عقاید ظاهر البطلان آن ملاعنه
درین کتاب آن است که امامیه اثنا عشریه اینهمه فرقه های روافض را که این عقاید باطله دارند نسبت با اهل
سنت و جماعت قریب تر بحق میدانند چه اهل سنت و جماعت را مخلد فی النار میدانند نه اینهارا بلکه میدانند

که هفتاد و دو ملت که بعد دخول دوزخ نجات خواهند یافت همین هفتاد و دو فرقه روافض اند نه اهل سنت و غیرهم که آنها را مخلد فی النار میدانند بلکه چون اعتقاد دارند که محب علی از هیچ چیز سوال نکرده خواهد شد و هرگز بر هیچ عمل عذاب نکرده خواهد شد و البته این فرقه ها که عقاید شان مذکور شده محب علی اند بلکه مفرط در محبت علی پس اثنا عشریه گویا اینهمه را ناجی میدانند و مستحق عذاب نمیدانند و نیز اثنا عشریه در کتب صحاح خود از ین مردم که این اعتقاد دارند یعنی هشام بن حکم و هشام بن سالم و صاحب الطاق و میثمی و غیرهم روایات حدیث می کنند و اینها را اصحاب ائمه معصومین و رجال صحیح میدانند پس اثنا عشریه که این اعتقاد بتصریح نمیگویند لیکن گویا ازین عقاید چندان انکار هم ندارند چنانچه در اهل سنة حنفی مذهبان در مسایل فقه احکام شافعی را یا در مسائل کلام ماتریدیان احکام ابو الحسن اشعری را که نسبت بخطا می کنند لیکن چندان انکار ندارند پس حال اثنا عشریه مثل حال اینها باشد یا قریب آن فان الرضا بالکفر کفر اکنون چند اثر از ائمه که بطریق امامیه صحیح شده و بر صحت مذهب اهل حق و بطلان قول این گمراهان مجسمه ولالة دارند ایراد نمائیم در نهج البلاغة از امیر المومنین روایة کرده که در بعضی خطبه های گفته انه تعالی لا یوصف بشیئ من الاجزاء ولا بالجوارح والاعضاء ولا بعرض من الاعراض ولا بغیریة و بعاض ولا یقال له حد و نهایة ولا انقطاع و غایة ولا ان الاشیاء تحویه فتقلبه او تهویه او ان شیئا یحمله فیمیله او یعدله و کلینی از ابراهیم بن محمد خزاز و محمد بن حسین روایت کرده هر دو گفتند که بر علی ابی الحسن الرضا داخل شدیم و گفتیم که هشام بن سالم و صاحب الطاق و میثمی میگویند که حق تعالی اجوف است تا ناف و باقی صمد است امام رضا در سجده بر زمین افتاد و برای خدا سجده کرد پستر گفت پاکی تراست چگونه رغبت کردند لهذا ایشان که ترا تشبیه بستند بغیر تو الهی من وصف نمیکنم ترا مگر بدانچه وصف کردی تو نفس خود را و مشابهت نمیدهم ترا بخلق تو اهل هر خیر هستی پس مگردان مرا با قوم ظالمان و نیز روایت کرد کلینی از حسن بن عبد الرحمن حمانی که گفت ابی الحسن موسی بن جعفر کاظم را گفتم که هشام بن حکم میگمارد که حق تعالی جسم است امام گفت قاتله الله ایا نمیداند که جسم محدود می باشد معاذ الله و بیزاری میکنیم بسوی خدا ازین قول و نیز کلینی از محمد بن فرج رخجی روایت کرده که گفت نوشتم بسوی ابی الحسن می پرسیدم از

ازانچه هشام بن حکم و هشام بن سالم در صورة گفته پس جواب نوشت ابو الحسن که بگذار از نفس خود حیرت
متحیران و طلب پناه کن بخدا از شیطان نیست سخن حق انچه میگویند هر دو هشام و از امیر المومنین مرویست که گفت
نیست حق تعالی در مکان که جا بنا باشد بروی انتقال و نیز گفت تقدیر نمیکنند اورا اوهام بحدود و حرکات و نیز
گفت مشغول نمیکند اورا حالی از حالی یعنی از حالی دیگر و تغییر نمیدهد اورا زمان و محیط نمیشود اورا مکان کذا فی نهج
البلاغة و نیز مرویست که حق تعالی حد کرده نمیشود بکجا و کلینی از محمد بن حکیم روایت کرده که گفت نزد ابی ابراهیم
قول هشام جوالیقی را حکایت کردم که خدا را صورة میگوید و قول هشام بن حکم را روایت کردم که خدا را جسم
می گوید پس گفت حق تعالی بهیچ چیز مشابه نیست کدام فحش و زبونی بدتر باشد از قول کسی که وصف کند خالق
اشیا را بجسم یا صورة یا به تحدید یا اعضا یا بتشابهه و به تخلیق او تعالی عن ذلک علوا کبیرا **فائده** استوای
او تعالی بر عرش و همچنین ید و وجه و ساق و قدم که قرآن یا حدیث بدان ناطق است قال الله تعالی الرحمن
علی العرش استوی و ید الله فوق ایدیهم و یبقی وجه ربک و یوم یکشف عن ساق بخبر
متواتر و اجماع سلف بما رسیده که این الفاظ بر معانی ظاهری خود محمول نیست پس متاخرین براه تاویل میروند که مراد
از استوا استیلا است و از ید قدرت و از وجه ذات و همچنین لیکن مختار نزد فقیر قول متقدمین است که میگویند
لا یعلم تاویله الا الله و سلف درین مقام گفته اند الاستواء معلوم والکیف مجهول والایمان به واجب والسوال
عنه بدعة یعنی مراد الهی ایمان آورده سکوت از تاویل آن اولی است و اگر موافق کشف و الهام اولیا را مته
عالم مثال ثابت کرده شود اکثر آیات و احادیث نبوی را که از قبیل متشابهات اند محمل بهم میرسد و جایز نیست
که حق تعالی متصف شود بلذة عقلی و گروهی از اثنا عشریه مانند نصیر طوسی و صاحب یاقوت گفته که حقتعالی
متصف میشود بلذة عقلی که از تصور کمالات خود فرح میشود و این باطلست اگر اینچنین باشد پس از عدم
امتثال کفار اوامر او را باید که متالم شود و جایز نیست که حقتعالی حلول کند در غیر خود و متحد شود با غیر بیانیه
و خطابیه و مفضلیه و حمزیه و زرامیه و نصیریه و اسحاقیه میگویند که حق تعالی در غیر خود و اتحاد او بغیر خود نسبت
صوفیه است از اهل سنة و جماعة این محض افترا و حمق است و عدم اطلاع بر مدعای ایشان قاتلهم الله
انی یوفکون بلکه توحید و اتحاد که صوفیه وجودیه بدان قائل اند معنیش آنست که حق تعالی در خارج

موجود است نه غیر او و از ممکنات هیچ موجود نیست مگر در مرتبهٔ وهم قال الشیخ الاکبر رض الاعیان ما شمت
رائحة الوجود و وجود ممکن که بعد عدم در مرتبهٔ وهم صورت بسته از آن در وحدت وجود حقیقی او تعالی تغیر
نیاید وهو الآن کما کان و این توحید که عبارت از نفی وجود ممکنات است خواه شهودی باشد که بسبب غلبه
محبت محبوب حقیقی غیر محبوب از نظر عاشق مختفی گشته بجز واحد حقیقی در نظرش هیچ نمانده گو در حقیقت وجود غیر
منتفی نگشته یا وجودی که در حقیقت غیر او تعالی موجود نباشد هیچگاه از حلول و اتحاد او تعالی با غیر خود خبری
نمیدهد و فنا و بقا و اضمحلال ذات و صفات صوفی در ذات و صفات او تعالی که میگویند اینهمه در مراتب علم
میگویند نه در خارج و تحقیق امر آنست که چون بسبب ریاضات و مجاهدات و صحبت شیخ کامل مکمل بلکه بمحض
فضل الهی صوفی بحالتی میرسد که او را آگاهی دائمی بحق و نسیان از وجود و توابع وجود خود دست میدهد
از آن زمان اینچنین علوم و معارف در غلبهٔ عشق و محبت منکشف می شود و از آن زمان او را حق تعالی قدرتی بغیر قدرت
سابق و علومی غیر علوم سابق و مانند آن که موجب خرق عادت باشد کرامت میفرماید چنانچه از صحابه و اولیای
امت بدرجهٔ تواتر رسیده که انکار آن نتوان کرد پس از آن زمان مصداق حدیث صحیح قدسی می شود لا یزال
عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی
یبصر به و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها و احادیث مجمول است بر مجاز مثل قوله تعالی خلقته
بیدی و نفخت فیه من روحی و مانند آن و اینچنین الفاظ که صوفیهٔ اهل سنت گفته اند بعضی
متصوفان شیعه نیز گفته اند قال المقداد شیخ الشیعة فی شرح الوصول الی علم الاصول
فی ذکر الاحوال السانحة للسالک المراد من الاتحاد هو ان لا ینظر الا الیه من غیر
ان یتکلف و یقول ما عداه قائم به فیکون الکل واحدا بل من حیث انه اذا
صار بصیرا بنوره تخیله لا یبصر الا ذاته لا الرائی و لا المرئی و دیدن حق تعالی ممکن است لیکن پیش
از دخول جنت واقع نیست و بعد دخول جنت مسلمانان حق تعالی را به بینند نه در مکان و نه در جهت بی اتصال شعاع
رائی و بی ثبوت مسافت میان رائی و مرئی بادلهٔ قطعیهٔ سمعیه قال الله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة و در حدیث متواتر آمده سترون ربکم یوم القیمة کما ترون القمر لیلة البدر و سلف اجماع وارد

برانکه این آیة وامثال آن محمول اند بر ظاهر خود و در تفسیر قوله تعالی للذین احسنوا الحسنی وزیادة
پیغمبر صلعم فرموده الزیادة الرؤیة و این حدیث از علی و حسن و محمد باقر مرفوعاً و موقوفاً مرویست و اخبار
صحیح و صریح مثبت رؤیة بسیار اند بدرجه تواتر رسیده بعضی از اصحاب تجرید اعتراف کرده و با اینهمه
آثار از ائمه زیدیه و امامیه قائل تجسیم نیستند و معتزله انکار رؤیة الهی میکنند و میگویند که رؤیة را شرایط است
از سلامتی حاسه و بودن مرئی جسمی کثیف و ثبوت مسافت متوسط میان رائی و مرئی و ثبوت مقابله و عدم
حجاب و میگویند که رؤیة بدون مکان و بدون جهت و بی این شرائط مذکوره محال است و حجت می آرند
از سمعیات قوله تعالی لا تدرکه الابصار و قوله تعالی لن ترانی را جواب آنست که این قیاس غائب
بر شاهد و این شرائط که ذکر کرده شده شرائط عادی اند عادة الله بخلق رؤیة بعد این شرائط جاری شده است
و در حقیقت بجز وجود رائی و مرئی شرطی دیگر نیست و اگر این همه شرائط برای رؤیت شیء باید که از رؤیت
الهی ممکنات را نیز انکار نماید که حقتعالی از حاسه منزه است و اتصال شعاع و مسافت متوسط بین الرائی
والمرئی متصور نه و حقتعالی چنانچه اجسام کثیفه را بصیر است اجسام لطیفه و ارواح را نیز بصیر است و چون
رؤیة الهی ممکن را بدون مقتضی شرائط مذکوره ثابت باشد پس رؤیة بنده خالق را با انتفای دیگر شرائط نیز
جایز باشد کما لا یخفی و ادراک عبارتست از وقوف بجوانب شیء و حدود او پس نفی ادراک مستلزم نفی
رؤیة نیست و نیز در لا تدرکه الابصار سلب عموم است نه عموم سلب و شک نیست که بعض ابصار حق را ادراک
نمی کنند و کلینی از ابی عبد الله و علی بن موسی روایة کرده معناه لا تدرکه الاوهام [illegible]
الاوهام و قوله تعالی لن ترانی مقتضی جری عادة خطاب بموسی آمده برای نفی رؤیة مسئوله نه برای
نفی امکان رؤیة بلکه قصه سوال موسی رؤیة را حجة ماست بر جواز رؤیة الهی چرا که انبیا اعرف اند بحق تعالی
اگر رؤیة الهی محال بودی محال است که موسی ازین مسئله که از اصول دین است غافل بودی و اگر موسی رؤیة
الهی محال دانستی سوال رؤیة کردن سفه بودی و انبیا ازان منزه اند چنانچه موسی در جواب اتتخذنا هزوا گفته
اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین و نوح گفته اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم
والله اعلم و اعتقاد داریم بدانکه حق تعالی برای اصلاح معاد و معاش بنی نوع انسان [illegible]

از جمله لطف شمول به پیامبری ایشان و بعثت انبیا و رسل را تا از میان را بمعرفت الهی که عقل از ادراک آن قاصر است
آگاه سازند و به احکام الهی از واجب و مندوب و حرام و مکروه و مباح مطلع گرداند و عدد انبیا و رسل بدلیل قطعی
ثابت نشده حقتعالی میفرماید منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک اگر چه در بعضی
احادیث عدد رسل سه صد و سیزده و عدد انبیا یک لکه و بیست و چهار هزار آمده لیکن در ایمان بانبیا و رسل
عدد ملحوظ نباید کرد تا کفر به بعضی پیغمبران یا اقرار به نبوة کسی که پیغمبر نیست لازم نیاید و لهذا از گذشته انبیا
کسانیکه ذکر آنها در قرآن یا متواتر از حدیث آمده باشد بتصریح اقرار به نبوة او باید کرد و کسانیکه ذکر انها
در متواترات نیامده از نبوة آنها نه انکار باید کرد و نه اقرار بلکه باجمال امنت بالله و رسله باید گفت مثلا
کسی که گوید زردشت نبی بود نه انکار باید کرد و نه اقرار و اول انبیا آدم است علیه السلام و آخر شان محمد است صلی الله علیه و سلم و علیهم
اجمعین که مبعوث است محمد بکافه انام قال الله تعالی و ما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا
و شریعة او موبده است و او خاتم پیغمبران است بعد الله تعالی و لکن رسول الله و خاتم النبیین و عیسی که باز نازل
خواهد شد تابع دین محمدی خواهد آمد نه بعنوان رسالت غرابیه میگویند که محمد نبی نیست بلکه خدا جبرئیل را برسالت
نزد علی فرستاده بود بغلط نزد محمد آمده و لعنت می کنند ان ملعونان جبرئیل را و مفضلیه و اسحاقیه و منصوریه و عجلیه
میگویند که رسل منقطع نخواهد شد ابدا و ابو منصور نبی است و خطابیه میگویند که ائمه انبیا اند و ابو الخطاب نبی است
و معمریه میگویند که جعفر بن محمد نبی است و بعد او ابو الخطاب و بعد او معمر ابو الخطاب وی بود از نبی اسد و ابو
منصور از نبی عجل نسبت شاگردی خود به جعفر صادق میکردند چون صادق سوء اعتقاد آنها دید از انها تبری نموده آنها
از صحبت صادق یکسو شدند پس ابو الخطاب دعوی نبوة کرد و ابو المنصور اول دعوی امامت نمود و پس تر دعوی نبوة
کرد و گفت که من برآمدم بر آسمان و خدا را دیدم خدا دست خود بر سر من مالید و گفت ای پسر برو پس تبلیغ کن
از من پس بزمین فرستاد و میگفت که مراد از کسف در قول تعالی و ان یروا کسفا من السماء ساقطا
یقولوا سحاب مرکوم منم و اسحاقیه میگویند که جایز نیست خالی بودن زمین از پیغمبر و مختاریه میگویند
که مختار بن ابی عبید ثقفی را وحی می آمد و سبعیه میگویند که خاتم الرسل مهدی است فقیر ثناء الله میگوید
که هر چند انکار ختم رسالت بر آن سرور علیه السلام از این فرقهای مذکوره صریح است لیکن اثنا عشریه بلکه سایر فرقهای

امامیه منکر ختم نبوة اند بر آن سرور علیه السلام چونکه غرض از معنی است نه از لفظ نبی شخصی را گویند که موحی
الیه باشد از خدا فرستاده شده باشد او را حقتعالی بسوی خلق برای تبلیغ احکام و واجب باشد بر خلق ایمان
بوی و تصدیق وی و کفر باشد تکذیب وی و هر که با یکی از پیغمبران هم تصدیق نکرده او کافر است قال الله
تعالی لا نفرق بین احد من رسله وقال الله تعالی ان الذین یکفرون بالله ورسله ویریدون
ان یفرقوا بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا
بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا واعتدنا للکافرین عذابا مهینا والذین
امنوا بالله ورسله ولم یفرقوا بین احد منهم اولئک سوف یؤتیهم اجورهم و در نبی
شریعت جدید و کتاب جدید شرط نیست و نسخ جمیع احکام پیغمبر اول یا بعض آن هم شرط نیست و عصمة شرط نبوة
است و مطاع بودن از لوازم نبوة و شک نیست که از بشر هر که باین صفات خواهد بود از آنکه باین صفات نخواهد
بود البته افضل خواهد بود و لهذا اهل سنة و جماعة میگویند بلکه جمیع فرق اسلام قائل اند باینکه انبیا
و رسل افضل خلایق اند و محبوب ترین خلایق اند بسوی خدا و غیر نبی هیچگاه بدرجه او نمی رسد از پیغمبران هم تقدم
و تفوق را چه احتمال امامیه میگویند که حقتعالی جبرئیل را بعد پیغمبر صلعم بسوی علی فرستاد ولکنه یسمع
صوته ولا یراه چنانچه کلینی همینی از ائمه روایت کرده و نیز امامیه میگویند که وحی بسوی علی و فاطمه
زهرا هم می آمد بعد پیغمبر صلعم و آنچه فرشته بسوی فاطمه وحی میکرد علی آنرا جمع کرده در کتابی نام آن مصحف
فاطمه نهاده اند و چنانچه امامیه علی را میگویند که محدث بود یعنی او از فرشته می شنید و صورتش نمی دید
و همچنین حال ائمه میگویند لهذا آثار موقوفه ائمه را مثل احادیث مرفوعه میدانند پس وحی بسوی ائمه ثابت
کردند و در وحی رویة ملک شرط نیست قال الله تعالی وما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من
وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء بلکه این ملاعنه از وحی هم ترقی کرده می گویند
که حق تعالی دین را تفویض کرده است بائمه بعد پیغمبر چنانچه تفویض کرده بود به پیغمبر ع پس ایشان هر چه
خواهند حلال کنند و هر چه خواهند حرام گردانند بی آنکه حکم الهی صادر شود و احتجوا علی ذلک
بما رواه محمد بن جمهور القمی فی النوادر عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی جعفر

فاجریت اختلاف الشیعة فقال یا محمد ان الله لم یزل متفردا بوحدانیته ثم خلق محمدا و علیا و فاطمة والحسن والحسین فمکثوا الف دهر فخلق الاشیاء واشهدهم خلقها واجری طاعتهم علیها و فوض امورهم الیهم یحلون ما یشاؤن و یحرمون ما یشاؤن وما رواه الکلینی عن اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله قال ان الله ادب نبیه صلعم فاذا انتهی الی ما اراد قال له انک لعلی خلق عظیم و فوض الیه دینه وما رواه ایضا عن محمد بن الحسن المیثمی عن ابی عبد الله قال سمعته یقول ان الله ادب رسوله حتی قومه علی ما اراد ثم فوض الیه دینه فقال ما اتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا فما فوض الله تعالی الی رسوله صلعم فقد فوضه الینا و اینها اباطیل موضوعات حق تعالی اعرف است ازانکه دین خود بمخلوق سپارد بلکه حقتعالی در قرآن می فرماید وان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک لتفتری علینا غیره واذا لاتخذوک خلیلا و میفرماید ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا اذا لاذقناک ضعف الحیوة وضعف الممات ثم لا تجد لک علینا نصیرا یعنی ترا عصمت داده بودیم و ثابت محکم کرده بودیم بر دین حق تا بسوی کفار که از تو می خواستند که برافترا کنی تا ترا دوست گیرند اصلا میل نکردی اگر عصمت ما نمی بود و اندکی بسوی آنها میل میکردی از ان زمان می چشانیدیم ترا عذاب دنیا و در زندگی و عذاب بعد موت و نیز حق تعالی فرموده یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک اگر تفویض میبود چرا از تحریم منع میکرد پس حقتعالی تحریم آنحضرت یمین قرار داد و گفت قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم و اگر آنحضرت صلعم در تحلیل و تحریم مختار بودی براذن بر تخلف از غزوه تبوک کسی را که اسلام ظاهر میکرد و بر گرفتن فدیه از اساری بدر عتاب نیامدی پس ثابت گشته که در شرایع آنسرور صلعم هیچ از طرف خود نمیگفت انچه میگفت بوحی الهی میگفت و در امتثال اوامر و نواهی مثل سایر بشر بنده بود مکلف قال الله تعالی قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد و نیز اثنا عشریه قائل اند بعصمة ائمه و باانکه تصدیق بانها واجبست و تکذیب با مامت یکی از انها کفر است چنانچه تکذیب به نبوة پیغمبران کفر است لیکن اطلاق لفظ نبی یا رسول کو برائمه نکردند لیکن صفات و معنی نبوة در انها ثابت کرده اند پس قول

به ثبوت لازم آید که غرض معانی است نه الفاظ بلکه آن ملعونان از نبوة در رسالة هم ترقی کرده اند و گویند متقدمین
علماء امامیه ضاله که علی افضل و مقدم است از همه رسولان مگر از محمد صلعم و برابر محمد است در فضل و همچنین
ائمه از اولاد او و درجه علی روز قیامة فوق درجه انبیاء و رسل باشد و بعضی گفته اند که علی افضل است از جمیع
رسل مگر از اولی العزم و برابر اولی العزم است و همچنین دیگر ائمه و ابن مطهر حلی در افضلیت بر اولی العزم
توقف کرده و نیز امامیه میگویند که حقتعالی علی را مخصوص کرده بفضیلتی که نداده دیگری را از رسل و
ملئکه و کسی با وی در آن شریک نکرده مگر محمد صلعم و میگویند که محبوبترین خلایق بسوی خدا محمد است
و علی و ائمه از اولاد او پس رسل و انبیاء تعالی محمد بن بابویه فی اعتقاداته و غیره ان الله لم یخلق
خلقا افضل من محمد والائمة وهؤلاء احب احباء الله وان الله یحبهم اکثر من جمیع
خلقه وسائر بریته و میگویند که اگر علی نبودی جنة و نار و ملئکه و انبیاء مخلوق نشدی و میگویند که
حقتعالی میثاق گرفته از جمیع بنی آدم از انبیاء و رسل و غیر ایشان بولایة علی و طاعة او و بولایة و طاعة ائمه
از ذریة او و از ملئکه نیز عهد گرفته و میگویند آن ملعونان که انبیاء از انوار ائمه اقتباس میکردند و پیروی آثار
ایشان مینمودند و میگویند که هر نبی مرسل و ملک مقرب روز قیامة بعلی ابن ابی طالب محتاج خواهد بود و برین
کفریات و خرافات خود بمفتریات و موضوعات خود استدلال میکنند منها ما رواه ابن الراوندی عن اسئلة
عبد الله قال عز و جل فضل اولی العزم من الرسل علی الانبیاء بالعلم و ورثنا علمهم و فضلنا
علیهم و علم رسول الله صلعم ما لا یعلمون و علمنا علم رسول الله صلعم و تلی
قوله تعالی قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون وما رواه حسن بن
کبش عن ابی ذر قال نظر النبی صلعم الی علی بن ابی طالب وقال هذا خیر الاولین
و خیر الآخرین من اهل السموات والارضین و ما رواه عن ابی وائل عن عبد الله
ابن عباس قال حدثنی رسول الله صلعم قال قال لی جبرئیل علی خیر البشر من ابی فقد کفر
ابن راوندی از زنادقه بود در زمانی و بلادی که روافض در آن وقت آنجا بسیار بودند و بادشاه در آنجا
هم خود رافضی بودند برای تقرب بامراء خود اظهار تشیع پوشید و کتب مذهب ایشان تصنیف نمود و در

ثانی و ثالث مجهولان و ضعفا اند چنانچه علما آن گراهان هم بدان تنصیص نموده اند و منها ما رواه سعید
بن عبد الله بن ابی خلف القمی فی البصائر عن ابی جعفر و محمد بن یعقوب الرازی فی الکافی عن ابی عبد الله
انهما قالا فی تفسیر قوله تعالی و یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی و هو خلق عظیم
من جبرئیل و میکائیل لم یکن مع احد ممن مضی غیر محمد صلعم و هو مع الائمة
یوفقهم و یسددهم و فی سنده هشام بن سالم من المجسمة و ابو بصیر الکذاب قد مر ذکرهما و اگر این اثر صحیح فرض
کرده شود لازم آید فضیلت دیگر انبیا بر خاتم الرسل صلعم یا انکار عصمت دیگر انبیا چرا که آنها اگر در عصمت
محتاج بروح نبودند پس از خاتم الرسل افضل شدند که بی تائید روح معصوم بودند و اگر در عصمت محتاج روح بودند
و روح تائید شان نکرد پس عصمت شان مفقود گشت والعیاذ بالله من کلا العقیدتین و منها ما رواه ابن
بابویه و غیره من الامامیة عن ابی عبد الله ان النبی صلعم قال لعلی یا علی ما عرف الله
الا انا و انت و لا عرفنی الا الله و انت و لا عرفك الا الله و انا و معارض بحدیثی که ابن بابویه
در خبر طویل حدیث معراج از ابی ذر از پیغمبر صلعم روایت کرده انه قال لما عرج بی الی السموات حتی
ملئکة کل سماء و سلموا علی و قالوا اذا رجعت الی الارض فاقرا علیا منا السلام و اعلمه
ان شوقنا اليه قد طال فقلت لهم یا ملئکة ربی هل تعرفوننا حق معرفتنا قالوا لم لا نعرفك
و منها ما رواه ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان شیخ المرتضی و ابو جعفر الطوسی الملقب
عندهم بالمفید و غیره عن محمد بن الحنفیة قال قال امیر المؤمنین سمعت رسول الله
صلعم یقول انا سید الانبیاء و انت سید الاصفیاء لولا انا لم یخلق الله الجنة و لو المنار یا علی و لا الانبیاء
و لا الملئکة و منها ما رواه محمد بن الحسین الصفار عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر یقول
ان الله تعالی اخذ میثاق النبیین بولایة علی و منها ما رواه محمد بن بابویه فی کتاب
التوحید عن داود الرقی عن ابی عبد الله فی اثر طویل قال لما اراد الله ان یخلق الخلق
نثرهم بین یدیه و قال من ربکم فکان اول من نطق به رسول الله و امیر المؤمنین
و الائمة فقالوا انت ربنا فحملهم العلم و الدین ثم قال للملائکة هؤلاء حملة علمی و دینی و امنائی

من خلقی ثم قال لبنی آدم اقروا لله تعالی بالربوبیة ولهولاء النفر بالطاعة فقالوا نعم
ربنا اقررنا وما رواه ایضا فی خبر طویل عن ابن عباس عن النبی صلعم انه لما اسری به
وکلمه ربه قال بعد کلام فی علی انک رسولی الی خلقی وان علیا ولیی وامیر المومنین اخذت
میثاق النبیین وملئکتی وجمیع خلقی بولایته وبیان احوال صغار وابن بابویه بالا
گذشت واسانید این آثار بر اصول امامیه هم قابل حجیت ومنها ما ذکره ابن بابویه فی غیر واحد
من کتبه انه وجد بخط ابی محمد الحسن بن علی العسکری بما صورته اعوذ بالله من قوم
حذفوا محکمات الکتاب ونسوا الله رب الارباب والنبی وساقی الکوثر ویوم الحساب ولظی الطامة
الکبری ونعیم دار المتقین فنحن السنام الاعظم وفینا النبوة والولایة والکرم نحن منار الهدی
والعروة الوثقی والانبیاء کانوا یقتبسون من انوارنا ویقتفون آثارنا وسیظهر حجة الله علی الخلق
والسیف المسلول لاظهار الحق واین از اکاذیب ابن بابویه ملعون است ومنها ما رواه ابن بابویه
عن سماعة قال قال ابو الحسن اذا کان یوم القیامة لم یبق ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مومن
امتحن الله قلبه بالایمان الا وهو محتاج الی محمد وعلی فی ذلک الیوم انما هم فاسد المذهب است
باتفاق وابن بابویه کذاب دجال است ومنها ما رواه محمد بن یعقوب الکلینی عن ابی الصامت الحلوانی
عن ابی جعفر انه قال قال امیر المومنین لا یتقدمنی الا احمد صلعم وما رواه الفضل بن شاذان
فی کتاب القائم عن صالح بن حمزة عن الحسن بن عبد الله عن ابی عبد الله قال قال امیر المومنین
علی منبر الکوفة وما یتقدمنی الا احمد صلعم وان جمیع الملئکة والرسل والروح خلفنا ومنها
ما رواه ابن بابویه فی معانی الاخبار وغیره عن خالد بن یزید عن امیر المومنین انه قال انا یوم
القیامة علی الدرجة الرفیعة دون درجة النبی واما الرسل والانبیاء فدوننا علی المراقی وروی
ابو الثمالی عن ابی عبد الله عن جده امیر المومنین قال قال لی رسول الله صلعم یا علی انت
اخی فی الدنیا والآخرة وانت اقرب الخلائق الی یوم القیامة فی الموقف بین یدی الجبار
وروی سعد فی الاربعین عن ابی صالح عن سلمان الفارسی عن النبی صلی الله علیه وسلم

ان جبرئیل قال له اذا کان یوم القیامة نصب لک منبر علی یمین العرش وللنبیین عن یسار
العرش وبین یدیه و نصب لعلی کرسی الی جانبک اکراما و چنین بسیار اخبار موضوعه روایة می کنند
و انچه این گمراهان که دلالت دارند بر افضلیت علی بر انبیا معارض اند بدیگر روایات مرویه آن گمراهان
روی الکلینی وغیره عن هشام الاحول انه قال قد سئلت زید بن علی بن الحسین بن علی
ابن ابی طالب عن الافضل قال الانبیاء افضل اگر ائمه افضل بودی زید را پیش خبر دادی
و از مخالفت پدر نمیکرد و که عالم و متقی و صاحب خوارق بود و زید به از هر سه امام روایة کرده اند هر که بگوید که کسی از
ائمه افضل است از کسی پیغمبر او هالک است و ابن بابویه از صادق روایت کرده انچه که صریح است بر آنکه
انبیا محبوبتر اند نزد خدا از علی محمد بن بابویه در امالی در حدیثی طویل در قصه تزویج فاطمه با علی از صادق
از ابا او از علی روایة کرده که حق تعالی گفت ساکنان بهشت را از ملائکه و ارواح پیغمبران و هر که دران بود
آگاه باشید که من تزویج کردم دوست ترین زنان را بسوی من با دوست ترین مردان بسوی من بعد پیغمبران
این چنین است و بطلان عموم دعوی شان و دروغگو را حافظه نباشد و چون این گمراهان علی و سائر ائمه را
معنی نبوة ثابت کردند چنانچه تقریر کردیم بلکه از انبیا افضل گفتند اگرچه اطلاق لفظ نبوة نکردند و لا نزاع
فی الالفاظ پس منکر ختم نبوة شدند نعوذ بالله من کفریهم وخرافاتهم و حق این است که محمد صلعم خاتم الانبیاء است
کسی با وی در نبوة شریک نبود و نه کسی بعد وی نبی شده و نخواهد شد و اگر علی یا ائمه نبی و معصوم و موحی
الیه و مطاع باذن الله بالاصالت نه بنیابت محمد صلعم بودندی حق تعالی در کلام تنزیل خود تصریح
کردی و انچه دعوی میکنند که آیات در قران بودند صحابه آنرا حذف کرده اند ابطال این قول سابقا
مذکور شده و اگر علی یا ائمه نبی یعنی موحی الیه می بودند در تبلیغ احکام الهی بابته بخوف ضرار اعدا تقیه نمیکردند
و تقصیر نمی نمودند قال الله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس و قال الله تعالی یبلغون رسالات الله ویخشونه ولا یخشون
احدا الا الله نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال در قوم خود ماند و از تنهائی نترسید و با وجود تنهائی
که حقتعالی خبر داده وما آمن معه الا قلیل در دعوة قصور نکرد و از کسی نترسید چنانچه حقتعالی

حکایت از پیغمبران قال رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا ثم انی دعوتهم جهارا ثم
انی اعلنت لهم واسررت لهم اسرارا و موسی و هارون و کس فرعون را با ان شوکت
سلطنت دعوت کردند و از و خوف نکردند و گفت انی لاظنک یا فرعون مثبورا و چون بمقتضای
بشری اندکی خوف بران برآنها طاری شده حقتعالی فرمود لا تخافا اننی معکما اسمع
واری و پیغمبر ما صلعم در ابتدای اسلام با آن غربت و تنهائی که سوای ابی بکر و چند کس دیگر از مردان
رفیق او نبودند حقتعالی امر کرد به قم فانذر و آنحضرت آنقدر تکلیف کشید که گفت ما اوذی نبی مثل
ما اوذیت و در آخر هجرت کرد لیکن به تقیه نبوة خود را مخفی نکرد و علی رضه در ابتدای اسلام با آن صغر سن از
پدر خود ابو طالب و دیگر کفار قریش نترسید و اسلام آورد پس علی اگر در نبوة شریک بودی یا موحی الیه بودی
چرا او دعوی اخفا میکرد و حالانکه در حیات پیغمبر هم رفیق او بود و دین پیغمبر روز بروز ترقی میکرد و در دین خدا
افواج داخل میشدند و بعد وفات پیغمبر صلعم هم با علی افواج مساعدت کردند و در واقعات جمل و صفین در
مناصرة او جان باختند پس او را تقیه چه ضرور بود و اگر اخفا کرده حجة الهی بروی قایم شد فان لم تفعل
فما بلغت رسالته و بر خلق هیچ حجة قایم نشد چه ایمان بر پیغمبری کسی که دعوی او باشد بدون رسیدن
خبر که موجب علم باشد واجب نیست و لهذا اهل شاهق جبل که او را خبر بعثت رسل نرسیده ایمان به پیغمبران واجب
نیست و الا تکلیف ما لا یطاق لازم آید و اگر دعوه میکرد البته متواتر می شد چنانچه متواتر شده که محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب دعوی نبوة کرده معجزات بر دست وی ظاهر شده و کلام خدا خوانده و همه فصحا از معارضه
آن عاجز آمدند و چنانچه متواتر شده که ابو بکر از ابتدا اسلام ایمان آورده و خدمتهای پیغمبر کرده و رضای پیغمبر
تا وقت مرگ از وی ظاهر شده و علی پسر عم پیغمبر در صغر سن اسلام آورده و دختر پیغمبر در نکاح او آمده و خدمتها
پیغمبر کرده و رضای پیغمبر تا وقت مرگ از وی ظاهر شده و عدم تواتر در انچه عقلا و شرعا تواتر آن ضرور است
دلیل قطعی است بر کذب آن چنانچه در اخبار عموم بلوی مثلا اگر کسی گوید که امروز آفتاب کسوف کرده و این خبر
متواتر نشود و بجز دو کس یا سه کس روایة نکنند بلکه دیگران تکذیب آنها کنند یقین کرده شود و بکذب آنها
پس بطلان مصحف فاطمه و انچه مدان ماند ظاهر شد و ختم نبوة بر سرور پیغمبران ثابت گشت انبیا و رسل

معصوم اند از کفر پیش از وحی و بعد آن و عارف بودند پیش از نبوة باعتقادات صحیحه و امامیه میگویند
که بعضی رسل عارف نبودند بآنچه واجبست بر مکلف از اعتقادات پیش از بعثت بلکه بعد از آن محمد
ابن بابویه قمی در عیون اخبار الرضا و کتاب التوحید از علی بن موسی الرضا از آبای کرام او از علی بن ابیطالب و محمد
بن یعقوب کلینی در کافی از ابی جعفر روایت کرده که گفت موسی بن عمران سوال کرد پروردگار خود را
و گفت که ای پروردگار تو بعیدی از من پس آواز بلند کنم ترا یا نزدیکی پس سخن باهستگی گویم و کلینی از ابی
عبد الله روایت کرده که یونس در سجود خود میگفت که آیا تو مرا عذاب خواهی کرد و من خاک آلوده کردم
برای تو روی خود را بعضی در سجود آیا عذاب خواهی کرد مرا و من تشنه کردم برای تو خود را آیا تو عذاب خواهی
کرد مرا و من بیدار داشتم برای تو شب خود را آیا تو عذاب خواهی کرد مرا و من باز ماندم برای تو از گناهان پس وحی
کرد حقتعالی بسوی وی که سر بر دار پس بدرستی که من ترا عذاب نخواهم کرد پس گفت یونس اگر تو گفتی
که عذاب نخواهم کرد پس اگر عذاب کنی مرا چه باشد تو عهد کردی و تو پروردگار منی پس وحی کرد حق تعالی که سر بردار
پس من ترا عذاب نخواهم کرد آنچه وعده میکنم وفا میکنم این آثار موضوع اند و نیز معصوم اند انبیا از معاصی کبایر
و صغایر عمدا و خطا نزد اعظم مشایخ حنفیه و ابی اسحق اسفراینی و ابی الفتح و سبکی و قاضی عیاض و جماعتی
از مالکیه و بعضی گفته اند که صدور صغائر نادرا پیش از وحی جائز است و بعضوریه از امامیه میگویند که صدور
معصیت از انبیا مطلقا جائز است و نیز امامیه میگویند که بعضی رسل بعد بعثت گناهی کرده اند که موت در آن حالت
موجب هلاک باشد کلینی در کافی از ابی یعفور روایت کرده که گفت شنیدم ابی عبد الله را که دست بر داشته
بسوی آسمان می گفت رب لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا و لا اقل من ذلک پس تر شد
آرد و بر من و گفت ای ابی یعفور یونس بن متی را حقتعالی کمتر از طرفة عین بنفس وا بازگذاشته بود او در آن
حالت گناه کرد گفتم که بآن گناه بکفر رسید گفت نه لیکن موت در آن حالت هلاک بود و نیز امامیه میگویند که آدم
در وقت اخذ میثاق اقرار بما خاطبه الله نکرد و لعنت خدا باد بر آنها که تکفیر پیغمبر میکنند و خود کافر میشوند و محمد بن
حسن صفار از ابی جعفر در خبر میثاق روایت کرده که الله تعالی ذریت آدم از پشت او بر آورد با آدم و ذریت
او گفت الست بربکم آیا من پروردگار شما نیستم و این محمد نیست رسول الله صلی الله علیه و سلم و علی امیر المومنین

و دوستان او بعهد او و ایشان امر من اند و تحقیق من بایشان مهدی انتقام خواهم گرفت از دشمنان خود
و عبادت کرده خواهم شد طوعا و کرها ذریهٔ آدم گفت اقرار کردیم باین چیزها و ثابت شدیم با آنکه آدم
اقرار نکرد و او را عزم بر اقرار نبود و نیز امامیه میگویند که آدم بر میثاق الهی قایم نماند و ترک کرد آنچه خدا را
از و عهد گرفته بود و اعرج صفار در تفسیر قوله تعالی وعهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما
گفت عهد کرد الله تعالی بسوی آدم در حق محمد و ائمه بعد او پس آدم ترک کرد آن عهد را و او را عزم و یقین
نبود بآنکه محمد و ائمه اینچنین باشند و این اثر نزد امامیه از اخبار مرفوعه هست فی الحقیقة موضوع است آن
ملعونان آدم را برابر ابلیس گفته‌اند که اقرار با خاطر الله نکرد و ترک عهد نمود و صفار بر مذهب خود
فروخ مولی موسی بن عیسی اشعری کافر بود بظاهر در پرده تشیع آمده و افترا بر ائمه بسته که موجب قدح باشد
در ائمه و امامان ائمه از آن قدح پاک است و امامیه میگویند که خدا علی بود فرستاد محمد را برای دعوت خلق
بسوی وی پس دعوت کرد محمد بسوی خود پس محمد مخالفت امر خدا کرد و امامیه میگویند که محمد مخالفت امر خدا
کرد دو بار در غدیر خم دو بار وحی می آمد که علی را خلیفه کند او وحی را بخوف اصحاب خود رد کرد و استعفا
نمود بار سیوم چون سخت عتاب آمد آنزمان قبول کرد و شیخ آن ملعونان محمد بن النعمان در رد [illegible] عمر
روایت کرده که حقتعالی جبرئیل را بسوی پیغمبر صلی الله فرستاد و بعد فراغ از حجة الوداع و متوجه شدن
بسوی مدینه در راه پس جبرئیل گفت ای رسول خدا پروردگار تو بر تو سلام میخواند و میگوید قایم کن علی را
بر امامت پس فرمود نبی صلعم ای برادر من جبرئیل حقتعالی میداند بغض اصحاب من با علی و من از
اصحاب خود می ترسم که اتفاق کنند بر اضرار من پس استعفا کن برای من از پروردگار من پس
جبرئیل نزد پروردگار رفت و عرض کرد جواب پیغمبر را پس باز فرستاد حقتعالی جبرئیل را و گفت چنانچه اول
گفته بود و استعفا نمود پیغمبر چنانچه اول کرده بود و باز جبرئیل بسوی خدا رفت و مکرر جواب عرض کرد پس
حقتعالی جبرئیل را با عتاب شدید بار سیوم فرستاد و این آیة نازل شد یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس پس
چون جبرئیل بار سیوم باین آیة نازل شد پیغمبر فرمود که چون حقتعالی ضامن شد نگاه داشتن

من الوحی بجماعة پس تبلیغ خواهم کرد پس جمع کرد پالانهای شتران و بعضی را بر بعضی نهاده منبر ساخته
در موضعی که غدیر خم نام دارد میان مکه و مدینه بر آن برآمده گفت ای مردمان علی امیر المؤمنین و خلیفه
رب العالمین است نمی رسد کسی را که باشد خلیفه بعد من سوای علی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه و علی بن جعفر از محمد باقر مانند آن روایت کرده و کلینی در کافی بعضی
ازان روایت کرده حقتعالی لعنت کند این ملعونان را که چه شنایع و قبایح به پیغمبران نسبت می کنند حقتعالی
مدح پیغمبران میکند یبلغون رسالات الله و یخشونه ولا یخشون احدا الا الله میگویند پیغمبرا
در حق محمد سرور پیغمبران میگویند که بخوف اصحاب تبلیغ نکرد و دو بار رد وحی نمود در ابتدای اسلام با وجود
تنهائی و غلبه کفار ترک تبلیغ نکرد و بعد ازان که دین کامل شد و نعمت الهی تمام شد بخوف اصحاب تبلیغ
نکرد حقتعالی بتالیف قلوب اصحاب منت می نهد و میفرماید کنتم اعداء فالف بین قلوبکم
فاصبحتم بنعمته اخوانا و میفرماید لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله
الف بینهم این گمراهان بغض صحابه با علی که نبی را کالجزو بود ثابت میکنند ما اضلهم ما اجهلهم
وما احمقهم ابن مطهر حلی میگوید الجبان لا یستحق الامامة این ملعونان نسبت خوف در تبلیغ رسالت
که مقتضای جبن است به سرور پیغمبران میکنند و چون جبان مستحق امامت نباشد مستحق نبوة چگونه باشد پس گویا انکار نبوت
مینمایند و حق آنست که آنسرور هرگز گاهی از غیر خدا نترسیده اگر کسی گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بخوف اعدا در داخل غار شده بود گفته شود که آن از خوف بود بلکه بامر الهی بنابر حکمت بود و یدل علیه
قوله علیه السلام لابی بکر لا تحزن ان الله معنا و پیغمبر عم میدانست ان الله بالغ امره پس
خوف اعدا چرا میکرد و اینهمه که روافض معاصی با نبیا نسبت می کنند کفر است و حق آنست که انبیا از کفر و
معاصی مطلق معصوم اند لقوله تعالی لا ینال عهدی الظالمین و الذنب ظلم و برای آنکه حقتعالی در حق
ملئکه میفرماید لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون ازین عصمت ملئکه ثابت میشود
و انبیا باتفاق از ملئکه افضل اند پس البته معصوم باشند و برای آنکه ارسال رسل برای آنست که پیام خدا
به بندگان رسانند و بندگان اتباع و تقلید شان کنند چنانچه حقتعالی میفرماید ما اتاکم الرسول فخذوه

ومانهاکم عنه فانتهوا پس اگر از انبیا صدور معصیة جایز باشد انها قابل اتباع نباشند واخبار شان
قابل وثوق واعتماد نباشد قال الله تعالی ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا وفی قراءة فتثبتوا
یعنی بر خبر فاسق عمل نباید کرد تا که تحقیق کنید صدق او و نیز خبر احاد مفید علم نیست که احتمال کذب و خطا
در فهم وضبط دارد پس اگر عصمت در انبیا نباشد خبر ایشان هم مثل دیگر اخبار احاد مفید علم نباشد
بسبب عصمت احتمال کذب و غلط از اخبار پیغمبران دور شده واخبار انبیا موجب علم یقینی گشته پس اگر در انبیا
عصمة نباشد اخبار شان موجب علم نبود وحجة خدا بر خلق قایم نگردد و روافض که اثار داله بر معاصی انبیا
می آرند موضوع اند و یونس گاهی گناهی نکرده وانچه در قران وارد شده وذا النون اذ ذهب مغاضبا
یعنی غضب یونس لله علی قوم کفروا بالله حتی ضاق صدره فخرج من بینهم بغیر وحی
ولا ذنب فظن ان لن نقدر علیه کما فی قوله تعالی الله یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر
فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هضما لنفسه
واستعظاما لما صدر عنه من ترک الاولی وهو الخروج من بین القوم بغیر وحی مبالغة
فی التضرع والابتهال وانبیا از کذب بطریق اولی مطلقا معصوم اند چه کذب در مخبر اشد و اغلظ است
از دیگر معاصی برای عدم وثوق بر اخبار او و امامیه میگویند که کذب را انبیا بنا بر تقیه جایز است بلکه واجب
وقول ابراهیم انی سقیم دروغ بنا بر تقیه بود واین باطل است وانچه در حدیث صحیح وارد شده انه لم
یکذب ابراهیم الا ثلث کذبات پس بنسبت فهم سامعان است ودر حقیقة کذب نبود بلکه از قبیل تعریضات
بود و تقیه و غیر تقیه برای دور شدن وثوق از اخبار یکسان است و نیز انبیا منزه اند در اصل خلقة از رذایل
اخلاق مثل عجب وحسد وحقد وجبن ومانند آن چرا که رذایل اخلاق معاصی قلب اند از معاصی جوارح
اشد اند و تسلط شیطان بر انبیا سبیل نیست قال الله تعالی ان عبادی لیس لک علیهم سلطان
وامامیه طعونات اثبات عجب و حسد و تسلط شیطان میکنند در بعضی پیغمبران محمد بن بابویه قمی در عیون
اخبار رضا و معانی اخبار از علی بن موسی الرضا روایة کرده که گفت چون آدم را حق تعالی گرامی کرد به سجود
گردانیدن فرشتگان و داخل کردن بهشت آدم در نفس خود گفت که من بزرگتر خلایق ام انتهاله

ندا داد که سر بردار ای آدم بسوی ساق عرش آدم سر برداشت و بسوی ساق عرش دید در آنجا نوشته
یافت لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله امیر المؤمنین و زوجته
فاطمة سیدة نساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة
پس آدم گفت ای پروردگار اینها کیستند خدا عز و جل فرمود اینها از ذریهٔ تو اند و بهتر اند از تو و از جمیع
خلق من و اگر اینها نمی بودند ترا پیدا نمیکردم نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمان و نه زمین را
پس در حذر باش از آنکه بسوی اینها بچشم حسد ببینی پس ترا از جوار خود بدر کنم پس آدم در اینها
بچشم حسد دید پس حقتعالی شیطان را بروی مسلط کرد تا از شجرهٔ منهی عنها خورد و نیز ابن بابویه
در معانی اخبار از مفضل بن عمر از ابی عبد الله روایت کرده که گفت چون الله عز و جل آدم و زوجه
او را ساکن بهشت کرد فرمود اینها را بخورید از آن فراخ از هر جا که خواهید و نزدیک این درخت نشوید که اگر
نزدیک شوید از ظالمان خواهید بود پس آدم بسوی منزلهٔ محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه که
بعد آنها بودند دید پس آنها را اشرف منازل اهل بهشت یافت پس آدم و زنش گفتند ای پروردگار
این منزله برای کیست الله جل جلاله گفت سر بردارید بسوی ساق عرش پس سر برداشتند آنجا نوشته
یافتند نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه بر ساق عرش بنوری از نور جبار جل جلاله گفتند
ای پروردگار چه بزرگست این منزله بر تو و چه محبوب اند اینها بسوی تو و چه شریف اند نزد تو حقتعالی فرمود
اگر اینها نبودی شما را پیدا نمیکردم اینها خزینه داران علم من و امین سر من اند حذر کنید شما از دیدن
بسوی اینها بچشم حسد و آرزو نه کنید مرتبهٔ ایشان را که نزد من است و جای ایشان را از کرامت من
پس شما در نهی و نافرمانی من در آیید پس از ظالمان باشید پس وسوسه کرد شیطان در اینها
و فریب داد و بر زمین انداخت و برداشت آنها را بر تمنی کردن منزلهٔ ایشان پس دید بسوی آنها بچشم
حسد پس خوار کرد ایشان را لعنة خدا بر وضع کنندگان این آثار موجب کفر و نیز انبیا معصوم اند از سهو
و غلط در فهم و مانند آن آنچه در تبلیغ رسالة تعلق دارد و دیگر آنچه حقتعالی منع آن خواهد آنرا فراموش
گرداند قال الله تعالی ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها و قال الله تعالی

سنقرئك فلا تنسى الا ما شاء الله یعنی ما شاء الله نسخه قال الله تعالی ثم ان علینا بیانه
پس اگر احتمال فراموشی یا غلط در امور تبلیغی باشد وثوق از اخبارشان خیزد و در احوال دنیا و احوال نفس
و اذکار قلوب مثل سائر بشر اند نزد عامه متکلمین و صوفیه علیه میگویند که معصوم اند از نسیان ذکر الهی
و خطابیه و معمریه میگویند که از سهو معصوم نیستند و معراج پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجسد از مسجد حرام
بمسجد اقصی و از آنجا بهفت آسمان و ما فوق آن در بیداری حق است و معمریه و اسمعیلیه و ذمیه منکر معراج
اند سبحان الذی اسری بعبده و خبر متواتر مکذب شان است و معراج بسوی آسمانها مخصوص است
بخاتم الرسل صلعم و بردن عیسی بر آسمانها در حکم توفی اوست چنانچه حقتعالی میفرماید و اذ قال الله
یا عیسی انی متوفیك ورافعك الی ومطهرك من الذین کفروا وجاعل الذین
اتبعوك فوق الذین کفروا الی یوم القیمة و متابعان عیسی پیش از نسخ دین عیسوی نصاری
بودند نه آنکه بر دین حق بودند و حالا اهل سنت و جماعت اند تا خلف در وعده الهی لازم نیاید و قال الله تعالی
ما قلت لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی وربکم وکنت علیهم شهیدا
ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و منصوریه میگویند که ابو منصور عجلی بسوی
آسمان معراج شده و با خدا سخن گفته چنانچه بالا گذشت و کسی ندیده آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
دیده من آیات ربه الکبری و امامیه میگویند علی هم دیده آنچه محمد دیده ابن بابویه در کتاب المعراج
در حدیثی طویل روایت کرده که علی در شب معراج در زمین بود لیکن دید از ملکوت آسمان آنچه نبی دید صلعم
از این تیزی چشم بصیرة علی بر نبی زیاده تر معلوم میشود و گاهی روایت می کنند که محمد صلعم علی را بر آسمانها
دید روایت کرده که علی را بر ماده شتری از شترهای جنة دیده در دست او لوای حمد و گرد او شیعه او و غرضکه
آثار متعارضه روایت می کنند الکذوب ینسی ما افتراه و آنچه از نصوص وارد شده آن همه بر
ظاهرش حمل باید کرد مگر جائیکه تواتر ثابت شود و صرف آن از ظاهر و سبعیه و اسمعیلیه و منصوریه و خطابیه
و معمریه و باطنیه و قرامطه و زرامیه میگویند که آنچه در کتاب و سنت است از وضوء و تیمم و نماز و روزه و زکوة
و حج و بهشت و دوزخ و قیامت و غیره محمول بر ظاهر نیستند همه را تاویل میکنند و نسخ احکام هم

بعد وفات محمد صلعم شرعا جائز نیست معمریه میگویند که احکام مفوض بود به نبی چون ابو الخطاب
معمر نبی شد احکام و فرایض و تکالیف همه ساقط کرد و محرمات را حلال کرد و منصوریه می گویند هر که ملاقات
کرد با مردی که حکم کردیم بدوستی او تکالیف شرعی ازو ساقط شد که بهشت نزد شان عبارت از همین است
و حمیریه میگویند که امر شریعت مفوض است بحجة و امام ماته خامسه حسن بن [ماوی] بود و او تکالیف شرعیه ساقط
کرده و امامیه میگویند که بعض احکام منصوصه قرآن را امام نسخ میتواند کرد محمد بن بابویه قمی از ابی عبد الله
روایت کرده که گفت الله تبارک و تعالی برادری داد میان ارواح در ازل پیش از پیدا کردن جسد بدو هزار
سال پس اگر استاده شود استاده شوند اهلبیت وارث گرداند برادر را ازانها که برادر گردانیده
بود شان از حقتعالی در ازل و برادر را از ولادت وارث نکنند و تکلیف ما لا یطاق جائز نیست قال الله تعالی
لا یکلف الله نفسا الا وسعها و ایمان بالله تعالی فرض است و عقل در ادراک فرضیت آن
کافیست و ایمان عبارتست از تصدیق قلب بانبیا و اقرار و فقط تصدیق بانبیا [illegible]
مفید نیست قال الله تعالی وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما وعلوا وقال الله تعالی
یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و اقرار بعذر ساقط می شود چنانچه از اخرس و مکره و تصدیق و اعمال داخل
ایمان نیست لقوله تعالی الذین امنوا و عملوا الصلحات عطف دلیل مغایرت است و حنفیه میگویند
که ایمان زیادة و نقصان نمی پذیرد چراکه اگر تصدیق نیست مؤمن نیست و تصدیق عبارتست از علم الیقین
و دران زیادة گنجایش ندارد و پس آنچه در نصوص زیادة ایمان وارد است مجاز است از زیادة اوصاف بکثرت
اعمال و حق آنست که نفس تصدیق زیادة را قبول میکند نه نقصان را چراکه بعد علم بخبر متواتر از رویة حسی
یقین زیاده میشود و لهذا ابراهیم علیه السلام رویة بصری طلب کرد و آن زیادة اطمینان قلب تعبیر فرمود
قال الله تعالی او لم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی و این ازدیاد ایمان از کتاب
و سنت و اقوال صحابه ثابت میشود قال الله تعالی لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم و زادتهم
ایمانا و قول صحابه علیهم اجلس بنا نؤمن ساعة و مانند این بسیار است و صرف از ظاهر ضرور نیست و هر که خدمت
[دو حصه] شان نکرده است بروی بالبداهة واضح میشود که هرچند کشش ازین در ایمان باثبات یقین بود شک را
گنجا

لیکن بایق بود المعید فیض صحبت این بزرگان ایمانش رنگی دیگر گرفته و مرتکب کبیره از ایمان بر نمی آید چنانچه
معتزله گویند چرا که تصدیق باقیست و گنه گار اگر بی توبه بمیرد پس او در مشیت الهی است اگر خواهد
بخشد و اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد کبیره را نه بخشد و بر صغیره عذاب کند لکن حقتعالی کفر را نمی بخشد
قال الله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و قال الله تعالی
یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء و قال الله تعالی ان الله یغفر الذنوب جمیعا و مومنان را
و مطیعان را بر ایمان و طاعت البته ثواب دهد بنا بر وعده خود ان الله لا یخلف المیعاد و قطع نظر از وعده
الهی ثواب دادن مطیع یا عذاب کردن عاصی بر خدا واجب نیست کما مر و روافض میگویند که ثواب دادن
مطیع و عذاب کردن عاصی بر خدا واجب است کما مر و مغفرة بی توبه نزد ایشان محال است و این باطل است
بخصوص هر که از یک کبیره توبه کرد و بر کبیره دیگر اصرار دارد توبه او مقبول است و هر که بر جمیع کبایر توبه کرد او را
توبه از صغایر هم ضرور نیست و اگر نه احتمال عذاب باقیست و نزد خوارج مرتکب صغیره یا کبیره کافر است و نزد
معتزله بارتکاب کبیره از ایمان خارج شود و کافر نشود و نزد مرجیه هیچ گناهی با ایمان ضرر ندارد چنانچه
هیچ طاعة با کفر فائده ندارد و امامیه که تها ذورات مرجیه و قدریه هر دو ملوث اند با وجودیکه میگویند که ثواب
دادن مطیع و عذاب کردن عاصی واجب است میگویند که محب علی هر گناهی که کند او را از ان سوال نخواهد
شد و بر آن عذاب نخواهد شد و در بنیاد ه اثار از ائمه روایت می کنند و سوال منکر و نکیر در قبر از هر مرده
صغیر و کبیر حق است باحادیث مستفیضه ثابت شده و قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول
الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة درین وارد است و عذاب قبر کفار را و بعضی عصات مومنان را حق
است و انعام در قبر اهل طاعة را حق است قال الله تعالی اغرقوا فادخلوا نارا و قال علیه السلام
القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفرات النیران و این حدیث هر چند از احاد است لیکن معنی
مستفیض است بلکه متواتر شده پس بعضی گویند که عذاب بر روح است و بعضی میگویند که بر بدن است و حق است
که بر هر دو است و اشتغال بر کیفیت آن ضرور نیست و روافض عذاب قبر را مخصوص میدانند بغیر شیعه حالانکه
ابن بابویه قمی از عمران بن زید روایت کرده که گفت گفتم ابی عبد الله را که من شنیدم ترا که میگوئی

تمام شفیعه در بهشت باشد هر چه عمل واشته باشد ابو عبد الله گفت راست گفتم قسم بخدا که همه اینها به بهشت روند گفتم که گناهان
صغایر و کبایر بسیار اند گفت در روز قیامت همه به بهشت بشفاعت نبی یا وصی نبی روند لیکن میترسم بر شما در برزخ
گفتم برزخ چیست گفت قبر از وقت مرگ تا روز قیامت و بعث بعد الموت بحشر اجساد حق است و زرامیه
و کاملیه و منصوریه و حمیریه و باطنیه و قرمطیه و جناحیه و خطابیه و میمونیه و مقنعیه و خلیفیه و جنابیه و معمریه میگویند
که حشر نیست نه اجساد را و نه ارواح را در غیر این عالم بلکه قایل اند تناسخ را در همین عالم همیشه عقلا ر
و مجانین و صبیان و جن و شیاطین و بهایم و طیور و حشرات همه برانگیخته خواهند شد لعموم قوله تعالی
قل یحییها الذی انشأها اول مرة وهو بکل خلق علیم پس از سباع و بهایم و غیره قصاص
بلدیگر کرده ناچیز کرده خواهند شد و جن و انس و شیاطین تا ابد در دوزخ یا در بهشت باقی خواهند ماند و
حساب حق است و دادن نامهای اعمال مسلمانان بدست راست و کافران را بدست چپ از پس پشت حق است
و میزان حق است و وزن اعمال نیک و بد در میزان حق است و کیفیت آن معلوم نیست بعضی گویند
که نامهای اعمال وزن کرده خواهند شد و بعضی گویند اعمال را که اعراض اند صورت جوهری داده خواهد شد
والعلم عند الله + و پلی بر پشت دوزخ باریکتر از مو و تیزتر از شمشیر که آنرا صراط گویند حق است
بگذرند از آن خلایق بعضی چون برق و بعضی چون باد و بعضی چون اسپ جواد و بعضی پویان و بعضی
روان و بعضی چون مور پس نجات یابند سالم و بعضی مجروح و بعضی در دوزخ افتند و شهادة جوارح
بر گناهان حقست و حوض کوثر حق است و شفاعة انبیاء و اولیاء و صلحاء و اطفال صغار حق است
بعد اذن الهی بشفاعت قال الله تعالی من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه و بهشت و دوزخ
حق است امروز موجود اند و فنا آنها نخواهد شد تا ابد بلکه آبی و جهمیه میگویند که بعد مدت مدید بهشت
و دوزخ و اهل آنها فانی شوند و جن کافر معذب باشد بدوزخ اتفاقا و در جن مسلم اختلاف است ابو حنیفه
در کیفیت ثواب جنی توقف کرده لیکن حق آنست که مانند انسان مسلم در بهشت ثواب داده شود
و به قال ابو یوسف و محمد حق تعالی منت می نهد بر جن و انسان به نعمتهای بهشت و می فرماید لم یطمثهن
انس قبلهم ولا جان فبای آلاء ربکما تکذبان و آنچه خبر داده حق تعالی بحور و قصور

وانهار و اشجار و اطعمه و اشربه اهل بهشت و زقوم و حمیم و سلاسل و اغلال و انواع عذاب اهل دوزخ
همه حق است و مغیریه و نزاریه و قرامطه و جناحیه و کاملیه و باطنیه و خطابیه و زرامیه و ذمیه و میمونیه و خلیفیه و مقنعیه
از دوزخ و بهشت وغیره آنچه مذکور شده انکار دارند و مشرکان مخلد فی النار باشند با جماعه امته و سوای
اهل شرک مسلمانان فساق و و ملت که بسبب سوء اعتقاد بدوزخ روند و مکث طویل نسبت بکبائر معاصی
بر بسیار طویل آنها را دوزخ باشد لیکن آخر کار از دوزخ برآورده داخل بهشت کرده شوند و آنها را
خلود در نار نیست قال الله تعالی من یعمل مثقال ذرة خیرا یره و شک نیست که توحید خدا و اقرار به پیغمبر
از بهترین خیرات است پس باید که بینند ثواب آن در بهشت و پیغمبر علیه السلام فرمود یخرج من النار من قال لا اله
مثقال
الا الله و فی قلبه وزن حبة من خردل من ایمان و اثنا عشریه میگویند که تمام فرق اسلام مخلد فی النار خواهند بود
مگر اثنا عشریه و صاحب تقویم از اثنا عشریه گفته که شیعه را هفتاد و دو ملت است ناجی از آن اثنا عشریه است و
بلکه ایشان در آتش عذاب کرده شوند پستر به بهشت روند و سوای شیعه دیگر فرق اسلام همه مخلد فی النار باشند
و ابن مطهر حلی در شرح تجرید گفته که در فرق اسلامیه سوای امامیه امامیه را سه قول است یکی آنکه مخلد فی النار
باشند دویم آنکه داخل بهشت شوند سیوم آنکه از نار برآیند برای عدم کفر و به بهشت نروند برای عدم ایمان
بلکه در اعراف باشند و آنچه ابن بابویه از ابن عباس از پیغمبر صلعم روایت کرده که فرمود والذی بعثنی لا یعذب
بالنار موحد ابدا و کلینی باسناد صحیح روایت کرده عن زرارة عن ابی عبد الله قلت اصلحک
الله ارایت من صام و صلی و اجتنب المحارم و حسن ورعه ممن لا یعرف و لا ینصب قال ان الله
یدخله الجنة برحمته دلالت دارند بر رد قول اثنا عشریه و بصحت ایمان حالی خود حکم بقطع باید کرد و باید
گفت انا مومن حقا بفضل الله و نه باید گفت انا مومن ان شاء الله که دلالت دارد بر شک لیکن از اندیشه
خاتمه در خطر باید بود و ایمن نباید بود و لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون در حدیث صحیح آمده
منهم من یولد مومنا و یحیی مومنا و یموت کافرا و منهم من یولد کافرا و یحیی کافرا و یموت
مومنا و باین معنی اگر انا مومن ان شاء الله تعالی گوید مضایقه ندارد و یأس از رحمت خدا و قطع بآنکه حق تعالی
گناهان مرا نخواهد بخشید کفر است قال الله تعالی انه لا ییئس من روح الله الا القوم الکافرون

قال عز وجل ومن يقنط من رحمة الله الا القوم الكافرون و هم ایمن بودن از عذاب خدا
و قطع ما بکه حقتعالی از گناهان من مواخذه نخواهد کرد و البته خواهد بخشید نیز کفر است که انکار آیات
وعید و استحلال معاصی لازم می آید و این کفر است رضی در نهج البلاغة از امیر المومنین روایت کرده
لا تامنن علی خیر هذه الامة عذاب الله لقول الله سبحانه لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون
و لا تیاسن لشر هذه الامة من روح الله لقوله سبحانه انه لا ییاس من روح الله الا القوم
الکافرون و با وجود این اثر در اصح کتب آنها اماميه میگویند که هر که دوستی علی کند اگرچه معصیت خدا کند صغیره
یا کبیره معذب نخواهد شد و هر که دوستی علی نکند اگرچه مطیع خدا باشد معذب و مخلد فی النار است و درین
قول انکار من یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره لازم می آید این قول معارض قول
سابق است که ثواب مطیع و عذاب عاصی بر خدا واجب است و ازین قول انکار جمیع شرایع فرایض و واجبات
و سنن و مستحبات و محرمات و مکروهات لازم می آید چرا که هر که محبت علی ندارد کافر و مخلد فی النار است
اتیان اوامر و انتهای منهیات او را فایده ندارد و هر که مومن اثنا عشریه است او اگرچه ترک فرایض و واجبات
کند و ارتکاب محرمات نماید بلکه اگر پدر خود را بکشد و با مادر خود همیشه جماع کرده باشد و با پسر خود لواطة او را هیچ
باک نیست و معذب نخواهد شد و امامیه برین قول خود حجة می آرند با ثار منها ما رواه ابن بابویه القمی عن
مفضل بن عمر قال قلت لابی عبد الله بما صار علی قسیم الجنة و النار قال حبه ایمان و بغضه
کفر و انما خلقت الجنة لاهل الایمان و النار لاهل الکفر فهو قسیم النار لا یدخلها
الا مبغضیه و روی ایضا عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم جاءنی جبرئیل
و هو فرح مستبشر فقال یا محمد ان الله یقرئک السلام و قال محمد نبی و رحمتی و علی حجتی
لا اعذب من والاه و ان عصانی و لا ارحم من عاداه و ان اطاعنی الی غیر ذلک من الاثار
و روی ابن المعلم الملقب عندهم بالمفید فی کتاب المعراج ان الله تعالی قال یا محمد لو ان عبدا
عبدنی حتی یصیر کالشن البالی ثم اتانی جاحدا لولایة محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین ما
اسکنته جنتی و معارض این اثار و مبطل آنهاست آنچه روایت کرده علمهم و سیدهم حسن بن کبش

عن ابی ذر قال نظر النبی صلی الله علیه وسلم الی علی بن ابی طالب فقال هذا خیر الاولین وخیر الآخرین
من اهل السموات والارضین هذا سید الصدیقین وسید الوصیین وامام المتقین وقائد
الغر المحجلین اذا کان یوم القیامة کان علی نوق من نیاق الجنة قد اضاءت القیامة من ضوءها
علی راسه تاج مرصع من الزبرجد والیاقوت فیقول الملائکة هذا ملک مقرب ویقول النبیون
هذا نبی مرسل فنادی منادی من تحت العرش هذا الصدیق الاکبر وهذا وصی حبیب الله علی بن ابی طالب
فیقف علی متن جهنم فیخرج منها من یحبه ویدخل فیها من یبغضه ویاتی ابواب الجنة فیدخل
فیها من یشاء بغیر حساب چه این حدیث دلالت دارد برانکه بعضی گناهگاران مومن داخل دوزخ شوند پس
آنها را از دوزخ برآورده به بهشت آرد پس اگر آنها محب علی بودند چرا در دوزخ رفتند واگر محب علی نبودند
چرا داخل بهشت شدند وهمچنین ابن بابویه وغیره از جابر بن عبد الله روایت کرده عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال ان عبدا مکث فی النار سبعین خریفا والخریف سبعون سنة قال ثم انه سال الله بحق
محمد وآله ان یرحمه فاخرجه من النار وغفر له چه این بنده اگر محب علی است چرا در دوزخ چهل ونه هزار
سال سکونت کرده واگر مبغض علی است چرا داخل بهشت شد بهر تقدیر عقیده باطله باطل گشت ان الباطل
کان زهوقا وتناسخ ارواح باطل است خلافا للمنصوریة والمفضلیة والمیمونیة والخلیفیة والمقنعیة والجناحیة
والرازیة والقرامطة ومرده را پیش از قیامت رجوع بسوی دنیا نیست امامیه میگویند که علی وبعض دشمنان
علی بسوی دنیا رجوع خواهند ودشمنان علی را عذاب در دنیا کرده خواهد شد واین باطلست که دنیا دار
عمل است دار جزا نیست وجابر جعفی از قدماء روافض بود گفته که علی بسوی دنیا رجوع خواهد کرد وهمان
است دابة الارض که در قرآن آمده ابوحنیفه وشافعی گفته اند که جابر جعفی از کذابان ووضاعان است
هیچ ولی بدرجه ادنی پیغمبران نرسد چنانچه بالا مذکور شد وانبیا افضل اند از ملائکه قال الله تعالی
ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین مراد از آل ابراهیم وآل عمران
انبیا اند واولیا وزهاد وعلما افضل گفته اند از عوام ملائکه چرا که حقتعالی جنت برای انسان پیدا کرده
نه برای ملائکه وفقیر را برین مسئله یعنی فضیلت عوام مومنان یعنی اولیا بر عوام ملائکه حجتی

ظاهر شده و بر آوردن حق تعالی ذریهٔ آدم از پشت او و گرفتن میثاق از ایشان بر توحید و گرفتن میثاق
علیحده از پیغمبر آن محمد صلعم و آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام بر تبلیغ و تصدیق
بعضی بعضی را حق است و لوح و قلم و آنچه در آن مسطور است حق است و جف القلم بما هو کائن ما اخطأ
العبد لم یکن لیصیبه و ما اصابه لم یکن لیخطئه و دعاء زندگان برای مردگان و صدقه زندگان از طرف
مردگان برای مردگان مفید است و هو مجیب الدعوات و یقضی الحاجات و آنچه پیغمبر صلعم از اشراط ساعت
خبر داده از خروج دجال و خروج دابة الارض و خروج یاجوج و ماجوج و نزول عیسی علیه السلام و طلوع
آفتاب از طرف مغرب و سه خسف یکی در مشرق و یکی در مغرب یکی در جزیرهٔ عرب حق است و کرام کاتبین
و مسلط بودن ملک الموت بر قبض ارواح حق است معتزله انکار کرام کاتبین دارند و جهمیه انکار ملک الموت
میکنند و میگویند هو یحیی و یمیت لنا قوله تعالی حتی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا و هم
لا یفرطون و قوله تعالی کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون و شقاق آسمانها و ریختن ستارگان
و پیچیدن آسمان مثل سجل و پریدن کوهها مثل پشم مندوف و دراز شدن زمین و انداختن آنچه در وی است
از خزاین و اموات و سه نفخهٔ صور یکی نفخهٔ فزع دویم نفخهٔ صعق سیوم نفخهٔ بعث و باقی نماندن هیچ چیز
بجز واحد قهار حق است و دیگر چیزها که کتاب و سنت بدان ناطق است حق است و تاویل نصوص باتباع کفار فلاسفه
کفر است نعوذ بالله منها **مقالهٔ ثالثه** در بحث امامت که آنرا روافض از اصول عقاید می شمارند و لهذا خود
را امامیه نام نهاده اند و اهل سنت و جماعت و غیرهم مسئلهٔ امامت را از فروع میدانند اول معنی امام باید
دانست تا محل نزاع ظاهر شود بدانکه امام نزد اهل سنت و جماعت شخصی را گویند که مسلط باشد بر مردم
بطوع و تسلیم یا بقهر و غلبه و چون بداهت شاهد است که بدون وجود قهری صلاح امور عباد از معاش
و معاد متصور نیست و نظام عملی برهم میخورد و اقامت حدود و سد ثغور و نصر مظلوم از ظالم و تجهیز
جیوش و اعلاء کلمة الله و حفظ و امان خلایق و دیگر فواید لاتحصی بر وجود سلاطین و پادشاهان
موقوف است و نصوص قطعی از کتاب و سنت و اجماع ناطق است بدانکه اطاعت اولی الامر واجب
است و نافرمانی او موجب فساد و مبیح قتل و اسر قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله

واطیعوا الرسول واولی الامر منکم وقال النبی صلی الله علیه وسلم اسمعوا واطیعوا ولو کان
عبدا حبشیا کان راسه زبیبة واحادیث درین باب بسیار اند قال الله تعالی فقاتلوا التی تبغی
حتی تفیء الی امر الله وقال النبی صلعم اذا بویع لخلیفتان فاقتلوا الآخر منهما واجماع امت برین منعقد
گشته صحابه کرام بعد موت سرور علیه السلام نصب امام را از دیگر امور اهم دانسته بدان مشتغل شدند
و از آن وقت تا این وقت جماعه مسلمانان اهل سنت و اهل بدعت هیچ وقتی را خالی نگذاشته‌اند از قائم کردن
پادشاه عادل یا ظالم نمی بینی که چنانچه شام و روم و هند و توران گاهی از پادشاهان خالی نماندند
همچنین ایران که مقر روافض است نیز از پادشاهان خالی نمانده تا اینجا میان اهل سنت و امامیه نزاع
نیست مگر آنکه اگر باشد اینقدر نزاع باشد که نظر بر ادله عقلی و نقلی که مذکور شده اهل سنت و جماعه گفته‌اند
که نصب امام بر بندگان واجب است بلکه از اهم واجبات است که اکثر واجبات بران موقوف است و بر خدا
واجب نمیگویند چرا که هیچ چیز بر خدا واجب نیست و چون امامیه میگویند که اصلح و لطف بر خدا واجب است پس
ایشان را لازم می آید که گویند نصب امام یعنی پادشاه بر خدا واجب است لیکن چون ایشان امامت را معنی دیگر
اختراع کرده مدعی آن شده اند ایشان نیز مکابره پادشاه کردن یکی را از مسلمانان واجب نمیگویند
پیشتر اهل سنت که نصب امام بر بندگان واجب میگویند در امام چند شرط میگویند یکی اسلام قال الله تعالی
لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا و لهذا شهادة کافر بر مومن مسموع نیست دوم
ذکورة چرا که اکثر مهام اماره بدون عقل کامل و شجاعت وافر سرانجام نمیشود و آن در نسا مفقود است
سیوم حریة چهارم عقل پنجم بلوغ که بدون این چیزها بر نفس خود ولایة نیست ولایة عامه چگونه باشد
ششم عدالت که فاسق اهل شهادة نیست و ولایة امیر عامه فوق ولایت شهادة است هفتم قرشی
بودن بقوله علیه السلام الائمة من قریش لیکن عدالت و قرشیه شرط اند در حالة اختیار پس دیده و
دانسته فاسق یا غیر قرشی را اگر امام کنند آثم باشند اما امامة او منعقد شود و بعد از آن خروج بروی جائز
نباشد و اگر متسلط فاسق یا غیر قرشی پادشاه شود او خود آثم باشد و بر مردم اطاعت او فرض است
و خروج بروی حرام لعموم قوله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم

اگر اشتراط اسلام شرط ساقط نمیشود چراکه لفظ اولی الامر منکم کافر را شامل نیست پس اگر کافر مسلط
شود بر مسلمانان اطاعة او واجب نیست و خروج بروی حلال است قال الله تعالی لن یجعل الله للکافرین
علی المؤمنین سبیلا و مذکوره در حرمت مثل عدالت است پس اگر زن یا عبد مسلط شود اطاعة او واجب گردد که
لفظ اولی الامر منکم آنرا شامل است و حدیث اسمعوا واطیعوا ولو کان عبدا حبشیا کان راسه زبیبة بیان
ناطق است این شرط ها بر شند که سوای اسلام در امامت شرط نیست **فائده** حسن مجتبی رض ابن علی مرتضی رض
چون خلافت بمعاویه رض تسلیم کرده بر آن صلح نمود از این تسلیم اسلام معاویه رض قطعا ثابت میشود که اطاعة
بادشاه کافر جائز نیست و صحیح آنست که حسن بن علی رض بسبب قلت و ذلت خود تسلیم خلافت نکرده چراکه با حسن رض
جماعتی بود کثیر از مهاجرین و انصار و تابعین و شیعه او که جنگ را دوست میداشتند صلح را مکروه می داشتند
چنانچه مرتضی که پیشوای روافض است و صاحب فصول از شیعه امامیه روایت کرده که حسن بن علی
در خطبه خود گفت وقت صلح آنکه معاویه با من نزاع کرد در آنچه حق من بود نه حق او یعنی خلافت پس
دیدم صلاح امت و قطع فتنه در صلح شما بیعت کرده بودید مرا بر آنکه صلح کنید با کسی که من صلح کنم و جنگ کنید با کسی که من جنگ
کنم و بهتر دانستم آنکه نگاهداشتن خونهای مسلمانان بهتر است از ریختن خونها و اراده نکردم ازین صلح مگر صلاح
شما و این صلح امام حسن رض عند السنة و حسین مقبول افتاده که پیغمبر علیه السلام مدح او فرمود و گفت ابنی هذا سید
لعل الله یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین پس ازین صلح اسلام و عدالت معاویه رض ثابت می شود که بطوع
و رغبت خود بی تسلط و کره امام حسن رض هم بوی خلافت سپرده که برای دفع فتنه قتال بین المسلمین تسلیم خلافة کرده لیکن ازین
تسلیم افضلیت معاویه بر دیگران ثابت نمیشود که خلافت او مثل خلفاء اربعه باجتهاد اهل حل و عقد نشده
امام نزد امامیه شخصی را گویند که معصوم باشد از صغائر و کبائر و خطا و غلط مثل نبی محدث باشد یعنی ملک
وی سخن می گفته باشند بی آنکه بر چشم او ظاهر شود و پیام الهی بوی می رسانیده باشند
بر خلایق مثل پیغمبر اطاعة او واجب باشد و تحریم و تحلیل و سایر امور دین بوی مفوض
باشد هرچه خواهد بکند و هر تصرفی که خواهد بعمل آرد و هیچکس را بر قول و فعل او مجال
اعتراض نباشد و هیچ کس را بعد فرمان او اختیار نباشد و امام را دعوی امامة

و اظهار معجزه و نص از پیغمبر یا امام اول شرط میگویند و الحق چنین باید که این چنین منصب اعلی
که مثل نبوة یا قریب ازان باشد بلکه بالاتر از نبوة چرا که تزد ایشان ائمه افضل اند از انبیا
سوای محمد صلی الله علیه وسلم یا سوای اولو العزم اگر وجود آن فرض کرده شود بی دعوی و شهادت
معجزه و نص صریح نتوان حکم کرد و اعتقاد نمود و تقیه در اینجا منافی این خبرها است و عادة مقتضی
است که اگر این چنین دعوی عظیم الشان بوقوع آید و معجزه بدان شهادت دهد و نص صریح علی رؤس
الاشهاد یافته شود البته متواتر گردد و لهذا امامیه دعوی تواتر می کنند و چون تواتر متحقق
نشده بلکه سوای امامیه هفتاد و دو ملة ازان انکار دارند و روایات امامیه بدرجه صحت
نمیرسد تا بتواتر چه رسد بلکه روایات امامیه با هم آنقدر اختلاف دارند که تطبیق آن محال است
و لهذا امامیه چندین فرقه گشتند که بالا بذکر آمده و در متواترات اختلاف محال است پس معلوم
شد که دعوی امامة و اظهار معجزه و نص صریح هیچ موجود نشده همه دروغ و افترا و رفض است
پس معلوم شد که امامة باین معنی موجود نیست مگر در ذهن آن جهلا و مثبت المدعا و امامیه بر وجوب نصب امام حجة
می آرند بآنکه ما بدان حجة گرفتیم بر وجوب نصب امام یعنی بادشاه بر بندگان که اکثر فواید نصب و
اقامة حدود و اخذ خراج و جهاد و مانند آن که سابق ذکر یافته بدان موقوفست پس نصب
امام لطف است و لطف و اصلح بر خدا واجب است و این باطل است بوجوه یکی آنکه اصلح و لطف بر خدا
واجب نیست دویم آنکه اگر امام بمعنی بادشاه می گویند پس البته اصلح است لیکن بادشاه آنرا میگویند
که ظاهر و مسلط باشد نه کسی که مختفی باشد یا عاجز باشد از تصرف مسلط نباشد او را بادشاه نمی گویند
و وجود او متضمن مصالح نیست که شما در بادشاهان مذکور کردند و اگر دیگر مصلحتی در وجود آن میگویند
پس استدلال باین مصالح باطل است و بیان آن مصالح باید کرد تا به قبول یا رد آن پرداخته شود
و اگر کسی گوید که در وجود ائمه مصالح است مثل مصالح وجود انبیا جواب اول آنکه برین دعوی برهان می باید
دویم آنکه در وجود انبیا هم بدون اظهار نبوة و دعوة خلق بحق مصلحت ممنوع است و چون در ائمه تقیه
فرض بود اظهار امامة نشده الا نادر پس مصلحت بطریق اولی مفقود گشت والله اعلم

فصل چون معنی امامة موافق رای اہل سنت وجماعة دانستی پس بدانکه خلافة اخص است
از امامة و اطلاق امام بر سلطان جائر و ملک عضوض نیز بر اصطلاح شامی آید لیکن اطلاق خلافت
نمی آید خلافة یعنی خلافة نبوة آنست که آنچه پیغمبر صلعم بعهد نبوة بهدایت خلق و اعلاء کلمة الله و
ترویج شریعت و نشر علوم دینی و استیصال کفر و بدعت اساس آن میکرد خلیفه پیغمبر صلعم آن امورات را
بعهده نیابت بی تزیغ و میل سر انجام دهد و نفس و شیطان را در آن دخل نباشد و این خلافة
پیغمبر صلعم سی سال شده لقوله علیه السلام الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یکون ملکا
عضوضا و امام برحق و خلیفه اول بعد پیغمبر صلعم ابوبکر است رض پس تر عمر رض پس تر عثمان رض پس تر علی رض
پس تر حسن بن علی رض شش ماه و روافض میگویند که امام بعد رسول الله صلعم علی است رض و اختلاف
کردند در امام بعد علی چنانچه لا گذشته و حجة بر قول اہل سنت آیات اند و احادیث و اجماع و آثار اما آیات
فمنها قوله تعالی وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصلحات لیستخلفنهم فی الارض
کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا ازین آیة ثابت شد که حق تعالی اصحاب پیغمبر را وعده کرد که بعض شما را
در زمین خلیفه گردانیم چنانچه سابق بنی اسرائیل را گردانیده بودیم و خلف در وعده الهی محال است و
استخلاف برهمین ترتیب بوقوع آمده پس ظاهر شد که همین بوده معنی وعد موعود الهی اگر کسی گوید
که مراد ازین آیة استخلاف علی است رضی الله عنه گوئیم که در وقت خلافة علی بزعم روافض علی و
شیعه او دین خود را به تقیه می پوشیدند بخوف اعدا پس قول حقتعالی لیمکنن لهم دینهم الذی
ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا بزعم آنها
چگونه صادق آید و نیز قوله تعالی قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی بأس شدید
تقاتلونهم او یسلمون فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم
عذابا الیما مراد از داعی ابوبکر است رض و از قوم اولی بأس شدید قوم بنی حنیفه است و مراد از داعی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیست چرا که این آیة بعد غزوه تبوک نازل شده و بعد غزوه تبوک قتال

در حیات پیغمبر علیه السلام پیش نیامده نص علیه ابو العباس بن شریح وغیره و نه مراد ازین داعی علی است
چراکه علی رض را در خلافت خود قتال برای طلب اسلام میسر نشده بلکه بطلب امامت و رعایت حقوق آن
واحتمال است که مراد از داعی عمر باشد یا عثمان چه جهاد در وقت آنها هم بسیار شده سیوم قوله تعالی
من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المومنین اعزة
علی الکفرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم وجه استدلال آنکه هرگاه
قبائل عرب بنی حنیفه و بنی اسد و غطفان و اهل بحرین و عمان وغیره بعد وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم
مرتد شدند ابو بکر رض برای قتال شان قیام نمود و سوای ابی بکر رض کسی با اصحاب رده قتال نکرده که
محل این آیه توان گفت و علی رضی الله عنه یاران خود را گفته ابتلیتم بقتال اهل القبلة و نیز علی رض
گفته انما اصبحنا نقاتل اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیه من الزیغ والاعوجاج
والشبهة والتاویل و ازینجاست که علی رضی الله عنه منع کرده از سبی چنانچه رضی در نهج البلاغة آورده
و نیز اصحاب علی رض موصوف باین صفات نبودند که در آیه مذکور شده بلکه علی رضی الله عنه شکایت آنها
میکرد و قال والذی نفسی بیده لیظهرن هؤلاء القوم علیکم لا لانهم اولی بالحق منکم ولکن
لاسراعهم الی باطل صاحبهم و ابطائکم عن حقی ولقد اصبحت الامم تخاف ظلم رعاتها
واصبحت اخاف ظلم رعیتی استنفرتکم للجهاد فلم تنفروا و اسمعتکم فلم تسمعوا ودعوتکم
سرا وجهرا فلم تستجیبوا و نصحت لکم فلم تقبلوا اشهود کغیاب و عبید کارباب اتلو علیکم
الحکم فتنفرون منها واعظکم بالموعظة البالغة فتتفرقون عنها واحثکم علی جهاد اهل
البغی فما آتی علی آخر قولی حتی اراکم متفرقین ایادی سبا ترجعون الی مجالسکم و
تتخادعون عن مواعظکم اقومکم غدوة وترجعون الی عشیة کظهر الحیة وعجز المقوم و
اعضل المقوم ایها الشاهدة ابدانهم الغائبة عقولهم المختلفة اهواؤهم المبتلی بهم امراؤهم
صاحبکم یطیع الله وانتم تعصونه وصاحب اهل الشام یعصی الله وهم یطیعونه لوددت والله
ان معاویة لو صارفنی بکم صرف الدینار بالدرهم واخذ منی عشرة منکم واعطانی رجلا منهم

این حدیث از علی رضی الله عنه در شکایت اصحاب او بسیار امامیه در کتب خود روایت کرده اند چهارم قوله تعالی
در مدح مهاجرین میفرماید الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله ولولا
دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبیع وصلوات ومساجد یذکر
فیها اسم الله کثیرا ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز الذین ان مکناهم فی الارض
اقاموا الصلوٰة واتوا الزکوٰة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور این آیه دلالت
دارد بر آنکه اگر مهاجرین را مکنت و قدرت در زمین حاصل شد اقامت صلوٰة و ایتاء زکوٰة و امر معروف و نهی
از منکر کنند و هر آینه خدا تعالی یاری آنها کند که بغیر حق از خانهای خود ها بدر کرده شده اند برای
همین که گفتند ربنا الله اگر حق تعالی یاری آنها نکند هر آینه مساجد خراب شوند و شک نیست که حق تعالی
مهاجرین را قوت داد و کفار را با آنها دفع کرد و اقامت صلوٰة و زکوٰة و امر معروف و نهی منکر از آنها بوقوع آمد
و بوقوع هم باید و من اصدق من الله حدیثا و چون از مهاجرین سوای خلفاء اربعه کسی مکنت
خلافت نیافته معلوم شد که مراد از این خلافت خلافت همین خلفاء اربعه اند و فی الواقع اگر این خلفاء اربعه
نمی بودند مساجد خراب بودی و دین محمدی رواج نگرفتی و احادیثیکه بر خلافت خلفاء اربعه یا بعض آنها
خصوص بر خلافت صدیق اکبر رضی الله عنه دلالت وارند بسیار اند از انجمله خوابهاست که پیغمبر خدا صلعم دیده
یا کسی از صحابه بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم عرض نموده آنحضرت صلعم تاویل آن بخلافت فرمود
حدیث ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول بینا انا نائم رایتنی علی قلیب
علیها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم اخذ ابن ابی قحافة فنزع بها ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه
والله یغفر له ضعف ثم استحالت غربا فاخذها ابن الخطاب فلم ار عبقریا من الناس ینزع
نزع عمر ابن الخطاب حتی ضرب الناس بعطن **حدیث** ابن عمر نحوه رواه البخاری ومسلم
حدیث جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رای اللیلة رجل صالح ان ابابکر
نیط برسول الله صلی الله علیه وسلم ونیط عمر بابی بکر ونیط عثمان بعمر قال جابر فلما قمنا من عند
رسول الله صلی الله علیه وسلم قلنا اما الرجل الصالح فرسول الله صلی الله علیه وسلم واما نوط بعضهم ببعض

ثم ولاة هذا الامر الذی بعث الله به نبیه صلی الله علیه وسلم اخرجه ابو داود والحاکم حدیث

ابن عباس ان رجلا اتی رسول الله صلعم فقال انی رایت اللیلة فی المنام ظلة تنطف السمن والعسل فاری

الناس یتکففون منها فالمستکثر والمستقل واذا سبب واصل من الارض الی السماء فاراک

اخذت به ثم اخذ به رجل آخر فانقطع الحدیث اخرجه البخاری حدیث ابی بکرة ان النبی صلی الله علیه

وسلم قال ذات یوم من رای منکم رؤیا فقال رجل انا رایت کان میزانا نزل من السماء فوزنت

انت بابی بکر فرجحت انت بابی بکر ثم وزن ابو بکر وعمر فرجح ابو بکر ثم وزن عمر وعثمان فرجح

عمر ثم رفع المیزان فراینا الکراهة فی وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجه الترمذی وابو داود

حدیث سمرة بن جندب ان رجلا قال یا رسول الله انی رایت اللیلة کان دلوا دلی من السماء فجاء

ابو بکر فاخذ بعراقیها فشرب شربا ضعیفا ثم جاء عمر فاخذ بعراقیها فشرب حتی تضلع ثم جاء عثمان

فاخذ بعراقیها فشرب حتی تضلع ثم جاء علی فاخذ بعراقیها فانتشطت وانتضح علیه منها شیء

اخرجه ابو داود حدیث سفینة مولی ام سلمة رضی الله عنها قال کان رسول الله صلی الله علیه

وسلم اذا صلی الصبح ثم اقبل علی اصحابه فقال ایکم رای رؤیا فقال رجل انا یا رسول الله کان

میزانا نزل به من السماء فوضعت فی کفة ووضع ابو بکر فی کفة اخری فرجحت بابی بکر ثم رفع ابو بکر

ونزل عمر مکانه فجیء بعثمان بن عفان فوضع فی الکفة الاخری فرجح عمر بعثمان ثم رفع عمر ورفع المیزان

قال فتغیر وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قال خلافة النبوة ثلثون عاما ثم تکون

ملکا اخرجه الحاکم و از انجمله آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر داد بخلافة شان حدیث

عائشة رضی الله عنها قالت اول حجر حمله النبی صلی الله علیه وسلم لبناء المسجد ثم حمل ابو بکر

ثم حمل عمر حجرا آخر ثم حمل عثمان حجرا آخر فقلت یا رسول الله الا تری الی هؤلاء کیف یسعدونک

فقال یا عائشة هؤلاء الخلفاء من بعدی و از انجمله است آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم عزم فرمود بر نوشتن

کتاب استخلاف برای ابی بکر حدیث عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم فی مرضه ادعی لی ابا بکر اباک واخاک حتی اکتب کتابا فانی اخاف ان یتمنی

يتمنى او يقول قائل انا اولى ويأبى الله والمؤمنون الا ابا بكر متفق عليه اخرجه البخاري
والمسلم و از انجمله است آنکه مردم را امر فرمود به پیروی شان و ادا زکوٰة و مرافعه خصومات خود بسوی
ایشان که تعلق بخلفا دارد **حدیث** عايشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينبغي لقوم
فيهم ابو بكر ان يؤمهم غيره اخرجه الترمذي **حدیث** عرباض بن سارية مرفوعا عليكم
بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ رواه ابن ماجة والترمذي
واحمد **حدیث** حذيفة وابن مسعود قال قال رسول الله صلعم اقتدوا باللذين من بعدي
ابي بكر وعمر رواهما الترمذي والحاكم **حدیث** انس قال بعثني بنو المصطلق الى رسول الله صلعم
فقالوا سل لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الى من ندفع صدقاتنا بعدك قال فاتيته فسألته قال
الى ابي بكر فاتيتهم فاخبرتهم قالوا ارجع اليه فاسأله فان حدث بابي بكر حدث فالى من فاتيته
فسألته فقال الى عمر فقالوا ارجع اليه فاسأله فان حدث بعمر حدث فالى من فاتيته فسألته فقال
الى عثمان فاتيتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع فاسأله فان حدث بعثمان حدث فالى من فاتيته فسألته
فقال ان حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر تبا اخرجه الحاكم **حدیث** جبير بن مطعم ان امرأة سألت
رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا فامرها ان ترجع اليه فقالت يا رسول الله ارأيت ان جئت
فلم اجدك تعني الموت قال فان لم تجديني فأتي ابا بكر رواه البخاري ومسلم قال ابو عمر وفي الاستيعاب
قال الشافعي هذا الحديث دليل على ان الخليفة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر و از انجمله است
آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابو بکر و عمر را بخواندن خطبه امر فرمود **حدیث** ابي الدرداء قال خطب
رسول الله صلعم خطبة خفيفة فلما فرغ من خطبته قال يا ابا بكر قم فاخطب فقام ابو بكر فخطب فقصر دون
النبي صلعم فلما فرغ ابو بكر من خطبته قال يا عمر قم فاخطب فقام عمر فقصر دون النبي صلى الله عليه
وسلم ودون ابي بكر رواه الحاكم و از انجمله است آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مرض موت ابو بکر را بامامت
و مردم را باقتدا او در نماز امر فرموده و از امامت غیر ابی بکر زجر و منع نمود **حدیث** ابي موسى الاشعري
قال مرض النبي صلعم فاشتد مرضه فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس قالت عايشة يا رسول الله

انه رجل رقيق اذا قام مقامك لم يستطع ان يصلي بالناس فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس فعادت
فقال مري ابا بكر فليصل بالناس فانكن صواحب يوسف فاتاه الرسول فصلى بالناس في حيوة
رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه البخاري ومسلم وحديث ابن عمر نحوه رواه البخاري وروى الجماعة من حديث
عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت عائشة يا رسول الله
ان ابا بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فامر عمر فليصل بالناس قالت فقال مروا
ابا بكر فليصل بالناس قالت عائشة فقلت لحفصة قولي له ان ابا بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس
من البكاء فامر عمر فليصل بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله صلعم انكن لانتن صواحب
يوسف مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت حفصة لعائشة ما كنت لاصيب منك خيرا حديث
عبد الله بن زمعة قال لما استعز برسول الله صلعم وجعه وانا عنده في نفر من الناس دعاه بلال
الى الصلوة فقال رسول الله صلعم مروا ابا بكر يصلي بالناس قال فخرجنا فاذا عمر في الناس وكان ابو بكر غائبا
فقلت يا عمر قم فصل بالناس فتقدم فكبر فلما سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم صوته وكان عمر رجلا مجهرا قال
فاين ابو بكر يابى الله ذلك والمسلمون فبعث الى ابي بكر فجاء بعد ان صلى عمر تلك الصلوة فصلى
بالناس زاد في رواية قال لما سمع النبي صلعم صوت عمر خرج النبي صلعم حتى اطلع راسه من حجرته
ثم قال لا لا لا ليصل بالناس ابن ابي قحافة يقول ذلك مغضبا اخرجه ابو داود وابو عمر في الاستيعاب
حديث انس بن مالك ان المسلمين بيناهم في الفجر يوم الاثنين وابو بكر يصلي بهم فجاءهم النبي
صلعم قد كشف ستر حجرة عائشة فنظر اليهم وهم صفوف فتبسم لضحك فنكص ابو بكر على عقبيه و
ظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد ان يخرج الى الصلوة وهم المسلمون ان يفتتنوا في صلوتهم
فرحا بالنبي صلى الله عليه وسلم حين راوه فاشار بيده ان اتموا ثم دخل الحجرة وارخى الستر وتوفي
من ذلك اليوم صلى الله عليه وسلم اخرجه البخاري حديث استخلاف نبي صلعم ابو بكر را در امامت نماز در مرض
موت بدرجه تواتر رسيده واز عمر بن الخطاب وعلي بن ابي طالب وابن مسعود وابن عباس وغيره مروي گشته
وفقهاي صحابه مثل عمر وعلي رض بان استخلاف استدلال كردند بر خليفه ساختن ابي بكر وساير صحابه سكوت

کردند و تسلیم نمودند پس مسئله مجمع علیه گشت حاکم در مستدرک و ابو عمر در استیعاب از ابن مسعود روایت
کردند که چون پیغمبر صلعم وفات یافت انصار گفتند منا امیر و منکم امیر پس عمر رض گفت ای گروه انصار شما
نمیدانید که رسول صلعم ابوبکر را برای امامت مردم در نماز امر فرموده پس کیست از شما که رغبت کند دل وی بر آنکه مقدم
شود بر ابی بکر انصار گفتند نعوذ بالله ان نتقدم ابا بکر و ابو عمر در استیعاب از حسن بصری او از قیس بن عباد
روایت کرده که گفت گفت مرا علی ابن ابی طالب که رسول الله صلعم بیمار شد چند شبانه روز بانگ نماز می شد آنحضرت
صلعم میفرمود مروا ابا بکر یصلی بالناس چون رسول صلعم وفات یافت نظر کردم و دیدم که نماز علم اسلام
و قوام دین است پس راضی شدیم برای کارهای دینوی خود از کسی که راضی شده بود رسول الله صلی الله علیه و سلم
از وی برای دین ما پس بیعت ابی بکر کردیم و روایت کرد حاکم در مستدرک مانند آن از علی و زبیر رضی الله عنهما
اگر کسی گوید که از کلام فاروق و مرتضی علی رضی الله عنهما معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم استخلاف
نکرده اند قال عمر ان لم استخلف فما استخلف رسول الله صلی الله علیه و سلم رواه البخاری و قال علی
ما استخلف رسول الله صلعم فاستخلف رواه الحاکم پس تطبیق میان این آثار و میان این احادیث
که دلالت دارند بر استخلاف آنحضرت صلعم ابی بکر را چگونه باشد گوییم که مراد از نفی استخلاف درین آثار
نفی استخلاف صریح است که مردم را جمع کرده امر کند به بیعت او چنانچه ابی بکر امر کرده مردم را به بیعت عمر و اجماع
بر خلافت خلفاء اربعه بهمین ترتیب که ذکر کردیم متواتر است تا حدیکه مخالفان هم از آن انکار ندارند بلکه بفرط
تعصب و عناد بجهت همین اجماع تکفیر تمام صحابه میکنند و میگویند که علی و فاطمه و حسن و حسین را همراه گرفته
خانه بخانه مهاجرین و انصار و اهل بدر اخیار گردش کرد و طلب مناصرة نمود کسی با وی رفاقت نکرد
مگر چهار کس یعنی زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر اگر کسی گوید که اجماع بدون علی منعقد نمیشود که او از اکابر فقهای
صحابه بود و علی همیشه شکایت مظلومی و مقهوری خود میکرد و در هر مقام و هر خطاب شکایت قریش
و دعای بد برانها می نمود گفته شود این دروغ و باطل است و محض افترا و بهتان در هیچ روایتی صحیح
یا حسن یا ضعیف شکایت علی ثابت نشده بلکه بروایات صحیحه معتبره بیعت علی رضی الله عنه بطوع ثابت
گشته چنانچه ذکر کردیم و اقرار بفضائل شیخین از علی بتواتر گشته چنانچه ذکر کرده شود در موضعش ان شاء الله تعالی

و دارقطنی از علی رضه روایت کرده که گفت والذی خلق الحبة وبرء النسمة لو عهد الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم عهداً لجاهدت علیه ولو لم اجد الا ردائی ولم اترک ابن ابی قحافة یصعد
درجة واحدة من منبره صلی الله علیه وسلم ولکنه صلی الله علیه وسلم رای موضعی وموضعه
فقال له قم فصل بالناس وترکنی فرضینا به لدنیانا کما رضی به رسول الله صلی الله علیه وسلم لدیننا
و ابن ابی شیبه از محمد ابن سیرین روایت کرده که وقت بیعه کردن با ابی بکر بعضی مردم نزد ابی عبیدة ابن الجراح
آمدند تا با وی بیعة کنند ابو عبیده تعجب کرد و گفت شما نزد من آیند در حالیکه در شما ثالث ثلثه یعنی ابا بکر و
احمد از محمد ابن سیرین هم چنین روایت کرده مگر آنکه دران ذکر کرد استدلال ابی عبیده با ستخلاف ابی بکر در نماز و
حاکم در مستدرک از مرة روایت کرده که ابی سفیان بن حرب نزدیک علی ابن ابیطالب آمد و گفت چه حال
است امر خلافة را که آمد در اقل قریش قلة و اذلها ذلا یعنی ابا بکر را رسید بخدا اگر من بخواهم پر کنم
زمین را بر تو از اسپان و مردان یعنی علی را گفت که تو دعوی خلافة کن من لشکر بر تو فراهم می آرم علی
گفت دیر است که عداوت اسلام و مسلمانان می کنی ای ابا سفیان پس ضرر نکرد عداوت تو چیزی را ما یافتیم
ابو بکر را برای خلافت اهل و از علی رضه مدح ابا بکر و عمر بدرجه تواتر رسیده احمد از عبد خیر روایت کرده که علی
رضی الله عنه بر سر منبر برآمد و گفت که قبض رسول الله صلعم و استخلف ابو بکر فعمل بعمله و سار بسیرته حتی قبضه
الله علی ذلك ثم استخلف عمر فعمل بعملهما و سار بسیرتهما حتی قبضه الله عز و جل علی ذلك
و این روایة بطرق شتی آمده و حاکم از جعفر بن محمد الصادق عن ابیه الباقر عن عبد الله بن جعفر روایت کرده
قال علی ولینا ابو بکر فکان خیر خلیفة الله و ارحمه بنا و احناه علینا و حاکم و بخاری از طرق
متعدده از ابن عباس روایة کرده که گفت داخل شدم بر عمر وقتیکه مجروح کرده شد هنگام قتل پس گفتم
خوشی باد ترا بالجنة ای امیر المؤمنین اسلام آوردی وقتیکه کفر کردند مردم و جهاد کردی با رسول خدا صلعم
وقتیکه ناخوش کردند او را مردم و وفات یافت رسول خدا صلعم در حالی که از تو راضی بود و اختلاف نکرد
در خلافت تو دو کس و کشته شدی شهید الحدیث هر چند فقیر احادیث مرویه کتب اهل سنة درین کتاب
کم روایت کرده که بر اهل تشیع الزام نمیشود و آنها احادیث مرویه اهل سنة را قبول نمی کنند

لیکن چون احادیث این باب بدرجه تواتر رسیده انکار زوران مجال نیست مگر بمکابره ولهذا روافض
احادیث مرویه این باب را بر تقیه حمل میکنند و بطلان تقیه و قرائن عدم تقیه پیشتر مذکور کرده شده
لهذا این احادیث را آورده شد اکنون آثار مرویه کتب روافض درین باب آورده می شود
منها ما اورده الرضی فی نهج البلاغة من امیر المؤمنین من کتابه الذی کتبه الی معاویة
اما بعد فان بیعتی یا معاویة لزمتك وانت بالشام لانه بایعنی القوم الذی بایعوا
ابابکر وعمر وعثمان علی ما بایعوهم فلم یکن للشاهد ان یختار ولا للغائب ان یرد و
انما الشوری للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماما کان لله رضی فان خرج
منهم خارج بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین
وولاه الله ما تولی واصلاه جهنم وساءت مصیرا و نیز در نهج البلاغه روایت کرده از امیر المؤمنین که گفت
قسم بخدا که فلانی جهاد کرده با کفار و قتال کرد با مرتدان تا که آنها را قتل کرد یا مسلمان شدند و اسلام بسبب
او شایع شد و وضع کرد جزیه و بنا کرد مساجد و واقع شد در خلافت و گفته و مراد از فلانی ابوبکر باشد
یا عمر و منها ما رواه انه لما مات ابوبکر قام علی علی باب البیت وهو مسجی فیه وقال کنت والله
یعسوبا للمؤمنین وکنت کالجبل لا تحرکه العواصف ولا تزیله و روی الحافظ ابو سعید بن سمعان
وغیره عن محمد بن عقیل بن ابی طالب انه لما قبض ابوبکر الصدیق رض وسجی علیه ارتجت
المدینة بالبکاء کیوم قبض رسول الله صلعم فجاء علی باکیا مسترجعا وهو یقول الیوم انقطعت خلافة
النبوة فوقف علی باب البیت الذی فیه ابوبکر مسجی فقال رحمك الله ابابکر کنت الف رسول الله
صلی الله علیه وسلم وانیسه وذکر الحدیث بطوله فی فضایل ابی بکر ومناقبه وفیه خلفته
فی دین الله عز وجل وامته احسن الخلافة فنجحت اذ ارتد الناس وقمت بالامر ما لم یقم به خلیفة نبی
نهضت حین وهن اصحابك وبرزت حین استکانوا وقویت حین ضعفوا ولزمت منهاج
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ کنت خلیفته حقا و نیز در کتب روافض مرویست از ابی جعفر محمد الباقر که
گفت که چون علی بن ابی طالب رضی الله عنه جنازه عمر ابن الخطاب را دید گفت والله ما احد

من الناس احب الی ان القی الله بصحیفته من هذا المسجی و همچنین این اثر از محمد باقر مرسل روایة
کرده است ابو حنیفه در کتاب الآثار و این اثر را حاکم از محمد باقر از جابر بن عبد الله متصل روایت کرده
و احمد از ابن عمر و ابی جحیفه روایة کرده و بخاری از ابن عباس روایت کرده که علی رض جنازه عمر رض را دیده گفت
ما خلفت احدا احب الی ان القی الله بمثل عمله منک و ایم الله و ان کنت لاظن ان یجعلک الله مع
صاحبیک و حسبت انی کنت کثیرا اسمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول ذهبت انا و ابو بکر و عمر و دخلت
انا و ابو بکر و عمر و خرجت انا و ابو بکر و عمر و منها ما نقل الاربلی فی کشف الغمة فی معرفة
الائمة من الاخبار التی اتفق علیها اهل السنة و الشیعة انه سئل الامام ابو جعفر محمد عن حلیة السیف
هل یجوز قال نعم قد حلی ابو بکر الصدیق سیفه بالفضة قال الراوی اتقول هکذا فوثب الامام
عن مکانه فقال نعم الصدیق نعم الصدیق فمن لم یقل له الصدیق فلا صدق الله تعالی
فی الدنیا و الآخرة

فصل

در روافض بر دعوی خود استدلال می کنند بذکر
مطاعن خلفاء ثلثه و مطاعن خیر القرون اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانچه آن مطاعن و جواب هر یک
از آن در مقاله رابع ذکر کرده شود ان شاء الله تعالی میگویند که خلفاء ثلثه قابل خلافة نیستند
و اصحاب قابل صحت اجماع نبودند و نیز استدلال میکنند بآیات قران که در آن تکلفات بسیار کرده
و فایده نبخشیده و دیگر بادله عقلیه که خرافات اند و نیز تمسک میکنند باخبار که دلالة ندارند بر مدعا و دیگر باخبار
موضوعه اما آیات که بدان استدلال میکنند پس هفت اند یکی قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله
و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون میگویند که ائمه تفسیر اجماع دارند
بر آنکه این آیة نازل شده در حق علی رضی الله عنه وقتیکه خاتم را تصدق کرد بر سائل در رکوع
و الولی المتصرف پس حقتعالی ولایت بعلی رض ثابت کرد چنانچه برای خود و برای رسول ثابت کرد
شک نیست که ولایة خدا عام است پس همچنین ولایت علی فهو الامام دون غیره برای حصر کلمه انما
و این استدلال باطل است بوجوه یکی آنکه دعوی اجماع اهل التفسیر باطل است نقاش از ابی جعفر محمد باقر
روایت کرده که این آیة در حق صحابه از مهاجرین و انصار نازل شده و ظاهر همین است بدلالة صیغة الذین

وضاع است و بسیاری از عکرمه روایة کرده که این آیة نازل شده در حق ابی بکر صدیق رضی الله عنه و ثعلبی روایة کرده
که در حق علی نازل شده و ثعلبی حاطب اللیل است اخبار بی تحقیق ذکر میکند صحیح باشد یا نه و قاضی شمس
الدین بن خلکان گفته که ثعلبی از اصحاب عبد الله بن سبا بود میگفت که علی نمرده و بدنیا باز خواهد آمد و گاهی
بادبی ضم کرده میشود و روایة محمد بن مروان سند تفسیر و آن سلسله کذب است و ابن مروان کذاب وضاع
رافضی است و صاحب لباب روایة کرده که در حق عباده بن الصامت نازل شده وقتیکه از حلیفان خود
بیزاری کرده و از منافقان مثل ابن ابی و سیاق قصه همچنین میخواهد قال الله تعالی یا ایها
الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء و جماعتی از محدثین اهل سنة گفته که این
آیة نازل شده در حق عبد الله بن سلام وقتیکه گفته یا رسول الله قوم ما هجر و ما و بر تقدیر تخصیص سبب
نزول مخصص عموم لفظ آیة نمیشود دوم آنکه لفظ ولی مشترک است در چند معنی محب و صدیق
والنصیر والاولی بالتصرف والجار و ابن العم والمعتق و جایز نیست حمل مشترک بر یکی از معانی بدون
قرینه و قرینه ایجاد دلالة دارد بر حمل کردن لفظ ولی بر یکی از معانی ثلثه کانه اول یعنی سیاق قصه
که در آن نهی است از اتخاذ یهود و نصاری اولیاء یعنی دوست و یار و مددکار نه امام و اولی بالتصرف
و صیغها جمع نیز قرینه همین معنی است سیوم آنکه قصه تصدق خاتم را در نماز قرینه میگویند در مراد بودن علی
ازین آیه و این قصه نزد اهل حدیث ثابت نیست و اگر ثابت شود صدقه نافله زکوة نیست پس عجب و برای
حال نیست بلکه برای عطف است و واو عاطفه است باتفاق علماء عربیة یعنی آنها رکوع کنند کانند در نماز
نه آنکه مثل اهل کتاب نماز بی رکوع میگذارند و اگر واو برای حال است پس معنی راکعون خاضعون باشد
که خضوع معنی حقیقی است رکوع را کما ذکره اهل اللغة چهارم آنکه کلمه انما نزد جمهور نحاة کوفه موضوع برای حصر
نیست بلکه مرکب است از ان و ما کافه پس استدلال باین آیه روا نباشد و اگر استدلال باین آیه تمام
شود پس چون لفظ ولی موضوع است حقیقة برای کسی که بالفعل متصف باشد باین صفة و علی رضی الله عنه
باین صفة امامة و خلافة بعد پیغمبر متصف نشده فکیف التطبیق دویم قوله تعالی انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ۝ میگویند که علماء تفسیر

اجماع دارند بر انکه این آیه نازل شده در حق علی و فاطمه و حسن و حسین و این آیه بر عصمة دلالة میکند
پس اینها معصوم اند و دیگر خلفا معصوم نیستند و عصمت در امامة شرط است فیکون هو الامام و این
استدلال باطلست بچند وجه یکی آنکه دعوی اجماع مفسرین باطلست بلکه مفسرین اختلاف دارند در سبب
نزول این آیه ابن ابی حاتم از ابن عباس روایة کرده که این آیه در حق نساء النبی صلی الله علیه وسلم نازل
شده و هم چنین روایت کرد ابن جریر از عکرمه و سیاق قصه بر همین دلالة دارد قال الله تعالی یا نساء
النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن الی قوله واقمن الصلوة وآتین الزکوة واطعن الله
ورسوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا واذکرن ما یتلی
فی بیوتکن من آیات الله والحکمة و بعضی مفسران گفته اند که در چهار کس نازل شده علی و فاطمه
و حسن و حسین لما روی مسلم انه صلی الله علیه وسلم ادخل هؤلاء تحت کساء علیه
و قرء هذه الآیة و روی احمد عن واثلة بن الاسقع انه صلی الله علیه وسلم قال بعد
تلاوته هذه الآیة اللهم هؤلاء اهل بیتی وخاصتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم
تطهیرا و این حدیث مسلم و احمد دلالة ندارند بر آنکه دیگری درین فضیلت شریک نباشد و جماعتی از مفسرین گفته
که در حق بنی هاشم نازل شده و محققان از اهل تفسیر میگویند که نازل شده در حق جمیع اهلبیت و اهلبیت
آن پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اولاد او همه هستند و دخول نساء ثابت میشود بسیاق قصه و دخول غیر
آن ثابت میشود بتذکیر ضمیر چنانچه در حق ساره امرأة ابراهیم علیه السلام آمده اتعجبین من امر الله
رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت و نزول آیه در حق بعضی اگر ثابت شود دلالة ندارد بر آنکه دیگری
در آن داخل نیست و در روایتی آمده که ام سلمه گفت مگر من از اهلبیت تو نیستم رسول فرمود
صلی الله علیه وسلم ضم کرد با اینها بقیه دختران و اقارب و ازواج خود را و این حدیث صحیح وارد شده و بسیاری
از محدثین روایة کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در گلیم گرفت عباس و پسران وی فضل و عبد الله
و عبید الله و قثم و سعید و عبد الرحمن را در گلیمی سیاه مخطط بسرخی و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی
وعترتی فاسترهم من النار کستری بهذه الشملة پس از درود دیوار هیچ باقی نماند که آمین نگفته

احادیث را ابن بابویه روایة کرده و بیهقی هم خوانده دوم آنکه این آیه بر عصمة دلالة ندارد چرا که در حق طاهر
نمیگویند یرید الله ان یطهرکم و مراد از رجس همزات شیطان است و از تطهیر نگاهداشتن حقتعالی
است آنها را چنانچه در حق اولیاء الله هم میباشد چنانچه **قوله تعالی** فتیمموا صعیدا طیبا
فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم
ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون دلالة بر عصمة ندارد سیوم آنکه عصمت شرط امامت نیست بلکه با وجود
معصوم هم جایز است که امام غیر معصوم باشد چنانچه طالوت را حقتعالی با وجود موجود بودن شمویل
نبی معصوم در آنوقت موجود بودن و داود ملک داد سیوم قوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی میگویند که چون این آیة نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند قرابت تو که بر ما مودت ایشان
واجب شد فرمود علی و فاطمه و پسران ایشان و محبت غیر علی واجب نیست و وجوب محبت مستلزم وجوب
طاعت است پس علی واجب الطاعة شد فهو الامام و باین آیة است دلال باطل است بوجوه یکی آنکه روایات
مختلفست در مراد ازین آیة احمد و طبرانی آنچنان روایت کرده اند که مذکور شد و این روایت ضعیف
است چرا که این سورة تمام مکیه است و حسنین در مکه نبودند تولد ایشان در مدینه بعد هجرت شده و در
راویان این حدیث شیعی غالی است و اصح الروایات روایت بخاری است از ابن عباس که مراد بقربی کسی است
که میان او و میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم قرابت است بنا بر آن اکثر ائمه تفسیر از ابن عباس روایة کرده
اند که معنی این آیة اینست و سوال نمیکنم از شما بر رساله اجرة مگر دوستی که دوست دارید مرا بسبب قرابت که مرا
با شماست و بهمین معنی جزم کرده سدی کبیر و عبد الرحمن و جماعتی از اهل تفسیر و گفته اند که نبود هیچ قبیله از
قبایل قریش مگر آنکه پیغمبر را صلی الله علیه و سلم با وی قرابت بود قریب یا بعید دوم آنکه وجوب محبت
مخصوص باین چهار کس نیست چرا که ابن بابویه در اعتقادات خود ذکر کرده که امامیه اعتقاد دارند بوجوب
محبة علویان و اهل سنة میگویند بوجوب محبت آل نبی و اصحاب او صلی الله علیه و سلم و آنچه نفی محبت
غیر علی میگویند کذبست در حدیث صحیح وارد شده حب ابی بکر و عمر ایمان و بغضهما کفر چهارم قوله تعالی
فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم

وانفسنا وانفسکم میگویند که اجماع مفسران است بر آنکه مراد از ابنائنا حسنین اند و از نسائنا فاطمه و از انفسنا
علی است چراکه همین چهار کس را پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مباهله وفد بنی نجران همراه برده بود پس
حقتعالی علی را نفس محمد صلی الله علیه وسلم گفته و مراد از آن مساوات است و مساوی اولی بالتصرف
است فهو الامام و این استدلال باطلست بوجوه یکی آنکه دعوی اجماع بر آنکه مراد بانفسنا علی است دروغ است
بلکه مراد بانفس نفس نبی است صلی الله علیه وسلم و در کلام عرب شهرت دارد که میگویند دعوت نفسی الی کذا
وامرت نفسی بکذا و علی داخل ابنا است در عرف اطلاق ابن بر ختن میکنند یا آنکه مراد از انفس من یتصل
به نسبا و دینا باشد و مشهور است اطلاق لفظ نفس بر غیر بجهت اتصال نسبی و دینی خصوص بصیغه جمع قال الله تعالی
لا تخرجوا انفسکم من دیارکم وقال الله تعالی تقتلون انفسکم وقال عز وجل ظن المؤمنون
والمؤمنات بانفسهم خیرا وقال الله تعالی ولا تلمزوا انفسکم مراد در این آیات از انفس اهل ملت است دویم
آنکه اگر از انفس علی مراد باشد مساوات ممنوع است چنانچه در آیات سابق گذشت سیوم آنکه مساوات علی مرتضی را در
جمیع صفات باتفاق باطلست و در بعض صفات فایده نمی بخشد چراکه مساوی اولی بالتصرف در بعض
صفات ضرور نیست که در صفت اولویت بالتصرف مساوی باشد چهارم آنکه اگر ازین آیه مدعی ثابت شود لازم
آید امام بودن علی در حیوة پیغمبر صلی الله علیه وسلم پنجم قوله تعالی انما انت منذر ولکل قوم هاد
ثعلبی از ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که گفت انا المنذر و علی الهادی و این
حدیث ضعیفست و حال ثعلبی و مرویات او سابق مذکور شده پس استدلال باین آیه باطلست و معنی این
آیه اینست انما انت منذر و هاد لکل قوم و اگر مراد باشد انما انت منذر و علی هاد لازم آید قسمت
والقسمت تنافی الشرکة پس لازم آید که پیغمبر هادی نباشد و لازم آید انکار قوله تعالی وانک لتهدی الی
صراط مستقیم ششم قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون دیلمی در مسند فردوس و واحدی در تفسیر از ابی سعید
خدری از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که فرمود انکم مسئولون عن ولایة علی و این حدیث باطلست
و فی سنده من لا یحتج به و بر تقدیر صحت دلالت بر مدعی ندارد چراکه مراد بولایت محبت است و وجوب محبت
بلکه جمیع صحابه و اهل بیت نزد اهل سنت ثابت است پس وجوب دلالت بر امامت ندارد و واحدی

از طرق دیگر روایت کرده عن ولایة علی و اهل البیت و تمام اهل بیت ائمه شیعه‌اند باتفاق و اگر این دلالت
کند بر امامت علی گوییم امامت علی حق است نزد اهل سنت بعد عثمان رضی الله عنه و اتصال آن با پیغمبر صلی الله
علیه و سلم ثابت نمیشود ششم قوله تعالی السابقون السابقون اولئک المقربون طبرانی و ابن مردویه
از عایشه و ابن عباس روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود السابقون ثلثة السابق الی
موسی یوشع و السابق الی عیسی صاحب یس و السابق الی محمد علی بن ابی طالب و در سند این حدیث
ابو الحسن اشقر است ضعیف است ضعفه الجمهور و عقیلی گفته که ابو الحسن شیعی است متروک الحدیث و اگر این حدیث صحیح
شود دلالت بر امامت ندارد که حق تعالی در حق مهاجرین و انصار فرموده والسابقون الاولون من المهاجرین
والانصار اما احادیث مرویه اهل سنت که امامیه بدان بر امامت علی استدلال میکنند پس دوازده است
اول حدیث بریدة بن حصیب و غیره جماعتی از صحابه روایت میکنند از نبی صلعم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در غدیر خم که جاییست میان مکه و مدینه خطبه خواند و گفت یا ایها الناس ان الله مولی و انا مولی المؤمنین
و انا اولی بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
یعنی علیا این حدیث بدرجه صحت بلکه بدرجه تواتر رسیده و کسی از اصحاب منهم علی ابن ابی طالب و ابو ایوب
و زید بن ارقم و براء ابن عازب و عمرو بن مره و ابو هریره و ابن عباس و عماره بن بریده و سعد ابن ابی وقاص
و ابن عمر و انس و جریر بن [illegible] مالک بن حویرث و ابو سعید خدری و طلحه و ابو الطفیل و حذیفه بن اسید
و غیره مروی گشت و جمهور محدثین این حدیث را در صحاح و سنن و مسانید روایت کرده اند و در بعضی روایات
آمده من کنت اولی به من نفسه فعلی ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اهل این حدیث
از نص جلی برای استخلاف علی میگویند و میگویند که مولی بمعنی اولی بالتصرف است فهو الامام و روافض هم الفاظ
این حدیث متواتر زیاده روایت می کنند و هو الخلیفة بعدی و هو ولیکم بعدی و این زیاده منکر و موضوع
است و از تغیرات روافض است و استدلال باین حدیث بر امامت باطل است بوجوه اول آنکه مولی بمعنی اولی
نیامده کسی از علماء عربیة نگفته که مفعل بمعنی افعل آمده باشد دوم آنکه اگر مولی بمعنی اولی باشد پس مراد
اینجا المحبة و التعظیم و القرب منه است بمعنی اولی بالتصرف چنانچه در قوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم

للذين اتبعوه وهذا النبي والذين آمنوا والله ولي المؤمنين ولفظ مولی مشترک است میان
معتِق ومعتَق وصاحب وقریب کابن العم ونحوه وهمسایه وهم‌قسم ویار ومددگار ومنعِم ومنعَم علیه ومحب
ومحبوب وتابع وظهیر وخاتمه حدیث یعنی جمله دعائیه قرینه است برانکه مراد از مولی محبوب است وفاتحه کلام
دلالت بران ندارد که مراد امامت باشد بلکه غرض ازان کلام آنست که این سخن در ذهن سامعان ثبت شود واگر
مراد آنحضرت امامت بودی پیغمبر صلعم واضح تر فرمودی وقد اخرج ابو نعیم الدیلمی عن الحسن المثنی بن الحسن
المجتبی انه لما قیل له ان خبر من کنت مولاه نص امامة علی قال اما والله لو یعنی النبي صلی الله
علیه وسلم بذلك الامامة والسلطان لافصح لهم فانه صلی الله علیه وسلم کان افصح الناس للمسلمین
وسبب ورود این حدیث آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم علی رضی الله عنه را حاکم یمن ساخته بود وعلی رضی الله عنه بامارهٔ لشکری
همین وقت واز انجا مال خمس یک جاریه را تسری نمود مردم ازین معنی بر علی انکار کردند وچهار کس از اصحاب رسول
الله صلی الله علیه وسلم اتفاق کردند وگفتند که هرگاه که با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملاقات کنیم ازین امر شکایت
علی پیش رسول الله صلعم نمائیم چون پیش آنحضرت صلعم آمدند هر یک ازان شکایت علی رضی الله عنه
پیش نهادند ودر روایتی است که پیغمبر صلعم دو لشکر فرستاده بود بر یکی علی را وبر دیگر خالد را امیر کرده بود
پس علی یک قلعه فتح کرد واز انجا یک جاریه گرفت وتسری نمود خالد شکایت علی همچنین را در خطی نوشته بدست
براء بن عازب پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از شنیدن شکایت مردم
وخواندن آن خط در غضب آمد ومتغیر شد وفرمود شما چه می‌خواهید از مردی که دوست میدارد خدا ورسول را
ودوست میدارند او را خدا ورسول خدا وخطبه خواند تا شکایت علی از دل مردم دور شود ومحبت علی
در قلوب مردم متمکن گردد وآن جاریه را علی رضی الله عنه در حصه خود که از خمس غنیمت گشت وا گرفته بتسری
نموده بود ودران احتمال معصیت نبود مردم از غلط فهمی خود اعتراض کرده بودند چون پیغمبر علیه السلام
الخطبه خواند عمر رضی الله عنه گفت گوارا باد ترا ای ابن ابی طالب اصبحت وامسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة
ودیلمی انچه بخاری ومسلم از براء بن عازب روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم علی بن ابی طالب را در غزوه
تبوک در مدینه خلیفه گذاشت علی گفت یا رسول الله تخلفني في النساء والصبيان فقال

اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی میگویند که منزله اسم
جنس است مضاف بسوی علم پس عام است جمیع مراتب را بصحة الاستثناء و چون مرتبه نبوة را استثنا
نمود دیگر مراتب را شمول باقی ماند و هارون خلیفه بود موسی را مفترض الطاعة و این استدلال باطل است
زیرا که این خبر دلالت نمی کند بر شمول جمیع مراتب که هارون را بود بلکه سیاق قصه دلالت دارد بر آنکه مراد
استخلاف است در مدة غیبت و اضافة برای عهد خارجیست و استخلاف در مدة غیبة دلالت ندارد بر خلافة بعد
وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و کلمة الا بمعنی لکن است برای دفع توهم و بر تقدیر شمول گوئیم که منزله
هارون منحصر بود در دو چیز استخلاف در مدة غیبة و نبوة چون نبوة را استثنا کرد باقی نماند مگر استخلاف
مدت غیبة و هارون را خلافة بعد موت موسی علیه السلام نبود بلکه هارون پیش از موسی رحلة کرده و معنی لا نبی
بعدی غیری است نه بعدیة زمانی چنانچه در **قوله تعالی** فمن یهدیه من بعد الله سیوم حدیث
بریده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال علی منی و انا من علی و هو ولی کل مؤمن بعدی میگویند
الولی اولی بالتصرف و هو الامام در اسناد این حدیث اجلح شیعی است متهم است پس خبر او صالح احتجاج نیست
این چنین ملا نصر الله رحمة الله علیه گفت لیکن این حدیث را ابن ابی شیبه از عمران بن حصین بسند صحیح روایت
کرده و جواب آنست که ولی در چند معنی مشترک است چنانچه گذشت پس استدلال بر امامت بدان باطل است
چهارم حدیث انس بن مالک انه کان عند النبی صلی الله علیه وسلم طیر قد طبخ له فقال اللهم ائتنی
باحب الناس الیک یاکل معی فجاء علی فاکل رواه الترمذی شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبی
در تلخیص گفته که من از زمانی طویل نمیدانستم حدیث طیر را که حاکم در مستدرک آورده نیک نکرده پس چون
تعلیقات آن کتاب کردم دانستم قول محدثین را که این حدیث موضوع است از احادیث این کتاب و شمس الدین
جزری تصریح کرده است بوضع این حدیث و نیز این حدیث بر امامت دلالت ندارد کما لا یخفی و مراد از احب الناس
من احب الناس الیک است کما فی قولهم فلان اعقل الناس و محتمل که دیگر خلفاء در آن وقت حاضر نباشند
و همچنین حدیث در حق عباس رضی الله عنه وارد شده روی ابن عساکر من طریق السلمی عن حبة قال قدم
من الشام و اهدیت الی النبی صلی الله علیه وسلم فاکهة یابسة من فستق و لوز و کعک فقال اللهم

ایتینی یا حبیب اهلی الیک یاکل معی فطلع العباس فقال ائذن یا عم فجلس فاکل لکن سندش
واهٍ و پنجم حدیث جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها رواه البزار و الطبرانی
عن جابر وله شواهد من حدیث ابن عمر وابن عباس وعلی واخیه وصححه الحاکم وذکره ابن الجوزی فی الموضوعات
وقال یحیی بن معین لا اصل له وقال البخاری والترمذی انه منکر ولیس له وجه صحیح وقال النووی والجزری انه موضوع
قال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قول الفریقین یعنی من قال انه صحیح ومن قال انه موضوع
فالحدیث حسن لا صحیح ولا موضوع فقیر گوید نظر بسند قول ابن حجر صوابست با کثرت شواهد حکم بصحت
توان نمود جواب اینحدیث بر امامت دلالت ندارد ششم حدیث انه صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینظر
الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی
عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب جواب اینحدیث از احادیث اهل سنت نیست ابن مطهر حلی در کتب
خود آورده است که گاهی بسوی بیهقی وگاهی بسوی بغوی نسبت کرده ودر کتب بغوی و بیهقی نیست
ونیز اینحدیث دلالت بر مدعی ندارد چراکه تشبیه با انبیا مساوات با انبیا لازم نمی آید واینحدیث دلالت ندارد که کسی دیگر
را با انبیا مشابهت نیست بلکه در بعضی احادیث ابوذر را مشابه بعیسی در زهد و ابوموسی اشعری را در
لحن بداود علیه السلام وارد شده هفتم حدیث ابی ذر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من ناصب
علیا فی الخلافة فهو کافر جواب اینحدیث هم از احادیث اهل سنت نیست ابن مطهر حلی نسبت این حدیث
بسوی اخطب کرده وحلی خاین است در نقل ومرویات اخطب ضعیف است یا منکر یا موضوع اهل حدیث اخطب را قوی نمی
وفقها بان حجت نمی آرند وکسی از ثقات از وی روایت حدیث نکرده واگر صحت اینحدیث فرض کرده شود
بر مدعی دلالت ندارد چراکه معنی اینحدیث آنست که هرکه نزاع کرد علی را که ابن عم وصهر من است در خلافه او کافر است
نعمته مراو نزاع منصور نیست مگر بعد دعوی و در وقت خلافه خلفاء ثلثه علی دعوی امامت نکرده ولیس اگر اینحدیث صحیح بود
برما و حجت بود نه بر خلفاء ثلثه هشتم ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت انا وعلی ابن ابی طالب
نورا بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا وجزء علی
جواب اینحدیث موضوع است باجماع اهل حدیث و در سندش اینحدیث محمد بن خلف مروزی است یحیی بن معین گفته که او

کذاب است و دارقطنی او را متروک گفته و کسی اختلاف نکرده در کاذب بودن او و در طریق‌ها دیگر جعفر بن
احمد رافضی غالی است کذاب وضاع است اکثر احادیث در قدح صحابه وضع کرده و شافعی بسند خود روایت
کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کنت انا وابوبکر و عمر و عثمان و علی قبل ان یخلق آدم بالف
عام فلما خلق اسکنا ظهره فلم نزل ننتقل فی الاصلاب الطاهرة حتی نقلنی الی صلب
عبدالله ونقل ابابکر الی صلب ابی قحافة ونقل عمر الی صلب خطاب ونقل عثمان الی صلب
عفان ونقل علیا الی صلب ابی طالب و این حدیث هرچند ضعیف است لیکن در اسناد او متهم بالکذب نیست و بر تقدیر
صحت این حدیث که روافض بدان استدلال میکنند بر مدعا دلالت ندارد دوم حدیث عمر رضی الله عنه گفت که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم روز خیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله ورسوله ویحبه الله و
رسوله و این حدیث صحیح است لیکن دلالت بر مدعی ندارد و درین صفت اکثر صحابه شرکت دارند در شان جماعتی نازل شده
یحبهم ویحبونه و در شان مجاهدین نازل شده ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص
و در حق اهل مسجد قبا نازل شده فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المتطهرین سوم ما روی انه
صلی الله علیه وسلم قال رحم الله علیا اللهم ادر الحق مع علی حیث دار و جواب این حدیث بر مدعی دلالت
ندارد و مثل این حدیث در حق عمار آمده الحق مع عمار حیث ما دار و طبرانی و دیلمی از فضل بن عباس روایت کرده
که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم الحق بعدی مع عمر حیث ما کان و در این حدیث اخبار است و جمله
خبریه از جمله دعائیه ظاهر است برای ثبوت مدعی بلکه این حدیث که در حق علی آمده است اهل سنت را برای اثبات
خلافت ابی بکر و عمر و عثمان و علی اذ الحق مع علی حیث دار چرا که علی با خلفاء ثلثه بود و رفاقت آنها
میکرد و خیرخواهی آنها می نمود و منازعت در امر خلافت نکرد و چون عمر رضی الله عنه از علی رضی الله عنهم
مشوره خواست که خود برای قتال روم رود یا فوج بفرستد علی رضی الله عنه گفت که اصلح آنست که خود حرکت
نکنی و مردم را بفرستی چرا که اگر فتح یابند بهتر والا تو پشت پناه آنها باشی و همچنین مشوره داد علی رضی الله
عنه عمر را در قتال فارس پس خلافت آن بزرگان موافق رای علی بود اگر کسی گوید که علی با آنها منازعت
نکرد برای وصیت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که از منازعت با ابی بکر و عمر و عثمان منع کرده بود یا آنکه

بسبب قلة اعوان و انصار منازعه نکرد و گوییم که وصیت ممنوع است و اگر وصیت ثابت شود دلالة دارد
بر آنکه خلافة آنها بر حق است و لهذا منع کرد از منازعة آنها و اگر خلافة آنها درست نباشد و خلافة علی
لطف باشد برای مکلفین محال است که پیغمبر معصوم بندگان خدا را از لطف محروم دارد و علی را از
لطف باز داشتی و قلة انصار نیز ممنوع است روی ابان ابن عباس عن سلیم بن قیس الهلالی
وغیره ان عمر قال لعلی والله لئن لم تبایع ابا بکر لنقتلنک فقال له علی والله لولا عهد
عهده الی خلیلی لست تعلمت اینا اضعف ناصرا واقل عددا کما ذکره الرضی
فی نهج البلاغة وعن عروة قال جاء ابو سفیان بن حرب الی علی ابن ابی طالب فقال ما بال
هذا الامر فی اقل قریش قلة واذلهم ذلا یعنی ابا بکر والله لئن شئت لاملانها
علیه خیلا ورجالا فقال له علی لطال ما عادیت الاسلام واهله یا ابا سفیان فلم یضر
ذلک شیئا انا وجدنا ابا بکر لها اهلا اخرجه الحاکم یازدهم حدیث ابی سعید الخدری
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلی انک تقاتل علی تاویل القران کما قاتلت علی تنزیله
و این حدیث دلالة ندارد مگر بر خلافة علی رضی الله عنه در وقتی از اوقات و اخبار است بآنچه که علی رض
را در خلافة خود با خوارج اتفاق قتال افتاد پس این حدیث حجت است برای اهل سنت در مقابل
خوارج دوازدهم حدیث زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انی تارک فیکم ما ان
تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی اخرجه الترمذی وروی مسلم عنه قال قام
رسول الله صلی الله علیه وسلم خطیبا بماء یدعی خما بین مکة والمدینة فحمد الله واثنی
علیه ووعظ وذکر ثم قال اما بعد ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول
ربی فاجیب وانا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا
بکتاب الله واستمسکوا به فحث علی کتاب الله هو حبل الله من اتبعه کان علی
الهدی ومن ترکه کان علی الضلالة جواب این حدیث مثل حدیث مثل اهل بیتی کمثل
سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها هلک این هر دو حدیث دلالة بر امامة

ندارند بلکه دلالة دارند برانکه فلاح موقوفست بر دوستی اهلبیت نبوة و عترة پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و دین از ایشان سند باید کرد و روایت از ایشان باید گرفت پس اینحدیث حجة است برای اهل سنة
و جماعة که کتاب الله تعالی را محکم گرفتند نمیگویند که نؤمن ببعض و نکفر ببعض و با هر هر فرد از اهل
بیت نبوة محبت دارند و از ایشان حدیث و فقه را روایة کرده اند بخلاف روافض که اول بقوله تعالی
انا له لحافظون انکار کرده بعضی را از سایر قران دور کردند و قائل بتحریف در آن شدند و کتاب الله
را پس پشت انداختند و از اهلبیت بعضی زید بن علی را امام گفتند و محمد بن علی را تکذیب کردند
و بعضی بالعکس و بعضی اسمعیل بن جعفر و بعضی اسحاق بن جعفر و بعضی عبدالله بن جعفر و بعضی موسی بن جعفر را امام
گفتند و دیگران را تکفیر و تکذیب کردند و علی هذا القیاس چنانچه بالا گذشت و از ازواج پیغمبر و رقیه
و ام کلثوم و زینب دختران پیغمبر را که حقتعالی در قران ذکر خیر آنها می کند لعن میکنند
الا لعنة الله علی الکاذبین اما دلیل عقلی بر امامة علی رضی الله عنه بر این وجه می آرند که در امامة
شرط است آنکه معصوم باشد و در زمان سابق کافر نباشد چرا که حق تعالی ابرهیم را فرمود
انی جاعلك للناس اماما قال ابراهیم ومن ذریتی قال الله تعالی لا ینال عهدی
الظالمین و هر که معصوم نیست مرتکب معاصی خواهد بود پس او ظالم است بر نفس خود و کفر بدترین ظلم است
و نیز سر انجام مهام امة از غیر معصوم چنانچه باید نمی آید پس نصب امام غیر معصوم لطف نباشد و نصیر الدین
طوسی در تجرید بر اشتراط عصمت بچهار دلیل اشاره نموده یکی آنکه محوج بسوی امام احتمال خطاست در غیر
پس اگر در امام هم احتمال خطا باشد تسلسل لازم آید دوم آنکه امام حافظ است شریعة را اگر خطا
بروی جایز باشد حافظ نتواند شد سیوم آنکه بحکم اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
منکم امتثال اوامر امام و انتهاء از مناهی او واجب است و غرض از نصب امام همین امتثال است پس
اگر معصوم نباشد و مشغول معصیة کند انکار بروی واجب باشد و غرض امتثال فوت شود چهارم آنکه اگر امام معصیة
کند از عوام در درجه کمتر باشد چرا که او از قباحت معاصی و مناقب طاعات عارفتر است پس
صدور معاصی از و شنیع تر است و چون عصمت امریست مستتر که سوای علام الغیوب کسی را بران اطلاع نیست

پس منصوص علیه بودن از طرف شارع شرط است برای ظهور عصمة که شرط امامة است پس نص هم
شرط امامة آمده واین شرائط یعنی عدم سبق کفر وعصمة ونص علی رغم یافته شده در غیر او چه دیگر خلفا
بت پرستی کرده بودند فهو الامام جواب این استدلال بچند وجه باطل است یکی آنکه عصمة در امامة شرط
نیست چنانچه سابق ذکر کردیم که حقتعالی طالوت را با وجود اشمویل نبی معصوم امام کرده ورضی در
نهج البلاغة از امیر المومنین روایة کرده که گفت لابد للناس من امیر برّ او فاجر
بعد ثبوت این اثر در کتب امامیه اشتراط عصمت باطل است ونیز رضی در نهج البلاغة این عبارت
از امیر المومنین در جواب کلام خوارج روایة کرده قال کلمة حق ارید به باطل نعم لاحکم الا لله
ولکن هؤلاء القوم یقولون لا امرة وانه لابد للناس من امیر بر او فاجر یعمل فی امرته
المومن ویستمتع فیها الکافر ویبلغ الله فیه الاجل ویجمع به الفیء ویقاتل به العدو وتامن
به السبل ویوخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح بر ویستراح من فاجر ازین اثر ثابت
میشود که عصمة در امام شرط نیست وامارة فاجر جایز است امام غیر معصوم را جمع کردن فیء وجهاد با کفار
وفسخ خصومات جایز است وحکمة از نصب امام همین است واز امام معتزل ومختفی این حکمة میسر نمیشود
والله اعلم واستدلال بر اشتراط عصمة بقوله تعالی لا ینال عهدی الظالمین باطل است چراکه مراد از امامة
در آیة نبوة است نه سلطنة چراکه ابراهیم علیه السلام سلطان نبود ونه مرتبه [?] وافضلیت ترا اختراع
نموده اند از ورشرع ولغة اصلی نیست وابراهیم علیه السلام مرتبه دیگر سوای نبوة ورسالت متصف نبود
وشک نیست که در نبوة عصمة وعدم سبق کفر شرط است ونیز آیة بر عدم سبق کفر دلالة ندارد چراکه در اسم
فاعل واسم مفعول اتصاف بماخذ اشتقاق در زمان حال میباید واتصاف در جمیع ازمنه [?]
پس کسی که کافر بوده باز اسلام آورده اطلاق ظالم بروی ظلم است وهمچنین از مومن اگر صغیره یا کبیره
صادر شود وباز توبه کند اورا فاسق وظالم نتوان گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التائب
من الذنب کمن لا ذنب له وبعد توبه اطلاق امام در سوره فرقان آمده حق تعالی میفرماید یضاعف
له العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا الا من تاب وآمن وعمل عملا صالحا فاولئک

يبدل الله سياتهم حسنات وكان الله غفورا رحيما الى قوله تعالى يقولون ربنا هب لنا من
ازواجنا وذرياتنا قرة اعين واجعلنا للمتقين اماما و انچه گفته اند که سرانجام مهام امامت
از غیر معصوم نمی آید اگر مراد جمیع مهام امامت است پس علی رضی الله عنه هم بسرانجام جمیع مهام امامت وافی
نشده چنانچه برگرفتن قصاص از قاتلان عثمان قدرة نیافته و دیگر ائمه مطلق قدرة نداشتند
تا آنکه محمد مهدی از هزار سال مختفی هست پس سرانجام جمیع مهام امامت از معصوم هم نشده و اگر مراد
سرانجام اکثر مهام امامت است پس سلاطین مسلم عالم عادل اکثر سرانجام میشوند از امام گوشه نشین بالتحقیق
و انچه نصیر طوسی گفته که احتمال خطا در امام موجب تسلسل است و آنکه امام حافظ است شریعت را و واجب
الامتثال است پس عصمت باید باطل است چرا که نصوص کتاب و سنت ناطق است بآنکه لا طاعة للمخلوق
فی معصیة الخالق این عبارت را رضی در نهج البلاغة روایت کرده پس امتثال اولی الامر مقید است
بآنکه مخالف شرع حکم نکند قال الله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم
فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر
و حافظ شریعت و دافع خطا امام کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و اجماع امت معصومه است
که حق تعالی فرموده انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و قال علیه السلام لا تجتمع امتی
علی الضلالة پس تسلسل لازم نیاید و اگر حفظ شریعت موقوف بر حافظ بودن امام باشد پس بعد
غیبت امام تا هزار سال باید که دین و شریعت محفوظ نباشد و انچه طوسی گفته که اگر از امام معصیت صادر شود
از عوام در درجه کمتر باشد این قول طوسی مخالف قول امامیه است که حق تعالی دین را بائمه تفویض نموده هر چه
خواهند بکنند و چون عصمت شرط امامت ثابت نشده پس منصوص علیه بودن هم شرط امامت نشده وجه دوم برای
ابطال استدلال مذکور آنکه دعوی عصمت در علی رضی الله عنه باطل است رضی در نهج البلاغة آورده که علی
اصحاب خود را گفت لا تکفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل فانی لست بفوق ان اخطی ولا آمن من ذلک
من فعلی چه اگر معصوم بودی محتاج بمشوره مردم و مقاله حق نبودی و نیز رضی در نهج البلاغة از علی
رضی الله عنه روایت کرده که در دعای خود میگفت اللهم اغفر لی ما تقربت به الیک ثم خالفه

ق

قلبی وآنچه میگویند که خلفاء ثلثه بت پرستی کردند بت پرستی در حق ابی بکر ممنوع است بلکه حال ابی بکر
مثل حال زید بن عمرو بن نفیل بود و شیخ ابو الحسن اشعری و جماعه غفیر از اهل سنت گفته که ابا بکر همیشه مومن بود
قبل بعثت و بعد بعثت و لهذا قبل بعثت هم ملازم صحبت نبی صلی الله علیه وسلم قاضی ابو الحسن زاهدی در حدیث
طویل آورده ان ابا بکر قال للنبی صلی الله علیه وسلم بمحضر من المهاجرین والانصار وعیشك
یا رسول الله ما سجدت صنما قط فنزل جبرئیل علیه السلام وقال صدق ابو بکر
فائده آنچه اهل سنت نفی عصمت از غیر انبیا میکنند باین معنی است که عصمت بدلیل قطعی که موجب علم باشد در غیر
پیغمبران ثابت نیست و ممکن است که صغیره یا کبیره یا خطائی در اجتهاد و یا نسیانی در روایت حدیث
از آنها صادر گردد نه باین معنی که حکم میکنند بصدور معصیت از اکابر دین حاشا وکلا وقول صوفیه علیه آنست
که تا که بیست سال کاتب شمال معطل نباشد بر صوفی اطلاق مرید نمیتوان کرد تا بمشایخ چه رسد وقولهم
القطب قلما یزنی وحدیث زنی ما لم یزن فرجهم و مانند آن باین قول تعارض ندارد چرا که احیانا از این
بزرگان که دوام حضور بحق دارند برور تقدیر معصیتی صغیره یا کبیره اگر صادر میشود فورا توفیق توبه می یابند
و آنقدر ندامت میکشند که موجب زیاده قرب آنها میشود وحسنات الابرار سیئات المقربین اینچنین هم از
اولئك یبدل الله سیاتهم حسنات و چون توفیق توبه فورا می یابند کاتب شمال آنرا نمی نویسد چرا که
در حدیث صحیح وارد شده است که از مسلمان گناه صادر میشود ملک موکل شش ساعت توقف میکند اگر در شش
ساعت توبه کرد نمی نویسد و اورا بران مطلع نمیگرداند پس صحیح شد که کاتب شمال صاحب اگاهی
تا بیست سال چیزی نمی نویسد و چون قول اهل سنت در حق مرید و مشایخ اینچنین شد در حق قبله اهل کمال و سر
سلسله اکابر خلفاء پیغمبر معصوم و مشهود علیهم بالخیر فی الکتاب والسنة والاجماع چه احتمال معصیت است و این را
در اصطلاح اهل سنت بحفظ تعبیر میکنند نه بعصمت فرق میان حال پیغمبر و حال غیر او در وصف کرا انکار این معنی
در خلفاء ثلثه میکنند انکار قرآن و سنت می کنند حق تعالی میفرماید محمد رسول الله والذین معه
الآیه و فرموده کنتم خیر امة الآیه امة وسطا لتکونوا شهداء الآیه وقال علیه السلام
ما سلك عمر فجا قط الا سلك الشیطان فجا غیره وجمهور امت میگویند الصحابة کلهم عدول

وجه سیوم آنکه دعوی میکنند که نص جلی برای خلافة در حق علی است نه در حق غیر او از خلفاء ثلثه باطل
است چنانچه سابق ذکر کرده شد بلکه نص جلی برای خلافة در حق ابی بکر است وآنچه در حق علی
نصوص ظاهر کردند جواب آن گفته شد واگر نص در خلافة علی میبود بر روی حضرت معاویه احتجاج میکرد
حالانکه در خطی که بمعاویه نوشته نوشته انما الشوری للمهاجرین والانصار ذکره الرضی فی
نهج البلاغة دلیل دویم بر خلافة و امامة علی رضی الله عنه روافض بدین وجه میگویند که علی رضی الله عنه
دعوی امامة کرد و معجزه ظاهر شد موافق دعوی خود مثل کندیدن در خیبر و محاربه جن و برداشتن سنگی
که جمعی عظیم از نقل آن عاجز بودند برای برآوردن آب از زیر آن و رد آفتاب برای نماز عصر پس دعوی
او در امامة مثل دعوی پیغمبر است در نبوة یعنی حقست فهو الامام جواب آنست که اگر دعوی امامة بعد خلفاء
ثلثه مراد داشته اند پس امامة او بعد خلفاء ثلثه حق است و مذهب اهل سنة جماعة است واگر دعوی امامت بعد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم مراد داشته اند پس کذب و مفتری است و مخالفت روایات متواتره دعوی امامة علی
بعد عثمان متواتر شده اگر بعد وفات رسول علیه السلام دعوی امامت میکرد البته متواتر می شد حالانکه
هیچ روایتی ثابت نشده بلکه کلام امیر المومنین چنانچه گذشت صریح است بر خلاف آن بلکه روافض
اینهم دعوی میکنند که نبی صلی الله علیه وسلم امر کرده بود علی را بسکوت ان لم یجد عونا الذی فی کتاب
الکافی وآنچه دعوی خوارق عادة کردند ظهور کرامات مسلم و خوارق از جمیع خلفاء واکثر صحابه بصحت رسیده
بلکه از اولیاء امة کرامات و خوارق عادات متواتر گشته لیکن هیچ کس اظهار خوارق متقارن دعوی امامة [illegible]
بالبداهة چه قلع باب خیبر در حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سنه ششم از هجرت شده نه بعد وفات و همچنین
محاربه جن اگرچه اهل سنة بصحت نرسیده لیکن شیعه آنرا روایت میکنند که در غزوه بنی المصطلق بوده
همچنین رد شمس معجزه پیغمبر روایت می کنند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بعد نماز عصر وحی آمد سر مبارک او در
پهلوی علی بود و علی نماز عصر نخوانده بود تا آنکه وحی بفراغ وقتی حاصل شد که نماز عصر از علی فوت شده پیغمبر
خدا دعا فرمود آفتاب باز آمد و علی نماز ادا کرد این حدیث را طحاوی و ابن مردویه و ابن شاهین
ایراد نموده اند بعضی روایت کردند و طحاوی وغیره صحیح گفته و ابن جوزی موضوع گفته و حق آنست

که اگر صحیح باشد از حسن گمتر نیست والله اعلم پس دعوی مقارنه این خارق بدعوی امامة ظاهر البطلان
است و بر داشتن سنگ برای برآوردن آب از زیر آن اگر چه در روایات اهل سنة نیست لیکن
شیعه روایة میکنند که علی چون توجه صفین کرد یاران خود عطش بر یاران غالب آمد پس آن کرامت
ظاهر شد این کرامت مقارن است بدعوی امامة که بعد عثمان بود و آنرا اهل سنة منکر نیستند
دلیل سیوم آنکه در تفسیر طوسی بر امامة علی آورده که علی افضل است از دیگر خلفا ز کثرة سخاوته و کذا و کذا
مناقب علی رضی الله عنه شمرده و امامة مفضول باوجود فاضل قبیح است جواب یکی آنست که امامة
مفضول باوجود فاضل جایز است چنانچه امامة طالوت باوجود شموئیل از نص قران ثابت شد دوم آنکه
دعوی افضلیت علی بر خلفاء ثلثه باطلست و حق آنست که افضلیت موافق ترتیب خلافة است چنانچه
در موضع آن ذکر کرده شود انشاء الله تعالی دلیل چهارم بر امامة علی می آرند آنکه در حق علی کسی از
موافق و مخالف موجب قدح در امامة او روایة نکرده و در حق خلفاء ثلثه موجب قدح در خلافت ایشان
بسیار روایة کرده شده جواب این سخن باطلست اهل حق یعنی اهل سنة در حق هیچ یکی از خلفا از جهة
موجب قدح روایة نکرده اند و آنچه از احادیث اهل سنة روافض موجبات قدح استنباط می کنند
از سوی فهم آنها است و جواب هر یکی از مطاعن آنها ذکر کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و اهل
باطل از روافض و خوارج موجبات قدح در اکابر دین از سوی عقیدهٔ خود بکذب و افترا در روایة میکنند
خوارج که مخالفان علی اند رضی الله عنه بسیار قدح در آن جناب پاک نسبت میکنند و روافض در حق
خلفاء ثلثه هم چنان افترا میکنند بلکه روافض در حق علی رض از ان بد تر شنایع نسبت میکنند چرا که
دیگر خلفا را تکفیر میکنند بسبب مخالفت علی و از علی رضی الله عنه آن ملعونان دعوی الوهیت نقل
میکنند که گفته که منم که اخذ میثاق کردم از ذریات آدم منم پیدا کننده خلایق و دعوی الوهیت بد ترین اقسام
کفر است و نیز دیگر شنایع از خوف پیغمبری و کذب و غیره که بجناب پاک مرتضوی با آنها نسبت می کنند
حق تعالی آن ملعونها را برین تهمت که برا کابر دین بستند جزا دهاد مقاله رابعه در رد مطاعن خلفا
و دیگر صحابه کرام و جمهور اهل سنة و جماعة و این مقاله بر شش فصل تقسیم کرده شد فصل اول

در جواب مطاعن خلیفهٔ اول ابوبکر الصدیق الاکبر السابق المبین رضی الله عنه آن ملعونان در حق آن
خیر خلق الله اجمعین بعد الانبیاء والمرسلین بازیاده مطاعن ذکر میکنند اول آنکه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرموده جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه و ابوبکر از جیش اسامه تخلف
کرد جواب این حدیث صحیح است لیکن جملهٔ اخیره یعنی لعن الله من تخلف عنه در هیچ روایتی از روایات
اهل سنت ثابت نشده و شهرستانی صاحب ملل و نحل گفته که این موضوع است و این امر تجهیز جیش
اسامه در مرض موت آنسرور علیه السلام شده بود و از این حدیث طعن در حق ابی بکر باطل است بوجوه یکی
آنکه این امر شامل جمیع صحابه بود و اگر نه این طعن در حق علی رضی نیز لازم آید که او هم در جیش اسامه
نامزد آمده بود دوم آنکه این امر ابوبکر را خاصة یقین شامل نبود که او در مرض موت مرا باشد نماز
میخواند بود و با شد دیگری راضی نشده پس ابوبکر بیقین از امر بخروج خارج بود سیوم آنکه اگر بالفرض
ابوبکر هم در آن امر داخل باشد امر بامامة در حق او ناسخ است امر بخروج را چهارم آنکه در آن حدیث
امر بتجهیز جیش است نه بخروج در لشکر و تجهیز جیش عبارتست از آنکه خود به لشکر رود یا دیگران را
بر آن قایم کند و آنچه لشکریان بدان محتاج باشند آنرا سرانجام کند و شک نیست که ابوبکر رضی الله عنه
بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجهیز جیش اسامه کرده دوم آنکه ابوبکر گفته لی شیطان
یعتریني فان استقمت فاعینوني وان زغت فقوموني و هرکه شیطان او را فریب دهد
و او کج کند او قابل امامة نیست جواب بچند وجه است یکی آنکه این اثر باطل است لا اصل له و روایة
صحیح از ابی بکر آنست که گفت مر عمر را وقت موت خود والله ما نمت فحلمت و ما شبهت
فتوهمت واني لعلی السبیل فما زغت ولم آل جهدا واني اوصیك بتقوی الله
دوم آنکه اگر این اثر ثابت شود خلل در امامة نمیکند که عصمة در امام شرط نیست و امیر المؤمنین علی رضی
نیز چنین کلام با صحاب خود گفته چنانچه از نهج البلاغة بالاغه مذکور شده و نیز در نهج البلاغة آورده که خود
از کلمات امیر المؤمنین که اکثر بدان دعا میکرد آنکه اللهم اغفر لي ما تقربت الیك بلساني
ثم خالفه قلبي سیوم آنکه خطرات شیطان مخل در عصمة انبیا هم نیست چه جای اولیاء قال الله تعالی

وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبي الا اذا تمنى القى الشيطان في امنيته فينسخ الله ما يلقي
الشيطان الآية وقال الله تعالى فدلهما بغرور فوسوس لهما الشيطان چهارم آنکه این کلام بر
هضم نفس است زیرا که اکابر دین مروی گشته و دلالت بر وقوع آن ندارد و چون از صمیم قلب بنا بر هضم نفس و امتثال
قوله تعالى لا تزكوا انفسكم صادر شده پس آنرا کاذب نمیگویند بلکه از قبیل لا یؤاخذکم الله باللغو
في ایمانکم است قال یوسف الصدیق وما ابرئ نفسي ان النفس لامارة بالسوء وعلی بن الحسین
در دعای خود میگفت قد ملك الشيطان عناني في سوء الظن وضعف اليقين واني اشكو سوء
مجاورته لي وطاعة نفسي له پنجم آنکه قول ابی بکر شرطیه است صدق آن مقتضی صدق طرفین نیست چنانچه
قوله تعالى قل ان كان للرحمن ولد فانا اول العابدين بخلاف قول زین العابدین که قضیه حملیه است
سیوم آنکه از عمر بن الخطاب مرویست که گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المؤمنین من شرها
فمن عاد الی مثلها فاقتلوه میگویند که این صریح است در آنکه خلافة ابی بکر مبنی بر اصل نیست پس امام برحق نباشد
جواب سنی از این حدیث آنست که خلافة ابی بکر بغتة بی تامل و تردد واقع شده چندان رد و بدل و تردد
در آن واقع نشده برای ظهور براهین صحت آن کسیکه کما قال علیه السلام اذا بویع الخلیفتان
فاقتلوا الآخر منهما ومراد آن نیست که این بیعة صحیح نیست وجه احتمال این مراد است که عمر و ابو عبیده
بحضور مهاجرین و انصار گفتند ابو بکر خیرنا و سیدنا ولیس بیننا من هو افضل منه و کسی انکار این
قول نکرده و اضافه شر بسوی بیعة از قبیل اضافة فعل است بسوی زمان کما فی قوله تعالی بل مکر اللیل
والنهار پس معنی وقی الله المؤمنین من شرها من شر وقتها است یعنی حق تعالی مسلمانان را سبب بیعت
کردن با ابی بکر از شر وقت آن نگاهداشت یعنی اگر بیعة نکردندی در آن وقت شر شیوع می آمد چهارم آنکه از ابی بکر مرویست
که گفت لست بخیرکم و علی فیکم میگویند اگر این اثر صادق است پس وی قابل امامت نیست و اگر کاذب
است کاذب قابل امامت نیست جواب بدو وجه است یکی آنکه این اثر نزد اهل سنت ثابت نیست دوم آنکه اگر
صحیح شود محمول است بر هضم نفس و همچنین کلام شیعه از ائمه روایت کرده اند در صحیفه کامله از علی بن الحسین که میگفت
در دعای خود انا الذی افنت الذنوب عمری این صادق است یا کاذب با هر که تحمل در امامت باشد

والجواب

والجواب الجواب پنجم آنکه مرویست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر را برای ادای سوره برائت در سال نهم
از هجرت بلکه فرستاد پس او را عزل فرمود و علی را برای ادای سوره برائت فرستاد و هر که برای ادای یک سوره
صالح نباشد برای امامت که متضمن ادای جمیع احکام است چگونه صالح باشد جواب این بچند وجه است یکی آنکه قول
باطل است که ابوبکر را عزل فرموده حق آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر را امیر حج کرده فرستاده بود و نیز علی را
برای ادای سوره براة فرستاد چرا که عادت عرب بود که در انقضاء عهد و بستن عهد والی مر خود متصدی شود یا کسی از
اهلبیت او و کذا ذکره البخاری فی صحیحه و نیز برای آن علی را فرستاد که اول سورة براة بعد خروج ابی بکر نازل
شده بود پس عزل ابی بکر ثابت نشده دوم آنکه اگر بالفرض عزل ابی بکر ثابت شود عزل برای مصلحتی قدح
در عدالت و استحقاق امامت نمیکند و موجب طعن نیست چنانچه علی رض عمرو بن سلمه مخزومی ربیب پیغمبر علیه السلام را
از ولایت بحرین تغییر کرد و نعمان بن عجلان زرقی را امیر کرد حالانکه عمرو افضل بود از زرقی حسبا و نسبا و قد
احسن الولایة و ادی الامانة چنانچه خود در کتاب بسوی عمرو نوشته احسنت الولایة و ادیت الامانة
فاقبل غیر ظنین ولا ملوم ولا متهم سیوم آنکه اگر ابوبکر قابل ادای رسالت نبود چگونه او را پیغمبر صلعم
والی حج و ادی پس این سخن نمیگوید مگر کسی که از طعن پیغمبر صلی الله علیه وسلم باک ندارد ششم آنکه ابوبکر
سارق را دست چپ قطع کرد و ندانست که قطع نمی شاید جواب آنست که نزد اهل سنت ثابت نشده که ابوبکر سارق
اولی قطع دست چپ کرده باشد بلکه از حدیث حارث بن حاطب نسائی و طبرانی و حاکم روایة کرده اند که در سرقه
سوم قطع دست چپ نمود و قال الحاکم صحیح الاسناد و همچنین مالک در موطا از عبد الرحمن بن قاسم عن ابیه روایة کرده
که سارق مقطوع الید والرجل بود لهذا ابوبکر بقطع دست چپ امر فرمود و آنچه ابوبکر امر فرموده سنت است از رسول صلعم
نیز مرویست روی عن ابی سلمة عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی السارق ان
سرق فاقطعوا رجله ثم ان سرق فاقطعوا یده ثم ان سرق فاقطعوا رجله همین مذهب قتاده
و مالک و شافعی و اسحق ابن راهویه است و مذهب ابو حنیفه و احمد اینست که بعد قطع ید یمنی و رجل یسری در سرقه ثالثه قطع
نباید کرد و حبس باید کرد و این مرویست از علی رض انه قال انی لاستحیی من الله ان لا یکون له یدا یاکل
منها و یستنجی منها و بنظر بر قواعد اصول قول ابی بکر راجح است چرا که استحسان عقلی در مقابله نص

وقوله تعالی لا تاخذکم بهما رافة فی دین الله مانع از آن است وقوله تعالی السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما عام است باطلاق سارق بر مقطوع الید الیمنی می آید و محل قطع احد الیدین باقیست پس نظر بر ظاهر نص میخواهد که در سرقه دویم قطع دست چپ کرده شود لیکن آنرا ترک کرده شد باجماع بنا بر حدیث ابوهریره پس حکم کرده شود بقطع یسری در سرقه ثالثه بنص کتاب سیوم والله اعلم ثم انه اگر فرض کرده شود که ابوبکر در سرقه اولی قطع دست چپ نموده گفته شود که ابوبکر آیه قطع را مطلق داشته شامل هر دست راست و دست چپ او خیار در آن امام را فهمیده و قطع پیغمبر علیه السلام دست راست سارق محمول بر اتفاق دانسته پس بروی اعتراضی نیست و اجماع که بر قطع دست راست سارق در سرقه اولی منعقد گشته بعد ابی بکر منعقد شده پس بروی حجه نیست هفتم آنکه ابوبکر شخصی را که عمل قوم لوط کرده بود باتش سوخته حالانکه پیغمبر صلعم از تعذیب بنار نهی فرموده جواب این بچند وجه است یکی آنکه در باب نهی از تعذیب بنار حدیثی از ابی ذر باسناد صحیح روایه کرده شده شاید این حدیث اصلا بایشان نرسیده باشد و در این باب حدیثی صحیح یا حسن روی نیست و بر تقدیر صحة حدیث شاید که این حدیث به ابی بکر نرسیده بود چنانچه لا نورث بفاطمه نرسیده بود یا آنکه او را مخصص یا ناسخ رسیده باشد یا نهی را تنزیهی دانسته باشد دویم آنکه این اثر دلالت ندارد که ابوبکر زنده را باتش سوخته بلکه سوید بن غفله روایه کرده که حکم کرد آنکه گردن زده باتش سوزند و از امامیه مرتضی نیز باین معنی اعتراف کرده سیوم آنکه حکم باحراق لوطی از امیر المومنین علی رضی الله عنه هم بروایت امامیه ثابت شده مرتضی در تنزیه الانبیاء والائمه نوشته ان علیا احرق رجلا اتی غلاما فی دبره چهارم آنکه ابوبکر رضی الله عنه امر باحراق لوطی بمشوره علی رضی الله عنه کرده اخرج البیهقی فی الشعب وابن ابی الدنیا باسناد جید عن محمد بن المنکدر والواقدی فی کتاب الردة ان ابابکر لما استشار الصحابة فی عذاب اللوطی قال علی اری ان یحرق بالنار واجتمع رای الصحابة علی ذلک فامر به ابوبکر فاحرقه بالنار پس این طعن در حق ابی بکر طعن است در حق علی فالجواب الجواب هشتم آنکه ابوبکر را در مسئله میراث جده جواب نیامد تا آنکه مغیره بن شعبه و محمد بن مسلمه او را خبر دادند نهم آنکه در مسئله کلاله توقف نموده و او را جواب نیامد جواب این هر دو طعن آنست که عدم علم بجمیع احکام [illegible]

سب ایشان مسئلة فقال لا علم لی بها و درین قصه منقصت ابی بکر است معاذ ان بجای طعن ذکر میکنند
عادت شیخین بود که در هر مسئله که پیش می آمد تفحص احادیث میکردند و اگر نمی یافتند مشاورت با اصحاب رسول
الله صلعم میکردند تا آنکه اجماع منعقد میشد و حکم شان بر خطا نمی شد لهذا اکثر اجماعات در وقت شیخین منعقد
شده و اصل سوم از اصول دین که موجب علم قطعی است مردم را بدست آمده و سد باب اختلاف گشت جزاهما الله عن
الامة خیر الجزاء دهم آنکه ابو بکر فاطمه را میراث پدرش نداد و گفت فاطمه را یا ابن ابی قحافه ترث اباک
ولا ارث ابی و حجه گرفت بخبر واحد که خود بروایة آن منفرد بود و قال قال رسول الله صلعم نحن معاشر
الانبیاء لا نرث ولا نورث ما ترکناه صدقة و این حدیث مخالف قوله تعالی است یوصیکم الله فی
اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین که این آیه عام است شامل است پیغمبر و غیر پیغمبر را و قوله تعالی و ورث
سلیمان داود و قوله تعالی در قصه زکریا هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب جواب
اگر بروایة این حدیث ابو بکر منفرد بودی تا هم این حدیث در حق ابی بکر حدیث احاد گفتن حمق است چرا که حدیث
را احاد آنرا میگویند که راوی این حدیث از پیغمبر صلی الله علیه وسلم احاد باشند و بدرجه تواتر نرسیده باشند
اما حدیثی که کسی بگوش خود از زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنیده باشد این حدیث از خبر متواتر
قوی تر است چنانچه سابق بتحقیق الحق ذکر یافته این حدیث در حق ابی بکر قطعی است گو در حق غیر او ظنی باشد
و حال آنکه ثابت است که ابو بکر منفرد نیست بروایة این حدیث بلکه جماعتی از صحابه مثل حذیفه بن الیمان و زبیر بن العوام
و ابو الدرداء و عائشه و ابو هریره نیز این حدیث را روایة کرده اند و بخاری از مالک بن اوس نصری روایة کرده
که عمر بن الخطاب بحضور جماعتی از صحابه که علی و عباس و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن العوام
و سعد بن ابی وقاص درانجا حاضر بودند گفت انشدکم بالله الذی باذنه تقوم السماء والارض اتعلمون
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا نورث ما ترکناه صدقة یرید بذلک نفسه صحابه جواب دادند
اللهم نعم پس عمر رو بسوی علی و عباس آورد و گفت انشدکما بالله هل تعلمان ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال ذلک هر دو جواب دادند اللهم نعم قد قال ذلک پس عمر گفت پس حالا من سخن می کنم با شما ازین
امر بدرستیکه الله تعالی خاص کرد رسول خود را ازین مال فی بچیزی که نداد آنچیز بدیگری و بعد آیت خواند

ما افاء الله علی رسوله منهم الی قوله قدیر پس بود آن مال فیء خالص برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم
و بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم آن مال فیء را خود تنها نگاه نداشته و خاص برای نفس خود اختیار نفرموده بلکه
شما همه را داده و در میان شما قسمت نموده تا آنکه این مال یعنی بنی نضیر باقی ماند پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم
از این مال نفقه یکساله به اهل خود میداد و آنچه باقی میماند آن را در محل مال خدا میگردانید همچنین تا حیات خود رسول الله
صلی الله علیه وسلم عمل میآورد و قسم میدهم شما همه را بخدا آیا میدانید که پیغمبر خدا همچنین میکرد آن هر دو گفتند نعم
عمر گفت پس وفات داد الله تعالی نبی خود را پس گفت ابوبکر من ولی رسول خدا صلی الله علیه وسلم هستم پس
قبض کرد او را ابوبکر پس عمل کرد در آن بدانچه رسول صلی الله علیه وسلم عمل میکرد و خدا میداند که ابوبکر راست گو و
نیکوکار و بار شد و تابع حق بود روایت کرده ابوداود از مالک بن اوس روایت کرده که گفت که بود از آنچه حجت گرفته بود
بدان عمر آنکه فرمود که بود برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم سه صفایا یکی بنی نضیر دوم خیبر سوم فدک
پس بنی نضیر را حبس کرده بود برای حوائج خود که پیش آید و فدک را بند کرده بود برای ابناء سبیل یعنی
مسافران و خیبر را سه حصه کرده بود دو حصه در میان مسلمانان قسمت فرموده بود و یک حصه نفقه اهل خود
از آن میداد و آنچه فاضل میشد آن را بفقراء مهاجرین میداد و ازین روایات ظاهر شد که نزد صدیق اکبر نفقه متعلق
میراث آمده بود و در جواب بحدیث لا نورث ذکر فرموده و نزد فاروق قصه بنی نضیر آمده بود و در جواب آن
تمسک نمود بکتاب و سنت و معقول اما الکتاب پس قوله تعالی فلله وللرسول الآیة بعد از آن فرمود للفقراء
المهاجرین الآیة والذین تبوؤا الدار والایمان الآیة والذین جاؤا من بعدهم الآیة پس از مجا
دانسته شد که اختصاص رسول الله صلی الله علیه وسلم من حیث کونه خلیفة الله هست متولی است تصرف را
نه از جهت ملک رقبه چرا که کلمه للفقراء قرینه است بران و اما سنت پس قول و فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم
و اما معقول پس بیان نمود که تصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم تصرف مالکانه نبود بلکه مثل تصرف متولی
بود در بیت المال پس از جواب عمر رضی الله عنه دو جواب ظاهر شد یکی آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
مال فیء برای نفس خود اختیار نفرموده بلکه محل مال الله یعنی بیت المال داشته از پی مالکیت رقبه
تا ثابت نمی شود که موجب ارث باشد دوم آنکه بر تقدیر مالکیت رقبه اعتبار آن کسی وارث نمی شود و درین قول دوم

از جماعه صحابه حاضران مجلس استشهاد نموده وقسم بخدا داده آنهم علی و عباس نیز شهادت بدان دادند
چنانچه روایات اینهمه اصحاب که مذکور شدند با جمعی دیگر در مسانید شان موجود است پس اینحدیث
در حق مادم هم بدرجه تواتر رسیده و امامیه نیز موید اینحدیث در صحاح خود روایت کرده اند چون محمد بن یعقوب
الرازی در کافی از ابی البختری از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق روایت کرده که گفت العلماء
ورثة الانبیاء وذلک ان الانبیاء لم یورثوا درهما ولا دینارا وانما اورثوا احادیث من احادیثهم
فمن اخذ بشیء منها فقد اخذ بحظ وافر ؛ وکلمه انما نزد امامیه موضوع است برای حصر و تخصیص کتاب
بخبر واحد جائز است نزد اکثر اهل سنت و جمهور امامیه و غیر اینها از شیعه نص علیه فی شرح مبادی الاصول
للحلی تلمیذه وغیره من الاصولیین و نیز اکثر ائمه یعنی ورثه را میراث نداوند از بعض ترکه میت مانند سیف و مصحف
و غیر آن و احتجاج کرده بخبر واحد که خود بروایه ان منفرد است و دعوی عصمة باطلست تا ثابت شد و در کریمه ورث
سلیمان داود و کریمه یرثنی ویرث من آل یعقوب مراد وراثة علم و نبوة است نه وراثة مال روی الکلینی عن
ابی عبد الله ان سلیمان ورث داود وان محمدا ورث سلیمان و اگر میراث مال مراد بودی
سلیمان بمیراث داود مخصص نبودی چراکه داود را چند پسر و دختر بود که ذاروا الکلینی و یحیی را از ذکریا
ممکن نیست که میراث مال بگیرد لیکن از آل یعقوب تنها چگونه میراث مال متصور است و سیاق **قوله تعالی**
و ورث سلیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر برهمین دلالة دارد که مراد میراث علم
است و مقرر داشتن امهات مؤمنین بر حجرات از جهت آن بود که آن حجرات ملک آنها بود و آن حضرت
صلی الله علیه وسلم در حیوة آنها را مالک ساخته بود چنانچه **قوله تعالی** وقرن فی بیوتکن اضافه بیوت
بآنها بر آن دلالة دارد و نیز حکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم از حکم سائر ناس جدا است بعد وفات مرد نکاحش منفسخ
میشود و لهذا زنش را بعد انقضاء عدة نکاح با شوهر دیگر جائز است بخلاف پیغمبر صلی الله علیه وسلم که نکاحش بعد
وفات فسخ نشده قال الله تعالی ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا پس نفقه و سکنی برای
امهات مؤمنین از بیت المال واجب بود و حفظ ستر پیغمبر صلعم که ابوبکر مر علی را داده پیغمبر صلی الله علیه
وسلم بدان وصیت کرده بود نه از جهة میراث که علی رض وارث پیغمبر نبود پس در قول و فعل ابی بکر

اختلاف نیست یازدهم آنکه ابوبکر فاطمه را فدک نداد و فاطمه دعوی کرده بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدک
مرا بخشیده است پس ابوبکر فاطمه را با وجود عصمت تصدیق نکرد پس فاطمه علی را و ام ایمن را شهود آورد و شهادت
آنها را رد کرد پس فاطمه غضبناک شد و پیغمبر علیه السلام فرموده فاطمة بضعة منی من اغضبها فقد اغضبنی
جواب قصهٔ دعوی کردن فاطمه علیها السلام هبه فدک را و گواهی دادن علی و ام ایمن یا حسنین و ام ایمن
باطل محض است هیچ روایتی با این تصحیح نشده کذا قال الشیخ ولی الله قدس سره فی قرة العینین وعند ابی داود
عن المغیرة بن شعبة ان عمر بن عبد العزیز جمع بنی مروان حین استخلف فقال ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کانت له فدک فکان ینفق منها ویعود منها علی صغیر بنی هاشم ویزوج منها
ایمهم وان فاطمة سألته ان یجعلها لها فابی فکانت کذلک فی حیاة رسول الله صلی الله علیه وسلم
حتی مضی لسبیله فلما ان ولی ابوبکر عمل فیها بما عمل رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی مضی لسبیله
فلما ان ولی عمر بن الخطاب عمل فیها بمثل ما عملا حتی مضی لسبیله ثم اقطعها مروان ثم صارت
لعمر بن عبد العزیز فرأیت امرا منعه رسول الله صلی الله علیه وسلم فاطمة لیس لی بحق وانی اشهدکم
انی رددتها علی ما کانت یعنی علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم وابی بکر وعمر
این حدیث صحیح صریح است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فدک فاطمه را نبخشیده بود بلکه دلالت دارد
بر آنکه فدک مملوک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و تصرفات او در آن مثل تصرف متولی بود در بیت المال
چرا که این چنین مرد کریم بعد سوال چنین فرزند عزیز از بخشیدن آن اگر مملوک او می بود ابا نمی فرمود
و بر تقدیر تسلیم صحت قصه گوییم که ابوبکر بر قول مدعی اگرچه معصوم باشد درحالی که عصمت نزد اهل سنت
ثابت نمیشود و بر شهادت یک مرد و یک زن اگر حکم نکرد عمل کرد بر کتاب الله تعالی فاستشهدوا
شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان پس این حکم اشتهاد شامل
است معصوم و غیر معصوم را و عمل کرد بر سنت رسول صلی الله علیه وسلم که هبه بدون قبض تمام نمی شود
و بالکل موهوب له در قبض نیامد و شک نیست که فدک باتفاق موافق و مخالف تا روز وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تصرف آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود و در قبض فاطمه علیها السلام نیامده بود و لهذا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در خلافت خود

هم باولاد فاطمه بداده ونیز علماء امامیه مانند صاحب منهاج السالکین وغیره وعلماء زیدیه ذکر کرده اند که هرگاه
فاطمه غضب نمود از ابوبکر هجره نمود وبعد ازان در امر فدک سخن نکرد واین امر نزد ابی بکر گران آمد پس خواست
ابی بکر استرضای فاطمه را پس آمد نزد فاطمه وگفت فاطمه را راست گفتی ای دختر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آنچه
دعوی کردی لیکن من دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم که قوت میداد شمارا ازان بعد ازان آنچه باقی میماند
قسمت میکرد آنرا در فقراء ومساکین وابن السبیل پس فاطمه گفت بکن تو در آن آنچه میکرد پدر من رسول خدا
صلی الله علیه وسلم پس گفت ابوبکر ترا قسم بخدا هر آئینه بکنم آنچه میکرد پدر تو فاطمه گفت والله لتفعلن فقال
والله لافعلن ذلک پس گفت ابوبکر اللهم اشهد پس راضی شد فاطمه وبود ابوبکر که میداد ازان
قوت آنها وقسمت میکرد باقی را در فقراء ومساکین وابن السبیل وابن مطهر حلی در منهج الکرامة نوشته
انه لما وعظت فاطمة ابا بکر فی فدک کتب لها کتابا وردها علیها پس ازین روایات که علماء
امامیه روایت کرده اند ظاهر شد که ناخوشی فاطمه با ابی بکر رضی الله عنهما باقی نمانده ورضامندی حاصل
شده وبر تقدیریکه فاطمه راضی نشده وغضب او تا وقت مرگ باقی مانده باشد پس اعتراض بر ابی بکر لازم نمی آید
و وعید من اغضبها فقد اغضبنی با بوبکر شامل نمیتواند شد چرا که مراد از اغضاب در قوله من اغضبها
فقد اغضبنی آنست که از شخصی قولی یا فعلی بر هوای نفس خود صادر شود که قصد فاعل ازان ایذاء واغضاب
فاطمه باشد نه آنکه از شخصی قولی یا فعلی بامر شارع صادر شود که فاطمه دران بغضب آید چرا که این قول وفعل
چون بامر شارع شده منسوب میشود بسوی شارع نمی بینی که حقتعالی میفرماید فمن یقتل مؤمنا
متعمدا فجزاؤه جهنم وباوجود این اگر امیری مسلمانی را در حد یا قصاص بکشد داخل این وعید نمیگردد
پس در قصه طلب میراث یا دعوی هبه آنچه مروی گشته که غضبت یعنی فاطمه ولم تتکلم ازان اعتراضی
بر ابی بکر لازم نمی آید بلکه اعتراض بر فاطمه زهرا لازم می آید مسلمانان اهل سنت وجماعت را ازان جواب
می باید داد وآن اعتراض آنست که حقتعالی میفرماید ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله
امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم ونیز میفرماید جل وعلا فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم
ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما پس در صورتیکه ابوبکر در منع میراث بقول پیغمبر علیه السلام

لا نورث احتجاج کرد یا در دعوی هبه بحکم قوله تعالی فاستشهدوا شهیدین من رجالکم فان
لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان از فاطمه طلب شهود نمود و کمتر از نصاب شهادت را رد کرد و باتباع
نصوص کتاب و سنت موافق مرتضی فاطمه حکم نکرد فاطمه در غضب چرا آمد و ناخوش چرا شد که منافیست
قوله تعالی ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما را بعضی علما ازین اشکال
جواب داده اند که فاطمه البشر بود نفسی داشت و صفات نفس گاهی ظاهر میشود بی اختیار و تکلیف متوجه
نمیشود مگر بقدر طاقت و اختیار و حکم ابوبکر هرچند موافق بشرع بود لیکن چون مخالف طبع فاطمه افتاد
بی اختیار بغضب آمد و ناخوش شد و اینجواب نزد فقیر ضعیف است که از چنین نفوس مطمئنه مزکی ظهور صفات
نفسانی مستبعد است و در حقیقت این جواب نیست بلکه تسلیم است ظهور صفات نفسانی که محل جدا از نماست
و جواب نزد فقیر آنست که در صحیح بخاری در قصه طلب میراث باین عبارت واقع شده است فوجدت و
لم تتکلم حتی ماتت و وجدت لفظی است مشترک در چند معنی بمعنی غضبت و ندمت و غممت آمده کذا فی
نهایة الجزری و اینجا وجدت را اصل راوی بمعنی ندمت یا بمعنی غممت استعمال کرده بعضی رواة فروع
که روایت حدیث بالمعنی کردند وجدت را بمعنی غضبت فهمیدند همان قسم یاد داشته و لفظ غضبت روایت
کردند یعنی اینحدیث در حقیقه اینست که چون فاطمه جواب ابوبکر شنید و باستماع حدیث پیغمبر دریافت کرد
که سوال میراث خلاف شرع واقع شد ندامت کشید و بر سوال کردن خود میراث را غمگین شد که این
فعل چرا ازمن ظهور نمود و در مصنوعات معنی لم تتکلم حتی ماتت اینست که در باب طلب میراث باز
سخن نکرده بود تا که مرد **سوال** فاطمه طلب میراث موافق نص قران کرده بود و از حدیث لا نورث اطلاع
و بعد اطلاع بر حدیث دست از طلب میراث باز داشت و تا زندگی طلب میراث نکرد پس ندانسته
و علم از چه چیز شد **جواب** فی الواقع در مقدمات فاطمه زهرا معصیتی صدور نیافته لیکن حال اخص
خواص آنست که اگر از آنها قولی یا فعلی صادر شود گو از سهو یا نسیان صدور یافته باشد و آنها در ان
معذور باشند چنانچه اکل شجره از آدم بنابر نسیان صادر شده لقوله تعالی فنسی ولم نجد له عزما
یعنی آدم فراموش کرد و بر ان اکل شجره عزم نداشت و چنانچه سوال نوح علیه السلام برای نجات

پسر خود که کافر بود بنا بر وعدهٔ الهی نجات اهل داده بود حیث قال رب ان ابنی من اهلی وان وعدک
الحق وانت احکم الحاکمین و چنانچه اخذ فدیه از اساری بدر که از سرور پیغمبران بظهور آمده بنا بر حکم الهی
که موجب اباحت اخذ فدیه بود چنانچه حق تعالی میفرماید ولولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب
عظیم و این بزرگان از افعال عاصی نبودند معذور بودند لیکن چون ظاهر شد که این قول یا فعل خلاف امر
الهی واقع شد اخص خواص آن فعل را در رنگ معصیت دانسته استغفار میکنند و ندامت می کشند و بر صدور
آن غم می خورند چنانچه آدم گفت ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین
و نوح گفت رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم وان لا تغفر لی وترحمنی اکن من الخاسرین
و سرور پیغمبران در این قضیه بسیار غم خورد و بگریست و فرمود اگر عذاب نازل میشد نجات نمی یافت از آن بجز عمر
چرا که او مشوره داده بود بقتل اساری والله اعلم لهذا گفته اند حسنات الابرار سیئات المقربین شعر
کار پاکان را قیاس از خود مگیر ۞ گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر ۞ شیر آن باشد که آدم می خورد ۞ شیر آن
باشد که آدم را خورد

فصل ثانی

در جواب مطاعن فاروق اعظم خلیفه ثانی امیر المومنین عمر بن الخطاب
رضی الله عنه و آن یازده می آرند یکی آنکه بخاری و مسلم از ابن عباس روایت کرده اند که اشتد برسول
الله صلی الله علیه وسلم وجعه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ائتونی بکتف اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده
ابدا فتنازعوا ولا ینبغی عند نبی تنازع فقالوا ما شانه اهجر استفهموه فذهبوا یردون علیه
فقال دعونی فالذی انا فیه خیر مما تدعونی الیه و اوصاهم بثلث فقال اخرجوا المشرکین
من جزیرة العرب واجیزوا الوفد بنحو ما کنت اجیزهم وسکت عن الثالثة او قال فنسیتها وفی
روایة وفی البیت رجال منهم عمر بن الخطاب فقال قد غلب علیه الوجع وعندکم القرآن حسبکم کتاب
الله وجه طعن آن است که آن ملعونان میگویند که عمر منع کرد قول آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ورد کرد وحی را
چرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ورد وحی کفر است ۞
وقال الله تعالی ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون ونیز ترک ادب است که گفت
قد غلب علیه الوجع و نیز در قول قائل اهجر استفهموه نسبت هذیان است بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم

که منافی عصمة است و از انکار عصمة انکار نبوة لازم می آید همچنین خرافات که مستقر خانه عنکبوت
میگویند جواب از اول آنست که چون آیة وشاورهم فی الامر نازل شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در باب کیفیة اظهار وحی و طرق مجاهده با کفار و آنچه وحی دران فرود نیامده بود مشاورة میفرمود و همه
صحابه بعرض مشورة مامور بودند خصوصا در حق شیخین که در حق آنها حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده
وزیرای من اهل الارض ابوبکر و عمر اخرجه الترمذی و فرموده لا غنی بی منهما انهما من
الدین کالسمع والبصر اخرجه الحاکم یعنی مرا از ابی بکر و عمر استغنا نیست که اینهارا از خود جدا کنم تا فاق
برای تعلیم سنن و فرایض بفرستم پیش ایشان همیشه عرض مشورة میکردند و اکثر وحی موافق رای
ایشان فرود می آمد چنانچه قصه اساری بدر و قصه حجاب و قصه منع کردن از نماز بر جنازه منافق
و مانند آن مشهور است پس توقف فاروق در استعداد اسباب کتابت گویا مشورة دادن است
بآنکه ترک کتابت لایق تر است و آنحضرت رای فاروق را در نیاده قبول فرموده و لهذا بقیه
یوم پنجشنبه و تمام روز جمعه و شنبه و یکشنبه و اول روز دوشنبه که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم زنده بود باز متعرض کتابت نشد چنانچه در قصه بشارت من قال لا اله الا الله دخل
الجنة رای فاروق پسند فرموده ابوهریره را از ندا بآن منع فرموده بود و ازینجا معلوم شد که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بکتابت از حق تعالی مامور نبود اگر مامور می بود بتاکید بلیغ باحضار قرطاس و دوات
امر میفرمود و منع کنندگان را زجر میفرمود چنانچه عایشه و حفصه را در باب امامة عمر برای نماز زجر فرموده
و بتاکید گفت مروا ابابکر لیصل بالناس و هر که در تبلیغ امر الهی تساهل نفرمود که مخالف عصمة و مستلزم
عدم امتثال قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس و قوله تعالی ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
علمه شدید القوی یعنی جبرئیل مراد از ان هست که ما ینطق القران عن الهوی ان هو یعنی القران
الا وحی یوحی عام نیست جمیع منطوق آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و الا لازم آید که علمه شدید القوی
بر جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه وسلم صادق آید و لیس فلیس و اگر جمیع منطوق آنحضرت

صلی الله علیه وسلم وحی بودی فقوله تعالی لم اذنت لهم وقوله تعالی لم تحرم ما احل الله لک
نازل نمیشد واما سیوم قایل میشدند بدانکه جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحی نبود بکبار روایت
کرده اند از محمد بن الحنفیه از امیر المومنین که فرمود لقد کان کثر الناس علی ماریة القبطیة ام
ابراهیم بن النبی صلی الله علیه وسلم فی ابن عم لها قبطی کان یزورها ویختلف الیها فقال لی النبی
صلی الله علیه وسلم خذ هذا السیف وانطلق فان وجدته عندها فاقتله فلما اقبلت نحوه
علم انی اریده اتی نخلة فرقی علیها ثم رمی بنفسه علی قفاه وشغر رجلیه فاذا به اجب امسح
ماله ما للرجال لا قلیل ولا کثیر قال فغمدت السیف ورجعت الی النبی صلی الله علیه وسلم
فاخبرته فقال الحمد لله الذی یصرف عنا الرجس اهل البیت کذا ذکره الشریف المرتضی فی کتاب
الدرر والغرر پس اگر جمیع ما ینطق به النبی صلی الله علیه وسلم وحی بودی علی را برای قتل قبطی نفرستادی
و مراجعه قول نبی صلی الله علیه وسلم در مقام مشاورت معصیت نیست بلکه ماموربه است چنانچه نبی صلی الله علیه
وسلم در شب معراج نه بار باشارهٔ موسی بعد امر الهی به پنجاه نماز مراجعه کرد و موسی علیه السلام بعد امر الهی
ان ائت القوم الظالمین قوم فرعون الا یتقون مراجعه کرد و گفت انی اخاف ان یکذبون الی قوله فاخاف
ان یقتلون پس مراجعه عمر چرا رد وحی باشد و قول عمر قد غلبه الوجع محل اشکال نیست چرا که غلبه وجع
امری است بمقتضای بشریت انبیا و غیرشان درین برابر اند پس درین ترک ادب نیست بلکه
است و قول قایل اهجر استفهموه محتمل دو معنی است یکی آنکه جمعی که قاصد آوردن قرطاس بودند تقویت
قول خود کردند باین کلمه و استفهام انکاریست یعنی هجر و هذیان بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم محال است پس
آنچه میفرماید چرا نمی کنند دویم آنکه جمعی که متوقف بودند در آوردن قرطاس گفته باشند و معنی هجر در عرف
کلامی است که بسبب ضعف آلات تکلم یا غلبه خشکی زبان خوب نه فهمیده شود پس گفتند بطریق استفهام تقریری
که ما نفهمیدیم مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم باید پرسید تا موافق امر بجا آریم و از روایه صحیح
معلوم نمیشود که قایل اهجر استفهموه عمر بوده باشد و اگر غرض مستشکل آنست که مقصود آنحضرت صلی الله علیه
وسلم کتابت استخلاف مرتضی بود پس باطل است بلکه جایز است که مقصود کتابت بعض استخلاف

باشد روی احمد عن نعیم بن زید عن علی بن ابی طالب قال امر النبی صلی الله علیه وسلم ان اتیه
بطبق یکتب فیه مالا یضل امته من بعده فخشیت ان یفوتنی نفسه قال قلت انی احفظ
واعی قال اوصی بالصلوة والزکوة وما ملکت ایمانکم و اگر مقصود استخلاف بوده باشد البته استخلاف
صدیق بوده باشد بدلیل حدیث عایشه ادعی لی اباک واخاک اکتب لابی بکر کتابا الحدیث
عجب است ازین ملعونان مفتریان که خود بکذب افترا نسبت میکنند بائمه عظام چیزها که در آن مخالفة رسول صلی
الله علیه وسلم و حکم بخلاف ما انزل الله باشد و با اینهمه دعوی عصمت میکنند و دیگر صحابه کرام را بتاویلات
فاسده خود مخالفة رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت کرده تکفیر آنها میکنند ما اضلهم و ما اکفرهم محمد بن بابویه
در امالی و دیلمی در ارشاد القلوب خبری ایراد کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فاطمه را هفت درهم داد و گفت
که علی را بده و بگو که خرید کند برای اهل طعامی که غالب شده بود بر آنها گرسنگی پس فاطمه علی را داد و گفت
که ترا رسول خدا صلی الله علیه وسلم امر کرده است که خرید کن برای ما طعامی پس علی گرفت و برای
خرید طعامی برای اهلبیت از خانه برآمد پس آواز مردی سایل شنید و آن دراهم او را داد و این صریح
است در مخالفة امر پیغمبری که لا ینطق عن الهوی در شان اوست و تصرف در مال غیر بر خلاف اذن
او و تحیق کردنست بر اهل و عیال بی ملاحظه گرسنگی شان و ترک واجب نفقه اهل بفعل مندوب و احتمال بلکه
یقین رضای پیغمبر علیه السلام در فعل عمر و علی نظر به بزرگی آنها منتفی است و روایت میکنند از ائمه
حکم بر خلاف ما انزل الله مثل حل وطی امة غیر باذن مالک حالانکه حقتعالی میفرماید والذین هم
لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی
وراء ذلک فاولئک هم العادون و شک نیست که امة مستعار نه زوجه است و نه ملک یمین و جواز نماز
با پارچه ملوث بخون و بول خمر حالانکه حقتعالی میفرماید وثیابک فطهر و استرقاق اولاد صغار
ذمی که قتل مسلم کرده باشد حالانکه حکم الهی قصاص باشد و تخصیص بعض ورثه ببعض ترکه و نص
دال است بر عموم و روایت می کنند از صادق که نهی کرد از آموختن زن مسئله احتلام و از کاظم نهی از
آموختن خلق اصول دین حالانکه حق تعالی حکم کرده است بتعلیم علوم دوم آنکه قصه احراق

خانه فاطمه کرد جواب این باطل است از مفتریات روافض و کلام روافض در این مقال مختلف است
اکثر میگویند که احراق کرد و بعضی میگویند که قصد احراق کرد پس اگر احراق میکرد یا اسباب احراق جمع
میکرد متواتر می شد و اگر فقط در دل قصد احراق کرده بود پس اطلاع بر آن محال است سیوم آنکه موت آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم انکار کرد و قسم خورد که پیغمبر نمرده است جواب این محل طعن نیست و دلیل بران نیست که عمر را
علم نبود بجواز موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه این قصه دلیل است بر فرط عشق و محبت عمر با پیغمبر صلی الله علیه
وسلم که بسبب موت آن حواس وی باخته و از معلومات خود ذاهل شد چهارم آنکه از مسایل شرعیه علم
نداشت امر کرد برجم زن حامله پس علی گفت انکان لك علیها سبیل فلیس لك علی ما فی بطنها سبیل فقال عمر
لولا علی لهلك عمر و حکم کرد برجم زن مجنونه علی گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول رفع
القلم عن النائم حتی یستیقظ وعن المجنون حتی یعقل وعن الطفل حتی یحتلم و زد پسر خود ابو
شحمه را حد زنا پس صد دره تمام نشده بود تا که مرد پس باقی صد دره بعد موت زده و ندانست که میت غیر
مکلف است قابل زدن حد نیست و ندانست حد شرب خمر را پس معلوم شد که از مسایل اطلاع نداشت
پس امامت او صحیح نیست جواب امر کردن عمر رضی الله عنه برجم حامله موضوع است ثابت نیست و اراده رجم
مجنونه در کتب اهل سنت بدرجه صحت نرسیده و اگر فرضا این هر دو ثابت و صحیح شوند پس محمول است
بر آنکه عمر رضی الله عنه بر حمل و جنون او اطلاع نداشته باشد و واجب است بر امام سوال از حمل چنانچه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم حکم کرد علی را باقامت حد بر زنی که در نفاس بود علی حد قایم نکرد بخوف آنکه بمیرد و ذکر
کرد این سخن را پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت صلعم احسنت دعها حتی ینقطع دمها ثم اقم علیها الحد
فایده محمد بن بابویه قمی روایت کرده در فقه من لا یحضره الفقیه که علی امر میکرد باقامت حد سرقه بر صبی
قبل احتلام این روایت دلالت دارد بر آنکه قصه امر کردن عمر برجم مجنونه و اعتراض کردن علی بر عمر
موضوع است چراکه محال است که علی برخلاف امر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و برخلاف روایت خود حکم
کند بحد سرقه بر هر صبی و اعتراض کند بر حکم کردن عمر برجم یک مجنونه و قصه تمام کردن صد دره بعد موت
ابی شحمه دروغ و باطل است و صحیح آنست که صد دره زده و ابو شحمه زنده ماند و جراحات او بشد و بعد

مرد و حد شرب خمر در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم مقدر نبود کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یجلد فی الخمر بالجرید والنعال وضرب مرة فی شرب الخمر بجریدتین نحو اربعین رواه مسلم
فی صحیحه ثم جلد ابوبکر اربعین ولما افضت نوبة الخلافة الی عمر استشار الصحابة فی الخمر
فقال علی اری ان یجلد ثمانین جلدة واتفق علی ذلک اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ٥
و نزد امامیه نیز همین روایة صحیح است ذکره الحلی فی منهج الکرامة زهی کورچشمی اهل طغیان که عمر را نسبت بکم علمی
کنند و پیغمبر در حق او فرموده ان الله جعل الحق علی لسان عمر وقلبه و علی گفت ما کنا نبعد ان
السکینة تنطق علی لسان عمر و عثمان در حق او میگوید هل استطیع ان اکون مثل لقمان الحکیم و ابن
مسعود میگوید لو وضع علم احیاء العرب فی کفة میزان ووضع علم عمر فی کفة لرجح علم عمر ولقد کانوا یرون
انه ذهب بتسعة اعشار العلم و بر تقدیر صحة قصه ابوشحمه چشم باطل بین شیعیان بطرف قباحت رفت
وازین مذکوری نمود که پسر خود را برای اقامة حد و حصول رضاء الهی کشت و دردین خدا استقامت کرد
طعن ششم آنکه از بسیاری مهر منع کرد و گفت که هرکه مغالات کند در مهر زیاده در بیت المال انداخته شود پس زنی
ستاده گفت حق تعالی بما امید داده و عمر منع میکند قال الله تعالی فان اتیتم احدهن
قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا عمر گفت کل افقه من عمر حتی المخدرات
فی الحجال جواب نهی عمر رضی الله عنه از مغالات در مهر موافق ارشاد آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم بود مغالات در مهر فی الواقع مکروه است روی الخطابی فی غریب
الحدیث ان النبی صلی الله علیه وسلم قال تیاسروا فی الصداق الحدیث و روی
ابن حبان فی صحیحه عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر
النساء ایسرهن صداقا و روی ابن حبان عن عائشة انه صلی الله علیه وسلم
قال من یمن المرأة تسهیل امرها وقلة صداقها و روی احمد والبیهقی *
اعظم النساء برکة ایسرهن صداقا واسناده جید * و تسلیم عمر قول
زن را از جهة آن بود که مغالات مهر مشروع است گو که مکروه است حیثما تحب

آیه بر مشروعیة دلالة دارد ولیکن بر عدم کراهیة دلالة ندارد و حکام را در اکثر امور مباحه که کراهیة داشته
باشند یا دران ترک مصلحت بود منع ازان میرسد پیغمبر صلی الله علیه وسلم زید را از طلاق دادن زینب
منع فرمود و گفت امسك علیك زوجك واتق الله حالانکه طلاق مباح بود و قول عمر بر انداختن زیادة مهر
در بیت المال بنابر سیاسة و مبالغه در منع از مکروه بود و قول عمر کل افقه من عمر حتی المخدرات بنابر تواضع
و هضم نفس بود نه آنکه مقاله زن حق است و مقاله عمر باطل واگر چنین می بود عمر بقول زن از قول خود
رجوع میکرد و تحقیق آنست که عمر در ایام خلافة خود از مغالات مهر همیشه منع میکرد و میگفت ما تزوج رسول
الله صلی الله علیه وسلم ولا زوج بناته باکثر من اربعمائة درهم رواه اصحاب السنن الاربعة
و بر تقدیر تسلیم محل طعن نیست اگر مولی علم و افقه در یک مسئله در جواب خطا کند و طفلی یا زنی جواب
درست دهد بلکه محل مدح است بر انصاف عمر اخرج ابن جریر و ابن المنذر عن محمد بن کعب قال سال
رجل علیا عن مسئلة فقال فیها فقال الرجل لیس هکذا ولکن کذا وکذا قال علی اصبت واخطأت
وفوق کل ذی علم علیم **شعر** پسندید زو شاه مردان جواب * که من بر خطا بودم او بر صواب
ششم آنکه منع کرد اهلبیت از خمس که سهم ذوی القربی بود قال الله تعالی انما غنمتم من شیئ فان
لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل جواب در منع و اعطاء سهم
ذوی القربی روایة از عمر مختلف آمده فقد اخرج ابو داود عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن علی ان ابا بکر
وعمر قسما سهم ذوی القربی واخرج ابو داود ایضا عن جبیر بن مطعم ان عمر کان یعطی ذوی القربی
من خمسهم و هو حدیث صحیح نص علیه الحافظ عبد العظیم المنذری و این روایة مختار شافعی و مالک است
که خمس غنیمت نزد آنها بر پنج سهام قسمت می شود چنانچه در حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حصه رسول امیر راست و چهار حصه چهار صنف است ذوی القربی والیتامی و مساکین و ابن السبیل
و روایتی است از عمر چنانچه معترض گفته و اینرا ابو حنیفه ترجیح داده و اختیار نموده و گفته
که لام در للرسول برای ملک نیست والا واجب گردد تقسیم خمس و زکوة بر وجهی که جمیع افراد فقرا
را رسد و این محال است و کسی بدان قائل نشده بلکه لام برای عاقبت است و بیان مصرف خمس در حنفیه

قوله تعالی انما الصدقات للفقراء و علة برای استحقاق فقرا و مساکین و ابن السبیل حاجة است و برای
رسول صلی الله علیه و سلم کفایة رسول و برای ذوی القربی مناصره و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم حصه ذوی القربی
به بنی هاشم و بنی مطلب داد و بنی نوفل و بنی عبد الشمس را نداد چون بنی نوفل و بنی عبد الشمس عرض کردند
که ما فضیلت بنی هاشم انکار نداریم لمکانک فیهم اما بنی مطلب از تو با ما برابر اند پس وجه ترجیح چیست
آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که بنی هاشم و بنی مطلب در اسلام و جاهلیت همچنین بودند و تشبیک
کرد در اصابع از این حدیث معلوم شد که علة در بنی هاشم و بنی مطلب مناصرة بود و چون بموت رسول صلی
الله علیه و سلم حصه آنسرور ساقط شد حصه مددگاری نیز ساقط شد لزوال علة الاستحقاق پس تقسیم کرده
شود خمس غنیمت در فقرا و مساکین و ابن السبیل و مقدم کرده شود فقرای ذوی القربی را و مساکین آنها
را و ابن السبیل آنها را بر دیگر فقرا و مساکین و ابن السبیل پس ترک عمل بر آیة لازم نمی آید که مقتضای
آیة همین است که عاقبة خمس بذوی القربی و فقرا و مساکین و ابن السبیل باشد بهر فرد آنها رسیدن ضرور
نیست بلکه محال است و عمر هم سهم ذوی القربی از جمیع افراد آنها منع نکرده و همین است محمل روایة جبیر بن
مطعم و مانند آن از عمر و تطبیق بین الروایتین و طعن بر عمر رضی الله عنه لازم نمی آید کما ذکرنا و مذهب
جماعتی از امامیه نیز موافق قول عمر و مذهب ابیحنیفه است و مستند هم ما روی عن الائمة و نیز امیر المومنین
در قسمة خمس غنیمت مخالفة عمر نکرده و در دیگر مسایل موافق رای خود رفته و مخالفة عمر کرده طحاوی
و دار قطنی از محمد بن اسحق روایة کرده اند قال سألت ابا جعفر محمد بن علی بن الحسین ان علی
ابن ابیطالب لما ولی امر الناس کیف صنع فی سهم ذوی القربی قال سلک به والله مسلک
ابی بکر و عمر هفتم آنکه حد زنا بر مغیره قایم نکرد و شاهد را تلقین نمود جواب این کذب و افترا است
و حق آنست آنچه طبری و امام بخاری و ابن جوزی و شمس الدین سبط ابن جوزی در تواریخ خود ها
نقل کرده اند که مغیره امیر بصره بود و مردم آنجا بر وی دعوی زنا کردند با زنی ام جمیل نام و این معنی بعمر
نوشتند عمر مغیره و شهود را بحضور طلب نمود چون حاضر شدند یکی از شهود بر روی مغیره شهادت
داد که دیدم او را در میان دو ران آن زن عمر گفت این شهادت معتبر نیست شهادت بدهی

که دخول کرد با وی مانند دخول میل در مکحله گفت آری چنین دیدم پس شاهد دوم گفت شهادة
مید هم مثل شهادة اول عمر گفت نی شهاده بده آنکه دخول کرد مانند دخول میل در مکحله گفت آری
پس سیوم شاهد شهادت داد مثل شهادة هردو پیشتر شاهد چهارم را طلبید او حاضر نبود چون حاضر شد
از نشستن برای جماع و دیگر مقدمات جماع شهادة داد چون عمر رسید دید ترک المیل فی المکحلة
او گفت ما همچنین ندیدیم پس امر کرد عمر بزدن هر یک از شهود هشتاد هشتاد دره حد قذف پس امتناع
عمر از حد زنا عین صواب بود که نصاب شهادت تمام نشد و تلقین شهود افترا محض است فائده محمد
بن بابویه قمی در فقیه روایت کرده که مردی پیش امیر المومنین آمد و اقرار کرد بسرقه اقرار یکه قطع ید باو
لازم آید پس قطع نکرد امیر المومنین فقیر گوید ظاهر آنست که امیر المومنین را هم آنجا شبه پیدا شده باشد
که موجب دفع حد باشد فان الحد وتندری بالشبهات هشتم آنکه در دین زیاده کرد آنچه نبود
و آن تراویح است امر کرد بدان و اقامه آن بجماعة و خود اعتراف کرده بانکه بدعة است وقد ثبت
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال کل بدعة ضلالة جواب نماز تراویح بدعت نیست
سنت است ثابت شده بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود فرض علیکم صیامه وسننت لکم
قیامه و هم بفعل او و تراویح مانند سائر نوافل نیست بلکه جماعة آن ثابت شده بفعل رسول الله صلی الله علیه
وسلم در سه شب کما رواه ابو داود والترمذی وصححه واحمد والنسائی وابن ماجه عن ابی ذر و عذر بیان
کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ترک مواظبة روی البخاری ومسلم عن عائشة انه صلی الله علیه وسلم
صلی فی المسجد فصلی بصلوته ناس ثم صلی من القابلة فکثر الناس ثم اجتمعوا فی الثالثة
فلم یخرج الیهم فلما اصبح قال قد رایت الذی صنعتم فلم یمنعنی من الخروج الیکم
الا انی خشیت الافتراض علیکم وذلک فی رمضان و چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر علة ترک مواظبة
یعنی خوف افتراض اطلاع داد معلوم شد که نزد زوال این علة مواظبة ضرور است پس سنة بودن ثابت شد
و قول عمر نعمت البدعة هذه از بدعة معنی لغوی اراده کرده یعنی نو پیدا و آن مواظبت بر جماعة و آنچه
ممنوع است بدعة بمعنی شرعی است یعنی احداث در دین چیزی را که اصل آن در کتاب و سنت رسول الله

صلی الله علیه وسلم وسنت خلفاء راشدین واجماع امت ثابت نشود وآنچه سنت خلفا است داخل سنت است
نه بدعت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم
بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور
فان کل بدعة ضلالة اخرجه الترمذی وابن ماجه عن العرباض بن ساریة دلیل است بر آنکه احداث [illegible]
در دین آنچه نبود از آن در دین اصلی ونسبت می کنند آنرا بسوی ائمه مثل تحلیل فرج ونماز غدیر ونماز
نوروز ونماز روز وفات عمر ودادن بعض ولادادن بعض ترکه میگویند که زمین فدک رعی بدختر پیغمبر رسید چنانچه
در کلینی نوشته وهمچنین احداثات بی اصل میکنند وطعن میکنند بر صحابه که قیام سنت از اینها شده ودعوی
آنکه تشریع مفوض بود بسوی ائمه باطل است وانکار ختم نبوة کما مر نهم آنکه حکم کرد در حد زنا بزدن شماخ جواب
اینهم دروغ ومفتری است وبر تقدیر صحت زدن شماخ از دو صورت خالی نیست یا آنکه مجدود تام الاعضا بود
وشماخ درست او را زدند واین موافق سنت پیغمبر است صلعم عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم
ضرب فی الخمر بالجرید والنعال وجلد ابو بکر اربعین رواه البخاری ومسلم پس زدن شماخ
محدوده در حد زنا غیر محصن زده باشد یا آنکه آن شخص ناقص الخلقة بود وزدن شماخ عبارة
از صد شمراخ است دریکبار چون وآن نیز ماخوذ است از سنت عن سعد بن سعد بن عبادة
ان سعد بن عبادة اتی النبی صلی الله علیه وسلم برجل کان فی الحی مخدج سقیم
فوجد علی امة من امائهم یخبث بها فقال النبی صلی الله علیه وسلم خذوا له عثکالا
فیه مائة شمراخ فاضربوه ضربة رواه البغوی فی شرح السنة ومحتمل که زدن شماخ در حد شرب
زده باشد در وقتیکه حد خمر مقدر نبود دهم آنکه متعه نکاح را منع کرد حالانکه در عهد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود پس نسخ کرد حکم خدا را وتحریم نمود ما احل الله جواب متعه نکاح را پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم خود حرام کرده بود مگر آنکه جمعی از صحابه بسبب عدم بلوغ حدیث یا بسبب
تاویل آن اختلاف داشتند عمر رضی الله عنه موافق نهی پیغمبر علیه السلام نهی بلیغ کرد وسعی
فاروق حق واضح شد واجماع انعقاد یافت واختلاف مضمحل گشت ودرین مسئله وامثال آن

مسایل اجماعیه حقی است مر عمر را برائت و منقبتی است عمر را نه مطعن و حرمت متعه مرویست از جماعتی از اصحابه منهم
عمر و علی و ابوهریره و سبرة الجهنی و سلمة بن الاکوع روی مالک و جماعة من المحدثین عن الزهری عن
عبد الله و عن الحسن ابنی محمد بن علی بن ابی طالب عن ابیهما عن علی انه قال امرنی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان انادی بالنهی عن المتعة و تحریمها بعد ان کان امر بها فمن بلغه النهی انکف
عنها و من لم یبلغه النهی کان یقول باباحتها فلما علم ذلک عمر ایام خلافته نهی عنها و بالغ
فی النهی و اخرج مسلم عن سلمة بن الاکوع انه قال رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المتعة یوم اوطاس
ثلثا ثم نهی عنها و انما رخص المضطر من اهل العسکر لا المسافرین کانه کما رخص فی لبس الحریر
لدفع تولد القمل ثم نهاهم نهیا موبدا و اخرج ایضا انه صلی الله علیه وسلم قال قد کنت اذنت لکم
فی الاستمتاع من النساء و انی قد حرم ذلک الی یوم القیامة فمن کان عنده منهن شیء فلیخل سبیلها
ولا تأخذوا مما آتیتموهن شیئا و ابن عباس هم باباحت متعه فتوی نداده بود مگر در حالت اضطرار چنانچه خطابی
از طریق خطابی از سعید بن جبیر روایت کرده گفتم ابن عباس را که مردم از تو فتوی بمتعه روایت می کنند
گفت سبحان الله ما بهذا افتیت و انما هی کالمیتة والدم ولحم الخنزیر لا یحل الا للمضطر
بلکه ابن عباس ازین فتوی هم رجوع کرده و مثل فتوی جمهور بحرمت متعه مطلقا و موبدا حکم کرده **سوال**
حضرت مرتضی نهی از متعه روز خیبر که در سال ششم از هجرت بود روایت کرده و احادیث دیگر دلالت دارد
بر آنکه روز اوطاس که در سال هشتم بود متعه عمل آمده بود پس متعه ناسخ حرمت گشته **جواب** این اشکال
بدو وجه است یکی آنکه تحریم متعه در غزوه اوطاس است فقط نه در غزوه خیبر و راویان قصه غزوه خیبر تحریم
متعه ذکر نکرده اند و تحریم متعه را بغزوه خیبر مورخ نساخته مردم را این گمان از انجا پیدا شده که علی
ذکر تحریم متعه و حمر اهلی در یک حدیث جمع کرده و تحریم حمر اهلی را موقت کرده بغزوه خیبر مردم را گمان پیدا
شد که هر دو تحریم در یک وقت شده باشند و این هم نیست بی دلیل و تحقیق آنست که چون ابن عباس
در تحریم متعه و در تحریم حمر اهلی اختلاف داشت برای الزام او علی رضی الله عنه هر دو تحریم را در یک حدیث
ذکر کرده دوم آنکه متعه دو بار حلال شده و دو بار حرام گشت اول در غزوه خیبر تحلیل و تحریم

آمد دویم در غزوه اوطاس که بعد فتح مکه شده بود تحلیل و تحریم آمده و آخرا تحریم متعه است چنانچه
استدلال علی ابن عباس بران دلالت دارد و اجماع بران منعقد گشته و نیز حجت بر حرمت متعه قوله تعالی
است والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین
فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون چراکه زن متعه از ازواج نیست چنانچه ابو بصیر که از روافض
است در صحیح از صادق روایت کرده انه سال عن المتعة اهی من الاربع قال لا ولا من السبعین
واحکام زوجه از عدة و ایلاء و ظهار و احصان و لعان و ارث هیچ چیز دران ثابت نیست پس نه زوجه است
ونه ملک یمین و نیز اگر زن متعه داخل زوجات بودی احصان بمتعه ثابت شدی لقوله تعالی بعد
ذکر المحرمات واحل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین و متمتع باتفاق
فریقین محصن نیست حجت روافض بر اباحت متعه قوله تعالی است فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن
هن فریضة گفته اند که مراد ازین آیة متعه است نه نکاح بسه وجه یکی آنکه در نکاح بمجرد عقد نصف مهر
لازم میشود و بدخول یا موت تمام مهر و مقتضای این آیة آن است که بی دخول چیزی واجب نشود جواب
ازین وجه آنست که هر چند ازین آیة معلوم میشود که بدخول مهر واجب میشود لیکن ازین معلوم نمیشود که بی دخول
واجب نمیشود بلکه ازین حالت مسکوت عنها است و نصف مهر که پیش از دخول واجب می شود از آیتی
دیگر واجب میشود قال الله تعالی وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة
فنصف ما فرضتم الآیة و نیز به حدیث و اجماع واجب میشود وجه دویم آنکه متعه در شرع حقیقة عقد موقت
را گویند که دران حضور ولی و شهود شرط نیست و در غیر آن مجاز است پس اگر بر غیر متعه حمل کرده شود
لازم آید حمل بمجاز مع امکان الحقیقة جواب ازین وجه آنست که بودن متعه حقیقة شرعیه درین معنی ثابت
لازم آید که بمحض عقد متعه مهر لازم آید و لیس فلیس و حق آنست که مراد از استمتاع درین آیة وطی است
بعقد نکاح صحیح بقرینه منهن که ضمیر راجع است بسوی متزوجات که سابق در تحلیل و تحریم آنها سخن
میرود قال الله تعالی ولا تنکحوا ما نکح اباؤکم الآیات الی قوله تعالی فما استمتعتم به منهن الخ
محصنات چراکه متعه موجب تحصین نیست وجه سوم آنکه در قراءة ابن مسعود فما استمتعتم به منهن الی اجل

نهی واقع شده وابن عباس و ابی بن کعب بن حصین منسوخ ندانسته‌اند جواب این وجه آنکه این سخن باطلست
بهیچ وجه صحیح وثابت نشده و بر تقدیر تسلیم صحت متعه منسوخ است روی الترمذی عن ابن عباس
قال انما المتعة فی اول الاسلام کان الرجل یقدم البلد لیس له بها معرفة فیتزوج المرأة
بقدر ما یری انه مقیم فتحفظ له متاعه وتصلح له شیئه حتی اذا نزلت الآیة الا علی ازواجهم
او ما ملکت ایمانهم قال ابن عباس فکل فرج سواهما فهو حرام باز وهم آنکه عمر از متعه حج منع کرده حالانکه
متعه حج از کتاب وسنت واجماع امت ثابت است قال الله تعالی فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من
الهدی جواب مراد عمر از منع آن نیست که عمره در اشهر حج و بعد از آن حج در همان سال بیک احرام یا احرام
جدید جایز نیست بلکه این جایز است بکتاب وسنت واجماع بلکه مراد عمر از منع منع است از فسخ حج یعنی شخصی
احرام حج بسته در مکه داخل شود و آن حج را فسخ کرده بافعال عمره حلال شود و پس تر حج از سر گیرد و این را
که عمر رضی الله عنه منع کرده موافق نص قرآن منع کرده قال الله تعالی واتموا الحج والعمرة لله چرا که امر
باتمام حج مقتضی نهی است از فسخ حج و این فسخ حج بعمره در سال حجة الوداع صحابه را مخصوص همان سال
جایز شده بود بجهت آنکه اهل جاهلیة عمره را در اشهر حج حرام میدانستند پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون بمکه آمد صحابه
احرام حج بسته آمدند حکم کرد بفسخ حج و اتیان عمره مخالفة للجاهلیة روی مسلم عن ابی ذر انه قال کانت
المتعة بالحج لاصحاب محمد صلی الله علیه وسلم خاصة واخرج النسائی عن حارث بن بلال قال قلت
یا رسول الله فسخ الحج لنا خاصة ام للناس عامة فقال بل لنا خاصة پس هر دو نهی عمر از متعه نکاح
و متعه حج موافق شرع بود نه باتباع هوا و آنچه از عمر مرویست که گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله
صلی الله علیه وسلم وانا انهی عنهما مجاز است مراد آن است انا اظهر التحریم چنانچه میگویند نهی الشارع
عن شرب کل مسکر قلیلا کان او کثیرا و این از آن قبیل نیست که امامیه تهمت آن میکنند بر ائمه و میگویند
که ائمه مباح کرده اند تحلیل جز آنکه محلله نه زوجه است نه ملک یمین پس در تحلیل نسخ حکم خدا و تحلیل ما حرم الله لازم
می آید **فصل ثالث** در جواب مطاعن خلیفه ثالث امیر المؤمنین عثمان بن عفان ذی النورین
رضی الله عنه و آن پانزده میگویند اول آنکه والی و حاکم ساخته بر کارهای مسلمانان کسانی که فسق انها

خیانة ظاهر شده جواب عثمان رضی الله عنه علم غیب نداشت با هر کس حسن ظن میداشت و او را والی میساخت
و از هر کسی خیانة ظاهر شده او را عزل فرموده والمرء انما یعرف عند المعاملة و همچنین علی رضی الله عنه
بحسن ظن خود والی ساخته بود چه کس را که از ایشان خیانة ظاهر شده بود پس آنها را عزل فرموده بعضی از ایشان
بنی اعمام او بود چنانچه دلالت میکند برآن کتاب علی رضی الله عنه که بوی نوشته اما بعد فانی اشرکتک
فی امانتی وجعلتک شعاری وبطانتی ولم یکن فی اهلی رجل اوثق منک فی نفسی لمواساتی
وموازرتی واداء الامانة الی فلما رایت الزمان علی ابن عمک قد کلب والعدو
قد حرب وامانة الناس خزیت وهذه الامة قد فتکت قلبت لابن عمک ظهر المجن ففارقته
مع المفارقین وخاذلته مع الخاذلین وخنته مع الخائنین فلا ابن عمک واسیت
ولا الامانة ادیت همچنین بسیار شکایت نوشته تا آنکه نوشته کیف تسیغ طعاما وشرابا وانک
تعلم انک تاکل حراما وتشرب حراما وتبتاع الاماء وتنکح النساء من اموال الیتامی والمساکین
والمؤمنین والمجاهدین الذین افاء الله علیهم هذه الاموال و در آخر کتاب نوشته لاضربنک
بسیفی الذی ما ضربت احدا الا دخل النار و یکی از ایشان منذر بن جارود عبدی بود علی رضی الله
عنه او را هر چند جا عامل کرده بود چون در امانة خیانة کرده بوی نوشته اما بعد فصلاح ابیک
غرنی منک ظننت انک تتبع هدیه وتسلک سبیله فاذا انت فیما رقی الی عنک لا تدع
لهواک انقیادا ولا تبقی لآخرتک عتادا و در آن نوشته تعمر دنیاک بخراب آخرتک وتصل عشیرتک
بقطیعة دینک ومن کان بصفتک فلیس باهل ان یسد به الثغر او ینفذ به امر او یعلی له
قدر او یشرک فی امانة او یؤمن علی خیانة فاقبل الی حین یصل الیک کتابی هذا ان شاء الله
واین دو کتاب از مشاهیر کتب علی است رضی الله عنه ذکر کرده هر دو کتاب
را سید رضی در نهج البلاغة واجماع امامیه است که علی و سائر ائمه معصوم هستند آنچه بود
دانند و آنچه خواهد بود دانند و در قیامت محمد بن یعقوب کلینی از ائمه اثنا عشر بسیار

باین معنی روایة میکنند پس بر اعتقاد فاسد امامیه اعتراض بر علی رضی الله عنه لازم می آید که چنین
کسان را چرا والی کرده بوده و بر اعتقاد اهل سنة نه اعتراض بر علی لازم می آید و نه بر عثمان که هیچ
کس را علم غیب ثابت نمیکنند لقوله تعالی لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء
و نیز علی رضی الله عنه امیر فارس کرده بود زیاد را که مادرش سمیه نام داشت و در جاهلیة با ابی سفیان تعلقی داشت
و او را بوقت زوجه عبید بن عبد الحارث ثقفی بود و هم دران وقت زیاد متولد شد چون بزرگ شد در فصاحت
و بلاغت و زیرکی کمال پیدا کرد روزی عمرو بن عاص گفت که اگر این جوان از قریش می بود عرب را بعصا
می راند آنگاه ابوسفیان گفت که من میدانم از وضع او در شکم مادرش علی رضی الله عنه از وی سبب
ابوسفیان گفت که این از نطفه من است زیاد از فرط سفاهت بودن خود زنازاده از نطفه ابوسفیان
فخر میکرد غرضیکه امیر المؤمنین مصلحت دیده و بر فسق و فجور او اطلاع نداشته او را امیر فارس کرد
و کارهای ضبط و نسق آنجا از دست وی درست شد معاویه بوی نوشت تا او را بسوی خود کشد امیر المؤمنین
بوی نوشت که معلوم نمودم که معاویه بتو نوشته است تا ترا بخود کشد از وی حذر کن بدرستی که او
شیطان است از هر سوی آید و نسب تو از ابوسفیان ثابت نیست و نه استحقاق ارث از وی داری القصه
زیاد تا حیوة علی رضی الله عنه در رفاقت علی ماند و بعد شهادت علی و صلح حسن رضی الله عنه با معاویه
معاویه زیاد را آنچه که ابوسفیان بحضور علی و عمرو بن عاص گفته بود یاد داد پس در سال چهل و چهار هجری
زیاد بمعاویه رفاقت کرد و خود را زیاد بن ابی سفیان میگویانید چون معاویه او را والی عراق کرد از بد
ترین اعدای اولاد علی بن ابیطالب بر آمد پس چون بکوفه در آمد آنجا سعید بن سرح بود از دوستان
و مخصوصان علی بن ابیطالب زیاد او را تخویف نمود آن بیچاره از آنجا گریخته پیش حسین بن علی بمدینه آمد
زیاد خانه او را هدم کرد و مال و عیال او را گرفت حسین بن علی بزیاد نوشت که چرا این حرکت با مسلمانی
کردی خانه او بنا کن و مال او بوی مسترد گردان او در جواب حسین علیه السلام بسیار کلمات بی ادبی و شناعت
نوشت حسین علیه السلام شکایت زیاد بمعاویه نوشت معاویه بسیار زجر و توبیخ بجهة ظلم بر سعید
بن سرح و بی ادبی با حسین علیه السلام نوشت و نوشت که خانه سعید را بنا کن و مال او را واپس ده

القصه زیاد در عراق خونریزیها بسیار کرد و در شبی هزار و پانصد کس را بیگناه کشت اگر امیر المؤمنین
علی از خباثت نفس و عواقب امور زیاد اطلاع داشتی چرا او را امیر فارس کردی دویم آنکه حکم بن
عاص را رسول خدا صلی الله علیه وسلم از مدینه بدر کرده بود و ابوبکر و عمر او را در مدینه آمدن نداده‌اند عثمان
چون خلیفه شد او را در مدینه جا داد جواب ازین مقدمه مردم از عثمان پرسیده بودند او جواب داده
که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در مرض موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجازت گرفته بودم و حکم
از گناهی که موجب اخراج بود توبه کرده بود لیکن چون عثمان درین مقدمه تنها شاهد بود
ابوبکر و عمر بر شهادت یک کس عمل نکردند و او را در مدینه آمدن ندادند چون عثمان خلیفه شد او خود
بگوش خود اجازهٔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بود و بر علم خود عمل کرد و او را جا داد فلا مطعن
فیه سوم آنکه اهل قرابت خود را انعامهای عظیم میداد جواب صله رحم و سخا از خصال حمیده است
و طعن وقتی راجع شود که از بیت المال زیاده از حق کسی از اقارب خود داده باشد و چنین نیست بلکه
عثمان بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم مال بسیار داشت چنانچه تجهیز جیش عسرت کرده و نهصد و پنجاه
شتر و پنجاه اسپ بغازیان داده و در خلافت هم از مال خاص خود صله رحم و سخا بسیار میکرد و عطا
او از بیت المال مخصوص باقارب نبود بلکه بجمیع اهل اسلام میرسید عن الحسن البصری قال سمعت
عثمان یخطب و یقول یا ایها الناس ما تنقمون علی و ما من یوم الا و انتم تقسمون
فیه خیرا ابو محمد در استیعاب عطایای عثمان بسیار ذکر کرده و ذی النورین خود جواب طعن گفته عن
سالم بن الجعد قال دعا عثمان ناسا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فیهم عمار بن یاسر
فقال انی سائلکم و انی احب ان تصدقونی انشدکم الله هل تعلمون ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم کان یوثر قریشا علی سائر الناس و یوثر بنی هاشم علی سائر قریش فسکت القوم فقال
عثمان لو ان بیدی مفاتیح الجنة لاعطیتها بنی امیة حتی یدخلوا من آخرهم اقول فاروق
آنکه منبر سهم از آنکه بنی امیه را بر همه مردم ترجیح داده است با انکار ای ذی النورین درینباب تتبع نفع
نمود ایشان بر جمیع ذوی مجتهد بعد و باشد چهارم آنکه اتخاذ حمی کرد با آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از حمی نهی کرده بود

و مسلمانان را و آب و گیاه برابر ساختند جواب معنی نهی آنست که بجهت مال خاص خود اتخاذ حمی نکنند
و خلفا همه متفق بودند باتخاذ حمی برای مواشی بیت المال و مروی است که زمینی که حمی کرده بود ملک خاص
عثمان بود برای مسلمانان گذاشته بود و چون ضرورت پیش آمد حمی کرد برای مواشی بیت المال و نیز مروی است
که برای اسپان مجاهدان در سال قحط باجماع صحابه حمی کرده بود پنجم آنکه عبد الله بن مسعود را انقدر زد که استخوان
پهلوی او شکست جواب این همه کذب و افترا و رفض است اگر تعزیر و تادیب فی الجمله ثابت شود در آن حق
بطرف عثمان بود میخواست که بتحقیق حق کرده مردم را بر یک مصحف جمع کنند تا خلاف برخیزد و ابن مسعود
ممانعت میکرد پس امر از اطاعت اولی الامر و عما اجمع المسلمون موجب تعزیر شده ششم آنکه عمار بن یاسر را
انقدر زد که او را فتق شد جواب صحیح آنست که عثمان نه خود عمار را زده است و نه کسی را امر بضرب او کرده بعضی
غلامان عثمان که از جلالت قدر عمار مطلع نبودند و عمار را دیدند که بر عثمان آمده سخنهای درشت که لایق ائمه نباشد
میگوید او را زدند چون عثمان خبر یافت بسیار عذر خواهی نمود و قسمهای مغلظه خورده که من اطلاع
نداشتم و در استرضای او مبالغه کرد و او راضی شد و حدوث فتق کذب است هفتم آنکه ابوذر را زد
و از مدینه اخراج کرد بسوی ربذه جواب این همه دروغ است ابن جوزی و ابن عبد البر روایت کرده اند که ابوذر
بعد وفات صدیق اکبر از مدینه بسوی شام رفت و تا خلافت عثمان آنجا ماند چون ابوذر در گفتن سخن
حق شدت و در مزاج درشتی داشت در خلافت عثمان معاویه شکایت او بعثمان نوشت عثمان او را بمدینه طلبید
و بحسن معاشرت نصیحت فرمود ابوذر از عثمان اذن گرفته از مدینه بقصد حج یا عمره برآمد و بعد فراغ
از نسک برگشته بربذه سکونت کرد بی آنکه کسی او را از مدینه بدر کرده باشد و در ربذه مرد و اگر ضرب
و نفی ثابت شود وجهش آن باشد که رای او مخالف اجماع بود و کعب احبار را که سخن حق موافق اجماع
میگفت بعصا زد و بعضی میگویند که او را زخمی ساخت در صورت تعزیر و نفی او اگر از امام واقع شود
بجا باشد عن مالک بن عبد الله یحدث عن ابی ذر انه جاء یستاذن عثمان بن عفان
فاذن له و بیده عصاه فقال عثمان یا کعب ان عبد الرحمن توفی و ترک مالا فما ترى
فیه فقال ان کان یصل فیه حق الله عز و جل فلا باس فرفع ابوذر عصاه فضرب کعبا

وقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما احب لو ان لی هذا الجبل ذهبا انفقه
ویتقبل منی اذر خلفی ست اواقی انشدک الله یا عثمان اسمعته ثلث مرات قال نعم اخرجه
احمد غرض که ابوذر میگفت که مراد از کریمه الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی
سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم آنست که نگاه داشتن مطلقا جایز نیست انفاق تمام آن
مال واجبست و حق نه این چنین است وانچه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده و عثمان را بران
گواه گرفته آن محمول است بر استحباب و فرض انفاق بقدر زکوة است نه زاید ازان و چون
ابوذر از قول خود برگشته و از کعب اخبار آن حرکت کرده و او را یهودی گفته شاید که عثمان او را تعزیر
کرده باشد هشتم آنکه صحابه از وی تبری کردند و در حرب الدار کسی با وی شریک نشد و
چون کشته شد او را بمزبلی انداختند و تا سه روز دفن نکردند جواب این واقعه عظیم است
مثل واقعه حسین علیه السلام در کربلا بلکه اشد ازان ولکن امر الله کان قدرا
مقدورا و اهل سنت و جماعت مثل روافض در عشره در واقعه بضرب خدود و شق جیوب
و نوحه وغیره اعمال جاهلیت مرتکب نمیشوند بجهت ورود نهی ازان وقالوا انا لله وانا
الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم
المهتدون و تبری صحابه از وی کذب و افترا روافض است بلکه صحابه دفع فتنه و جهاد
با باغیان خواستند و جمع شده پیش عثمان آمدند و درانها عبد الله بن عمر
و زید بن ثابت بود و زید گفت که انصار میگویند که اگر بفرمایی باشیم انصار الله
دوباره عثمان گفت لا حاجة لی فی ذلک و با عثمان در خانه او حسن و حسین
و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر و ابو هریره و عبد الله بن عامر در بقیه همه آنها
باسلاح بودند آن همه را عثمان بتاکید فرمود و قسم داد که سلاح خود بنهید
و خانهای خود را لازم گیرید و عثمان گفت که اگر من کشته شوم پیش از خونریزی
دوست تر است نزد من از کشته شدن بعد از خون ریزی

چون ایشان از خانه عثمان بدر آمدند علی رضی الله عنه پسران خود و پسران جعفر برادر خود را و قنبر
را با سلاح و زبیر و طلحه و اکثر صحابه پسران و غلامان خود ها را فرستادند تا مردم را از دخول خانه
عثمان منع کنند آنهمه بر در عثمان آمده استاده شدند و باغیان را از دخول خانه عثمان باز داشتند
تا آنکه حسن بن علی و محمد بن طلحه از زخم خون آلوده شدند و قنبر را زخم بر سر رسید چون از دروازه عثمان کسان
باغیان در آمدن نتوانستند و باغیان دیدند که از زخمی شدن حسن بن علی شاید که بنی هاشم
زیاده تر در غضب آیند جلدی کردند و از پشت خانه برآمده او را شهید کردند و بعد قتل عثمان فتنه
آنقدر برخاست که دفع او باشان از قدرة صحابه بیرون شد و نیز بعد کشته شدن عثمان فایده در قتال
و جهاد باقی نمانده پس بعد قتل عثمان چون هنگامه برپا بود تمام روز تا شب عثمان رضی الله عنه همان طور افتاده
ماند زیاده ازین گذشت و چون شب شد جبیر بن مطعم با چند کس دیگر نماز جنازه خوانده پس در بقیع دفن
کردند و چون عثمان رضی الله عنه شهید شد علی رضی الله عنه بسیار حسرت کرد و حسن و حسین و محمد بن طلحه
و عبد الله بن زبیر که آنجا استاده محافظت دروازه عثمان میکردند آنها را زجر کرد و حسن را طپانچه بر روی زد
و حسین را دست بر سینه زد و محمد بن طلحه و عبد الله بن زبیر را دشنام داد و در نهج البلاغة ذکر کرده
که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه میگفت والله قد دفعت عنه یعنی قسم بخدا که دفع میکردم از عثمان و اکثر
شارحان نهج البلاغة نوشته اند که امیر المؤمنین در دفع باغیان از عثمان مبالغه بسیار کرده کسانیکه
محاصره خانه عثمان میکردند آنها را بدره میزد و دشنام میداد و سخت می گفت پس ثابت شد که آنچه روافض
تبری صحابه را از عثمان دعوی میکنند باطل و مفتری است **فائده** ابو نعیم و ابن عساکر و خطیب و
دیلمی باسنادی صحیح از عمر بن الخطاب روایت کردند که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم یموت عثمان
تصلی علیه ملئکة السماء قلت یا رسول الله لعثمان خاصة ام للناس عامة قال لعثمان خاصة
فائده و از بعضی روایات معلوم شده که صحابه در مددگاری عثمان مبالغه نکردند آنها معذور بودند آنها را
شبه پیدا شده بود و عن الزهری قال قلت لسعید بن المسیب هل انت مخبری کیف کان قتل
عثمان و ما کان شان الناس فی شانه و لم خذله اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم فقال ابن المسیب

قتل عثمان مظلوما ومن قتله کان ظالما ومن خذله کان معذورا و در سبب معذور بودن
صحابه و پیدا شدن فتنه ابن مسیب قصه طویل ذکر کرده مجمل آنکه چون اهل مصر شکایت عبد الله بن سعد بن سرح
که والی مصر بود پیش عثمان کردند و عثمان بمشورهٔ صحابه بنابر شکایت اهل مصر عبد الله را از مصر معزول
نمود و محمد بن ابی بکر را بولایت مصر رخصت کرد محمد بر سه منزل از مدینه غلامی سیاه را از غلامان عثمان
بر شتر عثمان دریافت و بعد تفتیش از نزد او کتابی بمهر عثمان برآمد در آن نوشته بود که چون محمد بن ابی بکر
و فلان و فلان نزد تو رسند آنها را بکشی و بر عمل خود بحال باشی محمد با آن کتاب بمدینه باز آمد و علی و طلحه
و زبیر و سعد و عمار و غیرهم اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را وا نمود علی نزد عثمان با کتاب و غلام آمد و
تفتیش احوال نمود عثمان گفت که غلام و شتر و مهر بر کتاب از من است لیکن والله که من ازین کتاب خبر ندارم
و کتاب بخط مروان بود [illegible] که این همه فتنه مروان بود و از جهت صحابه بخطاء اجتهادی شبه شد
چنانچه در محاربات علی و معاویه بجهة خطاء اجتهادی صحابه چند گروه شدند چنانچه باید و صحابه معذور بودند
و حق بجانب خلیفه ای بود عثمان و علی و صحابه از عثمان تبری نکرده اند اگر میکردند بعد قتل عثمان که احتمال
مضرت او طرف او باقی نمانده بود زیاده تر تبری میکردند و اگر تبری میکردند مروی بلکه متواتر میشد حالانکه
صحابه و متبعان ایشان که اهل سنت و جماعة اند حب عثمان را از اسلام میدانند و روایات مدح عثمان از صحابه
متواتر گشته نهم آنکه هرمزان را که بادشاه [illegible] مسلمان شده بود عبید الله بن عمر کشته بود و عثمان از وی قصاص
نگرفت **فائده** سبب قتل هرمزان که عبید الله کرده آن بود که هرگاه ابولؤلؤ مولی مغیره بن شعبه عمر بن
خطاب رضی الله عنه را شهید کرد و پسرش عبید الله را خبر رسید و این خبر نزد او صحیح شد که ابولؤلؤ این کار
باشارهٔ هرمزان کرده چون از دفن پدر فارغ شد بخانه هرمزان رفت و او را کشت کذا ذکره الثقات
من ائمة التاریخ و اقره الطبری جواب آنست که ورثه هرمزان را عثمان بر مال راضی کرده و قصاص ساقط
گشته و نیز ثابت نگشته که ورثه او طلب قصاص بحضور عثمان کرده باشند دهم آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نماز چهارگانه در سفر دوگانه گذاردی عثمان خلاف فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز ظهر در منا چهارگانه کرد
جواب این بدو وجه است یکی آنکه مذهب ذی النورین آن بود که مسافر را قصر و اتمام هر دو جایز است

جناح چه ظاهر قوله تعالی لا جناح علیکم ان تقصروا من الصلوة بر ان دلالة دارد و به قال
مالک و الشافعی و احمد و دویم آنکه عثمان در مکه تاهل کرده بود از جهة چهار رکانه کرد روی احمد عن
عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی ذباب عن ابیه ان عثمان صلی بمنی اربع رکعات فانکر
الناس علیه فقال ایها الناس انی تاهلت بمکة مذ قدمت و انی سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول من تاهل فی بلد فلیصل صلوة المقیم و روی ابن ابی شیبة و الطحاوی
و ابو عمرو بن عبد البر نحوه یازدهم آنکه اقامه حد بر ولید بن عقبه نکرد جواب توقف نبود الا بجهة معرفة
حقیقة حال و بعد معرفت حقیقة توقف نکرده بود بعد از ان حد قایم کرد عن حصین بن المنذر
انه رکب الی عثمان فاخبره بقصة الولید و قدم علی عثمان رجلان فشهدا علیه بشرب
خمر و انه صلی الغداة بالکوفة اربعا ثم قال ازیدکم قال احدهما رایته یشربها و قال الاخر
رایته یتقیئها فقال عثمان انه لم یتقیئها حتی شربها فقال علی لابن اخیه عبد الله بن جعفر
اقم علیه الحد فاخذ السوط فجلده و عثمان یعد حتی بلغ اربعین فقال امسک جلد رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی الخمر اربعین و جلد عمر ثمانین و الکل سنة و روی ابن
عیینة عن عمرو بن دینار عن ابی جعفر محمد بن علی قال جلد علی الولید بن عقبة فی الخمر
جلدة بسوط له طرفان اخرجه ابو عمر دوازدهم آنکه محمد بن ابی بکر را بقرباد نرسید جواب
از محمد بن ابی بکر خطائی و معصیتی نزد ذی النورین ظاهر شده که وی مستحق زجر و تهدید بود سیزدهم آنکه در غزوه بدر حاضر نشد چهاردهم آنکه در بیعة رضوان حاضر نشد پانزدهم آنکه
در روز احد بگریخت جواب ایشان سه شبه را عبد الله بن عمر گفته بخاری از عثمان بن
موهب روایة کرده که مردی از اهل مصر باراده حج بمکه آمد یک جماعتی را آنجا نشسته دید
پرسید این کدام جماعت است مردم گفتند جماعه قریش است پرسید شیخ درین قوم کیست
گفتند عبد الله بن عمر است گفت ای ابن عمر من از تو سوال میکنم از چیزی پس حدیث
کن با من ایا میدانی که عثمان روز احد بگریخت گفت ابن عمر اری گفت ایا تو غایب بوده بود

از غزوهٔ بدر گفت ابن عمر آری گفت آیا غایب شده بود از بیعت رضوان پس حاضر بیعت
رضوان نگشته بود گفت ابن عمر آری آنمرد گفت الله اکبر گفت ابن عمر بیا بیان کنم برای تو جواب این شبهات را اما
گریختن او از روز احد پس من گواهی میدهم که حقتعالی او را بخشیده واما غایب شدن او از غزوه
بدر پس سببش آن بود که نزد او دختر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیمار بود و او را رسول خدا صلی الله علیه
وسلم در مدینه گذاشت و فرمود که ترا ثواب مردیست که حاضر بدر شده و هم حصه بگیر از غنیمت واما غایب شدن
از بیعت رضوان پس سببش آنست که اگر کسی عزیزتر بودی بمکه از عثمان او را بمکه میفرستاد یعنی برای صلح
پیش کفار قریش از حدیبیه پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم عثمان را بمکه فرستاد و بیعت رضوان بعد رفتن
عثمان بمکه واقع شد پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم دست راست خود را فرمود که این دست عثمان است پس آن
دست خود را بر دست دیگر زد و گفت که این بیعت برای عثمان است پس ابن عمر گفت ببر اکنون با تو این جوابها
پس غیبت عثمان از غزوهٔ بدر و بیعت رضوان موجب زیادهٔ منقبت او شده چراکه با وجود احراز ثواب غزوهٔ
بدر ثواب خدمت مریض و خدمت جگرگوشهٔ رسول صلعم و رضامندی رسول خدا و امتثال امر او احراز نمود
و در بیعت رضوان دست پیغمبر برای عثمان بهتر آمد او را از دست خود و دیگر صحابه از دست خود بیعت رضوان کردند
و عثمان از دست پیغمبر بیعت پیغمبر کرده ولا یحمل عطایا الملک الا مطایاه و دلیلست بر کمال وثوق پیغمبر
علیه السلام بر انقیاد عثمان که در حالت غیبت او از طرف او بیعت کرده

فصل رابع

در جواب مطاعن طیبه
طاهره مخصوصه بالطهارة قطعا ام المؤمنین زوجه رسول رب العالمین عایشه الصدیقه الکبری بنت ابی بکر الصدیق الاکبر
ابن ابی قحافه رضی الله عنهم و آن ده می آید یکی آنکه بسوی بصره برآمد و هتک حجاب خود که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم کرده و تبرج نمود
و سفر کرد در جماعتی زیاده از شانزده هزار کس حالانکه حقتعالی فرموده بود وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی
جواب قرن بالفتح مشتق از وقر یقر وقارا یا از قار یقار اذا اجتمع یا از قر یقر قرارا پس با وجود احتمال استدلال تمام نمیشود
و ظاهر آنست که اگر بمعنی استقرار هم باشد مراد از آن تستر و احتجاب است چنانچه نهی از تبرج که تاکید است بر امر
دلالت دارد پس در این آیت منع از سفر ظاهر نیست چرا که سفر منافی احتجاب نیست و ازواج پیغمبر صلعم با پیغمبر صلعم برای حج
و غزوات بعد نزول این آیت خارج میشدند پس ظاهر شد که نهی از مطلق خروج نیست و او برای اصلاح ذات البین

خارج شده بودند بقصد فتنه چنانچه اطلاق شهید که مسلم و غیره از پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق طلحه و زبیر
روایت کرده اند بران دلالت دارد چرا که آنها دران جنگ کشته شدند اگر باغی می بودند اطلاق شهید
بران نمی آید دویم آنکه عائشه حریص بود بر قتل عثمان و میگفت که عثمان فاجر شده است و چون عثمان
کشته شد بنا بر فرط عداوت علی برای قتال خارج است جواب اینهمه کذب و افترا است او حریص بود بر قتل عثمان
و نه عداوت داشت با علی بلکه عثمان را امام بحق میدانست و محبت علی را عبادت میدانست اخرج الترمذی
و ابن ماجه عن عائشة انها قالت قال النبی صلی الله علیه وسلم لعثمان یا عثمان لعل الله یقمصك قمیصا
فان ارادوك علی خلعه فلا تخلعه لهم وفی روایة لا تخلعه ثلثا واخرج الدیلمی عن عائشة قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حب علی عبادة سیوم آنکه مخالفت پیغمبر علیه السلام کرد ابونعیم
در کتاب الفتن و ابن مسکویه در کتاب تجارب الامم و ابن قتیبه در کتاب السیاسة روایت کرده که چون لشکر
عائشه بآب حوأب رسید محمد بن طلحه را پرسید که این کدام آب است گفت آب حوأب پس گفت نمی بینم خود
را مگر آنکه باز گردم گفت چرا توقف ذکر حدیث آنسرور علیه السلام کرد که آنحضرت از عبور آن منع
کرده بود جواب اینحدیث صحیح نیست و بر تقدیر صحت مرویست که او قصد رجوع کرده بود و از آنجا اهل عسکر موافقت
او نکردند و او را بی رضامندی او به بصره بردند و بعضی روایة کنند که مروان بن الحکم پنجاه کس را
شهود قایم کرد آنها گفتند که حوأب مکانی دیگر است این آب حوأب نیست پس اهل عسکر با وی
عذر کردند چهارم آنکه لشکر او چون از مکه بر آمدند بیت المال مسلمانان را غارت کردند و جماعتی را از
عمال علی قتل کردند و عثمان بن حنیف انصاری را که از طرف علی عامل البصره بود او را بدر کردند جواب
این روایات صحیح نشده و بر تقدیر صحت عائشه بدین امور راضی نبود او برای اصلاح فیما بین برادران
بود و او با ایشان جمع شده نوبت تا بدینجا رسانیدند محدثین گفته اند که اکثر آنچه ذکر کرده می شود از
واقعه جمل آن از مفتریات ابن سبا است که منافق یهودی بود در زی اهل روافض در آمد و علی را خدا گفت
و بنا رفض نهاده و دیگر روافض با و متابعت کردند شیعه قتیبه خوانان و مورخان دور از تحقیق آن روایات
بلا نقد کردند و آنچه ابن قتیبه و ابن اعثم کوفی و مسعودی که در کتب خود ها آورده اند از همین قبیل است

هیچ ازان بدرجه صحت نمی رسد پس شمار کردن اینچنین خرافات در مطاعن طیبه که حق تعالی در شان
او هژده آیه در سوره نور نازل کرده وختم کرده بانکه الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات
اولئک مبرءون مما یقولون لهم مغفرة ورزق کریم کار کسی ست که ایمان بقرآن نداشته باشد
پنجم آنکه افشاء سر پیغمبر کرد قال الله تعالی فلما نبات به واظهره الله علیه عرف بعضه واعرض
عن بعض جواب افشاء سر عائشه نکرده علماء تفسیر اتفاق دارند بر آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر فراش حفصه
با ماریه قبطیه صحبت داشته حفصه در انوقت حاضر نبود چون حفصه آمد اینکار بروی سخت گران آمد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ماریه را بر خود حرام کرد و گفت که با کسی نگوئی حفصه در فهمید خود خطا کرده
دانست که مرا از اظهار قصه صحبت و همین منع فرموده است نه اظهار تحریم از جهة این خطاء اجتهادی
امر تحریم را بر عائشه ظاهر نمود پس این آیه نازل شد پس واضح گشت که این طعن بر عائشه مطلقا
راجع نیست و حفصه را هم خطاء اجتهادی عذر خواه هست معهذا اهل سنت عائشه و حفصه را
معصوم نمیدانند که موجب قدح باشند در مذهب اهل سنت ششم آنکه عائشه گفت غیرت نکرده ام برکسی
از زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنچه غیرت کردم بر خدیجه حالانکه من ندیده بودم اورا هرگز ولیکن بود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بیشتر ذکر او میفرمود جواب این امر محل طعن نیست زنان مجبول اند
بر چنین غیرت و بر بقدر یا خود نیستند و این دلیل است بر فرط محبت عائشه با پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس
منقبت است مطعن نیست هفتم آنکه عائشه گفت قاتلت علیا ولوددت کنت نسیا منسیا
جواب این هم طعن بر عائشه لازم نیست چرا که عادة اهل انصاف است که اگر کاری بخطاء اجتهاد یا بسهو ازیشان سر زند
از ایشان بوقوع آید چون بر خطاء خود آگاه میشوند از انجام آنکار ندامت میکشند و استغفار می نمایند هشتم آنکه حجره
خود را مقبره ساختند برای ابی بکر و عمر حالانکه آنخانه ملک او نبود جواب این باطل است اضافه بیوت
بسوی ضمیر مخاطب در قوله تعالی وقرن فی بیوتکن دلیل است بر مالکیه آنها پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
آنها را مالک کرده بود و نیز دلالت دارد بر مالکیه شان آنکه عمر وقت وفات خود طلب اذن کرد از عائشه
تا در پهلوی یاری وصحابه همه حاضر بودند و کسی انکار نکرد و در سن مجتبی وقت رحلت خود اول در ...

از عایشه تا او را نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دفن کنند و عایشه بدان اذن داد لیکن مروان
که والی مدینه بود حسن را در حجره عائشه دفن شدن نداد کذا فی فصول المهمه فی معرفة الائمة وغیر آن از کتب
امامیه و نیز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم او را بدین معنی خبر کرده بود مرویست که عایشه گفت یا رسول الله
اذن ده مرا که دفن کرده شوم در پهلوی تو فرمود آنسرور علیه السلام انی لك ما فیه الا موضع قبر
وقبر ابی بکر و عمر و قبر عیسی بن مریم نهم آنکه نبی صلی الله علیه وسلم خطبه گفت و اشارة کرد بسوی مسکن عایشه
که بطرف مشرق است از منبر و گفت که اینجا است فتنه سه بار از جائیکه طلوع میکند آفتاب میگویند که مراد از فتنه
عائشه بود که برای قتال امیر المؤمنین بسوی بصره برآمد و هزاران مسلمانان تقتیل آمدند جواب این باطل
و زعم فاسد است بلکه مراد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اشارة بمشرق بود چنانچه من حیث تطلع قرن الشمس این
ناطق است و روافض از کوفه و معتزله از بصره و قرامطه از سواد کوفه خوارج از نهروان برآمدند اینهمه در مشرق
اند نسبت بمدینه و دجال هم از مشرق خواهد برآمد و ایران که منفر روافض است هم در مشرق است اگر صدیقه
کبری مراد بودی در شان او چندین آیات چرا فرود آمدی و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از تبدیل نساء
چرا ممنوع گشتی اصل منع از تبدیل عایشه بود و دیگران اتباع او لیکن چون روافض بقرآن ایمان
ندارند اینهمه خرافات میگویند دهم آنکه تیار کرد دختری را و گفت لعلنا نصید بها بعض شبان
قریش جواب راویان این اثر از اول تا آخر مجاهیل اند و حدیث از درآمدن یک مجهول در سلسله اسناد
ضعیف میشود چه جای آنکه تمام اسناد اینچنین باشد پس این حدیث حجة نیست و بر تقدیر صحت در این حدیث
مطعن نیست چرا که طلب کفو کریم برای حره مستحب است و اظهار حسن و جمال دختر بزنانی که از طرف کفو
خاطب آیند و بینند و کفو در آن رغبت کند مندوب است جای طعن و عیب نیست و هر که از سخن لعلنا نصید فهمد
که مراد عائشه صید کردن برای نفس خود بود پس او بنص قطعی خبیث است و مومن نیست قال الله
تعالی سبحانك هذا بهتان عظیم یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مؤمنین
قال الله تعالی الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات پس هر که این بهتان عظیم کرد در شان
عائشه و عود کرد در مثل آنچه منافقان افک کرده بودند در شان او بعد از آنکه حقتعالی ان وعظ

فرموده آن مومن نیست برای صدق شرطیه ان کنتم مؤمنین لا تعودون لمثله لکنهم
عادوا لمثله فما هم بمؤمنین این قیاس استثنای مستجمع شرایط منطقی است واو خبیث هست که این
کلمه خبیثه باو مختص گشته

فصل خامس

در جواب مطاعن امة وسطا وخیر القرون السابقون الاولون
یعنی صحابه کرام یاران ومددگاران سید المرسلین ودر حقیقة مطاعن که در حق صحابه کرام میگویند
مطاعن اند در حق خدا ورسول خدا که اینچنین مردم را در قرآن مدح وستایش فرموده وقرآن را
بدان مملو ساخته ورسول را اینچنین مردم تمام عمر صحبت داشته وفایده صحبت پیغمبر این شده که چنین مردم
برآمدند نعوذ بالله منها وخود آن ملاعنه از امیر المؤمنین روایة می کنند

لقد رایت اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم فما اری احد لیشبههم
یصبحون شعثا غبرا الحدیث بطوله چنانچه در مقاله اولی در برهان خامس از نهج البلاغة
ذکر کرده شده در مطاعن صحابه هم ده ذکر میکنند یکی آنکه دو بار فرار از زحف که کبیره است
کردند یکی روز احد دویم روز حنین جواب فرار از جنگ روز احد پیشتر از نهی بود ونیز حق
تعالی ازان عفو فرموده * قال الله تعالی ان الذین تولوا منکم یوم التقی
الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا ولقد عفی الله
عنهم ان الله غفور حلیم * پس عفو ومغفرت ازان فرار ثابت شده واما روز حنین
پس قبایل کفار عرب پیاده وسوار با اولاد ونساء وخدام خود بر مسلمانان تقسیمی نزرش
کردند که ایشان آنهمه را محاربین خیال کرده زیاده از دو چند خود فهمیده فرار
جایز دانستند بحکم قوله تعالی

الآن خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا الآیة

ومقدم لشکر کفار تیر اندازان بودند مردم بسیار را از تیر اندختند ومسلمانان
یقین بهلاکت کردند ناگاه گریختند ودر حقیقت سبب فرار اظهار قدرت
الٰهی بود که فتح از کثرت لشکر نیست بلکه از تایید الٰهی است وتادیب مسلمانان ترک عجب

قال الله تعالی ولقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم

الآیة واما هیچ نزد فقیهین بموت وارجا بزدارند نص علیه ابو القاسم بن سعید فی الشرایع وغیره از چون
مسایل بدادا و یاری الهی دست گرفت رجوع کردند وقتال شدید نمودند پس نه از معصیة متحقق
شد لعنة خدا باد بر روافض که در حق جماعتی که تمام عمر خدمتهای پیغمبر کردند وکشت دین را بآبیاری
خونهای خود بکمال رسانیدند وقرآن مجید از مدح ورع وشجاعت وشدة بر کفار ورحمة فیما بینهم
وزهد وغیره فضایل شان معمور است انجماعة پاک را باچنین شبهات واهیه طعن میکنند وزلتی کرده
تمام عمر یکبار یا دو بار از انها سرزده است بر زبان می ارند واز ایات مغفرة ورضاء الهی که در شان
آنها است بجهة غیظی که با آنها دارند چشم پوشی میکنند علیهم قوله تعالی لیغیظ بهم الکفار
دوم آنکه انجماعت آنان بودند که برای لهو وتجارة نماز را با پیغمبر ترک داده میرفتند چنانچه در سوره جمعه وارد
شده جواب آنکه اینحرکت هم در تمام عمر یکبار شد ودر اول جمعه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مدینه آمده
خوانده ودر انوقت از مهاجرین قلیل بودند وکسانیکه بودند آنها را با تجارت کار نبود ونرفته بودند
اهل مدینه که در انوقت از احکام واقف نبودند موافق عادة خود رفته بودند چون برین حرکة عتاب
آمد باز هرگز امثال اینچنین حرکت نکردند پس توبه متحقق شد ونیز پیغمبر خدا را برای استغفار آنها امر الهی
صادر شد ومغفرة الهی شامل حال آنها گشت سیوم آنکه مرویست از ابن عباس آنکه نبی صلی الله علیه وسلم
فرمود آورده شود مردان از امت من روز قیامة پس گرفته شود جانب چپ یعنی نامه آنها جانب
چپ داده بدوزخ فرستاده شوند پس بگویم چنانچه بنده صالح عیسی گفته کنت علیهم شهیدا ما دمت
فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم پس گفته شود من که اینها مرتد شدند جواب هر گاه عقل
ودین است بر وی مخفی نیست که جماعتی قلیل است از مردان که مرتد شدند بعد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم ودر همان حالت کفر مردند یا کشته شدند از بنی حنیفه وبنی تمیم وغیر آنها نه تمام صحابه من المهاجرین
الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم یبتغون فضلا من الله ورضوانا وینصرون الله و
رسوله اولئک هم الصادقون والانصار الذین تبوؤا الدار والایمان من قبلهم یحبون

من

من هاجر اليهم ولا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان
بهم خصاصة الذين هم بربهم لا يشركون والذين يؤتون ما اتوا وقلوبهم وجلة انهم الى ربهم
راجعون اولئك يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون والذين معه مع النبي صلى الله عليه وسلم
في تبليغ النبوة وهداية العالم الراشد اشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا سجدا يبتغون فضلا
من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم من اثر السجود ذلك مثلهم في التورية ومثلهم في الانجيل
كزرع اخرج شطئه فآزره فاستغلظ فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار وعد الله
الذين امنوا وعملوا الصلحات منهم مغفرة واجرا عظيما الذين كانوا امة وسطا لتكونوا شهداء
وكانوا خير امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله يقاتلون
في سبيله صفا كانهم بنيان مرصوص السابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين
اتبعوهم باحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات تجري تحتها الانهار خالدين فيها
ابدا ذلك الفوز العظيم منهم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد
وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى يعني الجنة ومنهم القاعدون غير اولي الضرر والمجاهدون في سبيل الله
باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدين باموالهم وانفسهم على القاعدين درجة وكلا وعد الله الحسنى
ومنهم المستضعفون من الرجال والنساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا
فاولئك عسى الله ان يعفو عنهم وكان الله عفوا غفورا ومنهم من خلطوا عملا صالحا واخر سيئا عسى الله
ان يتوب عليهم اولئك الذين حبب الله اليهم الايمان وزينه في قلوبهم وكره اليهم الكفر والفسوق والعصيان
اولئك هم الراشدون الذين امنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله والذين اووا ونصروا
اولئك هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق كريم لا تجدهم يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا
اباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشيرتهم اولئك كتب في قلوبهم الايمان وايدهم بروح منه ويدخلهم
جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها رضي الله عنهم ورضوا عنه اولئك حزب الله الا ان حزب
الله هم المفلحون هم الذين اجتباهم الله تعالى وما جعل عليهم في الدين من حرج ملة ابيهم

ابرهیم هو سماهم المسلمین من قبل وفی هذا لیکون الرسول شهیدا علیهم ویکونوا
شهداء علی الناس الله مولئهم نعم المولی ونعم النصیر شهد لهم الله تعالی بان الرسول
والذین امنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم واولئک لهم الخیرات واولئک هم
المفلحون اعد الله لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذالک الفوز العظیم
یوم لا یخزی الله النبی والذین امنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون
ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر الذین نهی الله تعالی نبیه عن طردهم وامره
بتبلیغ السلام منه تعالی الیهم بقوله ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی
یریدون وجهه ما علیک من حسابهم من شیء وما من حسابک علیهم من شیء فتطردهم
فتکون من الظلمین وبقوله قل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوءا بجهالة
ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحیم الذین اشتری الله تعالی منهم انفسهم واموالهم بان لهم
الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التورىة والانجیل والقران
وبشرهم بان لهم من الله فضلا کبیرا لیرزقنهم الله رزقا حسنا وان الله لهو خیر الرازقین لیدخلنهم
مدخلا یرضونه وان الله لعلیم حلیم الذین الف الله بین قلوبهم لو انفقت ما فی الارض
جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم رضی الله عنهم اذ یبایعون النبی صلی
الله علیه وسلم تحت الشجرة ❊ پس آنکه در حق این جماعة که در قران مجید احوال شان چنین
مذکور شده گفته که آنها مرتد شدند یا منافق بودند فقط انکار بعبارت آن نیست بلکه انکار
است بتوریة وانجیل وزبور نیز وانکار است بعلم الهی از عواقب امور نیز ومثل این
گفتن بدان کسی که او را عقل است چه جای کسی که صاحب دین یا صاحب علم است ❊
چهارم آنکه مخالفت کردند در مرض موت پیغمبر علیه السلام را که قرطاس نیاوردند وگفتند
اهجر استفهموه جواب این طعن در حق تمام صحابه نیست بلکه در حق کسانیست که در حجره حاضر
بودند واکثر آنها از اهل بیت بودند بلکه آنها هم دو فریق بودند بعضی می گفتند

باوردن قرطاس فلا طعن فیهم وبعضی توقف میکردند برای تخفیف پیغمبر صلعم بعد ظهور آنکه
این امر بالجزم نیست یا طلب ظهور جزم میکردند ولهذا قالوا استفهموه وجواب از طرف
آنها گذشت پنجم آنکه در امتثال امر پیغمبر صلے الله علیه وسلم تهاون میکردند وکمتر قبول می نمودند
ترک مراقبۂ امر او میکردند وتمام قرآن که از مسارعۂ آنها در امتثال امر ومحبا بدہ آنها خبر میدهد
فراموش کرده سند می آرند بحدیث حذیفه که در قصۂ خندق روایة کرده که رسول خدا
صلے الله علیه وسلم آواز کرد از شدۂ سرما کسی جواب نداد پس چون فرمود
قم یا حذیفه ونام مرا بر زبان مبارک آورد ناچار شده جواب دادم فرمود که خبر کفار
بیار که چه کردند پس چون رفتم مطلق اثر سرما نیافتم گویا در حمام میروم پس رفتم
وآمدم وخبر آنها رسانیدم جواب این قصه حادثه معین است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
تعیین کرده باشد وامر صریح نگفته باشد ودر آن توقف بسبب عروض بعضی عوارض بشریه
در جواب آن توقف شده باشد پس این قصه دلالة ندارد بر قلة قبول آنها امر او را وتهاون
را وترک مراقبه او ومعارض نمیتواند شد نصوص قطعیه را که حقتعالی میفرماید ؛
اولئك يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون ونیز اگر این طعن بسائر صحابه
راجع شود به علی رضی الله عنه نیز راجع شود که او هم داخل صحابه بود ششم آنکه ؛
مسلم روایة کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود انا اخذ بحجزکم هلموا عن النار
فتغلبونني فتقحمون فيها جواب ممنوع است که این خطاب بصحابه باشد ولفظ حدیث
بران دلالة ندارد جایز است که خطاب بامة دعوة باشد یا بجماعت معین باشند که ایمان آورده
بیشتر مرتد شدند یا بجماعتی باشد از مؤلفة القلوب یا از اهل نفاق نه برای صحابه کرام که مدح شان در
قرآن آمده وعلی هم از جملۂ آنهاست هفتم آنکه مسلم روایة کرده عن عبد الله بن عمرو بن العاص که
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اذا فتحت عليكم خزائن فارس والروم تتنافسون ثم تتحاسدون
ثم تتدابرون ثم تتباغضون ؛ جواب این حدیث ارشاد است از ؛

ترک تنافس و تحاسد و تباغض نمود و اقبال دنیا و خبر موقع آنشا پیشتر می آید یا آنکه استفهام است تم ترک همزه
و نیز انخطاب بجمیع صحابه نیست باتفاق چرا که در روایت اخری آمده ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین
فیجعلون بعضهم رقاب بعض پس درین حدیث مطعن بجمیع صحابه نیست هشتم آنکه سعد بن ابی وقاص
روایت کرده که نبی صلی الله علیه وسلم فرمود من اذی علیا فقد اذانی و جمیع صحابه علی را ایذا کردند
و با وی عداوت کردند و با وی جنگ نمودند و ابوبکر بعد از بیعت عمر را برای طلب علی فرستاد تا با وی بیعت
کنند پس علی نیامد پس عمر بغضب آمد و مردم را گفت که هیزم و آتش بردارند و بر دروازه علی آمد و آواز داد
که در بکشا او در نکشاد پس دروازه او را سوختند و شکستند پس فاطمه آمد و نام پدرش یاد کرد عمر شمشیر برداشت
و در پهلوی فاطمه خلانید و علی را گفتند که برخیز و بیعت کن اگر بیعت نمیکنی ترا می کشیم و صحابه برین اتفاق
کردند و علی و دختر پیغمبر را خفیف کردند و وصیت پیغمبر را پس پشت انداختند جواب این قصه تمام کذب و بهتان
روافض است والا قدح در شان علی باثبات صحابه لازم آید و بر سر دو صورت تکذیب قران که در مدح صحابه
نازل شده لازم می آید و حق آنست که صحابه کرام علی رضی الله عنه را تعظیم میکردند و با وی محبت بسیار
و یاری و مددکاری او و اولاد او میکردند قال عبد الرحمن بن ابزی شهدنا صفین مع علی فی ثمان مائة
ممن بایع بیعة الرضوان قتل منهم ثلث و ستون منهم عمار بن یاسر و شهد الصفا جم غفیر من المهاجرة
والانصار و شهادة داد بمناصره صحابه در کتابهای خود و خطبهای خود علی رضی الله عنه و ابوبکر
رضی الله عنه سخت محبت میداشت با علی و مدح او می نمود و فضایل وی را ذکر میکرد و مردم را بر محبت
او بر انگیخت روی الدارقطنی عن الشعبی انه قال بینا ابوبکر جالس اذ طلع علی فلما راه قال
من سره ان ینظر الی اعظم الناس منزلة و اقربه و افضله حالة و اکثره عنایة عند رسول
الله صلی الله علیه وسلم فلینظر الی هذا الطالع و عمر نیز تعظیم و توقیر علی میکرد و روی الدارقطنی
عن سعید بن المسیب قال قال عمر انه لا یتشرف الا بولایة علی و عبد الله بن عمر تاسف میکرد و بر تخلف
خود از حرب علی رضی الله عنه و طبرانی در معجم اوسط و بزار باسناد علی روایت کردند که چون ابن عمر
خبر رسید که حسین رضی الله عنه بعراق میرود از مدینه بر سه منزل راه رفت و با حسین ملاقات کرد

و گفت کجا میروی حسین گفت بعراق میروم و خطوط و بقیه نامهای اهل عراق نمود ابن عمر گفت آنجا مرو
و بر خطوط آنها منگر و من ترا حدیث میگویم که جبرئیل پیش نبی صلی الله علیه وسلم آمد و او را در دنیا و آخرة
اختیار داد و آخرة اختیار فرمود و تو هم گوشت پارهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هستی حقتعالی شما را
از دنیا باز داشته است مگر برای آخرة حسین نگفته ابن عمر باز گشت ابن عمر او را در کنار گرفت و بگریست
و وداع نمود و آنچه مخالفت صحابه با علی رضی الله عنه روافض میگویند محض کذب و افترا است در وقت خلافت
ابی بکر و عمر و عثمان اصلا خلاف در میان نیامده و علی رضی الله عنه خلفاء ثلثه را بطوع و رغبت خود بیعت
نموده و اندک توقف که در بیعت ابی بکر فرموده بود آنرا عذر بیان کرده و گفته که ناخوش نشده بودم مگر از جهت
که ما را در مشورت شریک نکرده بودند و اگر نه ما می دانیم فضل ابی بکر را و او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای
دین ما اختیار فرموده بود یعنی در نماز امام ساخته بود ما برای دنیا چرا اختیار نکنیم و همیشه علی خیرخواهی
خلفاء ثلثه میکرد و در حروب یاری و مددگاری آنها می نمود و در مشورتهای دینی و دنیوی شریک
و مشیر آنها می شد و تا آخر عمر خود با فضیلت ابی بکر و عمر بر نفس خود و بر جمیع مسلمانان در مجالس
متعدده و بر سر منبرها سخن میفرمود و کسی که او را بر شیخین فضیلت میداد او را زجر و تهدید می نمود و میگفت
که او را حد مفتری میزنم و تا وقت قتل عثمان علی رضی الله عنه را با صحابه کرام اصلا مخالفت و منازعت
در میان نیامده اگر مخالفت و منازعه در میان می آمد متواتر میگشت چنانچه منازعتهای علی و معاویه
متواتر گشته حالانکه متواتر گشته بلکه بهیچ روایتی معتبر منازعت آنها مروی نشده بلکه موافقت و اتحاد
متواتر گشته اول رخنه که در اسلام افتاد آن بود که چون او باشان جمع شده عثمان را محصور کردند
و عثمان مجوز قتال نشده و نوبت تا بحدی رسید که آتش فتنه عالم را در گرفت و از قابوی مسلمانان
بدر رفت و عثمان شهید شد و صحابه که در مدینه بودند اطفاء آتش فتنه از مقدور آنها خارج شد قاتلان
عثمان خود را بر حق میدانستند و عثمان را بر باطل و بعد قتل عثمان افتخار میکردند و اکابر صحابه مثل طلحه و زبیر
و کعب بن بشیر و محمد بن مسلمه و غیر شان بقتل عثمان حسرت میکردند و او را بر حق و مظلوم میدانستند و مخالفانش
را بر باطل و ظالم میگفتند چون این سخن او باشان شنیدند خواستند که [illegible] و لهم بالحیز را

اذیت رسانند آنها از خوف شر اوباشان بهر سو گریختند چنانچه طلحه و زبیر بسوی مکه رفتند ام المومنین
عایشه که از پیشتر بقصد حج بمکه رفته بود ایشان را بمکه دریافتند عایشه گفت که شما را چه حال است طلحه و زبیر
گفتند که از خوف شر اعراب اینجا آمده ایم طلحه و زبیر عایشه را گفتند که اگر تو برای و با ما باشی شاید
که آن جماعه که مصدر شر شده اند بتو رجوع آرند که تو ام المومنین هستی عایشه این سخن قبول نمیکرد
آنها حجه آوردند بقوله تعالی لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح
بین الناس باین حجه عایشه سخن آنها قبول کرده و اراده کردند موضعی را که از شر اوباشان محفوظ
باشند پس اینها متوجه بصره شدند و اوباشان بعد قتل عثمان از اندیشه انتقام مسلمانان خیر خود
دران دیدند که بدامان علی در آویزند اضطراب کردند و با علی بیعة نمودند چون دران وقت دیگری
مثل علی موجود نبود و قبول خلافت از فروض کفایت است و از جهات دین علی بضرورة خلافت
قبول فرمود و از آن جماعة بیعة گرفت و جماعة صحابه از مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند چون
علی را مستحق این امر جلیل الشان میدانستند همه آنها با علی بیعة کردند چنانچه طلحه و زبیر هم دران وقت
در مدینه حاضر بودند و از مدینه بمکه رفته بودند آنها هم بیعة کرده بودند و علی قدرت انتقام
اوباشان نداشت القصه چون عایشه با طلحه و زبیر ببصره متوجه شد و این خبر علی را بمدینه رسید
که عایشه و جماعتی از مسلمانان مجتمع شده متوجه بصره شدند علی هم بدان سو متوجه شد و قعقاع را از اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی طلحه و زبیر فرستاد تا با هم متفق شوند قعقاع چون آنجا
رسید اول با عایشه ملاقات کرد و سلام گفت و گفت ای مادر ترا باین حرکت چه چیز آورده گفت
ای پسر اصلاح بین الناس بعد عایشه قعقاع را نزد طلحه و زبیر فرستاد و قعقاع با آنها گفت که صورت
اصلاح چیست هر دو گفتند که قاتلان عثمان یعنی از آنها قصاص باید گرفت قعقاع گفت
این نمیشود مگر بعد اتفاق همه مسلمانان در هر وقت تسکین فتنه و صلح باید کرد هر دو گفتند خوب
گفتی پس قعقاع پیش علی باز آمده و قصه ظاهر کرد علی ازین سخن خوش شده و قوم متوجه
صلح شدند و سه روز همچنین گذشت و علی روز سوم به طلحه و زبیر سلام گفته فرستاد و

و آنها به علی سلام گفتند و رسولان در میان آمد و رفت میداشتند و مردم از صلح خوش و راضی بودند
قاتلان عثمان ازین معنی غمگین شدند و تمام شب با هم مشوره نمودند عبد الله بن سبا منافق یهودی
که رئیس آن جماعه بود گفت که خیریت شما در صلح نیست علی را با صلح کردن ندهید و چون فردا شود
و مردم برای صلح آیند شما قتال پیش گیرید چون رای آنها برین قرار گرفت همراهیان عبد الله بن سبا از آخر
شب قتال شروع کردند و واقعه حرب که جنگ جمل نام یافته پیش آمد و دران جنگ کسی را از طرفین قصد
قتال نبود و این فتنه فقط از عبد الله بن سبا پیدا شده کذا ذکر القرطبی و جماهیر اهل العلم و هذا هو الصحیح المشهور
و دران جنگ سیزده هزار مسلمانان کشته شدند و طلحه و زبیر شهید شدند و آنچه دلالت دارد بر آنکه عائشه
و طلحه و زبیر باغی نبودند و اصلاح بین الناس منظور داشتند و قصد قتال نداشتند حدیث ابی هریره است
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی حراء هو و ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحة و الزبیر
فتحرکت الصخرة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اهدأ فما علیك الا نبی او صدیق او شهید
اخرجه مسلم و حدیث سعید بن زید قال اشهد علی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی سمعته یقول
اثبت حراء فما علیك الا نبی او صدیق او شهید و عدهم رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر
و عثمان و علی و طلحة و الزبیر و سعد و ابن عوف و سعید بن زید اخرجه ابن حبان چون پیغمبر صلی الله
علیه وسلم طلحه و زبیر را شهید گفت معلوم شد که ایشان باغی نبودند و از دست یاران عبد الله بن سبا
مظلوم کشته شدند انتهی و در آن وقت معاویه هم در شام بود و او هم قصد محاربه نداشت با امیر المومنین مگر آنکه میخواست
که امیر المومنین قاتلان عثمان را بسپارد یا آنها را از نزد خود دور کند چون امیر المومنین از جنگ جمل فارغ شد
و مظفر و منصور گشت این خبر به معاویه رسید معاویه مضطر شد و از شام بر آمد و از طرف امیر المومنین کوچ
فرموده در برابر او در فرات مقابله اتفاق افتاد و امیر المومنین بشیر بن عمرو بن محصن انصاری را با جماعتی نزد معاویه
فرستاد تا بسوی اطاعت امام دعوت کنند بردی در آمدند بشیر گفت سوگند میدهیم ترا [illegible] که جماعت مسلمانان را متفرق
مکن چون نزد [illegible] معاویه گفت که از علی هیچ نمیخواهیم مگر قاتلان عثمان که آنها در لشکر او اند چون آنها برگشتند این سخن به علی
رسانیدند و امیر المومنین قاتلان را نداد و سبب ندادن تسلیم قاتلان آن بود که قاتلان [illegible] کثرت و قوت داشتند

علی رضی الله عنه تسلیم آنها اصلح ندیده وو دانست که اگر در تسلیم جلدی میکنم امر خلافة مضطرب میشود
تا خیر در تسلیم آنها اصلح دید تا پای خلافة استحکام گیرد و کلمهٔ مسلمانان متفق شود آنگاه او با ایشان
بعد اجتماع کلمهٔ مسلمانان تحقیق خواهد شد چنانچه در نهج البلاغة آورده که بعضی یاران به علی گفتند
که اگر از قاتلان عثمان انتقام کشی بهتر باشد علی گفت ای برادر من قوة ندارم و آنها بر شوکت آنند
آنها بر من غالب اند نه من بر آنها غرضکه امیر المؤمنین با نیجهة در تسلیم توقف کرد و معاویه گمان برد که علی
حمایة او با ایشان میکند لهذا رای معاویه بر آن قرار گرفت که قتال با آنها واجب است که اینجا عنه یعنی قاتلان
عثمان با غیان ظالمان اند و کسی که مددگاری آنها کند مثل آنها است ازین تقریر معلوم میشود که معاویه برای
طلب خلافة جنگ نکرده بود و معتقد بود بحقیة خلافة علی رضی الله عنه و بعضی گویند که معاویه در ابتدا
طلب قاتلان عثمان میکرد و آخر طلب خلافة هم نموده بود و بصحة خلافة علی قایل نبود میگفت که بیعة او با ایشان
با علی معتبر نیست و اهل حل و عقد از صحابه مثل طلحه و غیره که بیعة کرده بودند با کراه کرده بودند و لهذا
نکث بیعة نمودند و معاویه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده بود اذا ملکت الناس فارفق بهم
ازین حدیث او را طمع خلافة بهم رسیده بود و از اهل شام بیعة گرفته بود بر هر تقدیر معاویه در اجتهاد خود
خطا کرده چرا که طلم انجماعة بر عثمان مسلم لیکن بغی آنها تا وقتی که بود عثمان زنده بود و چون عثمان
شهید شد و علی خلیفه شد و با وی بیعة کردند بغی نماند پس باقی نماند مگر طلب قصاص و استیفای قصاص
بعد طلب ورثهٔ مقتول بشرط قدرة بر استیفا و ثبوت قتل بر ذمهٔ کسی بیقین بر ذمهٔ امام است و بر تقدیر فرض آنکه امام
در استیفای حدی یا قصاصی تهاون کرده قتال با امام جایز نیست و آنچه گمان کرده که بیعة بکره شده باطل است
بلکه سایر مهاجرین و انصار بفضیلت علی رضی الله عنه معترف بودند و لهذا علی رضی الله عنه به معاویه نوشته آورده که
بیعة من ترا هم لازم شد اگرچه تو در شام بودی چرا که بیعة کردند با من آنانیکه با ابی بکر و عمر و عثمان کردند از
مهاجرین و انصار و لهذا اهل سنة و جماعة میگویند که علی رضی الله عنه بر حق بود و معاویه بر باطل و باغی بود
و پیغمبر صلی الله علیه و سلم که عمار را فرموده بود تقتلك الفئة الباغیة شاهد قول اهل سنة است لیکن
چون منشأ این بغی معاویه خطاء اجتهادی بود که وجهی از صواب و نصیبی از ثواب دارد معاویه

و مانند او را عاصی میگویند و از طعن و تشنیع بری میدانند و بالفرض اگر معاویه با این قتال بنا بر خطاء اجتهادی
نکرده و دیده و دانسته یعنی کرده باشد دران صورت هم نسبت کفر بوی و همراهیانش کردن کفر است
که لازم می آید ازان انکار قوله تعالی کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد
من رسله چه مدلول این آیة آنست و همچنین مدلول دیگر آیات و احادیث و باجماع ثابت شده که در ایمان
اعتقاد و اقرار بخدا و ملائکه و کتب و رسل و الخ قطعا ثابت شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چنین فرموده است
می باید و از معاصی صغائر و کبائر کافر نمیشود پس بتقدیر ثبوت معصیت معاویه و همراهیانش دران جماعت
باشند که حقتعالی در شان آنها فرموده الذین خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم
ان الله غفور رحیم خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل علیهم ان
صلوتک سکن لهم والله سمیع علیم امامیه کتب خود از امیر المومنین روایة میکنند که انما اصبحنا نقاتل
اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیه من الزیغ والاعوجاج والشبهة والتاویل کذا فی نهج البلاغة
اینهم بر اسلام آنها دلالة دارد و لفظ شبهه صریحست درانکه بغی معاویه بنا بر شبهه و خطا بود در اجتهاد و نه بنا بر
تعنت و عناد کما لا یخفی و از صحابه با معاویه چندین کس بودند شماری و اکثر صحابه با علی رضی الله عنه بودند چنانچه
بالا گذشت و جمعی از فقهای صحابه مثل سعد ابن ابی وقاص عبد الله بن عمر و اسامه بن زید و ابو موسی اشعری
و ابو مسعود تقاعد کردند و گمان اکثر ناس آنست که متمسک این جماعة عمومات نهی است از قتال مسلمین و نزد محققین
چنین نیست چرا که آن عمومات مخصوص اند بقتال همراه امام حق و بودن علی رضی الله عنه امام حق امریست
اظهر من الشمس نتوان گفت که بر فقهای صحابه مثل ابن عمر و ابو موسی مخفی مانده بلکه مستند شان احادیث
است که آنها بگوش خود از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بودند و ما را هم آن احادیث بدرجه تواتر رسیده
که متون آن احادیث از دو صد زیاده در کتب متداوله مذکور است و حساب طرق منتشره آن از حد احصاء
بیرون انه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستکون فتنة القاعد فیها خیر من القائم
و از تنبیه کسی گمان نبرد که همراهیان علی رضی الله عنه بیجا قتال کرده باشند حاشا و کلا چگونه کسی اینچنین
گمان برد حالانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده ویحک یا عمار تقتلک الفئة الباغیة تدعوهم

الی الجنة ویدعونک الی النار و عمار همراه علی رضی الله عنه شهید شده و از حدیث کفر همراهیان معاویه
ثابت نمی شود چرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان فئه را فئه باغیه گفته و دعوه بسوی نار بنا بر آنست که بغی
از امام حق و عصیان است بنا بر خطاء اجتهادی با معذور توان گفت و اگر نه نفس الفعل البته معصیت است
و معصیت موذی است با تش **سوال** بابی چونکه قتال با امام حق عبادت است پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم چرا اشاره بقعود فرموده باشند **جواب** آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنور فراست دریافته باشند
که این فساد نتیجه نیست چنانچه امام حسن علیه السلام در تفسیر سوره قدر روشن تر بیان فرموده
ان النبی صلی الله علیه وسلم رای بنی امیة علی منبره فساء ذلک فنزلت انا اعطیناک الکوثر یا محمد
یعنی نهرا فی الجنة ونزلت انا انزلناه فی لیلة القدر وما ادراک ما لیلة القدر لیلة القدر
خیر من الف شهر یملکها بعدک بنو امیة یا محمد قال القاسم بن الفضل فعددناها فاذا هی الف شهر
لا یزید ولا ینقص رواه الترمذی از نجا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشاره بقعود فرمود نظر بر آنکه حروب
فائده معتد به نمی بخشد ولهذا حسن علیه السلام صلح کرده و بر حروب قیام ننموده غرضیکه
صحابه در آن منازعه سه فریق بودند اکثر با علی رضی الله عنه بودند هیچگونه طعن بآنها راجع نیست و جماعتی قاعد بودند
معتزل از طرفین بنا بر نص پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اینها ثنا حضرت مرتضی میکردند و ذکر مناقب وی مینمودند
و او را احق بالخلافه میدانستند لیکن از کلام بعضی از اینها شبه در عقد خلافه مفهوم میشود و از کلام اکثر اینها
نی و اینجماعه هم محل طعن نیستند و چندکس معدود با معاویه بودند و اکثر شان از اعتقاد وجوب بیعت علیه
رجوع کرده بودند و قتال جایز نمیداشتند لیکن در صحبت معاویه بودند بسبب خوف از شر قاتلان عثمان مع آنها
وجود محصور در قتال شریک نمیشدند غرضیکه این محاربات که واقع شد دلالت ندارند بر آنکه صحابه باهم
عداوت و مخالفت داشتند چگونه تصور کند این معنی را کسی که ایمان دارد بقوله تعالی اذ کنتم اعداء
فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا وقوله تعالی والف بین قلوبهم لو انفقت ما فی
الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم وقوله تعالی رحماء بینهم حق تعالی
در بیان صحابه پیغمبر می فرماید الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة

وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر این آیه برهان است بر آنکه روافض آنچه مطاعن صحابه ذکر میکنند
کاذب اند چرا که مقدم یعنی تمکین صحابه از ابتداء خلافه ابی بکر تا خلافه علی مرتضی و حسن مجتبی بلکه
تا خلافه معاویه ثابت شده کما یشهد بالبداهه پس اگر تالی ثابت نشود یعنی صحابه اقامه صلوة
و ایتاء زکوة و امر معروف و نهی منکر نکرده باشند بلکه چنانچه روافض گمان میبرند که آنها باهم عداوت
و مخالفت و نفسانیه داشتند و خون ریزیها بناحق بی تاویل شرعی نموده اند تکذیب کلام الله لازم آید
نعوذ بالله منه پس دشمنی صحابه کردن و مناقب غیر محصور آنها را گذاشته چند چیز را مطاعن آنها
قرار دادن و در پی آن شدن با دین خود دشمنی کردن است بلکه راه صواب انست که اگر قولی یا فعلی
از ان جماعه مشهود لهم بالخیر دریافته شود که ظاهر آن مخالف شرع باشد آنرا تاویل باید کرد و حسن ظن باید نمود
که حقتعالی میفرماید لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیرا و میفرماید والذین جاؤا
من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا
غلا للذین امنوا ربنا انک رؤف رحیم نهم آنکه بخاری و مسلم از ابی هریره روایه کرده که گفت رسول
صلی الله علیه وسلم که قایم نخواهد شد قیامه تا که نخواهند گرفت امه من اوصاف و احوال برابر اوصاف
و احوال کفار فارس و روم جواب بحدیث در صحابه مطعن نمیتواند شد بلکه بیان فساد آخر امه است و این معجزه
پیغمبر است و بظهور آمده که روافض مثل کفار فارس یعنی مجوس شدند که میگویند تعدد خالق و انکار
قدر و آنکه اراده غیر خدا واقع میشود و اراده خدا واقع نمیشود و غیره نیز میگویند که مردی
ام ولد خود را بدیگری حلال میکند جایز است و بعضی پارچه خود را در نماز پاک نمیکنند
و مثل کفار روم یعنی یهود و نصاری شدند که اهل حق را تکفیر میکنند و غلاة
روافض خدا را متعدد میگویند چنانچه آنها عیسی و مریم را میگویند و ابن حبیب در
بسیار چیزها با اهل کتاب موافق اند دهم آنکه بخاری روایه کرده که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بعایشه فرموده که اگر قوم تو حدیث العهد نبودی بکفر و جاهلیه و ترسیدم از
انکار قلوب آنها هر اینه امر میکردم من بهدم کعبه و داخل میکردم درو آنچه ازان کم کرده شد

مانده یعنی حطیم و آنرا بزمین پیوسته میکردم و میساختم آنرا دو دروازه یکی شرقی و یکی غربی بر اساس ابراهیم
علیه السلام و قوم عائشه نو بودند مگر قریش پس اینحدیث از بد اعتقادی آنها خبر میدهد جواب اینجا مراد از قوم
عائشه آنها هستند که روز فتح مکه ایمان آوردند نه مهاجرین والتابعین لهم باحسان المشهود لهم بالخیر و بعد
عهدهم من الجاهلیة پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم برای شفقت برین مردم که روز فتح ایمان آوردند تعجیل
نکرد برای احتمال انکار بعضی از آنها و ازینحکایت یقین بر انکار آنها نیز ثابت نمی شود چه خوف وقوع امری
مستلزم وقوع آن نیست پس اینحدیث را در مطاعن جمیع صحابه از مهاجرین و انصار و غیر قریش
آوردن دلالت دارد بر سوء اعتقاد معترضان **فصل السادس** در جواب مطاعن تابعین و تبع
تابعین و فقها و محدثین و جمیع مسلمین از اهل سنت سید المرسلین و آن هژده می آرند یکی آنکه در قرآن
در وضو مسح قدمین ثابت میشود و اینها غسل میکنند جواب در قرآن قراة نصب و جر هر دو آمده و عطف
بر بعید است و در میان آوردن جمله وامسحوا برؤسکم برای افاده استحباب ترتیب است و جر بنابر جوار است
نظیره الی الکعبین و بتائید احادیث که بدرجه تواتر معنوی رسیده و زیاده تحقیق این مسئله در کتاب بناء الاحکام
ذکر کرده ایم اینجا بر آثار ائمه که امامیه روایت کرده اند اقتصار نموده میشود عیاشی از علی بن حمزه روایت
کرده که از ابی ابراهیم از وظیفه قدمین سوال کردم گفت بغسل غسلا و محمد بن نعمان از ابی بصیر از ابی
عبد الله روایت کرده که گفت که اگر فراموش کردی مسح سر را تا که پا را شستی پس باید که مسح کنی سر را
پیشتر پا را باز بشوی این اثر بر فرضیت ترتیب دلالت دارد کما هو مذهب الشافعی رحمه الله کلینی و ابو جعفر
طوسی و غیرهما از امامیه این اثر را باسنادها که نزد آنها صحیح اند روایت کرده اند و محمد بن حسن صفار
از زید بن علی از آبا خود از علی بن ابی طالب روایت کرده که گفت علی نشستم برای وضو پس پیش
رسول صلی الله علیه وسلم پس هرگاه شستم پاهای خود را گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ای
علی خلال کن میان انگشتان و اینخبر روافض نقل میکنند که اهل سنت هم مسح قدمین روایت کرده
اند این دروغ محض است دویم آنکه اهل سنت با صحابه دوستی میدارند و صحابه با اهلبیت بغض میداشتند
جواب این دروغ محض است چنانچه بالا گذشته و کتب اهل سنت صحاح و مسانید پر هستند از احادیث

فضایل و مناقب اهل بیت که صحابه کرام آنها را روایت کرده اند و نیز اهل سنت از صحابه حدیث پیغمبر
علیه السلام روایت میکنند من مات وهو مبغض لآل محمد دخل النار وان صلی وصام
اخرجه جمع من الحفاظ منهم الطبرانی والحاکم وحدیث من ابغضنا اهل البیت فهو منافق
انتهی بخط الطبرانی اینچنین احادیث بسیار روایت می کنند اگر بغض شیعه داشتند چرا در فضایل اهلبیت احادیث
بسیار روایت میکردند بلکه دشمن اهلبیت روافض اند چنانچه بالا گذشته که از اولاد و سائر اهلبیت
دشمنی دارند مگر از فاطمه و آن اولاد فاطمه بعضی از آنها بعضی را دشمن میدارند و بعضی بعضی دیگر را چنانچه
تفصیل آن بالا گذشته سیوم آنکه اهل سنت روایت میکنند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سوره نجم میخواند بعد قوله تعالی افرأیتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری بر زبانش بالقاء
شیطان گذشت تلك الغرانیق العلی ان شفاعتهن لترتجی و چون سوره ختم کرد پیغمبر و مومنان
سجده کردند و کافران هم سجده کردند بگمان آنکه محمد با ما صلح کرده و ثنای اصنام خوانده و ازین روایت
تجویز جریان کلمه کفر بر زبان پیغمبر معصوم میکنند جواب این روایت و نفی است بعضی مفسران
دور از تحقیق آورده باشند و صحیح آنست که شیطان در اسماع کافران و دوای شان صوت
بلباس صوت پیغمبر علیه السلام کرده این کلمه خواند و کسی از مسلمانان این کلمه شنیده و ازان
مطلع نشده تا که پیغمبر خدا از جبریل این خبر رسیده و پیغمبر ازین ماجرا مسلمانان را اطلاع داده و پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم غمگین شده و برای تسلی پیغمبر علیه السلام این آیة فرود آمد وما ارسلنا من
قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطن
ثم یحکم الله ایاته والله علیم حکیم چهارم آنکه اهل سنت عمل بقیاس میکنند ولم یاذن به الله
جواب حقتعالی اذن فرموده است حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار حجیة قیاس از کتاب
و سنت و اجماع ثابت است و شرح و بسط آن در کتب اصول فقه مذکور است اینجا آثار مرویه امامیه انا نمثـ
داله بر حجیة قیاس ذکر کرده می شود ابی جعفر طوسی در تهذیب از ابی جعفر محمد بن علی الباقر روایت کرده
که عمر بن الخطاب اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم را جمع کرد و پرسید که چه میگوئید در حق کسی که جماع

کنند با اہل خود و انزال نکنند انصار گفتند الماء من الماء و مهاجرین میگفتند اذا التقی الختانان وجب
الغسل پس عمر گفت علی را تو چه میگوئی ای ابا الحسن علی گفت اذا التقی الختانان حد واجب می کنند و
یک صاع آب یعنی غسل واجب نکنند انچه معنی دارد پس علی قیاس کرد غسل بر حد و باقر و صادق و زید بن علی
ابو حنیفه را اجازه قیاس داده اند پنجم انکه میگویند که امامیه اندک اند و اہل سنت بسیار و حق تعالی بر اندک مردم
مدح کرده و فرموده قلیل من عبادی الشکور جواب مراد از شکور که صیغه مبالغه است اولیاء الله اند از اہل
سنت و در روافض کفور اند نه شکور و کثرت دلیل حقیقت مذهب است کقوله علیه السلام ید الله مع الجماعة وقوله
علیه السلام علیکم بالسواد الاعظم و این اثار را امامیه از ائمه روایت کرده اند ششم انکه میگویند که اہل سنت
از ابی حنیفه و شافعی و مالک و احمد اخذ مذهب کرده اند و امامیه از ائمه معصومین پس این مذهب اولی بالاتباع
است جواب ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد از ائمه اہلبیت و از اصحاب کرام و انها از پیغمبر معصوم اخذ کرده
اند پس سلسله اہل سنت به پیغمبر منتهی میشود بخلاف امامیه که آنها مذهب از هشام بن حکم و هشام بن سالم و
شیطان طاق و عبد الله بن سبا منافقان و وضاعان کذابان اخذ مذهب کرده اند و انها بر باقر
و صادق و غیره افترا بسته اند که از انها کلمات شرک و مانند آن روایت کرده اند پس مذهب روافض نه از پیغمبر ماخوذ
است و نه از اہلبیت هفتم انکه جواز لواطه با مملوک مذهب مالک و مسایل شنیعه منسوب بحنیفه مرتضی و ابن مطهر
حلی و ابن طاوس نسبت کرده اند جواب این همه کذب است چنانچه خیرها بر صحابه افترا بسته اند لعنة الله علی الکاذبین
هشتم انکه انچه در فضایل علی وارد است متفق علیه است میان اہل سنت و روافض و انچه در فضایل
خلفای ثلثه وارد است مختلف فیه است پس مختلف فیه را برای متفق علیه ترک کرده شود جواب ترجیح
نمی باشد مگر عند التعارض و در فضایل علی و غیره صحابه تعارض نیست بلکه فضایل همه مسلم است و اگر
این قول روافض صحیح باشد نصاری نیز مانند روافض گویند که فضایل عیسی نزد مسلمانان و نصاری
متفق علیه است و فضایل محمد صلی الله علیه وسلم مختلف فیها است و بطلان این قول ظاهر است
نهم انکه شیعه بر نجات خود یقین دارند بخلاف اہل سنت که در نجات خود شک دارند و الجازم احق بالاتباع
من الشاک جواب در حضور موت بر ایمان مومنان یقین دارند بر انکه بعد جزا معاصی یا بعد عفو انجام

به بهشت خواهد شد و عقاید اهل سنة البته صحیح است و اینها را درین شک نیست و شک نیست مگر در انجام کار
خود و روافض اگر یقین دارند که انجام کار ما البته بر عقاید حقه خواهد شد این دعوی علم غیب بدیهی
البطلان است مبنی بر آنکه بعض روافض آخر کار کافر می شوند یا سنی و بعضی سنی آخر کار
رافضی میشوند یا مانند آن و انکار آن انکار بدیهیات است و اگر یقین دارند که حقتعالی از معاصی ما سوال
نخواهد کرد این مذهب مرجیه است و درین انکار آیات قطعیه لازم می آید دهم آنکه اهل سنة
اقتدا می کنند ابو حنیفه و شافعی را و جزم ندارند بر حسن خاتمه آنها و اقتدا بکسی که جزم
بر نجات او نباشد ضلال است بخلاف امامیه که اقتدا میکنند بائمه و جزم می کنند به نجات آنها
جواب اهل سنة ابی حنیفه و شافعی را راوی احکام نبی معصوم می دانند پس مقتدای
ایشان بحقیقة نبی معصوم است لا غیر بخلاف روافض که مقتدای شان وضاعان اند و مفتریان
که بر ائمه افترا کرده اند نه ائمه مثل نصاری وغیره که عبادت عیسی و ملئکه می کنند چون
حکم کند حقتعالی که هر که غیر خدا را عبادت کرده بود آن عابد را با معبود او بدوزخ ببرند
انگاه حق تعالی شیطانی را بر صورت عیسی کرده او را پیشوای نصاری کرده بدوزخ برد
بل کانوا یعبدون الجن اکثرهم بهم مؤمنون ❊ یازدهم آنکه اهل سنة
ابوبکر را امام میدانند و ابوبکر در امامت خود شک میداشت که وقت وفات خود گفته
لیتنی کنت سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم هل للانصار فی هذا الامر حق
جواب این موضوع است و افترا ابن مطهر حلی احمد روایت کرده از ابی بکر انه سمع رسول الله صلی الله علیه
یقول الائمة من قریش چنانچه این حدیث بر روی سعد بن عباده سید خزرج خوانده و او تسلیم نموده دوازدهم
آنکه اهل سنة نامرد را بر شجاع ترجیح میدهند و مراد از شجاع علی را دارند رضی الله عنه و نسبت نامردی می کنند
بصدیق اکبر و سند می آرند بقوله تعالی لا تحزن ان الله معنا جواب نسبت نامردی بصدیق اکبر بآیت
و بقوله تعالی لا تحزن ان الله معنا در حق صدیق اکبر مثل قوله تعالی لا تخف انی لا یخاف لدی
المرسلون در حق موسی است بلکه در حق موسی فاوجس فی نفسه خیفة موسی قلنا لا تخف انک

انت الا علی وارد شده آن همه بحیثیت دلالت بر خوف و همچنین قوله تعالی فاوجس منهم خیفة قالوا
لا تخف وبشروه بغلام حلیم در حق ابراهیم علیه السلام و قوله تعالی ففزع منهم قالوا لا تخف
خصمان بغی بعضنا علی بعض در حق داود علیه السلام و قوله تعالی فخرج منها خائفا یترقب
نیز در حق موسی علیه السلام صریح است بر وقوع خوف و فزع که مقتضی بشریت است انبیا را و دلیل چنین نیست
که انبیاء از رذائل صفات منزه اند و حزن ابی بکر اگر فرض کرده شود برای جان پیغمبر بود نه برای جان خود
چنانچه قصه وقت هجرت بر آن دلالت دارد که ابو بکر پیغمبر را از دخول در غار منع کرد و اول خود داخل شد و غار
را جاروب کرد و رخنه های آنرا بپارچه چادر خود بند کرد و دو سوراخ باقی ماند در ان دو ابهام پای خود داد
آنگاه پیغمبر را در غار طلب کرد و همانجا لدغ بپای او رسید و آخر کار بهمان لدغه شربت شهادت چشید بخاری و مسلم
و دران قصه از حدیث براء ابن عازب از صدیق روایت کرده قال بکیت قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لم تبکی قلت اما والله ما علی نفسی ابکی ولکنی ابکی علیک الحدیث **فائده**
علی رضی الله عنه قاتل خود را میدانست از پیغمبر خدا صلعم شنیده بود پس اگر در حروب جرأتها میکرد گنجایش
داشت که او را خطره جان و احتمال قتل از دست غیر آن قاتل نبود و ابو بکر با وجودیکه او را این علم نبود
در حروب چه جرأتها میکرد و روز وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم تنها قصد مقاتله اهل ارتداد از قبایل
عرب فرمود مرویست از محمد بن عقیل بن ابیطالب روزی علی مرتضی رضی الله عنه خطبه خواند و گفت کهای
مردم اشجع الناس کیست من گفتم توئی ای امیر المومنین گفت اشجع الناس ابو بکر صدیق است که چون روز
بدر شد عریش برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم برپا کردیم و گفتیم کیست که استاده شود نزد عریش تا نزدیک
نیاید او را کسی از کفار پس آنجا قایم نشد مگر ابو بکر آن ابو بکر شمشیر برهنه کرده بر سرش استاده ماند هرگاه کسی از کفار
نزدیک می آمد ابو بکر بر وی قصد میکرد و نیز وهم آنکه اهل سنت چیزها بر پیغمبر افترا کرده اند که از شان نبوة
بعید است یکی آنکه در صحاح اهل سنت مرویست که عایشه بازی میکرد به بنات نزد پیغمبر در خانه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم حالانکه نزد اهل سنت ثابت است که ملائکه داخل نمیشوند در انخانه که در آن صورت باشد
و پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون صورت ابراهیم و اسمعیل در کعبه دید آنرا محو کرد جواب عایشه در ابتدا

صحبت صغیره بود و تکلیفات شرعی از صغیرات ساقط اند و محتمل که بنات از پارچه ساخته باشند در الصور
انسان نباشند و محتمل که آن قبل تحریم نگاهداشتن صورت باشند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم محو صورة
ابراهیم در فتح مکه بعد هشت سال کرده و محتمل که مراد از حدیث آن باشند که بنات انصار و غیره نزد عائشه
آمده باشند با آنها لعب میکرده باشند دوم آنکه اهل سنة از عائشه روایة می کنند که پیغمبر خدا مرا در خود می پوشید
و من بسوی حبشه میدیدم و حبشه در مسجد لعب میکردند درین چند قباحت لازم می آید یکی مقرر داشتن پیغمبر صلعم
حبشه را بر لعب کردن در مسجد دویم خود لعب را دیدن و اهل لعب کنند کان شدن سنت سوم آنکه زوجه خود را مقرر داشتن
بر آن که مردم نامحرم را به بیند منافی غیرتست جواب مراد از لعب حبشه استعمال آلات حرب است نه چیز بیهوده چنانچه در
حدیث آمده لعب المسلم باطل الا ثلثة تعلیمه لقوسه وتادیبه لفرسه وملاعبته مع نسائه
پس آن لعب حرام نبود بلکه عبادت بود به نیة جهاد قال الله تعالی واعدوا لهم ما استطعتم من قوة
و دیدن صغیره از پس پرده منافی غیرت نیست و ظاهر است که این قصه پیش از نزول آیة حجاب باشد و نزول آیة
حجاب بعد نکاح زینب شده رواه ابوداود والدارمی وغیره و آنچه از عمر مرویست که زجر کرده گمان کرده بود که این
لعب حرام است چون دید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنرا مقرر داشته عمر هم از آن ساکت ماند و طعن غیرتی آنست
که روافض ملعونان بر روات اهل بیت افترا می کنند که صادق گفته خدمتنه جوارینا النار و فروجهن لکم
سیوم آنکه اهل سنة روایة میکنند که چون ملک الموت برای قبض روح موسی آمد موسی تپانچه بر روی ملک الموت
زد یک چشم او کور شد ازین معلوم میشود که موسی بقضای الهی در موت خود راضی نشده و لقاء خدا را مکروه
داشته حالانکه اهل سنة این حدیث مرویست من کره لقاء الله کره الله لقائه جواب این تپانچه زدن نه برای
عدم رضا بموت بود اگر چنین میبود آخر کار چرا اذن بقبض روح میداد بلکه برای آن بود که او میدانست که اول
او را حق تعالی در موت و حیوة اختیار خواهد داد و آنزمان قبض روح او خواهد شد کذا ذکره البخاری وغیره مرفوعا
گویا موسی از ملک الموت سوء ادبیکه بی اجازت او روح او قبض میکرد و آخر کار راضی بموت شد و سوال
کرد که از زمین مقدس یک تیر یا سنگ نزدیک کند چهارم آنکه اهل سنة روایة می کنند آنکه نبی صلی الله علیه وسلم
فرمود نحن احق بالشک من ابراهیم اذ قال رب ارنی کیف تحیی الموتی چه شک منافی ایمان است

پس نسبت شک به ابراهیم و سید الرسل محال است جواب مراد از شک اینجا تردد قلب در حصول زیاده یقین و قوة طمانیت است که مقتضای نزول تم است و صوفیان آنرا میدانند نه عوام و آن منافی ایمان نیست چنانچه نص قرآن بدان ناطق است قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی ۞ بلکه مقتضای ایمان کامل است و معنی حدیث آن است که ابراهیم طالب زیاده علم و یقین بود و پس ما لائق تر ایم بان زیرا که ما مامور تیم لطلب زیاده علم حیث قال الله تعالی وقل رب زدنی علما یا آنکه گفته شود که معنی حدیث اینست که سوال ابراهیم از جهت شک نبود اگر برای شک بودی نحن احق به معناه لکننا لم نشك فکذا ابراهیم هفتم آنکه اهل سنت روایت میکنند عنه صلی الله علیه وسلم انه قال لم یکذب ابراهیم الا ثلث کذبات اینجا نسبت کذب شد بسوی ابراهیم و انبیا معصوم اند از کذب جواب لفظ کذب مجاز است از تعریض و استعمال مجاز در کلام خدا و رسول علیه السلام بسیار است و آن ملاعنه حقیقت کذب بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثابت می کنند بنا بر تقیه و آن مستلزم است عدم وثوق را از اقوال کما لا یخفی و کذب ابراهیم از ان قبیل نیست گویند و آن باطل است هشتم آنکه اهل سنت در صحاح از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت میکنند که فرموده شیطان میگریزد از سایه عمر ازین تفضیل عمر بر انبیا لازم می آید چرا که شیطان آدم را وسوسه کرده قال الله تعالی فوسوس الیه الشیطان قال یا ادم هل ادلك علی شجرة الخلد وملك لا یبلی و در موسی عمل کرد حیث قال هذا من عمل الشیطن و ایوب را مس کرد حیث قال انی مسنی الشیطان بنصب و عذاب و در قراة محمد صلی الله علیه وسلم القا کرد و نازل شد وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطن فی امنیته جواب فرار شیطان کنایه است از خوف و عدم تسلط او بجهت حفظ و حمایت الهی دوستان خود را حیث قال الله تعالی ان عبادی لیس لك علیهم سلطان و فرار بمعنی خوف آمده در قوله تعالی قل ان الموت الذی تفرون منه مراد شدت خوف است نه فرار بمعنی حقیقی و این شدت خوف که شیطان را از عمر است و از انبیا بطریق اولی ثابت است منافی آن نیست که احیانا وسوسه کند چنانچه با وجود شدة خوف شیاطین از رجوم آسمانی احیانا استراق سمع میکنند قال الله تعالی وحفظا من کل شیطان مارد الا من استرق

السمع فاتبعه شهاب ثاقب و اینهمه آیات که بر زلات انبیا دلالت دارند همه مأول و مصروف از ظاهر اند
چنانچه در کتب تفسیر بشرح و بسیط نوشته شده و اعتراف انبیا بمعصیة خود از راه هضم نفس است دوازدهم
آنکه اهل سنت روایت میکنند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده که داخل بهشت شدم خش خش نعلین بلال
را پیش خود شنیدم این حدیث دلالت دارد بر فضیلت بلال غلام ابی بکر صدیق بر آنسرور علیه السلام نعوذ بالله
منها لان السابق افضل من المسبوق جواب این باطلست و ناقص فهمی چراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
صورة مثالیه بلال و هم چنین صورة مثالیه دیگر مومنان را دیده چنانچه طبرانی روایت کرده از ابی امامه
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود داخل بهشت شدم شنیدم پیش خود آواز حرکت بلال و بالا تر در بهشت
دیدم فقرای امت خود را و پایین تر دیدم اغنیا را حالانکه اینهمه بعد قیامت داخل بهشت خواهند شد سیزدهم آنکه اهل سنت
روایت کرده اند که پیغمبر آخر روز عرفه بسوی عمر نظر کرد و تبسم فرمود و گفت که حقتعالی مباهات می کند
به بندگان خود عامة و بعمر خاصة از این حدیث افضلیت عمر بر پیغمبر لازم می آید چه خود را از خواص نشمرده
جواب این قول باطل است چراکه این حدیث دلالت ندارد بر آنکه حق تعالی بغیر عمر خاصة مباهات نکرده
باشد پس از این حدیث افضلیت عمر بر ابی بکر هم لازم نمی آید چه جای انبیا هم طعن چهاردهم آنکه اهل
سنت نماز بر پلیدی خشک جائز میدارند جواب این بهتان محض است چراکه طهارة بدن و ثوب و مکان
شرط جواز صلوة است نزد تمام اهل سنت بلکه نماز بر پلیدی مذهب امامیه است چه ابن مطهر حلی
در ارشاد و ابوالقاسم در شرایع و طوسی و غیره نوشته اند که نماز در نجس جایز است اگر نجاست
متعدی نباشد و طهارة موضع سجود فقط شرط میکنند پانزدهم آنکه میگویند لعب شطرنج نزد اهل
سنت جائز است جواب این هم کذب و افترا است لعب شطرنج نزد ابی حنیفه و مالک و احمد
حرام است و نزد شافعی بر یک قول او مکروه است بشرطیکه اخلال در نماز و غیره واجبات نکند و قمار
و نزاع و کذب نگردد و صورت حیوانات از اسپ و فیل و مانند آن در آن نباشد و اصرار بر آن
نباشد چراکه با اصرار کبیره می شود و صحیح آنست که شافعی از این قول رجوع کرده و بقول ائمه
ثلثه فتوی داده و بحرمت شطرنج قائل شده شانزدهم آنکه اهل سنت سرود را حلال میگویند

جواب آنکه بهم اقرار است علماء هر چهار مذهب بحرمة آن قائل اند و جمهور مشایخ سلاسل از آن تنزه دارند و بعضی
بزرگان که استعمال غنا کرده اند لقسم شرایط دران کرده اند که اثبات حرمة غنا با آن شرایط محال است
و غنا با آن شرایط عقلا و شرعا ممنوع نیست و دخل لهو نیست هفدهم آنکه اهل سنة وضوء به نبیذ تمر جایز میدارند
حالانکه حق تعالی میفرماید فان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا جواب وضوء به نبیذ تمر
نزد مالک و شافعی و احمد و ابو یوسف و محمد و جمهور اهل سنة جایز نیست و نزد ابی حنیفه هم بروایتی مفتی بها جایز نیست مگر بروایتی
از ابی حنیفه جایز است و مستند او درینباب حدیث لیلة الجن است و لکم فی رسول الله اسوة حسنة هژدهم
آنکه اهل سنة بر لواطة حد واجب نمی کنند حالانکه لواطه از زنا افحش است جواب در حکم لواطه اختلاف است نزد شافعی
حد واجب است و نزد ابی حنیفه واجب نیست چرا که لواطه را در لغت زنا نمیگویند و حدود بقیاس ثابت نمیشود و دلالة
النص گفتن ممنوع است چرا که دلالة النص آنرا گویند که هر لغوی از آن بفهمد چنانچه از حرمة تافیف حرمة ضرب
و درین مسئله فقها اختلاف دارند چه جای هر لغوی و نیز دلالة النص مفهوم اولی یا مساوی باید بمنطوق و لواطه
مساوی زنا نیست چرا که زنا در معنی قتلست بجهة انتفاء نسب مولود بخلاف لواطه و لهذا از صحابه در تعزیر
لواطه اقوال شتی وارد شده والله اعلم **مقاله خامسه** در اثبات فضیلت خلفاء اربعه بترتیب
خلافة و فضیلت خلفاء اربعه بر دیگر اصحاب و موجب فضیلت دیگر اصحاب بر تمام امت و در مواد فضیلت و در آنکه از
مشاجرات صحابه کف اللسان و در آن تاویل نیک باید کرد بدانکه اهل سنة و جماعة اتفاق دارند بر آنکه افضل الناس
بعد الانبیاء ابو بکر الصدیق ثم عمر اما فضیلت شیخین بر غیر شان پس ثابت است از کتاب و سنة و اجماع ائمه و
معقول و آثار صحابه و تابعین و ائمه که مرجع آن بسوی اجماع است اما کتاب پس استدلال بقوله تعالی
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد
و قاتلوا امام محی السنة بغوی در معالم التنزیل گفته که محمد بن فضیل از کلبی روایت کرده که این آیة در حق ابی بکر صدیق
نازل شده و این آیة بعبارة النص دلالة دارد بر فضیلت جماعتی از صحابه که پیش از فتح مکه اسلام آورده
و انفاق و قتال در راه خدا کردند بر آنانکه بعد از فتح مکه انفاق و قتال نموده و بدلالة النص دلالت دارد
بر آنکه شیخین افضل اند از دیگر اصحاب چرا که معنی موجب افضلیت درین آیة سبقت است در انفاق

و تائید اسلام و تقویت اسلام هر چند در مرتضی هم یافته شده اما چون اتفاق علما است بر آنکه حضرت مرتضی
در بدو اسلام صغیر بود در حجر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بالغ نشده کما هو مبسوط فی سیر ابن اسحق و اخرج
ابو عمر فی الاستیعاب عن عمر مولی غفرة قال سئل محمد بن کعب القرظی عن اول من اسلم
علی ام ابو بکر قال سبحان الله علی اولهما اسلاما وانما شبه علی الناس لان علیا اخفی اسلامه
من ابی طالب واسلم ابو بکر فاظهر اسلامه ولا شک عندنا ان علیا اولهما اسلاما و چون
افضلیت شیخین بر مرتضی ثابت شود بر غیر مرتضی بطریق اولی ثابت شود اکنون احادیثی که دلالت
دارند بر سبقت انفاق و تائید شیخین دین را بیان نمائیم منها حدیث ابی هریرة قال قال رسول الله
صلعم ما لاحد عندنا ید الا وقد کافیناه ما خلا ابی بکر فان له عندنا یدا یکافیه الله تعالی
بها یوم القیامة وما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر اخرجه الترمذی ومنها حدیث
هشام بن عروة عن ابیه قال اسلم ابو بکر وله اربعون الفا انفقها کلها علی رسول الله صلی
الله علیه وسلم وفی سبیل الله اخرجه ابو عمر ومنها ما رواه البخاری فی حدیث طویل ثم بدا
لابی بکر فابتنی مسجدا بفناء داره وکان یصلی فیه ویقرا القرآن ومنها ما روی ابو عمر فی
الاستیعاب قال اعتق ابو بکر سبعة کانوا یعذبون فی الله منهم بلال وعامر بن فهیرة ومنها
ما قال ابن اسحق انه لما اسلم ابو بکر اظهر اسلامه ودعا الی الله عز وجل والی رسوله صلی الله
علیه وسلم وکان ابو بکر رجلا مولفا لقومه محببا سهلا فجعل یدعو الی الاسلام من وثق
به من قومه ممن یغشاه ویجلس الیه فاسلم بدعائه فیما بلغنی عثمان بن عفان وزبیر بن العوام
وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وطلحة بن عبید الله فجاء بهم الی رسول الله صلی
الله علیه وسلم حین استجابوا له واسلموا وصلوا بدانکه عثمان رئیس بنی عبد الشمس بود و زبیر رئیس
بنی اسد و سعد و عبد الرحمن رئیس بنی زهره و طلحه رئیس بنی تیم پس اسلام اینها اکثر شوکت قبایل قریش
دربرهمی سورهٔ کفر شد ومنها ما ذکره الواحدی فی تفسیر قوله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح
وقاتل که جبرئیل نزد پیغمبر صلعم آمد و ابو بکر را دید که بروی پیراهنی است بر سینه پاره شده گفت

که چه حال است گفت انچه مال داشت در راه خدا صرف کرده جبرئیل پیغمبر علیه السلام را گفت که ابوبکر را بگو که خدا
بر تو سلام میرساند و میگوید که درین فقر از من راضی هستی یا نه ابوبکر گفت اعلی ربی اسخط انا عن ربی راض
انا عن ربی راض این حدیث محی السنه بغوی در معالم التنزیل در تفسیر همین آیه بسند متصل آورده
از ابن عمر که بودم من نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم و نزد او ابوبکر بود که جبرئیل آمد الحدیث و منها حدیث ابی اروی
الدوسی قال کنت جالسا عند النبی صلی الله علیه وسلم فاطلع ابوبکر و عمر فقال رسول
الله صلی الله علیه وسلم الحمد لله الذی ایدنی بهما اخرجه الحاکم و منها حدیث ابن عباس ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم اعز الاسلام بابی جهل بن هشام او بعمر بن الخطاب قال
فاصبح فغدا عمر علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاسلم اخرجه الترمذی و منها حدیث ابن مسعود
نحوه فقال فجعل الله دعوة رسول الله صلی الله علیه وسلم لعمر فبنی علیه ملک الاسلام وهدم
الاوثان اخرجه الحاکم و منها حدیث عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم
اعز الاسلام بعمر بن الخطاب خاصة اخرجه الحاکم و منها حدیث ابن عباس قال لما اسلم
عمر قال المشرکون الیوم انتصف منا اخرجه الحاکم و منها حدیث ابن عباس قال لما اسلم
عمر نزل جبرئیل فقال یا محمد استبشر اهل السماء باسلام عمر رواه ابن ماجه و منها حدیث ابن
مسعود قال مازلنا اعزة منذ اسلم عمر و فی روایة والله ما استطعنا ان نصلی عند الکعبة ظاهرین
حتی اسلم عمر اخرجه الحاکم و منها تتبع السنن النبوی با ضمیم کردن این احادیث دلالت وارد بر افضلیت شیخین اما
سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از انجمله آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ابی بکر را امام در نماز گردانید
و از امامت دیگری باشد وجوه انکار فرمود چنانچه بالا گذشت و فرمود لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر
ان یومهم غیره اخرجه الترمذی من حدیث عائشة وله شواهد کثیرة عند الشیخین و منها
حدیث ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی الا وله
وزیران من اهل السماء و وزیران من اهل الارض اما وزیرای من اهل السماء فجبرئیل و میکائیل
و اما وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر اخرجه الترمذی و منها حدیث سعید

ابن المسیب مرسلا قال کان ابوبکر الصدیق من النبی صلی الله علیه وسلم مکان الوزیر
فکان یشاوره فی جمیع اموره وکان ثانیه فی الاسلام وکان ثانیه فی الغار وکان ثانیه فی العریش
یوم بدر وکان ثانیه فی القبر ولم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم یقدم علیه احدا
ومنها قوله صلی الله علیه وسلم لابی بکر وعمر هذان سیدا کهول اهل الجنة من الاولین
والاخرین الا النبیین والمرسلین ودر بعضی روایات آمده سیدا کهول الجنة وشبابها رواه الترمذی
من حدیث انس وعلی ابن ابی طالب وحارث وابن ماجه من حدیث ابی جحیفة این حدیث بحد تواتر
رسیده ومنها قوله صلی الله علیه وسلم لقد هممت ان ابعث الی الافاق رجالا یعلمون
الناس السنن والفرائض کما بعث عیسی حواریین قیل فاین انت من ابی بکر وعمر قال انه لا غنی
لی عنهما انهما من الدین کالسمع والبصر وفی روایة کالراس من الجسد اخرجه الحاکم
عن حذیفة وابن عمر والطبرانی عن ابن عمر وعمرو بن العاص وانس وابو نعیم عن انس وابن
عدی عن حذیفة ومنها ما طلعت الشمس علی احد منکم افضل من ابی بکر
رواه الطبرانی عن جابر والحاکم والطبرانی وابو نعیم وابن النجار عن ابی الدرداء
والحاکم عن انس ومنها حدیث سعد بن زرارة قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ان روح القدس جبرئیل اخبرنی ان خیر امتک بعدک ابوبکر
رواه الطبرانی ومنها قوله صلی الله علیه وسلم لو وزن ایمان ابی بکر بایمان
اهل الارض لرجحهم رواه ابن عدی عن ابن عمر وابن راهویه عن عمر موقوفا
بسند صحیح ومنها قوله صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل فقلت من یهاجر معی
قال ابوبکر وهو یلی امر امتک من بعدک وافضل امتک رواه صاحب مسند الفردوس
عن علی ومنها حدیث ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما انک یا ابابکر
اول من یدخل الجنة من امتی اخرجه ابو داود والحاکم ومنها حدیث ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اول من یصافحه الحق عمر واول من یسلم علیه واول من یاخذ بیده فیدخله الجنة اخرجه ابن ماجه والحاکم

ومنها حديث جابر بن عبد الله قال قال عمر لابي بكر يا خير الناس بعد رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال ابو بكر اما اذا قلت ذالك فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما طلعت
الشمس على رجل خير من عمر اخرجه الترمذي وروى الجزء الثاني ابن عدي من حديث ابي بكر الصديق
وروى ابو سعيد بن الهيثم في مسنده قوله صلى الله عليه وسلم ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء
بعد النبيين خيرا منك يا عمر وروى ابن ماجه من حديث ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ذالك الرجل ارفع امتي درجة في الجنة قال ابو سعيد والله ما كنا نرى الا عمر
بن الخطاب **فائده** احادیث که از افضلیت عمر بن الخطاب خبر داده دلالت وارند محمول اند بر آنکه
او افضل الناس است بعد ابی بکر بدلیل اجماع که مذکور خواهد شد و بحدیث میزان که مذکور خواهد شد و بدلیل
حدیث عائشة قالت قلت یا رسول الله هل یکون لاحد من الحسنات عدد نجوم السماء قال
نعم عمر قلت فاین حسنات ابی بکر قال انما جمیع حسنات عمر کحسنة واحدة من حسنات ابی بکر
رواه رزین و همچنین حدیث انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن ولد عبد المطلب سادة
اهل الجنة انا و حمزة و علی و جعفر والحسن والحسین والمهدی رواه الترمذی والحاکم و قوله
صلی الله علیه وسلم الحسن والحسین سید اشباب اهل الجنة و قوله صلی الله علیه وسلم انا سید
ولد آدم و علی سید العرب رواه الحاکم عن ابن عباس و عائشة و صححه واشار اکثر المحدثین
الی ضعفه وله شواهد کلها ضعیفة مراد سیادت اهل الجنة علی العموم نیست والا لازم آید افضلیت
حمزه و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدی بر انبیا و مرسلین پس این احادیث مخصوص اند بالبعض بخلاف حدیث
ابو بکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة و شبابها الا النبیین والمرسلین که آن بر عموم خود است لوجود الاستثنا
بقوله الا النبیین والمرسلین پس تخصیص کرده شوند آن احادیث ظنی الدلالة باین حدیث متواتر قطعی
السند قطعی الدلالة و گفته شود که مراد سید اهل الجنة بعد ابی بکر و عمر و در حدیث علی سید العرب مراد
سیادت من حیث النسب است والا وجه تخصیص با عرب ظاهر نمیشود که در آن وقت در عرب اسلام بود نه در عجم پس سید
عرب مرادف سید ولد آدم باشد کما لا یخفی پس وجه تخصیص همین است که عرب بنسب تفاخر میکردند

علی سید عرب است من حیث النسب لهذا در بعضی احادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود علی وعباس
هر دو برا انما سید العرب رواه ابن عدی عن ابن عباس موضیعف والله اعلم و دیگر احادیث بر مناقب علی
دلالت دارند لیکن با این احادیث تعارض ندارند منها قوله صلی الله علیه وسلم لعلی انت منی وانا منک رواه
البخاری ومسلم من حدیث براء بن عازب وحاضر کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاطمه وعلی وحسن
وحسین در مباهله بعد نزول قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم
وقوله صلی الله علیه وسلم من سب علیا فقد سبنی ومن اذی علیا فقد اذانی چراکه مراد ازین
احادیث یگانگت علی رضی الله عنه با آنحضرت علیه السلام من جهة النسب وامثال همچنین کلمات درحق دیگر اقربای
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیز مروی گشته درحق عباس ترمذی روایت کرده من اذی عمی فقد اذانی فان عم الرجل
صنو ابیه ونیز درحق عباس ودر بنت ابی لهب واسامه وغیرشان انت منی وانا منک وارد شده وعادت عرب بود
که در وقت مباهله اولاد واقربای خود را حاضر میساختند وهم چنین در وقت عهد بستن وشکستن والی امر خود
متصدی می شد یا کسی از اهل بیت او پس از تبلیغ آیات سوره برات افضلیت علی بر شیخین رضی الله عنهم
لازم نمی آید فائده حدیث حذیفه ان تامروا ابا بکر تجدوه امینا زاهدا فی الدنیا راغبا فی الآخرة
وان تامروا عمر تجدوه قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم وان تامروا علیا ولا اراکم فاعلین
تجدوه هادیا مهدیا یاخذ بکم الطریق المستقیم رواه الحاکم وروی من حدیث علی ایضا
قاصر فهمان ازین حدیث افضلیت علی بر شیخین فهمیده اند که هدایت صراط مستقیم بوی حواله فرمود وحق آنست که این حدیث
بر افضلیت دلالت ندارد بلکه این حدیث دلیل است برانکه این سه بزرگ مستحق خلافت اند واشاره است بانکه در استخلاف
اولا ذهن انتقال میکند بسوی ابی بکر ثانیا بسوی عمر ثالثا بسوی علی ونیز اشاره است بانکه در خلافت ابی بکر وعمر کسی
را جای دم زدن نخواهد بود وچون علی را خلیفه کنند در خلافت علی مردم تنازع واختلاف کنند لیکن حق دران
بجانب علی ومتبعان او باشند پس اگر او را امیر گیرند بهدایت رسند والا از هدایت دور باشند وبغی کرده باشند
واشاره بهمین مدعا کرده حیث قال من اطاع علیا فقد اطاعنی ومن عصا علیا فقد عصانی وحیث
قال والذی نفسی بیده لئن اطاعوه لیدخلن الجنة اجمعین اکتعین اخرجه الطبرانی من حدیث

ابن مسعود توجیه دیگر در این حدیث آنست که قوله علیه السلام لا اراکم فاعلین ای لانه ترك الاولی
یعنی امیر ساختن علی با وجود شیخین از شما نخواهد بود وقوع آمد که درین صورت ترجیح مفضول با وجود فاضل
لازم می آید پس این حدیث در معنی آن حدیث است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده یابی الله والمؤمنون
الا ابا بکر وانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شان ابی بکر زهد در دنیا و رغبت در آخرة فرموده این مستلزم
هدایت است صراط مستقیم را چه هدایت صراط مستقیم محض برای آخرة است وانچه در شان عمر فرموده
قوی امین لا یخاف فی الله لومة لائم این دلالت میکند بر کمال هدایت و قوت در دین و عدم خوف
ملامت پس افضلیت علی رضی الله عنه بر ایشان کجا مستفاد میشود والله اعلم واکثر احادیث اند که
روافض و امثال ایشان آنرا وضع کرده اند و محدثین آنرا معتبر ندارند و کذب و افترا میگویند دیگران حضرت
واما اجماع و آثار صحابه و تابعین و ائمه اهل بیت و غیره که مرجع آن بسوی اجماع است فمنها اثر ابن عمر قال کنا
نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فنخیر ابا بکر ثم عمر ثم عثمان بن عفان
اخرجه البخاری وفی روایة کنا فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم لا نعدل بابی بکر احدا ثم
عمر ثم عثمان ثم نترك اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم لا نفاضل بینهم ومنها
اقوال عمر بن الخطاب منها قوله فی قصة سقیفة بنی ساعدة یا معشر الانصار یا معشر المسلمین ان اولی الناس
بامر رسول الله صلی الله علیه وسلم من بعده ثانی اثنین اذ هما فی الغار ابو بکر السباق المبین
اخرجه ابن ابی شیبة عن ابن عباس عنه وقوله حین جلس علی المنبر وذلك الغد من یوم توفی
رسول الله صلی الله علیه وسلم وفیه فان یك محمد قد مات فان الله عز وجل قد جعل بین
اظهرکم نورا تهتدون به بما هدی الله محمدا وان ابا بکر صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم
وانه اولی الناس باموركم فقوموا فبایعوه اخرجه البخاری عن انس عنه وقوله فی قصة سقیفه
بنی ساعدة فایکم تطیب نفسه ان یتقدم ابا بکر قالوا یعنی الانصار نعوذ بالله ان نتقدم
ابا بکر وقوله کان والله ان اقدم فیضرب عنقی لا یقربنی ذلك من اثم احب الی من ان
اتامر علی قوم فیهم ابو بکر اللهم الا ان تسول لی نفسی عند الموت شیئا لا اجده الآن

اخرجه البخاری عن ابن عباس عنه وقوله ابوبکر سیدنا وخیرنا واحبنا الی رسول الله صلی
الله علیه وسلم اخرجه الترمذی عن عایشه عنه ومارواه الدیلمی فی الفردوس وابونعیم
فی الحلیه ان عمر بن الخطاب صعد المنبر فقال الحمد لله الذی صیرنی لیس فوق احد
ثم نزل فقیل له فی ذلک فقال انما فعلت ذلک للشکر ایشهم اقوال عمر ابن الخطاب که او در سقیفه بنی
ساعده بحضور جماعتی از انصار وغیره گفته وانصار در جوابش گفتند نعوذ بالله ان نتقدم ابا بکر
وبر سر منبر روز دویم از وفات آنحضرت صلعم بحضور اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته وکسی انکار آن
ننموده ودر مجالس متعدده بر سر منبر وغیره گفته وسامعان تسلیم آن نمودند وکسی انکار آن نکرده دلیل
است که اجماع ومنها اثر ابوعبیده بن الجراح چون هنگام بیعت بعضی مردم نزد ابی عبیده بن الجراح
آمدند وخواستند که با وی بیعت کنند ابوعبیده گفت تاتونی وفیکم ثالث ثلثه یعنی ابا بکر اخرجه ابن
ابی شیبه عن محمد بن سیرین واخرج احمد معناه غیر انه ذکر استدلال ابی عبیده
لاستخلافه فی الصلوة ومنها اثر عبدالرحمان بن عوف که بعد وفات عمر در مجمعی عظیم شرط کرد که بر سیرت
شیخین عمل کند وحاضران تسلیم نمودند واثر عثمان بن عفان بعد قبول این شرط بل استطیع
ان اکون مثل لقمان الحکیم اخرجه ابوعمر وفی الاستیعاب وعلی مرتضی در افضلیت عثمان بر خود مناقشه
کرد ودر شرط عمل کردن بر سیرة شیخین مناقشه نکرد وهیچکس از حاضران مجلس که مهاجرین
وانصار وامرا اجناد جمیع بودند مناقشه نکرد وانکار بران ننمود این دلیل است قاطع بر افضلیت
شیخین ومنها اقوال علی مرتضی در ایام خلافت خود که مجالس متعدده افضلیت شیخین
را به ترتیب بیان نمود وجمعی را که درین مسئله ظن فاسد بود زجر فرمود وفقهاء صحابه
حاضر بودند واز کسی منعی واعتراضی ظاهر نشد واین آثار بحد تواتر رسیده ذهبی
گفته که هشتاد وچند کس از علی رضی الله عنه افضلیت شیخین به ترتیب روایت
کرده اند انتهی وفی الواقع این مسئله را بهتر از خاتم الخلفاء کسی دیگر تقریر
نکرده واعتماد کلی اهل سنه بر تصریحات اوست از انجمله قول او

خیر هذه الامة ابوبکر ثم عمر وله طرق منها حدیث محمد بن حنفیة قال قلت لابی ای الناس خیر
بعد النبی صلی الله علیه وسلم قال ابوبکر قلت ثم من قال عمر وخشیت ان یقول عثمان قلت ثم انت
قال ما انا الا رجل من المسلمین رواه البخاری ومنها حدیث ابی جحیفة وله طرق احدها عن
زر بن حبیش عنه قال سمعت علیا یقول الا اخبرکم بخیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر ثم قال الا
اخبرکم بخیر هذه الامة بعد ابی بکر عمر واخرجه احمد ثانیها عن الشعبی قال حدثنی ابو جحیفة
الذی کان یسمیه علی وهب الخیر قال لی علی یا ابا جحیفة الا اخبرک بافضل هذه الامة بعد نبیها
ابوبکر وبعد ابی بکر عمر وبعدهما ثالث آخر ولم یسمه اخرجه احمد ثالثها عن ابی اسحق السبیعی عنه
قال قال علی خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر وبعد ابی بکر عمر ولو شئت اخبرتکم بالثالث لفعلت
اخرجه احمد رابعها عن عون ابن ابی جحیفة قال کان ابی من شرط علی وکان تحت المنبر فحدثنی
ابی انه صعد المنبر یعنی علیا فحمد الله تعالی واثنی علیه وصلی علی النبی صلی الله علیه وسلم
فقال خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر والثانی عمر وقال یجعل الله تعالی الخیر حیث احب اخرجه
احمد خامسها ما اخرج الدارقطنی والحافظ ابوذر عبد ابن حمید بن محمد الانصاری الهروی
من طرق متنوعة عن ابی جحیفة رضی الله عنه قال دخلت علی علی فی بیته فقلت یا خیر الناس
بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال مهلا یا ابا جحیفة الا اخبرک بخیر الناس بعد
رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر وعمر ویحک یا ابا جحیفة لا یجتمع بغضی وحب ابی بکر
وعمر فی قلب مومن واخرج الدارقطنی عن ابی جحیفة انه کان یری ان علیا افضل الامة
ثم اقوام الخوارج یخالفونه فحزن حزنا شدیدا فقال له علی بعد ان اخذ بیده وادخله بیته
ما احزنک یا ابا جحیفة فذکر له الخبر فقال له الا اخبرک بخیر الامة خیرها ابوبکر ثم عمر قال ابو جحیفة
فاعطیت الله عهدا ان لا اکتم هذا الحدیث بعد ان شافهنی به علی ما بقیت سادسها
اخرج الحافظ ابوبکر محمد بن الحسین الآجری البغدادی عن ابی جحیفة رضی الله عنه قال
سمعت علیا علی منبر الکوفة یقول خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر ثم خیرهم عمر انتهی

از انکه ازین روایات ظاهر شده که حدیث ابی جحیفه از دو واقعه روایت است یکی بر منبر کوفه دوم در خانه علی یعنی در خلوت و آنچه روایت کرده شده است که خطب علی فقال ان خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر و عمر فقام رجل فقال و انت یا امیر المؤمنین فقال نحن اهلبیت لا یوازینا احد این زیاده باطله موضوعه است و مناقض روایات صحیحه و منها حدیث علقمة قال ابراهیم النخعی ضرب علقمة بن قیس هذا المنبر و قال خطبنا علی علی هذا المنبر فحمد الله و اثنی علیه و ذکر ما شاء الله ان یذکر فقال ان خیر الناس کان بعد رسول الله صلعم ابوبکر ثم عمر ثم احدثنا بعدهما احداثا یقضی الله فیها اخرجه احمد و منها حدیث النزال بن میسرة عن علی قال خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر و عمر اخرجه ابو عمرو فی الاستیعاب و منها حدیث عبد خیر و له طرق کثیرة احدها عن حبیب بن ثابت عنه عن علی نه قال لا انبئکم بخیر هذه الامة بعد نبیها صلی الله علیه و سلم ابوبکر ثم عمر اخرجه احمد ثانیها عن المسیب بن عبد خیر عن ابیه قال سمعت علیا یقول ان خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر ثم عمر اخرجه احمد ثالثها عن ابی اسحق عنه قال سمعت علیا یقول علی المنبر خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر و عمر و لو شئت ان اسمی الثالث لسمیته اخرجه احمد رابعها عن عبد الملک بن سلع عنه قال سمعت علیا یقول قبض رسول الله صلی الله علیه و سلم علی خیر ما قبض نبی من الانبیاء و اثنی علیه صلی الله علیه و سلم قال ثم استخلف ابوبکر فعمل بعمل رسول الله صلی الله علیه و سلم و بسنته ثم قبض ابوبکر علی خیر ما قبض علیه احد و کان خیر هذه الامة بعد نبیها ثم استخلف عمر فعمل بعملها و سنتها ثم قبض علی خیر ما قبض علیه احد و کان خیر هذه الامة بعد ابی بکر و منها حدیث عبد الله بن سلمة قال سمعت علیا یقول خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوبکر و خیر الناس بعد ابی بکر عمر اخرجه ابن ماجه و از انجا است انکه امام جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنهما از پدر خود روایت کرده که گفت مردی بعلی ابن ابیطالب گفت می شنوم ترا که در خطبه خود میگوئی اللهم اصلحنا بما اصلحت به الخلفاء الراشدین المهدیین آنها کیستند پس چشم مبارک او اشک ریخت و گفت هم حبیبای ابوبکر و عمر

امامی الهدی و شیخا الاسلام و رجلا قریش و المقتدی بهما بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم من اقتدی
بهما عصم و من اتبع آثارهما هدی الی الصراط المستقیم و من تمسک بهما فهو من حزب الله اخرجه الحافظ ابو طاهر
احمد بن السلفی اصبهانی بسنده و از انجمله است تعزیر او کسی را که بافضلیت شیخین معتقد نباشد عن الحکم
ابن جحل قال قال علی لا یفضلنی احد علی ابی بکر و عمر الا جلدته حد المفتری اخرجه ابو عمر
فی الاستیعاب و از انجمله است قول علی رضی الله عنه سبق رسول الله صلی الله علیه و سلم
و صلی ابو بکر و ثلث عمر ثم خبطتنا فتنة و یعفو الله من یشاء اخرجه الحاکم من حدیث قیس
المازنی عنه و از انجمله قول علی ما من الناس احد احب الی ان القی الله بما فی صحیفته من هذا المسجی
یعنی عمر و له طرق منها حدیث ابن عباس قال وضع عمر علی سریره فتکنفه الناس یدعون و یصلون
قبل ان یرفع و انا فیهم فلم یرعنی الا رجل اخذ منکبی فاذا علی فترحم علی عمر و قال ما خلفت احدا
احب الی ان القی الله بمثل عمله منک و ایم الله ان کنت لاظن ان یجعلک الله مع صاحبیک و حسبت
انی کنت کثیرا اسمع النبی صلی الله علیه و سلم یقول ذهبت انا و ابو بکر و عمر و دخلت انا و ابو بکر
و عمر و خرجت انا و ابو بکر و عمر اخرجه البخاری و منها حدیث سفیان بن عیینة عن جعفر الصادق
عن ابیه محمد الباقر عن جابر بن عبد الله ان علیا دخل علی عمر و هو مسجی فقال صلی الله علیک
ثم قال ما من الناس احد احب الی ان القی الله بما فی صحیفته من هذا المسجی اخرجه الحاکم و اخرجه
محمد بن الحسن فی الآثار عن ابی حنیفة عن ابی جعفر الباقر مرسلا و منها حدیث ابن عمر قال وضع عمر بن
الخطاب بین المنبر و القبر فجاء علی حتی قام بین یدی الصفوف فقال هو هذا ثلث مرات
ثم قال رحمة الله علیک ما خلق الله احدا احب الی ان القاه الله بصحیفته بعد صحیفة النبی
صلی الله علیه و سلم من هذا المسجی ثوبه اخرجه احمد و منها حدیث ابی جحیفة قال کنت
عند عمر و هو مسجی ثوبه و قد قضی نحبه فکشف علی الثوب عن وجهه ثم قال رحمة الله علیک
ابا حفص فوالله ما بقی بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم احد احب الی ان القی الله
بصحیفته منک اخرجه احمد و از انجمله آنکه حاکم بروایت صعصعة بن صوحان روایت می کند

که علی رضی الله عنه وقت مردن خود وقتیکه ابن ملجم او را زد چون مردم بوی گفتند یا امیر المومنین
استخلف علینا فقال ان یعلم الله فیکم خیرا یول علیکم خیارکم قال علی فعلم
الله فینا خیرا فولی ابا بکر اخرجه الحاکم وصححه اقوال مرتضی در باب افضلیت شیخین بترتیب
بعد چه بتواتر رسیده کسی مجال انکار آن ندارد مگر انکه روافض آنرا حمل کنند بر تقیه و ابطال تقیه
سابق مذکور شده خصوص تقیه درین احادیث متوهم نیست چرا که علی رضی الله عنه در جواب پسر
خود محمد بن حنفیه افضلیت بیان کرد آنجا احتمال تقیه نیست و در حدیث ابی جحیفه در یک قصه وارد است
که بر منبر کوفه گفته و در کوفه داخل نشده بود مگر بعد فتح و فراغ از جنگ اهل
بصره و دران وقت حکم نافذ تر و امر او قوی تر بود و ابوبکر و عمر را مدتها گذشته بود
که فوت شده بودند پس تقیه برای چه باشد و در یک قصه هست ابی جحیفه گفته
در خانه خود در تنهائی افضلیت بیان کرده و ابو جحیفه معتقد افضلیت علی بود و از مخالفت
عظیم مردم درین مقال حزن شدید داشت پس اینجا تقیه چه احتمال دارد و اگر تقیه میکرد
با بعضهم نفس نفیس خود چرا با معاویه مناقشه کرد و بعضهم نقض نه نمود بلکه فرمود
انی عبد الله واخو رسول الله وانا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب
صلیت قبل الناس بسبع سنین ومنها اقوال ابن مسعود قال اجعلوا اماماکم
خیرکم فان رسول الله صلی الله علیه وسلم جعل اماما خیرنا
بعده وقال لو وضع علم احیاء العرب فی کفة میزان ووضع علم
عمر فی کفة لرجح علم عمر ولقد کانوا یقولون انه ذهب بتسعة اعشار العلم ولمجلس کنت
اجلسه من عمر اوثق عندی من عمل سنة این اقوال را ابو عمر و در استیعاب روایت کرده
ومنها قول حذیفة کان علم الناس قد دس فی جحر مع علم عمر اخرجه
ابو عمر فی الاستیعاب ومنها قول سعد بن ابی وقاص کان عمر ازهدنا فی الدنیا
اخرجه ابن ابی شیبة ومنها اشعار حسان بن ثابت روی الحاکم عن حبیب بن ابی حبیب

قال شهدت علی رسول الله صلی الله قال لحسان بن ثابت قلت فی ابی بکر شیئا قال نعم قال قل حتی اسمع قال
قلت شعر وثانی اثنین فی الغار وقد طاف العدو به اذ صاعد الجبلا وکان حب رسول الله
وقد علموا من الخلائق لم یعدل به بدلا فتبسم رسول الله صلی الله علیه وسلم واین حدیث ہا از احادیث
مرفوعہ باید شمرد کہ تبسم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد استماع تقریر است وعن مجالد بن سعید قال سئل
الشعبی من اول من اسلم فقال اما سمعت قول حسان رضی الله عنه شعر خیر البریة اتقاها واعدلها
بعد النبی واوفاها بما حملا الثانی التالی المحمود مشهده واول الناس منهم صدق الرسلا ومنها اشعار
ابی محجن الثقفی کہ ابو عمر در استیعاب آورده شعر سمیت صدیقا وکل مهاجر سواک یسمی باسمه غیر منکر
وقول ابن عمر وقول سعید بن مسیب بالا گذشته ومنها قول مسروق حب ابی بکر وعمر ومعرفة فضلهما من السنة
اخرجه ابو عمر ومنها قول سفیان الثوری من زعم ان علیا کان احق بالولایة منهما فقد خطا
ابا بکر وعمر والمهاجرین والانصار رضی الله عنهم وما اراه یرتفع معه هذا عمله الی السماء رواه
ابو داؤد واگر کسی گوید کہ ابو عمر میگوید ذکر عبد الرزاق عن معمر قال لو ان رجلا قال عمر افضل من
ابی بکر ما عنفته وکذلک لو قال علی عندی افضل من ابی بکر لم اعنفه اذا ذکر فضل الشیخین
واحبهما واثنی علیهما بما هما اهله فذکرت ذلک لوکیع فاعجبه واشتهاه ومیگوید کہ اختلف السلف
فی تفضیل ابی بکر وعلی جواب گفته شود بچند وجه یکی آنکه ابو عمر وهرچند قول معمر ذکر کرده است لیکن
آثار دیگر مؤده و آثار واحادیث کہ بر افضلیت ابو بکر بر فاروق و بر مرتضی دلالت دارند اورده پس قول معمر متلاشی
شد و نیز ازین قول معمر معلوم میشود کہ مذهب معمر عدم تفضیل یکی است بر دیگری بلکه جائز است کہ تفضیل شیخین
نزد او بدلیل ظنی ثابت باشد چنانچه قول باقلانی وامام الحرمین است پس بنا بر عدم اطلاع بر دلیل قطعی لم اعنفه
گفته باشد وانچه ابو عمر گفته اختلف السلف فی تفضیل ابی بکر وعلی سیاق کلام ابی عمر بر ان دلالت دارد
کہ غرض ابی عمر ازین قول اثبات افضلیت علی است رضی الله عنهما بر جمیع ناس بعد خلفاء ثلثه چنانچه مذهب
اهل سنه وجماعت است وحاصل کلامش آنست کہ چون از سلف اقوالی کہ موهم تفضیل علی باشد بر صدیق
منقول شده پس ظاهر آنرا صرف کنیم بجهة ادله قویه موجبه فضیلت شیخین لیکن آن اقوال البته برا ـــ

تفضیل مرتضی بر خلفاء ثلثه حجت نخواهد بود دوم آنکه معتبر در اجماع قول فقهاست که اهل حل و عقد اند نه قول
عامهٔ ناس پس در مقابلهٔ فقهاء اصحابه مثل ابی بکر و عمر و عثمان و علی و ابن مسعود و ابو موسی اشعری و ابن عمر
و سعد بن وقاص و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده بن الجراح و طلحه و انس و ابو هریره
و جابر و حذیفه و عائشه و حسان بن ثابت و ابو جحیفه و امثال ایشان و از تابعین مثل سعید بن مسیب و سفیان
ثوری و سفیان بن عیینه و شعبی و حسن بصری و ابراهیم نخعی و علی بن حسین و محمد باقر و جعفر صادق و عبد الله
و ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل و امثال ایشان قول یکی از احاد که مجتهد نباشد روایت کرده شود
نقض آن اجماع نمیکند بلکه در اکثر مسائل اجماعیه در بدو حال اختلاف را میشود چنانچه در حد شرب خمر و در جمع
قرآن در مصاحف اختلاف اقوال مروی گشته پیشتر بعد از رد و بدل چون حق ظاهر شد اجماع متحقق میگشت
و اختلاف بر هم میخورد وجه سیوم آنکه قول بعضی از سلف در باب افضلیت بر خلاف قول جمهور اگر یافته
شود و بدرجهٔ صحت رسد آنرا بر فضل جزئی حمل باید کرد پس قول مالک رضی الله عنه که در حق فاطمه علیها السلام
گفته لا نعدل ببضعة رسول الله صلی الله علیه و سلم احدا چه این قول دلالت دارد بر آنکه فاطمه علیها السلام افضل است
از علی علیه السلام حالانکه کسی از مخالف و موافق باین قول قائل نشده پس محمل این قول همان فضل
جزئیست پس معنی قول عمر آن باشد که لو ان رجلا قال عمر افضل من ابی بکر یعنی من وجه لا اعنفه و لو ان
رجلا قال علی افضل من ابی بکر من وجه لم اعنفه و لا نزاع فیه و اما دلیل عقلی بر افضلیت شیخین پس باین
تقریر گفته شود که فضل عبارتست از زیادتی یکی بر دیگری در وصف مشترک بینهما پس اگر وصفی مشترک را اعتبار نکرده
شود زیادة متحقق نباشد فضل نتوان گفت و فضل کلی عبارتست از زیادتی یکی بر دیگری بحسب اوصافی که در اکثر اوقات
و احسن احوال متکلم بآن اعتنا نماید پس فضل کلی باعتبار عرف عام آنست که اکثر عقلا و اشرف آنها بآن اعتنا
نمایند چنانچه الماس را فضل کلی بر بلور میگویند چراکه اگرچه بلور در سهولت تحت از الماس بهتر است اما معتبر نزد
عامهٔ عقلا فضل من حیث القیمة است و همچنین اسپ از گاو بهتر است گو گاو من حیث الحرث از اسپ بهتر باشد
و باعتبار عرف خاص فضل کلی نزد هر طائفه جدا است نزد سلاطین فضل کلی کسی را است که بجمیع رجال
و نصب مکاید و قتال و جمع و خرچ اموال و سیاست مدن و دیگر اوصافی که بریاست متعلق باشند از سخاوت

وشجاعت و حسن تدبیر و اصلاح امور ناس و وفای عهود احذق و اقدر و اکمل باشد و نزد علما
کسی که در عقل و فهم و حفظ و سعت علم و قدرت تحریر و تقریر اکمل باشد و در عرف آهنگران
افضل کسیست که آلات حرب و ادوات ارتفاق ناس با حسن وجه میتواند ساخت پس در صفتی
دیگر که نزد آن قوم بآن اعتنا نیست کسی را افضل یابند چون علو نسب یا فصاحت زبان یا براعت جمال اطلاق
فضل جزئی بر آن نمایند نه فضل کلی و چون دانستی که فضل کلی باعتبار هر قوم جدا است پس
نزد اهل ملتی که جامع باشند همت خود را بر پیغمبری مبعوث من عند الله تعالی بعلمی و کتابی
و معتقد باشند بانکه سعادت منحصر است در اتباع این پیغمبر و این پیغمبر میزان فضل و کمال است
و فضیلت از بشر و ملائکه در مراتب قرب عند الله و در اجر و ثواب فی دار الجزاء پس فضل کلی
در اصطلاح این مردم نیابند مگر کسی را که اشبه بود با پیغمبر در صفاتی که پیغمبر را من حیث الرسالة ثابت است
و اکثر بود در مصاحبت و در یاری و مددگاری پیغمبر و در تحمل بار محنت ترویج دین و واسطه بودن
میان پیغمبر و امت در علوم پیغمبر و تربیت کردن امت بر منهاج تربیت پیغمبر پس هر که این صفات
در وی اتم و اکمل باشد او افضل باشد و هر که در دیگر صفتی از صفات کمال مثل شرافت نسب یا حسن و جمال یا
لحن داودی یا فقط بی رغبتی در دنیا از دیگران بهتر باشد آنرا فضل جزئی توان گفت
نه فضل کلی پس اول اوصاف پیغمبر علیه السلام که من حیث الرسالة او را ثابت است
و آنچه سبب قربت اوست عند الله تعالی و سبب اکثریت ثواب است باید فهمید تا بر آن میزان
افضلیت دیگران باید سنجید بدانکه حقتعالی خواست که مردم را هدایت کند و بمعرفت خود و بآنچه
فلاح و بهبود آنها است در دنیا و آخرت آگاه سازد هر چند درین امر و در هیچ امر محتاج باسباب نبود
اگر میخواست بیواسطه همه را هدایت می کرد حیث قال ولو شئنا لآتینا کل نفس هدیها لیکن بنا بر
عادة الهیه که امور دنیا منوط باسباب ساخته است برای هدایت ایشان رسل و انبیا از جنس ایشان فرستاد و با ایشان
اتحاد نوعی تا تأثیر و تأثر اتم و اکمل باشد و او را حقتعالی واسطه رحمت و جارحه ید قدرت خود کرده و در حق او
فرموده و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و فرموده الذین یبایعونک انما

یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم و لهذا طاعة او را عین طاعة خود و ثمر محبت خود فرموده حیث قال
من یطع الرسول فقد اطاع الله و فرمود ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و باطن او را بر طریق
مستقیم آفریده که در اخذ فیوض الهی انحراف نکند و زیغ و میل ننماید و علوم لدنی و شرعیی از مبدا
فیاض کما هی بگیرد و ما زاغ البصر و ما طغی اشارة بآنست و او را عقل کامل و قلب سلیم داده تا در علوم
و معارف خطا نکند ما کذب الفؤاد ما رأی و عقل او را مطاوع علوم ربانی و نفس او را تابع عقل
و جوارح او را تابع نفس او ساخته است و انک لعلی خلق عظیم کنایة از آنست و لطف الهی
شامل حال او گشته که بواسطه ملک مرسل و هم بی واسطه از حق تعالی علوم حقه بوی رسید و وجدک
ضالا فهدی ایمهٔ صفات که مذکور شده راجع با هتداء و کمال است و نیز باطن او را قوة موثره داده
که بآن قوت باطنی مصاحبت او بواطن مستفیضان را در رنگ مفیض گرداند و کج طبعان را براستی آرد
تا از و اخذ فیوض کنند و زیغ و انحراف ننماید و قلب او را جذبی عطا فرموده که مردم را بآن جذب با وی
محبت و از وی دهشت پیدا شود تا از امتثال و امر و انتهاء مناهی او سر نه پیچید من راه من بعید
ها به من راه من قریب احبه مقتضای همین تاثیر است و همت او را بران مصروف گردانید
که احکام الهی و علوم ربانی را بقوة قلب و قالب و فصاحة زبان بی واسطه و بواسطه رسل و جفاکشی جهاد
و تحمل اعباء دعوة بخلق رساند و او را اعوان و انصار داده که مثل جوارح پیغمبر بر آمدند در دین او را هم بحضور
او و هم بعد رحلت او آبیاری کرده بکمال رسانیدند کزرع اخرج شطئه فآزره فاستغلظ فاستوی علی
سوقه یعجب الزراع و اشارة باین نعمة و احسانست که فرموده و ایدک بنصره و بالمومنین و الف بین قلوبهم
لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم این صفات راجع اند بصفات هدایت
و تکمیل و این صفات کمال و تکمیل سبب افضلیت او است بر انبیاء بسه وجه یکی آنکه طینت پاک او فریده که صلاحیت
عصیان نداشت اگر بالفرض او را عنایت الهی در نمیگرفت چندان از حق کجی نمیکرد یکاد زیتها یضیئ و لو لم تمسسه
نار نور علی نور و اشارة باین معنی است قوله تعالی و لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا یعنی اگر ثابت نمیداشتیم
ترا بر کلمه حق قریب بودی که میل میکردی بسوی کفار چیزی اندک یعنی بی هدایت الهی هم بسیار میل نمیکردی

دویم آنکه فیوض الهی او را بلا واسطه میرسند و دیگرانرا بواسطهٔ او پس فیوض الهی در وی اتم و اکمل باشند
چنانچه زمینی که بمقابلهٔ آفتاب بلا واسطه مستنیر شود اقوی و اتم خواهد بود در نور از زمینی دیگر که بسبب
مقابلهٔ آن زمین اول روشن شده باشد و اشاره باین معنی قوله صلی الله علیه وسلم ان اعلمکم و اتقیکم بالله انا
سیوم آنکه اعمال صالحه امت از ایمان و اخلاق و افعال جوارح چون بواسطهٔ تربیت دست عملی ست از اعمال
او پس ثواب جمیع امت داخل نامهٔ اعمال وست زیاده از اعمال ذات خود من غیران ینقص من اجورهم
شیئا قال علیه الصلوٰة والسلام من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها من غیران ینقص
من اجورهم شیئا و چون اوصاف پیغمبر صلعم دانستی و میزان افضلیت بدست آوردی ازین میزان افضلیت صحابه
بر غیر آنها و فضلیت بعض اصحاب بر بعضی و فضلیت شیخین بر جمیع اصحاب میتوان دریافت بدانکه اصحاب
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم هم بر سایر ناس افضلیت بسبب چند چیز است یکی آنکه ز طینت خوب آفریده شده
اند که خیر القرون گشته‌اند و باین پاکی طینت اشاره است بحدیث ان الله اختارنی و اختار لی اصحابا و
اختار لی منهم اصهارا و انصارا دویم آنکه صحابه در رنگ اعضا و جوارح پیغمبر صلی الله علیه وسلم گشته‌اند برای
ترویج دین و هدایت خلق بسوی رب العالمین پس گویا شریک دولت رسالت اند قوله تعالی هو الذی
ایدک بنصره و بالمؤمنین و قوله تعالی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین شاهد این معنا اند سیوم
بسبب اخذ فیوض از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بلا واسطه و تاثیر صحبت سراسر برکت او بتزکیهٔ قلب و تصفیهٔ نفس
و عناصر در رنگ پیغمبر برآمدند پس مطاع و امام خلایق گشتند لهذا فرمود صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم و بهمین سبب که در صلاح باطن در رنگ پیغمبر برآمدند در حدیث صحیح وارد شده لو ان
احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه چهارم آنکه چون ایشان واسطه اند میان پیغمبر
و میان امت و دیگران را ایمان و اعمال بواسطهٔ ایشان رسیده پس اعمال تمام امت داخل نامهٔ اعمال اصحاب است
من غیران ینقص من اجورهم شیئا و ثواب اعمال ذات خود که انفاق یک شعیر بهتر از مثل احد ذهب است علاوه
و چون سبب افضلیت اصحاب بر غیر صحابه دانستی بدانکه تفاوت در مراتب افضلیت اصحاب بعضی بر بعضی نیز زیاده از آن است
که در عرش و فرش گفته شود و آن چند وجه است یکی من حیث الخلقة و الجبلة که اشاره بآن است که الناس

معادن لمعادن الذهب والفضة خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا دین
تفاوت در مرتبهٔ تأثیر و هم در مرتبهٔ تأثیر ظاهر میشود بشرط اجتماع اسباب و شرائط و کمال عقل و فراست که غالبا
مطابق وحی افتد چنانچه در فاروق بود و سلامت طبع در قبول کلمهٔ حق بلا تردد و توقف و بلا طلب معجزه چنانچه در صدیق
بود راجع باینجهة افضلیت است دوم کثرت صحبت با پیغمبر صلی الله علیه السلام که موجب صبغ و انصباغ باطن است
و اصل صحبت باعث فضیلت اصحاب است بر غیر آنها سیوم صرف همت بر نصرت دین و تایید سید المرسلین
تا شغل اعضا و جوارح پیغمبر گردد چهارم اجتماع اسباب و شرائط تایید الهی که نصرت و ترویج دین بر دست او از قوة
بفعل میاید می بینی که در فتح قلعهٔ خیبر اکثری از اصحاب همت صرف کردند و جهد بلیغ بکار بردند اما مقدر چنان
بود که آن فتح بدست حیدر کرار بظهور آید و درین صورت هر یک ثواب صرف همت و جهد خود یافتند اما ثواب حقیقت
فتح در نامهٔ اعمال حیدر نوشته شده والله یجعل فضله حیث یشاء دیگر باید دانست که در نصرة دین و تایید سید المرسلین
اصحاب رسول الله صلعم بر چند قسم گشتند بعضی را این دولت میسر شده که در اول بعثت ایمان آورده بقدر حوصله
خود در نصرة دین صرف همت کرده و آنچه مقدر بود کار از دست او بر آمده و باز پیش از هجرة یا بعد هجرة در غزوهٔ بدر
یا احد یا مثل آن وفات یافتند یا شهید شدند و بقدر عمل خود ثواب یافتند و بعضی را این دولت میسر نشده بلکه در آخر
ایام رسالت پیش از فتح مکه یا بعد فتح مکه بشرف اسلام مشرف شدند و بحضور پیغمبر و بعد رحلت پیغمبر آنچه مقدر بود کار
از دست آنها بر آمده اینها هم بقدر عمل خود ثواب یافتند لیکن فریق اول ازین فریق ثانی افضل است که در حالت
ضعف اسلام تایید و مناصرة افضل و اشرف است از حالت قوت بلکه اعمال لاحقین هم داخل نامهٔ اعمال سابقین است
چه اینها بعد قوت اسلام اسلام آورند قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک
اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا شاهد این مقال است باز تفاضل صحابه از شهود در مشاهده
و مغازی مثل غزوهٔ بدر و احد و خندق و خیبر و بیعت رضوان و جیش عسرة و امثال آن که فضائل هر یک
از ان شاهد را کلام رسول الله ناطق است باید فهمید باز باید خوبی بر دین آمده که هنوز جزیرهٔ عرب هم از کفار
بکلی پاک نشده بود و شیوع اسلام پادشاهان فارس و روم و شام را بر غضب آورده بود که وفات
سید المرسلین پیش آمده و قبائل عرب مرتد شدند اگر دران وقت تایید الهی دستگیری اصحاب نمیکرد

چه

دریع برہم می خورد کہ مسلمانان مقابلہ ہرقل و کسری و قیصر چندان نمودند در آنوقت این دولت ہر کس را
کہ حقتعالی نصیب کرد بر تائید دین اسلام موزد و آنچہ مقصد بود کار بدست او بر آمد تا کہ اسلام در عرب و عجم
شایع شد و محتاج حمایت ما و شما نماند و بعضی اصحاب با حق تعالی چنان فضیلت داد کہ جامع این ہر قسم
مناصرۃ و تائید گشتند چنانچہ خلفاء راشدین کہ ہم بہ اسلام مناصرۃ کردند و در توسط در ہر ہر معارک و مغازی
حاضر شدند و ہم بعد وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آنچنان کردند کہ مذکور کردہ شود ان شاء اللہ تعالی
پس بعضی از اصحاب فقرا بودند کہ عبادت مالی آنہا را میسر نشدہ و بعضی را عبادت مالی میسر شدہ
عبادت بدنی کمتر میسر شدہ و کسی کہ عبادت بدنی کردہ بعضی زاہد بودند عابدین ساجدین مستضعفین
فی الارض و بعضی مجاہدین فی سبیل اللہ و علماء ہر سہ فریق قراء و محدثین و فقہاء از زہاد بہتر اند
لقولہ علیہ السلام فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم و قولہ صلی اللہ علیہ وسلم العلماء
ورثۃ الانبیاء فان الانبیاء ما ورثوا دینارا و لا درہما و انما ورثوا العلم و فرمود انما بعثت
معلما و بعضی از اصحاب در ہمہ اصناف عبادات سر بفلک رسانیدند چنانچہ خلفاء راشدین کہ ہم عبادت
مالی چنانچہ باید کردند و ہم زہد و عبادت بدنی و ہم رای و مشورۃ و ہم شمشیر زنی در جہاد فی سبیل اللہ
و ہم روایۃ قرآن و حدیث و فقہ چنانچہ مذکور کردہ شود ان شاء اللہ تعالی پس باید دانست کہ خلفاء راشدین
از جمیع اصحاب افضل گشتند بجہت ہمہ جامعیتہا کہ مذکور کردیم و تفصیل آن مذکور کردہ شود ان شاء اللہ
و بجہت آنکہ در حیات آنحضرت خلفاء اربعہ خصوصا شیخین بسبب قوۃ رای و کثرت حقوق بر اسلام و مسلمین
معتبر و صاحب جاہ بودند بیان در ناس شدہ و زیر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودند بعد وفات آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم منصب خلافۃ یافتند و چون خلیفہ در وقت خلافت خود امیر مسلمانان و مطاع
میباشد و دیگر موافق فرمان او میروند و موافق اشارہ او کار می کنند و بتائید او پیش میبروند
از ینجہۃ اعمال حسنہ ایشان چون با ہر آنہا صادر می شد در نامہ آنہا می شد و اعمال ذات آنہا
علاوہ از ینجہۃ خلفاء اربعہ از ہمہ اصحاب افضل گشتند اکنون فضیلت شیخین بر ختنین در باب تقویت
اسلام ہر چند ختنین شریک شیخین بودند اما در آن وقت علی رضی اللہ عنہ صغیر بود و مناصرۃ

ابن مسعود و عائشہ مجاہدین فی سبیل اللہ از قاعدین افضل بقولہ تعالی لا یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر

از اطفال نسبت برجال کمتر می آید و مال فراخ داشت که در راه خدا صرف کند و ابوبکر مال بسیار داشت
و همه در راه خدا خرچ کرده و از جان و مال مناصره نموده و ظهور اسلام و قوة دین از ان روز شده
که عمر اسلام آورده و از عثمان رضی الله عنه مثل عمر مروی گشته و اسلام عثمان هم گویا یک حسنه از حسنات
ابی بکر است که ابوبکر عثمان را بشرف اسلام رسانیده پس چون در اسلام شیخین سبقت بردند و در اواسط ایام رسالت
از علی و عثمان کارهای عمده بظهور آمده از دست علی رضی الله عنه شمشیر زنیها و از دست عثمان تجهیز جیش عسرت
و مانند آن عبادات مالی و از جان واسطه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از حال شیخین خبر داده لا غنی لی
عنهما انهما من الدین بمنزلة الراس من الجسد و چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم هیچ کار بدون مشوره
ایشان نمیکرد پس گویا در ثواب هر کار ایشان شریک بودند لا غیر و لهذا وزارت در آنها منحصر گشت و در مو
وزیرای من اهل الارض ابوبکر و عمر و بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم اول نگاه داشت
اسلام و قتال با اهل ردة و کفار از صدیق آمده و باز چون عمر را خلیفه کرد انما حسنات عمر حسنة
واحدة من حسنات ابی بکر که در حدیث آمده است صادق آمده و عمر رضی الله عنه در خلافت
خود آنچه نشر علوم و ترویج دین و فتح بلاد کرده ذکر کرده شود ان شاء الله تعالی و بعد عمر رضی الله عنه بنا بر سنت
عمر تا شش سال خلافة عثمان بر نهج مستقیم شد و بلاد مفتوح گشتند و اینهمه گویا داخل اعمال فاروق است
لیکن بعد از ان چون حلم و حیاء عثمان زیاده از حد بود و ایشان نظر به صله رحم کردند و در اجتهاد معذور
بودند بنا بر تقدیر مروان و دیگر بنی امیه کار خلافت را از نسق شیخین بر انداختند و نوبت تا بجای رسید
که عثمان شهید شده و چون نوبة خلافة بامیر المؤمنین علی رسیده اگر زمانه فرصت میداد ایشان در تائید
دین قاصر نبودند لیکن مقدر چنان بود که در ایام خلافت ایشان قتال اهل اسلام در میان ماند و جهاد
و ترویج دین و نشر علوم بکلی موقوف ماند درین امر علی رضی الله عنه معذور بودند و تقصیری
نکردند لیکن آنچه از دست شیخین از قوت بفعل آمده از دست ایشان نیامده پس شیخین در هر
سه حال اول و اوسط و آخر گوی مسابقت بردند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم چنانچه علی رضی الله عنه خود فرموده جعل الله تعالی الخیر حیث احب

اینهمه مراتب و مواد فضیلت بین الاصحاب و بین الخلفا که مذکور کردیم هر که خدمت علم حدیث کرده باشد
بروی مخفی نیست کالشمس فی رابعة النهار اکنون آثار جمیله هر یک از خلفاء اربعه ذکر میکنیم که بتصدیق
این کلام ظاهر شود **مآثر جمیله ابو بکر الصدیق** اول کسی که از مردان احرار اسلام آورده ابو بکر
بود قول اکثر علما همین است و بعضی گویند اول کسیکه اسلام آورده علی بود لیکن علی بخوف ابی طالب
اسلام را مخفی میکرد و ابو بکر هر وقت که اسلام آورد اظهار اسلام کرد و مسجد متصل خانه خود بنا کرد اول
قول جمهور است و ثانی قول محمد بن کعب قرظی و پدر و مادر و پسران و دختران و نبیره او ابو عتیق و نواسه
او عبد الله بن زبیر همه اصحاب بودند مگر محمد بن ابی بکر و در جاهلیه مردی رئیس از روساء قریش بود مردم
از وی محابا میکردند و از پاکی طینت و کمال عقل بت را سجده نکرده چنانچه بالا گذشت و در جاهلیه او و
عثمان خمر را حرام کرده نخوردند این همه دلیل طینت پاکی او است و چون اسلام آورده اسلام خود را ظاهر کرده
مردم را بسوی دین خدا دعوت می کرد پس بسبب دعوت او عثمان بن عفان و زبیر بن العوام و عبد الرحمن
بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه که هر یک در قبیله خود رئیس بود اسلام آورده گویا کسر شوکت قریش
از سبب اسلام اینجماعه شده و دین را تائید عظیم از دست ابی بکر شد و وقتیکه ابو بکر اسلام آورده کثیر المال
بود چهل هزار درهم داشت همه را در راه خدا و رسول خدا صرف کرده و چون قریش بایذای آنحضرت صلعم
برخاستند جان خود را وقایه جان آنحضرت ساخته چنانچه بخاری روایت کرده که عقبه بن معیط پیغمبر خدا را در نماز
دیده چادر در گلوی مبارک انداخته مخنوق کرده ابو بکر آمده و او را دفع کرد و گفت اتقتلون رجلا ان
یقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات و ابو عمر در استیعاب آورده که مشرکان در مسجد حرام نشسته و ذکر
پیغمبر خدا و گفتن او و بد و دشنام بتان میگفتند ناگاه رسول علیه السلام آمد آنهمه بسوی آنحضرت برخاستند
و گفتند تو نمیگوئی در حق بتان چنین و چنین پیغمبر خدا بجز راستی نگفتی آنحضرت فرمود میگویم آنهمه کفار پیغمبر را
در گرفتند مردم بابی بکر خبر رسانیدند که دریاب صاحب خود را پس ابو بکر بمسجد در آمد و گفت ویلکم
اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات من ربکم آنهمه پیغمبر را گذاشتند و ابو بکر
را گرفتند و بسیار زدند پس چون ابو بکر بخانه آمد بهر جا که از موی سر خود دست میبرد آن موی

همراه دست او فرود می آمدند و ابوبکر میگفت تبارکت یاذا الجلال والاکرام و صحابه ابوبکر در آن
غربت و تنهائی از جان و مال خود آنقدر خدمت آنحضرت کرد که آنحضرت فرمود ما نفعنی مال احد قط
ما نفعنی مال ابی بکر رواه ابو عمر و فرمود ان من امن الناس علی فی ماله و صحبته ابوبکر اخرجه البخاری
و فرمود ما لاحد عندنا ید الا وقد کافیناه ما خلا ابی بکر فان له عندنا یدا یکافیه الله بها یوم القیمة
و ما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر اخرجه الترمذی و از اول اسلام تا وفات آنحضرت صلعم
ابوبکر گاهی از پیغمبر خدا جدا نشده نه در سفر و نه در حضر مگر گاهی که پیغمبر خدا او را برای حج یا غزوه فرستاد
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا در مکه بود هر روز صبح و شام بخانه ابوبکر می آمد و در همه مغازی و مشاهد یار و
مددگار پیغمبر مانده و در روز احد و روز حنین که لشکر اسلام گریخته بود او نگریخته و ثابت قدم مانده و هر چه پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر بلا توقف آنرا قبول کرده و ایمان آورده چنانچه در اول دعوی نبوت بی طلب
معجزه ایمان آورده و از استماع قصه معراج مطلق استبعاد نکرده و لهذا رسول صلعم فرمود دعوا لی
صاحبی فانکم قلتم کذبت و قال صدقت و لهذا نام او صدیق شد این دلیل پاک طینتی و بلند فطرتی او است
گویا باطن او نمونه ما کذب الفواد ما رای است و با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هجرت کرده و زن و فرزند
خود را در مکه گذاشته و ثانی اثنین اذ هما فی الغار شده و در غزوه بدر پیغمبر خدا در عریش بود او تنها
متصل عریش نگاهبانی کرده چنانچه بالا گذشت و در جنگ بدر ابوبکر و میکائیل بر یمین آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بود و علی و اسرافیل بر یسار آنحضرت صلعم و تمام قرآن را یاد میداشت و آنچه گفته اند مات ابوبکر
و لم یجمع القرآن کله پس این قول موضوع است یا ماول است باآنکه مراد آنست که در مصحف تمام جمع نکرده
شده بود بحضور او و در علم و فقاهت مرتبه داشت که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتوی میداد
در روز احد چون ابوسفیان از احوال فوج آنحضرت تفحص کرد نام سه کس بتصریح بر زبان آورد گویا از همین
سه کس اندیشه داشت ابن اسحق وغیره گفته اند لم یسال عن هذه الثلثة الا بعلمه و علم قومه ان قیام الاسلام بهم
گفت سه بار افی القوم محمد افی القوم ابن ابی قحافة افی القوم ابن الخطاب کسی جواب نداد ابوسفیان
گفت اینهمه کشته شدند عمر مالک نفس خود نشده و گفت کذبت یا عدو الله ابقی الله ما یخزیک رواه البخاری

فائده اگر گفته شود که ابوسفیان پرسید افی القوم محمد الی آخره که آنحضرت فرموده جواب ندهید
کذا فی البخاری ولهذا جواب ندادند پس عمر گفت کذبت یا عدو الله فتح جواب داد که آنحضرت
منع کرده بود از جواب دادن اول و اذن داد سیوم بار و حاکم و احمد و طبرانی روایة کردند که عمر گفت یا رسول
الله الا اجیبه قال بلی و در غزوه خندق یکجانب بدست صدیق داده بودند و الی الآن مسجد صدیق نزد
خندق موجود است و بمقتضای صفائی باطن در روز صلح حدیبیه چون بسبب عدم دخول مکه حالانکه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وعده دخول مکه و طواف بیت الله فرموده بود مردم را شبهه پیش آمده و از صلح تنگ
دل شدند ابوبکر را شبهه پیش نیامد و جواب ثانی گفت انه رسول الله و لیس یعصی ربه و هو ناصره انه
فلو عدک ان تاتیه العام فانک اتیه مطوف به و چون پیغمبر خدا فرمود که حق تعالی بنده خود را
در دنیا و آخرة اختیار داده مراد حضرت کسی نفهمید ابوبکر فهمید که مراد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
دیگر نیست و در سریه بنی فزاره پیغمبر خدا صدیق را امیر ساخت و در سال نهم از هجرة امیر حج کرد و در مرض
موت او را بامامت نماز فرمود و از امامت دیگری راضی نشد و بعد وفات رسول الله صلی الله علیه
وسلم غم و اندوه ابوبکر را تا بحدی رسید که دو سال و چند ماه زیست و لذة زندگی نیافت و روز بروز
زار و ناتوان می شد آخر بهمان غم مرد رواه الحاکم عن ابن عمر با اینهمه غم و اندوه استقامت از دست
نداد و خطبه خواند و مردم را تسلی نمود و جمیع صحابه او را افضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه
وسلم دانستند و بوی بیعة کردند و در همان حالة تجهیز جیش اسامه نمود و برای قتال اهل ردة قیام
کرد تا که مسیلمه کذاب و مرتدان کشته شدند یا اسلام آوردند حالانکه صحابه در آن وقت بتوقف در قتال
مصلحت میگفتند انها از ... فرمود آخر جمیع صحابه رای ابی بکر را صواب دیدند و چون بیشتر قراء
صحابه در جنگ یمامه کشته شدند ابوبکر مصلحت دید که قرآن ثانیا برای صواب ابی بکر صورت گرفته که خلط
و نسیان نشد و سد باب تحریف گشته باز ابی بکر لشکر برای جهاد بسوی عراق و شام فرستاد و اوائل
عراق و شام در خلافة او مفتوح شد و از قوت تاثیر نفس او است که مردم در خلافة او چندان
اختلاف نکردند و از تائید الهی ست که رحلت او که کبار صحابه یاران و مددگاران او گشتند چنانچه

ابو

ابو عبیدة بن جراح صاحب شرطه او بود و باز او امیر لشکر شام بود و عثمان بن عفان و زید بن ثابت کاتب او
بودند و عمر بن الخطاب نائب خلافت و قاضی او بود و خالد بن ولید امیر لشکر عراق بود و آخر مناقب او آنست
که وقت مردن عمر بن الخطاب را خلیفه ساخت و کسی را از اقربای خود خلافت نداد و چون مرد از دنیا رو در هم
هیچ ترکه نگذاشت و چون مرد در مدینه ماتم شد مثل ماتم رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی گریان و استرجاع گویان
آمد و گفت امروز خلافت نبوت منقطع شد و بسیار مدح و ستایش او کرد و گفت احسن الخلافة حین ارتد الناس
وقمت بالامر لم یقم خلیفة نبی نهضت حین وهن اصحابک برزت حین استکانوا وقویت حین ضعفوا ولزمت منهاج
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ کنت خلیفة حقا کذا فی نهج البلاغة این قول علی رضی الله عنه که در نهج البلاغة آمده امامیه انکار آن
نتوانند کرد که اصح کتب آنها است و مصدق جمیع مآثر مذکوره است و چون مآثر مذکوره دانستی آنستی که ابوبکر جامع جمیع جهات
افضلیت و کمال مشابهت پیغمبر است من حیث الرسالة کسی با وی برابری ندارد که پاکی طینت و کمال صفای باطن و قوت
فراست و کثرت صحبت بلکه دوام صحبت از اول تا آخر و صرف همت بر نصرت دین بر وجه اتم و اجتماع اسباب سوابق رابطه تا بید
الهی آمدن تا بید دین درست از قوت فضل بعد اسلام در توسط و آخر یعنی بعد وفات رسول و ظهور جمیع انواع عبادات
بدنی و مالی در وست و در کمال قرأة و علم و فقاهت آنچه او را میسر شده دیگری را میسر نشده و لهذا شافعی گفته که مردم مضطر
شدند در دنیا بهیچ کسی زیر آسمان بهتر از و نیافتند از کمالات شریفه صدیق است انجذاب او در ایثار و در اعتدال و نیز
انخلاق خالص حب الله شغله ذلک عن طلب الدنیا

مآثر جمیله عمر الفاروق

او اسلام آورد بعد سی و نه مرد یا
بعد از چهل و پنج مرد در سال ششم از بعثت لیکن بحقیقت گویا ابتدای اسلام همان بود که پیش از آن مسلمانان خفیه در
خانها خود نماز میخواندند و نظر برین پیش از اسلام عمر مردم کم کسی خفیه مسلمان شده بودند علی الحقیقت قبل الناس جمیع مسلمین بحساب اسلام
عمر جمیع اسلام شروع شد و در یکسال آن شروع بکمال رسید این یکسال مراد علی است چون عمر اسلام آورد نماز علانیه خواندن گرفتند
پس آیت نازل شد یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین ابتدا نام او فاروق شد طبرانی از ابن مسعود روایت کرده کان اسلام
عمر فتحا وکانت هجرته نصرا وامارته رحمة ولقد رأیتنا وما نستطیع ان نصلی الی البیت حتی اسلم عمر فلما اسلم قاتلهم حتی
ترکونا فصلینا و بخاری از ابن مسعود روایت کرده ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر و ابن عساکر از علی مرتضی روایت کرده که کسی ندیدیم که
هجرت کرده باشد مگر خفیه بجز عمر بن الخطاب هرگاه که قصد هجرت کرد شمشیر در گردن انداخت و تیر و کمان گرفت نزد کعبه آمد و اشراف قریش

انجا حاضر بود با هفت بار طواف بیت الله کرده دو گانه نزد مقام ابراهیم ادا نمود پس تر بر حلقه کفار آمد و واحد
واحد را گفت شاهت الوجوه یعنی خوار و زار شدند روها هر که خواهد که مادرش بگرید و فرزندش یتیم شود و
زنش بیوه گردد پس باید که برروی من بیاید در شهیدان کسی پیروی او نکرد و پیش از هجرة کردن
پیغمبر علیه السلام بمدینه رسید در بیست کس از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و عمر بن الخطاب جمیع مشاهد را با همراه پیغمبر
علیه السلام حاضر شده و در روز احد و روز حنین بر قول صحیح ثابت قدم مانده و حق تعالی او را صفاء
باطن و عقل سلیم آنقدر داده بود که اکثر از بیست جا در قران موافق رای او نازل شده ابن مردویه از مجاهد
روایة کرده که انچه عمر بعقل میگفت قرآن موافق آن نازل میشد و طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایة کرده اگر
علم عمر در یک پله میزان کرده شود و علم جمیع قبایل عرب در پله دیگر علم عمر راجح آید و صحابه چنان اعتقاد
میکردند که عمر نه عشر علم گرده و در اساری بدر عمر مشورت بقتل داد و پیغمبر علیه السلام موافق مشورت صدیق فدیه
گرفت عتاب نازل شد لولا کتب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم فیه عذاب عظیم آنحضرت صلعم
فرمود اگر عذاب می آید نجات نمی یافت مگر عمر و بجهة کمال ذکا و بلند فطرتی و پاک طینت عمر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرموده لقد کان فیما قبلکم محدثون فان یکن فی امتی احد فانه عمر و علی
مرتضی فرموده ماکنا نبعد ان السکینة تنطق علی لسان عمر و رسول علیه السلام فرموده ان الله جعل
الحق علی لسان عمر و قلبه و از کمال تایید و حفظ الهی است که پیغمبر علیه السلام در حق او فرمود که شیطان
میگریزد از سایه عمر و چون پیغمبر علیه السلام وفات یافت از کمال عشق و محبت حواس درباخت چون ابوبکر
تسلی نمود بهوش آمد سعی بلیغ در خلافة صدیق کرد و در ایام خلافة صدیق نایب و مشیر و قاضی او بود و در
تالیف قران شریک صدیق شد لیکن اتمام این حسنه بعثمان میسر گشت و چون نوبت خلافة بوی رسید این امر
جلیل القدر را بر نهجی سرانجام داد که زمانه مثل آن یاد ندارد مگر آنکه از انبیا یا صدیق اکبر هم باعتبار
ترویج علوم شریعت و هم باعتبار فتح بلاد و نشر ملت اما باعتبار ترویج دین و شریعت پس ترتیب
ادله از کتاب و سنة و اجماع و قیاس وی آورده و با وجودیکه در علم مرتبه داشت که فقهای صحابه ابن مسعود
و مانند آن بودن او عالم زمان خود شهادت میدادند معهذا هر قضیه از قضایه در هر مسئله از مسایل

که پیش می‌آید جماعه صحابه را جمع میکرد و مشاورة می‌نمود و در آن مشاورة و مناظرة اختلاف از میان دور
میشد اکثر مسایل اجماعیه بسعی فاروق مجمع علیه گشته و در هر مسئله که در خلافة فاروق اختلاف باقی ماند
تا قیامت خلاف دران باقیست الا ما شاء الله و در هر شهری مقری و محدثی فرستاد تا مردم را
کتاب و سنة اموزند و در استیعاب از حسن بصری آورده که عبد الله بن مغفل یکی از ده کس بود که عمر آنها
را برای اموختن فقه مردم را بسوی ما فرستاده بود و دارمی از ابی موسی روایت کرده که چون ابو موسی
ببصره آمد گفت که مرا عمر فرستاده است بسوی شما که شما را کتاب خدا و سنة پیغمبر بیاموزم و خود در خطبه‌های
خود مسایل دین می‌اموخت چنانچه حدیث انما الاعمال بالنیات که بنای تمام دین است و صد کس از عمر
روایة کردند که در خطبه گفته بود و نیز در خطبها مردم را از علما ناموس شان خبر داد چنانچه در یک خطبه فرموده
هر که خواهد از قرآن سوال کند باید که نزد ابی بن کعب رود و هر که خواهد از حلال و حرام سوال کند پس پیش
معاذ بن جبل رود و هر که از مسایل فرایض تحقیق کند نزد زید بن ثابت رود و هر که خواهد از مال سوال کند
پس نزد من آید که من خزینه دارم رواه الحاکم و دارمی روایة کرده که عمر گفت قیدوا العلم بالکتاب
گویا بتصنیف کتب دین ارشاد فرمود و امرا و حکام بجز علما و فقها نمی‌فرستاد و در امر معروف و نهی منکر
همت مصروف میداشت دارمی از تمیم داری روایت کرده که گفت که مردم در زمان عمر در تطاول
بنا شروع کردند عمر ازان منع کرد و فرمود یا معشر العرب الارض الارض انه لا اسلام الا بجماعة ولا جماعة الا
بامارة ولا امارة الا بطاعة فمن سوده قومه على الفقه كان حيوة له ولهم ومن سوده قومه
على غير فقه كان هلاكا له ولهم و کتب و خطوط که شیخین با امرا می‌نوشتند اکثر دران امر معروف و نهی منکر
و حفظ حدود و نماز و ذکر مقادیر زکوة و غیره مسایل شرعیه می‌بود چنانچه مقادیر زکوة را کتابهای ابو بکر
دست آویز است اگر شرح اینمقاله ذکر کرده شود بسط بسیار میخواهد شیخ ولی الله قدس سره روایة بابهای
هر باب از عبادات و معاملات فقه از عمر بن الخطاب نوشته برای خود کتابی شده است اما آنچه بتدبیر
و فتح بلاد تعلق دارد پس اظهر من الشمس و بیرون از حد حصر است در عرب بادشاهی و فوج کشی نبود و رسوم
سپاهیان نمیدانستند و مقابله کسری و قیصر در خیال شان نمی‌گذشت فاروق مردم را صنعت

سپاهیان آموخت و لشکرها ساخت و هیبتی که در دل شان بود دور کرد و کسری و قیصر را برانداخت
بعد از آن اگر خلفا جهاد کردند یا فتح بلاد نمودند بر اساس عمر بنا نهادند پس اجر و ثواب آن همه
داخل نامه اعمال عمر است سیوطی گفته که عمر اول تاریخ از هجرة نوشته و اول بیت المال مقرر کرده
و دفتر نوشته و وظایف اهل لشکر مقرر کرده و اول طعام از مصر بمدینه آورده و برای حد و تعزیر دره
اخذ کرده و اول کسی است که بر هجو عقاب کرده و لذا او کذا انتهی و در سختی و نرمی بقسمی بهم استعمال کرده
که شاید لقمان این قسم کرده باشد چنانچه عثمان بن عفان گفته هل استطیع ان اکون مثل لقمان
الحکیم و علی مرتضی گفته لدرة عمر اهیب من سیفکم و از قوة نفس موثره اوست که مثل زمان پیغمبر
در خلافة او کسی از حکم او سر نپیچیده و دو کس در خلافة او اختلاف نکرده و کسری و قیصر را برهم زده گویا فتح
تمام عالم بر دست او شده هرمزان پادشاه اهواز بر دست عمر مسلمان شد عمر از وی مصلحت جهاد با اطراف
عالم پرسید هرمزان گفت تمام عالم بمنزله یک مرغ است سرش عراق است ملک کسری و دو بازوی او فارس
و روم است و پایهای او ترکستان و دیلم مغرب و فرنگستان سر را اگر بشکنی تمام مرغ می میرد و اگر بشکنی
یک بازو و یا هر دو یا یکپا یا هر دو تمام نمیشود بنابران عمر جهاد با کسری در پیش کرد تا خر عراق و شام بر دست
اعوان عمر مفتوح گشتند غرضکه هزار و سی و شش شهر با توابع و لواحق آن در خلافة عمر مفتوح گشت دمشق
و بعلبک و حمص و انطاکیه و اهواز و موصل و طوس و تستر و مصر و آذربیجان و نهاوند و دینور و همدان و طرابلس
و جرجان و حلب و اصفهان و کوفه و مانند آن و چهار هزار مسجد ساخته شد و چهار هزار کنیسه خراب شد و یکهزار
و نهصد منبر برای خطبه نهاده شد و سواد عراق را پیموده جزیه و خراج نهاد و عطایا بنظر بر فضایل
و سوابق بهر یک میداد و قرابت پیغمبر صلی الله علیه و سلم منظور میداشت نه قرابت خود و خود را در بیت المال
بمنزله یکی از مسلمانان میداشت و او را احتفال تائید کرد که بهترین مردم اعوان و انصار او شدند کاتب او
عبد الرحمن بن خلف خزاعی و زید بن ثابت بودند و داروغه بیت المال زید بن ارقم و در آخر عمر چون از حج
فارغ شد در میدان مکه فرود آمد و چادر خود بر زمین انداخته پشت بر زمین نهاد و دست بسوی آسمان
برداشت و گفت اللهم کبرت سنی وضعفت قوتی وانتشرت رعیتی فاقبضنی الیک غیر

مضیع ولا مفرط پس از آن در ذی‌الحجه در مدینه آمد و خطبه خواند و گفت ایها الناس قد سننت لکم السنن وفرضت
لکم الفرائض وترکتکم علی الواضحة الا ان تضلوا بالناس یمینا وشمالا وضرب باحدی یدیه
علی الاخری و پیش از تمامه ذی‌الحجه شهید شد رواه مالک عن سعید بن المسیب واحمد از معدان بن ابی طلحه
روایت کرده که عمر خطبه روز جمعه آخر عمر خود خواند و دران خطبه ذکر پیغمبر و ذکر ابوبکر و ذکر موت خود کرد و امر خلافت
را شوری میان شش کس که رسول صلی الله علیه وسلم تا وفات از انها راضی ماند فرمود و پس گفت انی قد
علمت ان قوما سیطعنون فی هذا الامر انا ضربتهم بیدی هذه علی الاسلام فان فعلوا فاولئک
اعداء الله الکفرة الضلال و ذکر کلاله کرد و پس گفت اللهم انی اشهدک علی امراء الامصار فانما
بعثتهم لیعلموا الناس دینهم وسنة نبیهم صلی الله علیه وسلم ویقسموا فیهم فیئهم ویعدلوا علیهم
ویرفعوا الی ما اشکل علیهم من امرهم چهارشنبه بست و ششم ذی‌الحجه از دست ابو لؤلؤ که غلام مجوسی بود
مغیرة بن شعبه را شهید شد یعنی زخمی گشت و بعد سه روز مرد و روز یکشنبه غره محرم در جوار پیغمبر صلعم مدفون
شد از کلمات شریفه اوست ایاکم ومواخاة الاحمق فانه ربما اراد ان ینفعک فیضرک
و نزد وفات او بعد زخمی شدن او ابن عباس گفت ابشر بالجنة یا امیر المؤمنین اسلمت حین
کفر الناس وجاهدت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم حین خذله الناس وقبض رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو عنک راض ولم یختلف فی خلافتک اثنان وقتلت شهیدا
و بعد وفات او علی مرتضی از اعمال او غبطه کرد و گفت ما من الناس احد احب الی
ان القی الله بما فی صحیفته من هذا المسجی چون اینها از عمر و السنی و السنتی که بعد
ابی بکر رضی الله عنه کسی در مناصرة دین و مشابهت سید المرسلین در پاکی طینت
و کمال عقل و علم و ظهور تایید دین از قوة بفعل بر دست او و غیره او صاف که موجب
بودن شخص جارحه پیغمبر و مشابهت پیغمبر من حیث الرسالة باشد مثل عمر نیست
و افضل الناس بعد شیخین عثمان بن عفان است پس علی بن ابی طالب
و سفیان ثوری گفته که علی ابن ابی طالب از عثمان افضل است و حجت آن است

که در مناقب علی رضی الله عنه اکثر احادیث مروی گشته چنانچه احمد و نسائی وغیرهما گفته اند که وارد شده
در حق کسی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم از احادیث جید الاسناد آنچه در حق علی مروی گشته وجه این
آنست که حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که سببش آن بود که در زمان خلافة علی اختلاف بسیار شد جماعتی بروی
خروج و بغی کردند و محاربه نمودند و تنقیص و بدگوئی او بر سر منابر میگفتند و فرقه خوارج برآمد که فرط بغض نمودند
و تکفیر او میکردند لهذا اهل سنت برای ابطال مذهب خوارج و الزام بنی امیه و اتباع شان در نشر مناقب
علی رضی الله عنه کوشش بلیغ نمودند و در حقیقت در حق هر یک از خلفاء راشدین احادیث مناقب برابر مروی
گشته و اعتبار کثرت احادیث مناقب را نیست بلکه افضلیت را احادیثی که بر افضلیت دلالت کنند میباید و نظر
بر آنکه افضلیت بنا بر کثرت ثواب است عند الله این از عقل نتوان دریافت و احادیث در مناقب هر یک وارد است
و از اختصاص هر یک ببعضی صفات کمال شان چون حلم و حیا و بعضی ببعضی چون ذکاء ذهن و علم و شجاعة
فضل کلی ثابت نمیشود و ابو حنیفه در افضلیت ختنین توقف نموده و مالک نیز در قول اول توقف
میکرد لیکن شافعی و احمد بن حنبل و مالک و ابو الحسن اشعری و جمهور اهل سنت بر آنند که عثمان افضل است از
علی و حجت شان سنت و اجماع است اما سنت فقوله صلی الله علیه وسلم رایت قبیل الفجر کانی اعطیت
المقالید والموازین اما المقالید فهذه المفاتیح واما الموازین فهذه التی تزنون بها
و وضعت فی کفه و وضعت امتی فی کفه فرجحت بهم ثم جیئ بابی بکر فوضع فی کفه
و وضعت امتی فی کفه فرجح بهم ثم جیئ بعمر فوضع فی کفه و وضعت امتی فی کفه فرجح بهم ثم جیئ
بعثمان فوضع فی کفه و وضعت امتی فی کفه فرجح بهم ثم رفعت الموازین رواه احمد والطبرانی
عن ابن عمر و رواه احمد و ابن قانع و ابن منده عن ابی یقال له الجبر المحاربی و رواه ابن عدی عن ابن
عباس و عن ابن عمر و ابی امامة الباهلی نحوه والطبرانی عن معاذ بن جبل نحوه و عن اسامة بن شریک
مثله این حدیث هر چند بعض طرق آن حسان اند و بعضی ضعاف لیکن طرق کثیره دارد حکم کرده میشود
بصحة آن و نیز در احادیث داله بر خلافت غیر آن هر جا که ذکر عثمان و علی مجتمع آمده عثمان را بر علی مقدم
ذکر کرده شده چنانچه فرمود ارحم امتی بامتی ابو بکر و اشدهم فی امر الله عمر و اصدقهم حیاء

عثمان وافضلهم علی رواه ابو یعلی عن الحسن و این چنین بسیار اند اما استدلال باجماع بدو وجه است یکی بحدیث
ابن عمر قال کنا نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فنخیر ابا بکر ثم عمر ثم عثمان
ابن عفان اخرجه البخاری وفی روایة کنا فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم لا نعدل بابی بکر احدا
ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم لا نفاضل بینهم وجه دوم آنکه عمر رضی الله عنه
خلافة را در شش کس شوری بگذاشت لیکن دو کس را یعنی عثمان و علی را بتخصیص صیته کرد و این دو کس را گویا از جمله
شش کس انتخاب نمود لیکن استخلاف نفرمود چون از دفن عمر فارغ شدند هر شش کس یعنی عثمان و علی و طلحه
و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص برای مشورة جمع شدند زبیر گفت که حق خود بعلی گذاشتم
و سعد گفت که حق خود بعبد الرحمن گذاشتم و طلحه گفت که حق خود بعثمان گذاشتم پس عبد الرحمن بن عوف گفت
که من اراده خلافت ندارم از شما هر دو هر کسی که خواهد او را مقرر کنیم والله علیه والاسلام لینظرون افضلهم
فی نفسه یعنی خدا و اسلام بر وی است که فی نفسه افضل دیده برای خلافة اختیار کند علی و عثمان هر دو خاموش
ماندند پس عبد الرحمن بن عوف گفت این کار را بطور من گذارند والله علی ان لا الو عن افضلکم یعنی قسم
خدا بر من است که من ملاحظه افضل تقصیر نخواهم کرد هر دو همین را قبول نمودند و چون همه اصحاب این هر پنج
کس نصب خلافة باختیار عبد الرحمن گذاشتند عبد الرحمن شبها نزد اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
مشورة کرد چون روز چهارم شد آنهمه جماعه نزد منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع شدند عبد الرحمن هر که در مدینه بود
از مهاجرین و انصار همه را جمع کرد و همه امرای لشکرها که در ان حج با عمر جمع شده بودند آنهمه را طلبید چون تمامی
جمع شدند عبد الرحمن نام خدا و کلمه شهادت ذکر کرد و گفت اما بعد ای علی دیدم در حال مردم یعنی از صحابه مشورة
نمودم اینها را ندیدم که برابر عثمان کسی را دانسته باشند یعنی عثمان را از همه افضل میدانند پس تو بر نفس خود
ناخوشی نبری اینهم دست عثمان بگرفت و بیعة کرد و گفت بیعة میکنم ترا بر سنة خدا و سنة رسول خدا صلی الله
علیه وسلم و سنة خلیفه هر دو پس عبد الرحمن بیعة کرد پس علی پس سائر مردم از مهاجرین و انصار و امرای اجناد و جمیع
مسلمانان بیعة کردند سیوطی گفته که عبد الرحمن بن عوف در مشورة اول با عثمان خلوت کرد و گفت که اگر با تو بیعة
نکنم مشورة ده مرا با که بیعة کنم عثمان گفت با علی باز با علی گفت که اگر با تو بیعة نکنم با که بیعة کنم مشوره ده مرا علی

گفت علی با عثمان پیشتر از سعد مشورة پرسید سعد هم گفت عثمان را بیعت کن پیشتر عبد الرحمن با اعیان
صحابه مشاوره نمود رای اکثر شان بر عثمان قرار یافت پس بعد اینهمه مشاوره سه شبانه روزی چون
عبد الرحمن این سخن بحضور جمیع مهاجرین و انصار گفت لم ارهم یعدلون بعثمان و کسی دران انکار
نکرد و در و قدح ننمود این صریح است بر اجماع بر افضلیت عثمان بر علی اگر کسی گوید که علی رضی الله عنه در
افضلیت عثمان بر خود مناقشه کرد و گفت انشدکم بالله هل احد فیکم اخا رسول الله صلی الله
علیه وسلم بینه و بینه اذ اخا بین المسلمین غیری قالوا لا پس اجماع بر افضلیت عثمان منعقد نشد
جواب فی الواقع علی رضی الله عنه مناقشه کرده و بر افضلیت خود بر عثمان استدلال بقصه مواخاة نمود
اما چون این استدلال ضعیف بود زیرا که مواخاة در اصحاب بنا بر سهولت رفق و تعهد بود نه مبنی بر تماثل
در فضائل مثل علم و مانند آن و لهذا در یک مواخاة بعضی انصار را با قریش مواخاة داد و در یکی مواخاة
بعضی موالی را با صریح عرب و فاضل را با مفضول چنانچه از تفحص دفتر مواخاة از سیرة ابن اسحق معلوم میشود
زیرا که بسیار است که دو کس از موالی و عرب باهم موافق مزاج باشند نه دو کس از عرب و دو همسایه متفاوتین
در فضل باهم ارفق باشند از نظیرین در فضل که خانهای شان متباعد باشند پس مواخات دلیل افضلیت
نیست و لهذا جماعه صحابه با وجود اقرار بمواخاة علی عثمان را بر علی ترجیح دادند و علی از رای خود رجوع
نمود و رای دیگر اصحاب مقرر داشت و بیعت کرد پس بر افضلیت عثمان البته اجماع منعقد شد و قول
علما اهل سنت و فضلهم علی ترتیب خلافتهم ثابت گشت و نیز از ترتیب خلافة ترتیب افضلیت را ثابت
میتوانیم کرد باین وجه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من استعمل رجلا من عصابة و فی تلک العصابة
من هو ارضی لله منه فقد خان الله وخان رسوله وخان المؤمنین اخرجه الحاکم من حدیث
ابن عباس و نیز رسول خدا صلعم فرمود من ولی من امر المسلمین شیئا فامر علیهم محاباة فعلیه
لعنة الله لا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا حتی یدخله جهنم اخرجه الحاکم من حدیث
ابی بکر الصدیق ازین احادیث معلوم می شود که اگر مفضول را با وجود فاضل خلیفه کنند گو خلافة
او صحیح باشد چنانچه مذهب اهل سنت و جماعت است لیکن خلیفه کننده آثم باشد و خائن و بحکم لا تجتمع امتی

علی الضلالة اجماع اہل اتباع بر معصیت محال است پس ثبت خلافة کہ باجماع ثابت شده دلیل ترتیب افضلیت
است کما لا یخفی واگر برای اسکات روافض دلیل الزامی عقد کنیم گوئیم کہ خلافة خلفاء ثلثه از قول علی
رضی الله عنه کہ امامیہ در کتب خود روایت کرده اند ثابت شده چنانچہ رضی در نہج البلاغة آورده
کہ امیر المؤمنین در کتب خود بمعاویہ نوشته اما بعد فان بیعتی یا معاویۃ لزمتک وانت بالشام
لانه بایعنی القوم الذی بایعوا ابابکر وعمر وعثمان وعلی ما بایعوهم فلم یکن للشاهد ان
یختار الحدیث وقد مر من قبل وچون خلافة آنہا پیش از علی رضی الله عنه ثابت شد پس بنا بر
قاعده مسلمہ امامیہ کہ امامة مفضول با وجود فاضل صحیح نیست ونہ امامة مساوی بلکہ امام را افضل بودن
واجب است افضلیت خلفاء ثلثه بر علی رضی الله عنه ثابت می شود وهو المقصود **سوال** اگر خلافة
دلیل افضلیت باشد لازم آید کہ معاویہ از حسن وحسین وعبد الله بن عمر وعبد الله بن زبیر وامثال آنہا افضل
باشد حالانکہ نہ چنین است **جواب** بحکم الخلافة ثلثون سنة ثم یکون ملک عضوض خلافة نبوة بر حسن
مجتبی تمام شد ودر افضلیت حسن مجتبی بر اہل زمان خود دلالت دارد نہ بر افضلیت کسانی کہ بعد حسن امیر
شدند ووجه فرق آنست کہ اگر اہل اجماع با وجود فاضل دیگری را خلیفه گیرند آثم شوند واین در صورتیست کہ باختیار خود
خلیفه گیرند ودر صورتیکہ اندیشه فتنه باشد بالضرورة مردم را اطاعت اولی الامر واجبست وآثم نشوند لان
الضرورات تبیح المحظورات وانعقاد اجماع بر خلافة معاویہ برای دفع فتنه شده است نہ باجتهاد
علماء اہل حل وعقد خلافة باجتهاد علماء منحصر در پنج کس است خلفاء اربعه وحسن چنانچہ حسن بعد صلح معاویہ
خطبه خواند وگفت ان معاویۃ نازعنی حقا هو لی دونه فنظرت صلاح الامة وقطع الفتنة
وقد کنتم بایعتمونی علی ان تسالمون من سالمت وتحاربون من حاربت فرایت
ان اسالم معاویۃ واضع الحرب بینی وبینه وقد بایعته ورایت
ان حقن الدماء خیر من سفکها ولم ارد بذلک الا اصلاحکم
وبقائکم وان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین والله اعلم

وعلی افضلیت از جمیع صحابه بعد خلفاء ثلثه چنانچه احادیث که بر مناقب و دلالة دارند بالا گذشته و عمر از جمیع
صحابه شش کس را از شش کس یک کس را انتخاب نموده فرمودند عبد الرحمن بن عوف بجز عثمان و علی دیگر را اہل این
کار ندیدند و اکنون مآثر جمیله ختنین بیان نمائیم **مآثر جمیله عثمان ذی النورین** او از اول مردمان ہست
که اسلام آورده بعد ابی بکر و علی و زید بن حارثه بدعوة صدیق اکبر کذا ذکره ابن اسحق و چون اسلام آورده عم او
حکم بن ابی العاص او را محکم بسته و اذیت داده که دین نو بگذار عثمان گفت والله لا ادعه ابدا و لا
افارقه چون حکم او را محکم دیده بگذاشت و او با اہل خود رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم اول بحبشه ہجرة
کرد پستر بمدینه و در جمیع مشاہد با پیغمبر خدا حاضر بوده مگر در غزوه بدر بسبب بیماری رقیه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
او را در مدینه گذاشت و او را حصه اہل بدر و اجر و غنیمه مقرر داشت و لہذا او را از بدریان میشمارند در ایام غزوه
بدر سنه دوم ہجری رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وفات یافت بعد ازان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ام کلثوم دختر دوم بنکاح عثمان داد و در سنه نہم ہجری ام کلثوم ہم فوت شد و وقت بیعة رضوان عثمان
برسالة از طرف پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مکه رفته بود پیغمبر از طرف او بدست خود بیعة کرد و بجهة فرار او در جنگ
احد در حق او نازل شد ولقد عفی عنکم و خریدن و وقف کردن بیر رومه و تجهیز جیش عسرت و زیاده
کردن در مسجد و جمع قرآن و صبر بر بلا ہنگام شہادت از مناقب علیه او ہست و در اثناء اسلام و ترقیه مسلمانان
و روایة قرآن و حدیث و حیا و حلم و جود و سخا او را نصیب وافی بود و در خلافة او سواحل روم و بلاد ارمنیه و جمیع
افریقیه و جمیع خراسان و در طرف مشرق تا نواحی کابل و از جانب روم تا شہر قسطنطنیه مفتوح شد و از خشیة
او ہست که چون قبر را میدید بقدری میگریست که لحیه مبارک او تر میشد و از فضایل او ہست که رسول علیه السلام
در جماعتی بود از کبار مہاجرین پس فرمود لینہض کل رجل منہم الی کفوه پس نبی صلی الله
علیه وسلم بسوی عثمان ایستاده شد و او را در کنار گرفت و گفت انت ولیی فی الدنیا والآخرة و گفت
ای طلحه ہر نبی را در جنة از امته او رفیقی باشد و رفیق من در جنة عثمان است و در آخر خلافة او چون مروان
دخل یافت از شر او فتنه برخاست و در ایام تشریق شہید شد و لفظ شہید از پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق او
مروی گشته چنانچه بالا گذشت **مآثر جمیله علی مرتضی** او اول کسی ست که اسلام آورده

و در وقت هجرت بر فرش آنحضرت صلعم خفته تا مردم گمان برند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر آنجاست و در وقت
مواخاة با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشرف مواخاة مشرف شده و در جنگ بدر او و حمزه و عبیده با پهلوانان کفار
قریش مبارزه کردند و غالب آمدند و در آن هذان خصمان اختصموا فی ربهم در حق آنها نازل شد و در روز احد در ثابتان
بود در معرکه و در غزوه خندق عمرو بن عبدود پهلوان را کشت و قلعه خیبر بدست او مفتوح گشت و در حق او پیغمبر علیه السلام
فرمود سابعث غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله و در مواطن بسیار حامل لوای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود و در غزوه تبوک جانشین آنحضرت بود در مدینه و در آن باب انت منی بمنزلة هارون
من موسی صادر شد و در سال خیر از حیوة رسول صلی الله علیه وسلم بحکومت یمن مبعوث شد و قلعه بدست او مفتوح گشت
و چون جاریه از خمس تسری نمود و مردم قیل و قال کردند پیغمبر صلی الله علیه وسلم برای او غیرت کرد و مردم
را از ایذا او منع فرموده و فرمود هو منی و انا منه و برای دفع ناخوشی مردم در غدیر خم خطبه فرمود و گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه در وقت مباهله در زمره اهل بیت
حاضر شد و در دعای اللهم هولاء اهل بیتی فطهرهم تطهیرا داخل شد بلکه زمین آنها گشت و لا یحب
علیا منافق و لا یبغضه مومن در حق او وارد گشت و روایت قرآن از وی شد و از کثرت سنت و روایت
حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم تعلیم او گواهی داد و فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و فرمود اقضاکم
علی و بسبب کثرت علم میگفت سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیة الا و انا اعلم ابلیل نزلت
ام بنهار ام فی سهل و فی جبل و در سرعت انتقال ذهن در محاسبات دقیقه و تنبیه بماخذ مسئله از کتاب و
سنت و قضایه تنصیص او فی داشت و در زهد و احتیاط بیت المال و تجوز در اکل و شارب بقدر ضرورت کردن
بسوی قرابت خود در قسمت بیت المال فرو علیا النصیب او شد و دلیل افضلیت او هست بسیار از صحابه بعد خلفا ثلثه
قول انی عبد الله و اخو رسوله و انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب صلیت قبل الناس
بسبع سنین و حذیفه در حق او گفته که بایع بعدک الا اصغر و ابتر و از مناقب او هست که خوارج حروریه او را
قتل کرده چنانچه با آن اشارت در حدیث آمده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تطحن الطاحنة
فقال له جبرئیل و علی و ابن ملجم از خوارج او را شهید کرده و در حق قاتل علی و عاقر ناقه صالح علیه السلام

اشقی الناس در حدیث آمده و احادیث در مناقب او بسیار است اینجا گنجایش آن نیست والله تعالی
اعلم و جمیع صحابه یعنی هر یک از انها از غیر شان افضل اند بمقتضای کتاب و سنت و اجماع و معقول و آثار
مرویه از ائمه اما کتاب فقوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس و قوله تعالی امة وسطا لتکونوا
شهداء علی الناس و مثل این آیات که سابق ذکر یافته و اما سنت فقوله صلی الله علیه وسلم خیر القرون
قرنی و مانند آن و قوله صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و سابق مذکور شده
که بصحت این حدیث امامیه اعتراف دارند که تاویلات واهیه میکنند و قوله صلعم لو ان احدکم انفق مثل احد
ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه و امثال آن که بالا مذکور شده و اما اجماع پس فقها و محدثین هر چند
روایت بعض اصحاب را بر بعض من حیث الضبط و الفقاهة ترجیح میدهند اما من حیث العدالة در روایت
حدیث و احتجاج با آن همه را برابر میدانند در بخاری و مسلم اصح کتب است نزد اهل سنت چنانچه از ابی بکر و علی
روایت می کنند هم چنین از معاویه و عمرو بن العاص نیز روایت میکنند و احادیث کسی را از انها رد نمی کنند
اما معقول پس بودن صحابه بمثل اعضا و جوارح آنحضرت و دستگیر شوند بلا واسطه از آنحضرت و واسطه
بین الرسول و الامة که موجبات تفضیل اند در همه آنها موجود است اما آثار مرویه در کتب امامیه پس مقاله اولی
گذشت که امام ابی محمد حسن العسکری در تفسیر خود نوشته ان الله قال لموسی یا موسی اما علمت ان
فضل اصحاب محمد علی اصحاب جمیع المرسلین کفضل آل محمد علی آل جمیع المرسلین و ان
ادم قال یا حق محمد و آله الطیبین و خیار اصحابه المنتجبین و مانند آن و بعضی صحابه بر بعضی افضل
اند بسبب صفاتی که سابق مذکور گشته اما چون اجماع امت بر ترتیب افضلیت دیگر صحابه بعد خلفاء راشدین منعقد نگشته چنانچه بر ترتیب خلفاء
راشدین منعقد گشته لهذا بتعیین بافضلیت یکی بر دیگری حکم نمی کنند مگر باوصاف کلیه چنانچه میگویند که سابقین
بهتر اند از لاحقین و اصحاب بدر و احد و حدیبیه از غیر شان و مانند آن و بعد صحابه کرام در امت محمدی
سبب افضلیت دو چیز است علم و عمل علم بر دو قسم است یکی علم باطن یعنی علم بالله که عبارت است
از دوام حضور و پاکی قلب از تعلق بغیر خدا و پاکی نفس از رذایل اخلاق و چون این علم بتاثیر
صحبت پیغمبر بصحابه و هم چنین از صحابه بتابعین و هکذا واحد بعد واحد رسیده و بتعلیم و تعلم ربانی

وتعلیم زبانی را دران دخل نیست لهذا این علم را علم باطن میگویند و دویم علم ظاهر که بتعلیم وتعلم زبانی تعلق
دارد از عقاید و فقه و تفسیر و حدیث و وجوه قرأت و تجوید و هم چنین عمل بر دو قسم است یکی انواع ریاضات
و عبادات بدنی و مالی که اصحاب آن نیز انهارا عباد و زهاد گویند و دویم جهاد فی سبیل الله که اصحاب آن نیز انهارا غازیان میگویند
و اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم این همه انواع علم و عمل مستجمع بودند گو بعضی در بعضی صفات اتم و اکمل آمدند
و بعضی در دیگر صفات و بعضی در همه اتم و اکمل بودند اما بعد صحابه اصحاب هر یک از اقسام علم و عمل جدا جدا
شدند و بجه اجدا نام یافتند صوفیان و علما و زهاد و غازیان افضل اینهمه صوفیان اند که بسبب صفائی
قلب اخلاص بهم رسانیده اند که بمنزله روح است جمیع اعمال را و نسبت که بنفس پاک از رذائل اخلاق شده
اند بیشتر علما ظاهر بیشتر زهاد و غازیان و تفصیل هر یک ازان بسط بسیار میخواهد و چون در مقاله دوم مطاعن
صحابه ظاهر شده که منازعات و مشاجرات که در صحابه واقع شده بنابر خطاء اجتهادی واقع شده
و بکفر نمیرساند چنانچه امیر المومنین گفته انما اصبحنا نقاتل اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیه
من الزیغ والاعوجاج والشبهة والتاویل کذا فی نهج البلاغة و رسول علیه السلام در حق حسن
علیه السلام فرموده ابنی هذا سید لعل الله یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین پس مشاجرات
آنها منافی نیستند و بودن معاویه و عمرو بن عاص از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و چون اصحاب پیغمبر بودند
پس افضلیت شان بر غیر صحابه در ضمن عمومات لازم آمد اگرچه فضیلت تا فضیلت تفاوت زیاده از حد
تا فرسنگ دارد و هو المقصود پس انها را بجز به نیکی و دعا خیر یاد نباید کرد و با آنها کینه و عداوة نباید داشت
قال الله تعالی والذین جاؤ من بعدهم یقولون ربنا اغفرلنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل
فی قلوبنا غلا للذین آمنوا و مرویست از علی بن الحسین در صحیفه کامله که برای صحابه دعا می کرد و درود
برانها میفرستاد و مدح آنها میکرد چنانچه در مقاله اولی گذشت و از مشاجرات آنها کف اللسان باید نمود
و تاویل نیک باید کرد و قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم و قال الله
تعالی لولا اذ سمعتموه ظن المومنون والمومنات بانفسهم خیرا و قال علیه السلام الله الله فی اصحابی
لا تتخذوهم غرضا من بعدی و قال علیه السلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا

وقال علیه السلام اکرموا اصحابی فانهم اخیارکم وقال علیه السلام لا تسبوا اصحابی
فلو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه این همه احادیث صحیح اند و درین باب
احادیث بسیار وارد شده لیکن بتقدیر مسلم که چون ما را نسبت پیغمبر برای محبت خدا است و محبت صحابه برای محبت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و همین معنی ناطق است قوله صلی الله علیه وسلم فمن احبهم فبحبی احبهم پس بعضی از
اصحاب یعنی معاویه و اتباع او که آنها را محبت با آل پیغمبر بنظر نمی آید بلکه بخلاف آن مروی گشته طبیعت اسلامی
مقتضی نیست که ما را با ایشان محبت باشد بلکه نظر به بعضی روایات مشعر عداوت با آل پیغمبر می بایستی که عداوت
بودی لیکن چون روایات آحاد مفید یقین نیست خصوصا درین معرکه ها و در اکثر روایات احتمال افراط و تفریط
است و ما مامور بحسن ظن و جهة صحابی بودن آنها مقتضی ترک کینه و عداوت است با آنها و قوله تعالی
ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا از جهة عداوت کسی از صحابه نتوان کرد که دلیل ضلالت است
اما محبة با هر یک ازینها بقدر محبت هر یک ازینها است با رسول خدا صلی الله علیه وسلم **فصل** در لعن بر یزید
اعوان او جماعتی از اهل سنة توقف کرده اند نظر بر آنکه او خود را مسلمان میگفت و اطلاع بر خاتمه شخصی همین
متعذر است پس با خاتمه هر که کفر کسی را از قرآن یا متواترات من السنة ظاهر نشود لعن بر کافر معین هم جائز نیست
چه جای کسی که خود را مسلمان گوید لیکن مختار نزد فقیر آنست که لعن بر یزید جائز است و همین است مذهب
محققان از اهل سنة از اهل حدیث منهم ابو الفرج ابن الجوزی که او را یکی به علما و جلالة او کتابی نوشته
مسمی بالرد علی المتعصب العنید المانع من ذم یزید در آن کتاب نوشته که سائلی از من سوال کرد از یزید بن معاویه
جواب دادم که کفیه ما گفت پس لعنة بر یزید جائز است یا نه گفتم علمای متقین آنرا جائز داشته اند منهم احمد بن حنبل
که ذکر کرده در حق یزید آنچه از لعنت هم زیاده باشد پس ابن جوزی از قاضی ابی یعلی روایت کرده که او در
کتاب خود معتمد الاصول باسناد خود از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده که صالح گفت ای پدر قومی ما را نسبت
میکنند بدوستی یزید احمد گفت ای پسر کسی که ایمان بخدا دارد دوستی یزید هم میتواند کرد و چرا لعنة نکرده شود کسی
که خدا لعنت کرده بروی در کتاب خود گفتم ای پدر کجا حق تعالی بر یزید در قرآن لعنة کرده گفت جائیکه گفته
فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله

فاصمهم واعمی ابصارهم ابن جوزی گفته که قاضی ابی یعلی کتاب نوشته و دران کسانی را که مستحق
لعنت اند ذکر کرده و یزید را هم از انها شمرده پستر ابن جوزی ذکر کرده حدیث من اخاف اهل المدینة
ظلما اخافه الله وعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین وخلاف نیست درانکه یزید بر مدینه لشکر
فرستاد و مردم مدینه را خوف داد ملا سعد الدین در شرح عقاید نسفی نوشته که رضاء یزید بقتل حسین علیه السلام
وخوش شدن بدان واهانت کردن او اهل بیت نبوت را بدرجه تواتر رسیده من حیث المعنی گو تفصیل آن
احاد باشد پس ما در حال او توقف نمی کنیم و نه در ایمان او یعنی او کافر است لعنة الله علیه وعلی اعوانه
وانچه صریح است بر کفر یزید آنست که چون سر مبارک حسین علیه السلام نزد یزید آوردند و پیش آن لعین انداختند
بسیار خوش شد و چوبی در دست داشت از آن در سر مبارک او بخلانید و ابیات ابن زبعری میخواند و دران ابیات
دو بیت که صریح بر کفر دلالت دارد زیاده کرد و دیگر آنست که چون یزید مرد پیش از مردن خود معاویة بن یزید
را خلیفه ساخت معاویة بن یزید مردی صالح بود جوان بعمر بیست ساله چون معاویة بن یزید خلیفه شد بر منبر
بر آمد و حمد و ستایش الهی و نعت سرور رسالت پناهی بر خواند پستر گفت ان هذه الخلافة حبل
الله وان جدی معاویة نازع الامر اهله ومن هو احق به منه علی ابن ابی طالب ورکب بکم
ما تعلمون حتی اتته منیته فصار فی قبره رهینا بذنوبه ثم قلد ابی الامر وکان غیر اهل له
ونازع ابن بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقصف عمره وانبتر عقبه وصار فی قبره رهینا
بذنوبه ثم بکی وقال ان من اعظم الامور علینا علمنا بسوء مصرعه وبئس منقلبه وقد قتل عترة
رسول الله صلی الله علیه وسلم واباح الخمر وخرب الکعبة وانی لم اذق حلاوة الخلافة فلا اتجرع مرارتها
فشانکم امرکم والله لئن کانت الدنیا خیرا فقد نلنا منها حظا ولئن کانت شرا فکفی ذریة
ابا سفیان ما اصابوا منها فشانکم امرکم خذوه ومن رضیتم فولوه فقد خلعت بیعتی عن اعناقکم
والسلام ازین خطبه ظاهر میشود که یزید خمر را مباح میگفت پس انکار نص قرآن کرده و کافر شده چنانچه روافض
وخوارج انکار اکثر آیات قرآنی میکنند و تکفیر صحابه خصوص بهترین آن ها که صدیق و فاروق و ذو النورین
و مرتضی اند می نمایند چون حسن نیت و خلوص نیت شان از نصوص قطعیه ثابت است پس انکار از آن کرده

کافر میکردند و نزد فقیر دلیل بر جواز لعنت بر یزید و بر روافض و خوارج آنست که آنها بصحابه و اهلبیت اذیت
رسانیده اند و میرسانند رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده من اذاهم فقد اذانی و من اذانی فقد
اذی الله و حقتعالی فرموده والذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة اکنون
خرافات روافض که موجب کفر آنها و مستلزم انکار آیات قرانی است بیان کنیم تا استحقاق لعن آنها
ظاهر شود **مقاله سابعه** در ذکر خرافات آن ملعونان و بعضی مسائل فروع آنها که موجب فضیحت
آنهاست از آنجمله آنکه حضرت شیخین را میگویند که معامله شان با پیغمبر از نفاق بود و آنها را از اصحاب
عقبه میگویند آنها که چون از غزوه تبوک پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم رجوع بمدینه فرمود در شبی یک عقبه پیش آمد
آنجا چند کس از منافقان قصد کردند که پیغمبر خدا را بکشند و میگویند که ابو بکر را آنحضرت وقت هجرت همراه خود
گرفته بود مگر از خوف آنکه مشرکین را خبر دار نکند لعنة الله علی الکاذبین این عداوت آن کفره با شیخین عداوت
است مر پیغمبر را و انکار است مر قرآن را چه اگر چه بروایت متواتره ثابت شده که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
مردی امی دعوی نبوت کرده و علم اولین و آخرین بر عالم ریخته و معجزات ظاهر کرده همان مردم بهمان
کثرت روایت کرده اند که محمد چون تنها بود و تمام کفار قریش بعداوت وی برخاستند اول ابو بکر رفاقت
و بعد از آنکه چهل کس یا کم زیاده مسلمان شده بودند عمر اسلام آورده و از اسلام عمر دین اسلام قوت گرفته
و محالست که رفاقت آنها با پیغمبر علیه السلام بنفاق باشد که در آنوقت شوکت مر کفار را بود و هر که مسلمان
میشد او را کفار اذیتها میرسانیدند چنانچه این معنی بتواتر معنوی رسیده گو هر یک قصه از اخبار احاد
باشد پس عقل قبول نمیکند که با وجود تنهائی محمد و غلبه کفار رفاقت مغلوب کنند بنفاق و خصومت با غالبان
نمایند و خود را بشکست دهند و در باطن بدین کفار باشند پس انکار شیخین بعینه انکار محمد است صلی الله علیه و سلم و
بالعکس هر که از انکار شیخین باک ندارد از انکار محمد صلی الله علیه و سلم هم باک ندارد و هر که درین هر دو
تفرقه کند منکر بدیهیات است قابل آن نیست که متصدی جواب او باشد قال الله تعالی اذ یقول لصاحبه
لا تحزن ان الله معنا پیغمبر صلی الله علیه و سلم معیت خدا خود را و ابو بکر را ثابت کرده و نهی از حزن کرده
بنا بر حقیقت الهی پس هر که عداوت ابی بکر کرد گویا عداوت خدا کرده و در قصه اصحاب عقبه [illegible]

یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم وماویهم جهنم وبئس المصیر یحلفون بالله
ماقالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا وما نقموا الا ان اغناهم الله ورسوله
من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم وان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا والاخرة ومالهم
فی الارض من ولی ولا نصیر این آیه صریح برانکه منافقان اصحاب عقبه اگر توبه نکنند آنها را در دنیا عذاب
آید وکسی در زمین یاری ومددگاری ایشان نکند ونیز حقتعالی درین آیه پیغمبر خودرا امر فرموده بمجاهده کفار
ومنافقان وغلظ برانها نه بدوستی ومحبت ورفق وخلیفه کردن ودر نماز وما نند آن وشک نیست که تمام اصحاب
ابوبکر وعمر را یاری ومددگاری کردند وحقتعالی تائید ایشان اینقدر کرد ایشان قبایل عرب را که مرتد شده بودند
از بنی حنیف وغیره بسعی مشکور ایشان بهدایت یا قتل واسر رسانیده وملک قیصر وکسری را بر آنها مفتوح ساخت
وحقتعالی در حق منافقان میفرماید یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم قل استهزؤا
ان الله مخرج ما تحذرون ونیز حقتعالی میفرماید سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم
یعنی منافقان را دو بار عذاب خواهیم کرد یکی در دنیا بفضیحت دویم در قبر پس تر رو کرده شوند بدوزخ پس
آخر کار حقتعالی همه منافقان را فضیحت کرد وحال منافقان بر پیغمبر خود ظاهر ساخت وحقتعالی میفرماید
ماکان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب یعنی خدا مومنان را
با منافقان مخلوط نخواهد گذاشت تا که تمیز دهد خبیث را از طیب وچون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر جنازه
عبدالله بن سلول منافق بخاطر داشت پسرش که مخلص بود نماز کرد وعمر آنحضرت را از نماز کردن بروی
منع میکرد حقتعالی نازل فرمود ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره الایة
پس بعد نزول این همه آیات چون پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ابوبکر را برای نماز که عماد دین است امام گردانید
این یعنی بموافق ومخالف ظاهر است پس آن قول شیعه در حق ابوبکر وعمر انکار است با آیات مذکوره کما لا یخفی
واز انجمله است آنکه در حق عایشه صدیقه میگویند که حقتعالی روز قیامت جلد او بجلد اصحاب بعث بدل خواهد کرد پس
آنها منکر شدند قوله تعالی را الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات اولئک مبرؤن (۱)
مما یقولون لهم مغفرة ورزق کریم ۝ واز انجمله است آنکه میگویند که ابوبکر

و عمر و تمام اصحاب بعد نبی صلی الله علیه وسلم مرتد شدند چنانچه بالا گذشته و این کفر صریح و انکار است
آیات قرآنی لا تعد ولا تحصی را که دلالت دارند بر حسن خاتمه صحابه و بودن آنها احق بتقوی و اهل آن و بر وعده
کردن حقتعالی همه آنها را به بهشت رضی الله عنهم و رضوا عنه و قومی را که حقتعالی خیر امة اخرجت للناس نامیده و پیغمبر آنها
را خیر القرون گوید و خود از ائمه روایت می کنند که اصحاب محمد افضلند از اصحاب سایر انبیاء و عرف و عقل و عادت حکم میکند
که حال سردار از حال یاران او دریافت می شود با اینهمه امور آن ملاعنه کتاب و سنت و عقل را گذاشته آن قوم را
شر القرون و بدترین ناس میگویند و سب و لعن در حق آنها تجویز می کنند و بر امام جعفر صادق افترا کردند که آنها
را امته ملعونه گفته لعنهم الله انی یوفکون ای برادر هر قدر قبایح و شنایع که در دعوی ارتداد تمام صحابه لازم می آید
در دعوی ارتداد ابی بکر و عمر آنهمه بلکه زیاده از آن لازم می آید چرا که ملاعنه خود معترف اند که جماعه صحابه همه آنها
با ابی بکر و عمر موافقت کردند و آنها را امام گرفتند و افضل از خود میدانستند و مثل پیغمبر با آنها سلوک میکردند
بلکه بزعم فاسد آنها آنجماعه ابو بکر و عمر را بر پیغمبر ترجیح دادند که از دین پیغمبر بخاطر داشت ابی بکر و عمر برگشتند
و علی هر چند فاطمه و حسن و حسین را همراه گرفته خانه بخانه هر شخص گشت بجز چهار کس کسی رفاقت او نکرد پس باتفاق
اهل سنت و روافض ثابت شد که جماعه صحابه مثل ابی بکر و عمر دیگر را از خود نا میدانستند پس هر شناعتی که در سب
و لعن و تکفیر آنجماعه لازم می آید در سب و لعن و تکفیر شیخین نیز لازم می آید با زیادت انکار آیاتی که مخصوص شیخین
اند و از جمله انکار متواترات بدیهیات است مثل آن کفره فجره میگویند که عمر بن خطاب بعد وفات پیغمبر علیه السلام
دعوی ربانیت نمود و دروازه شر را بگشاد و کفر را بر پا کرد و از دین مرتد شد و برای سلطنت دامن بر چید
و تحریف قرآن کرد و خانه وحی را سوخت و دین را تغییر داد و سنت را دور کرد و بدعت را ظاهر آورد لعنهم الله
دروغ بافتند و اینهمه انکار بدیهیات از غیر روافض نتوان آمد مگر از یهود که با وجود ذکر پیغمبر در توریته ضد آن اظهار
میکردند چون اصل روافض عبد الله بن سبا یهودی و بعضی نصرانیان بودند چنانچه گفته شد که در زی مسلمانان
آمده خواسته بودند که دین محمد را برباد دهند اما مراد شان از مراد الهی غالب نیامد چنانچه مذهب اهل سنت است
یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون شعر
چراغی را که ایزد بر فروزد ٭ هر آنکس تف زند ریشش بسوزد ٭ و شک نیست که در زعم یهود و نصاری

ومجوس تقویت دین محمدی شرو کفر است یجعلون اصابعهم فی اذانهم من الصواعق حذر الموت
والله محیط بالکافرین وشک نیست که چراغ دین محمدی که بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جزیره
عرب روشن شده بود و هنوز جزیره عرب از کفر بکلی پاک نشده بود و از وفات آنحضرت وارتداد قبایل عرب
از بنی حنیفه وغیره بادهای تند بآن چراغ رسیده بود و نزدیک بود که آن چراغ فرو نشیند رحمت الهی
از ان ابا فرمود و بسبب ابی بکر و عمر جزیره عرب همه از کفر پاک شد و آن چراغ آن قدر روشن شد که ظلمة کفر
از تمام عالم بر داشت کسری و قیصر که رئیس پادشاهان روی زمین بودند و پادشاهان هفت اقلیم با آنها
باج میدادند بسعی فاروقی به تیغ محمدی بجهنم رسیدند و اکثر بلاد چنانچه بالا مذکور شد مفتوح گشت و شیوع
اسلام در تمام روی زمین بر روی کار آمد البته در زعم یهود و نصاری و مجوس دروازه شر از دست
فاروق مفتوح گشت لیغیظ بهم الکفار و هر که انکار این متواترات و بدیهیات کند از و باید پرسید
که انتهای اسلام که از مشرق تا مغرب و از قطب شمالی تا جنوبی منتشر شده از دست که منتشر شده در وقت پیغمبر صلعم
تمام جزیره عرب را اسلام در نگرفته بود و در وقت علی قتال بین المسلمین مانده بلکه قتال با معاویه هم
به فتح نه انجامید و دیگر از ائمه اثنا عشر کسی مصدر این امر نشده محمد مهدی از خوف دشمنان در سرداب
سر من رای مخفی است یا ورای کوه قاف پس این همه شیوع اسلام از دست صدیق و فاروق و ذی النورین
شده یا از دست ناخوانان آنها که در حق آنها آمده الذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان الآیة و اگر گویند که این همه شایع شده است مذهب سنیان است
اسلام نیست اسلام چیزی دیگر است گفته شود که درینصورت وعده خدا که باظهار دین هم الذی ارتضی
لهم کرده بود متخلف شده و بهر حال از تمسک به قول هم روافض کافر شدند که انکار قوله تعالی الذین ان مکنا
هم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر لازم آمد یعنی
پیغمبر باید که مهاجرین اگر در زمین قدرت یابند نماز و زکوة و امر معروف و نهی منکر کنند و این کفره میگویند
که چون اینها تمکن شدند شرو فساد کردند الا لعنة الله علی الکافرین و از جمله کفریات آنها است که سب
ابی بکر و عمر و عائشه و حفصه را عبادت میدانند بلکه هشام احول مجسمه ملعون از صادق روایت می کند

که لعن عمر از ذکر خدا افضل است و ابو جعفر طوسی شیخ گمراهان افترا بر صادق میکنند و میگویند که لعنت هر که
آنها را لعنت کند او را بهفتاد حسنه نوشته شود و هفتاد گناه دور شوند و هفتاد درجه بلند شوند لعنة الله علی الکاذبین
نزدیک ایمان و عبادة که سب وزیران و اهلبیت پیغمبر را عبادة شمارند حقتعالی در حق کفار میفرماید و ما کان
صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون نزد بیت الله نماز میخواند
کفار برای تخلیط در قراءة دستک و صفیر میزدند حقتعالی در حق کفار فرمود که نماز عبادة شان همین
مکاء و تصدیة است یعنی صفیر و دستک و رافض از کفار هم بدتر آمدند که عبادة شان سب و لعن شمار یافته
که البته از صفیر و دستک که صوت بی معنی است بدتر است پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون عل و ذکوان قبایل
کفار عرب را سب کرد جبرئیل از حقتعالی آمد و گفت یا محمد ان الله ما بعثک سبابا و لا لعانا انما بعثک
رحمة لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون و در نهج البلاغة بروایت
صحیح از امیر المومنین روایة می کنند که چون امیر المومنین از اصحاب خود شنید که اهل شام را لعنة میکنند
گفت انی اکره لکم ان تکونوا سبابین مصرعه: برند هب بسبق هزاران لعنة * و از جمله کلمات
خبیثه اینها است که میگویند که عمر غصب کرد دختر فاطمه را و قول شنیع بصادق نسبت میکنند که از صادق
پرسیده شد حال نکاح آن طاهره را صادق گفت هو اول فرج غصبناه ان ملاعنه از غیرت محبته مرتضوی
نمی اندیشند و از غیرت صادق باک ندارند که چنین فعال و اقوال که ارذل ناس آنرا گوارا نکنند بآن طیبین
و طیبات نسبت میکنند خود ملعونان میگویند که عمر شیعه علی را یکبار به بدی یاد کرده بود که علی را ناخوش
آمد و با او مخاصمه کرد و قوس که در دست داشت بزمین زد و اژدها شد تا آخر قصه که سابق ذکر کرده ایم
بسبب که علی یاد کردن شیعه به بدی گوارا نکرد و غصب کردن دختر را گوارا کرد و از جمله کلمات خبیثه کفریه
رفضه فجره آنست که افراط در شان علی میکنند غلاة روافض میگویند که علی خدا است یا خدا در وی حلول
کرده یا علی رسول است جبرئیل بغلط پیش محمد آمده بود یا علی شریک است محمد را در رسالة اثنا عشریه مثل آن
در شان علی افراط میکنند گو اطلاق لفظ اله و رسول بر علی نمیکنند لیکن حکم ثبوت معنی الوهیت و رسالة
می کنند و اعتبار معنی را است نه الفاظ را پس آنها هم در زمرۂ غلاة کافر شدند اثنا عشریه میگویند

کہ در قولہ تعالی انہم ملاقوا ربہم وانہم الیہ راجعون وقولہ تعالی وکان الکافر علی ربہ ظہیرا
وقولہ تعالی یا ایتہا النفس المطمئنۃ ارجعی الی ربک مراد از رب علی ست و شک نیست کہ رب الہ کی است
و رجوع بسوی اوست تعالی انا للہ وانا الیہ راجعون و جماعہ از محدثین فرقہ ضالہ از امیر المومنین روایت میکنند
انکہ علی رضی اللہ عنہ در خطبہ خوانده انا اخذ العہد علی الارواح فی الازل انا المنادی الست بربکم
انا منشی الانام این اول صریح است در کفر و نیز از امیر المومنین روایت می کنند انا المتقدم علی غیره
این در تفضیل علی از پیغمبران بلکہ از سرور پیغمبران و الاانہ وارد و میگویند الرسل کانوا یعلی یدینون وبحبہ
کانوا یشہدون ذکره ابن طاوس سبط محمد بن الحسن الطوسی و میگویند ان اللہ بعث الرسل
والنبیین علی ولایت علی رواه محمد بن العباس بن مروان و میگویند لولا علی لما خلق الانبیاء
رواه ابن المعلم عن محمد بن الحنفیۃ عن علی و میگویند کہ آدم بر علی و ائمہ حسد برد و ابراہیم از شیعہ بودن
خود علی را درخواست کرد و در قرآن نازل شد وان من شیعتہ لابراہیم و مثل این کلمات شنیعہ بسیار میگویند
ازین کذا بت مفتریات آنہا کہ نسبت بہ علی و ائمہ میکنند تفضیل علی بر رسل لازم می آید پس از اطلاق
رسول ہم ترقی کردند و معنی رسالت ثابت کردند لوجوہ و کمالات المفضول فی الافضل و میگویند
کہ حق تعالی محمد را اہدنا الصراط المستقیم در فاتحہ تعلیم کرده است مراد از صراط
مستقیم حب علی ست و میگویند کہ معنی لئن اشرکت لیحبطن عملک لئن اثبت لئن اشرکت یا محمد مع علی
غیره فی الخلافۃ لیحبطن عملک است و ہم چنین دیگر آثار مفتریات آنہا چنانچہ پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم در شب معراج علی را نزدیکتر از خود بخدا دید ازین اقوال التفضیل علی بر محمد
صلی اللہ علیہ وسلم لازم می آید و آنچہ میگویند کہ حاکم بین العباد یوم الدین محمد است و علی ازین
تشریک علی با محمد و تشریک ہر دو بخدا در مالکیۃ یوم الدین لازم می آید و از ان جملہ است آنکہ بعضی
فصحاء آن ملعونان کلمات در سب و لعن شیخین وضع کرده بامیر المومنین نسبت می کنند چنانچہ
دعای قنوت بوی نسبت میکنند اللہم العن صنمی قریش و جبتیہما وطاغوتیہما الذین
خالفا امرک و انکرا وحیک و جحدا انعامک و عصیا رسولک و قلبا دینک و حرفا کتابک اینہم فرہت است علی الکافرین [illegible]

واین هردو مرد را باین اوصاف وجود نیست مگر در ذهن ناپاک آنجماعه خبیثه و جناب شیخین از ان بریست
کفار و ذم آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکردند و بجای نام پاک وی مذمم میگفتند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که حقتعالی مرا از سب ملعونان محفوظ داشته که سب مذمم میکنند مذمم را و من محمدم و از جمله کفریات آنهاست
که اسقاط شرایع از خود می خواهند و میگویند که شیعه محب علی بدوزخ نخواهد رفت و سوای شیعه کسی داخل
بهشت نخواهد شد چنانچه یهود و نصاری میگویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری و میگویند
نحن ابناء الله واحباؤه و میگویند که از معاصی صغایر و کبایر هیچ چیز شیعه را ضرر نرساند و از هیچ چیز
سوال نکرده خواهد شد ابن بابویه در علل الشرایع از صادق روایة کرده حب علی لا یدخل النار وحب
علی حسنة لا یضر معها سیئة و هم روافض روایة می کنند لا یدخل الجنة الا شیعة علی و ابن بابویه
از نبی صلی الله علیه وسلم روایة کرده من والا علیا لا یعذبه الله وان عصاه و ازین مقالات مفتریات نقض
انکار جمیع شرایع لازم می آید چه درینصورت نماز خواندن هیچ فائده ندارد و زنا کردن هیچ ضرر ندارد و محب
علی را حاجت نماز نیست و شیعه اگر با دختر خود هم زنا کند باک ندارد و اگر شیعه و محب علی نیست گو نماز خواند
و تقوی گزیند داخل بهشت نمی شود پس مرتکب هم شدند بلکه منکر جمیع شرایع و منکر قوله تعالی فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره و دیگر خرافات آنها در فروع اعمال بسیار اند
از انجمله آنکه جهاد در حالة غیبة امام مهدی منع شده است و فصل خصومات و اقامت حدود و تعزیرات کسی را جایز
نیست و هر که کند فاسق باشد درینصورت تمام نظام عالم برهم میخورد و دو اصلح و لطف که بر حقتعالی واجب میگویند
از حقتعالی فوت شد پس ظاهر شد که اصلح و لطف واجب نبوده و چون اصلح واجب نبود پس بر وجوب
نصب امام دلیلی دیگر نیست پس آنهم ثابت نشد پس مذهب امامیه باطل شد ان الباطل کان زهوقا
لیکن میگویند که اگر مجتهد جامع شروط نیابة باشد که در زمان وی کسی عالم تر از وی نباشد او را فصل خصومات
و اقامت حدود و تعزیرات جایز است نه جهاد و شک نیست که علم بآنکه در هر وقت کسی از علمای عالم تر نیست
محال است و نیز از یکدو یا دو مرد فصل خصومات جمیع بلاد اسلام ممکن نیست کما لا یخفی و از انجمله است آنکه
میگویند که اگر کسی قبل یا دبر کنیز مملوکه خود یا ام ولد خود را بکسی حلال کند او را حلال میشود و این عمل را

موجب اجر و ثواب میدانند و روایة می کنند از ائمه که آنها یاران خود را و شیعه خود را میگفتند فروج جواریکم
و نحن منهن لنا و لهذا سلاطین و امرا و علما آنها اکثر کنیزان و امهات اولاد خود را برای زنا وقف میکردند
انیلا عنه یویث اند و اعدای ائمه که این امر شنیع را با ئمه نسبت میکنند و از انجمله است انکه میگویند اگر ذمی
مسلمانان را بکشند زن و دختر وی بر ورثه مقتول حلال میشود و از انجمله آنکه میگویند که در غیبت امام چون جهاد فاسد
باشد انچه از زنان کفار در قید آیند آنهمه کنیزان امام اند و امام کنیزان خود را بر شیعه حلال کرده است پس هر شیعه
را جماع با هر یکی از آنها جائز است و مال غنیمت انچه آید ملک غازیان نیست ملک صاحب الزمان است پس شیعی
از غازی اگر غصب کرده بگیرد او را گرفتن جائز است که امام بدان اذن داده است و از انجمله است انکه جائز
میدارند متعه دوری را که ده کس مثلا با یک زن در یک عقد بعوض مهری معین متعه کنند برده ساعت هر یک
از آنها یک ساعت با وی جماع کنند و از انجمله است آنکه عبث در نماز جائز دارند و بودن نجاست غلیظه بر مکان
مصلی یا موزه یا عمامه یا تکیه و مانند آن جائز دارند و معانقه کردن با جمیله در نماز جائز دارند و از انجمله است
آنکه خوردن بچه مرده که از شکم جانور مرده برآید جائز دارند و از انجمله است آنکه زکوة در ذهب و فضه غیر
مسکوک واجب نمیگویند و از انجمله است آنکه میگویند بر زن از احتلام غسل واجب می شود لیکن میگویند
که امام صادق منع کرده است از آموختن زنان مسئله احتلام را از انجمله است آنکه میگویند که ائمه از تعلیم
اصول دین بخلق منع کرده اند از انجمله است آنکه محمد باقر و جعفر صادق را خدا در کتاب مختوم بترک تقیه امر
کرده بود و آنها بران عمل نکردند از ین قول عصیان آنها ثابت میشود که منافی عصمت است از انجمله است
آنکه میگویند که اگر کسی طعام خود بدیگری ندهد و آن دیگر مضطر باشد او را حلال است که صاحب طعام را بکشد
و طعام از وی بگیرد و همچنین اگر صاحب طعام قیمت گران طلبد جائز است که او را بکشد و طعام از وی بگیرد و از انجمله
آنکه قصاص را مخصوص بغیر اعمی دارند و از انجمله است آنکه زنان اگر گریبان دریدن و مانند آن نزد موت
والدین و اولاد و ازواج و اولاد اولاد و اولاد پدر جائز است و مردان را بر بعضی از آنها گریبان دریدن و مانند
آن جائز داشته اند **فصل** امامیه با یهود و نصاری و هنود و مجوس در عقاید و اعمال مشابهند و از بدعت مشابهت
غلاة و چند فرقه امامیه باطنیه و سبعیه و قرامطه و نزاریه و غرابیه و ذمیه که منشعب اند ظاهر است و اثنا عشریه

که بیشتر نزاع با ایشانهاست بعضی عبارات شان قابل اند چنانچه ذکر کردیم دیگر مشابهت ایشان با یهود آنست
که یومنون ببعض الکتاب و یکفرون ببعض چرا که قرآن را محرف میدانند و مثل شهر اربلی من اهل ایمان
ندارند و چنانچه یهود میگویند که تا خروج دجال جهاد جائز نیست امامیه میگویند که تا خروج مهدی جهاد
جائز نیست و نماز مغرب را تاخیر میکنند تا اشتباک نجوم و تعجیل سحور میکنند و یهود قتل مسلمان را و امامیه قتل
سنی را از حسنات میشمارند اگر مردی زن خود را گوید طلقتک ثلثا نزد امامیه و یهود طلاق واقع نشود
و چنانچه یهود می گویند لیس علینا فی الامیین سبیل امامیه میگویند لیس علینا فی المسلمین سبیل یهود عیسی
و حواریین مقربان خدا را سب می کنند امامیه صحابه و بعض اهلبیت را سب میکنند یهود ظاهر خلاف
باطن ظاهر میکنند همچنین امامیه تقیه میکنند و مشابهت اثنا عشریه با نصاری آنست که نصاری تنزه از نجاست
ندارند امامیه هم بعد بول نتر قضیب بار میکنند و بعد از ان از خروج بول بلکه اگرچه تا زانو رسد باک ندارند
و از نجاست موزه و عمامه و تکیه و مانند آن باک ندارند نصاری نماز بر چهار سو می خوانند همچنین امامیه در
نماز نفل استقبال جهات اربعه جائز دارند و بعضی ایام را بی تشریع الهی نصاری عید گرفته اند
چون عید غدیر و عید روز قتل عمر و مشابهت اثنا عشریه با صابیان آنست که صابیان بعض مخلوقات را مثل
کواکب موثر و قادر میدانند امامیه حیوانات را خالق افعال خود میدانند و مشابهت اثنا عشریه با مجوس آنست
که مجوس خالق خیر یزدان را میگویند و خالق شر اهرمن را و میگویند که مراد اهرمن اکثر حاصل می شود
و مراد یزدان کمتر همچنین امامیه میگویند که خالق خیر حق است تعالی و خالق شر شیطان است و گنهگاران
و مراد ابلیس اکثر حاصل میشود نه مراد خدا پس ایشان از مجوس زیاده تر شرکا ثابت کردند و چنانچه
مجوس میگویند که در جماع کردن با مادر و خواهر و دختر باک نیست لیکن بشرط نکاح امامیه میگویند
که اگر محب علی باشند گو بی نکاح هم با اینها جماع کند باک نیست چه محب علی از هیچ گناه عذاب نخواهد
شد و چنانچه مجوس کنیزان و امهات اولاد خود را برادران حلال میکنند و این عمل عبادات میدانند
همچنین امامیه و مشابهت امامیه با هنود آنست که هنود هم از نجاست باک ندارند و سجده چهار سو می کنند چنانچه
امامیه در نوافل و سجده تلاوت و هنود در وضو مذی را پاک میدانند و چنانچه هنود خوردن

بعض اشیا در روزه جایز میدارند امامیه هم در روزه خوردن چیزی که خوردن آن معتاد نیست جایز میدارند و نیز در قای کردن
نمیشمارند امامیه غیر مسکوک قابل زکوة نمیشمارند و شهود در نکاح نزد ایشان شرط نیست نزد امامیه شهود در متعه شرط نیست **مقالهٔ
سابعه** در بعض مسایل شتی از فروع که اهل سنت و جماعت بدان اختصاص دارند چون امام عصمت شرط نیست و تقوی صفت
کمال است امام را بنابر آن نزد اهل سنت و جماعت امام یعنی بادشاه اسلام اگرچه فاسق و ظالم باشد خروج بر وی جایز نیست
و بیعت شکستن او حرام است و طاعت او فرض است مگر در آنچه امر کند بمعصیت لعموم قوله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول وقوله تعالی فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی
تفیء الی امر الله وقوله علیه السلام اذا بویع الخلیفتان فاقتلوا الآخر منهما وقوله علیه السلام لا طاعة لمخلوق فی معصیة
الخالق پس با بادشاه فاسق و ظالم با اهل حرب از کفار و بغاة جهاد کردن جایز است و نماز خواندن خلف امام صالح و فاسق جایز است
اگرچه بهتر آنست که امام عالم بالسنة واقرأ لکتاب الله واتقی باشد چنانچه در کتب فقه مذکور شده و حجت بر جواز جهاد و نماز با امام
صالح و فاسق اجماع امت است سلف صالح از صحابه و تابعین و علمای مجتهدین و ائمه اهل بیت با ملوک خصوص از بنی امیه و بنی
العباس جهاد میکردند و نماز میخواندند ابو ایوب انصاری صاحب رحل رسول الله صلعم در خلافت معاویة بن ابی سفیان در
لشکری که یزید بن معاویه امیر آن لشکر بود در فتح قسطنطنیه شهید شد و امام حسین بن علی علیه السلام جنازهٔ امام حسن را سعید بن العاص حاکم مدینه را
که از طرف معاویه بود امام گردانیده و فرمود که اگر سنت چنین نمی بود ترا امام نمیکردم و در کتب امامیه است که امیر المؤمنین گفت لا بد للناس
من امیر بر او فاجر چنانچه بالا گذشته ذکره الرضی فی نهج البلاغة و مسح بر موزه جایز است باعتقاد کسانی که از صحابه از پیغمبر علیه السلام روایت کرده اند
پس بدرجهٔ تواتر رسیده و تفصیل کل بخبر مشهور که دون متواتر است جایز است و قراءة جر را بر مسح قدمین بر حالتیکه قدمین در
خفها باشند حمل کرده میشود و مسئله وجوب غسل رجلین در وضو و حرمت متعه و مانند آن بالا گذشته و نکاح زیاده از چهار
زن بیک دفعه جایز نیست زیرا که آیهٔ نکاح مقصور است بر آنچه خوش کنند کسی از دو دو و سه سه و چهار چهار و مقابله مجموع با مجموع اقتضا
میکند انقسام آحاد را بر آحاد و بر همین معنی اجماع منعقد شده و بسط این کلام در کتب فقه است کرامات اولیا حق است چنانچه قصه مریم
در مصحف مجید وارد شده کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله وقال الذی
عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک و جایز است که ولی را بولایت خود علم نباشد و معنی ولایت و آنچه بدان متعلق است
از مراتب و احوال و مقامات که از کتب معتبره صوفیه اولیا ثابت شده بکتابی علحده مسمی بآثار الطالبین ذکر کردیم من اراد فلیرجع الیه با روافض
و خوارج و سایر اهل هوا محبت و دوستی داشتن حرام است قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم لا یألونکم خبالا ودوا

وقال الله تعالی ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وقال الله تعالی لا تتولوا قوما غضب
الله علیهم اگر کسی گوید که مراد ازین آیات منع از موالات و دوستی کفار است نه اهل قبله گفته شود که اکثر روافض
و خوارج را کفر لازم میآید و قطع نظر ازان اعتبار عموم الفاظ راست نه خصوص مورد را و شک نیست که کلمه من
دونکم لا یألونکم خبالا الی آخر الصفات المذکورة فی الآیة و کلمة الذین ظلموا و قوما غضب الله علیهم چنانچه کفار را شامل
است روافض و خوارج را نیز شامل است اگر گوییم که الحاق کرده میشود روافض و خوارج را درین حکم با کفار
بقیاس پس آنچه موجب ازدیاد محبت است از سلام گفتن و هدیه فرستادن و همنشینی آنها کردن و عیادة بیماری آنها
نمودن روا نباشد و نماز باقتدا آنها خواندن و نماز بر جنازه آنها خواندن مکروه است عن انس ان النبی صلی
الله علیه وسلم قال ان الله اختارنی واختار لی اصحابی واصهاری وسیأتی قوم یسبونهم وینقصونهم
فلا تجالسوهم ولا تشاربوهم ولا تناکحوهم رواه العقیلی و رواه الشیخ محی الدین عبد القادر
الشریف الجیلی رضی الله عنه و زاد ولا تصلوا معهم ولا تصلوا علیهم حلت اللعنة و نیز نکاح کردن
با زن رافضیه یا خارجیه مکروه است بقوله علیه السلام لا تناکحوهم وقوله تعالی لامة مومنة خیر من
مشرکة ولو اعجبتکم و از احادیث صحیحه ثابت شده که در مناکحه نظر بر جمال و مال نباید کرد بلکه بر دین و تقوی
باید کرد و قوله تعالی علمت نفس ما قدمت واخرت دلالت دارد بر آنکه در هر خیر جانب دین و تقوی را مقدم باید
داشت بر فواید دنیوی چنانچه حق تعالی میفرماید لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة
الحیوة الدنیا و قال الله تعالی المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصلحت خیر
عند ربک ثوابا و خیر املا اگر بحضور قاضی ثابت شود به بینه یا اقرار بر کسیکه تفضیل علی بر شیخین
کرده علی رضی الله عنه در حق وی فتوی داده که او را حد مفتری باید زد چنانچه بالا گذشته و اکثر علما
فتوی داده اند بآنکه او را تعزیر کرده شود از جهة آنکه در چیزیکه حد شرعی وارد نشده باشد او را بمبلغ حد رسانیدن
جائز نیست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازان منع فرموده و از حدیث آحاد و قیاس حد ثابت نمیشود پس
نزد فقیر بگذرد از هشتاد کم کرده تعزیر باید هفتاد و نه دره گفته شود و بر قول ابی حنیفه سی و نه دره و اگر کسی
سب شیخین العیاذ بالله ثابت شود او را قتل باید کرد عن علی قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم

یا ابا الحسن اما انت وشیعتک فی الجنة وان قوما یزعمون انهم یحبونک یصغرون الاسلام ثم یلفظونه یمرقون منه کما یمرق السهم من کبد القوس لهم نبز یقال لهم الرافضة فان ادرکتم فاقتلهم فانهم مشرکون رواه الدارقطنی وروی ایضا عن علی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال سیاتی بعدی قوم لهم نبز یقال لهم الرافضة فان ادرکتهم فاقتلهم فانهم مشرکون قال قلت یا رسول الله ما العلامة فیهم قال یفرطونک بما لیس فیک ویطعنون علی السلف واخرج الدارقطنی من طریق اخر نحوه وزاد فیه ینتحلون حبنا اهل البیت ولیسوا کذلک وآیة ذلک انهم یسبون ابابکر وعمر واخرج ایضا من طریق آخر عن فاطمة الزهرا وام سلمة رضی الله عنهما نحوه وعن علی انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ادلک علی عمل اذا فعلته کنت من اهل الجنة سیکون بعدی اقوام یقال لهم الرافضة اذا ادرکتهم فاقتلهم فانهم مشرکون قال علی قلت ما علامة ذلک قال انهم یسبون ابابکر وعمر رواه الطبرانی والبغوی وعن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون فی امتی قوم یسمون الرافضة یرفضون الاسلام رواه البیهقی وعن فاطمة الزهراء رضی الله عنها قالت نظر النبی صلی الله علیه وسلم الی علی فقال هذا فی الجنة وان من شیعته قوم یرفضون الاسلام لهم نبز یسمون الرافضة یا علی اذا ادرکتهم فلتقتلهم فانهم مشرکون رواه الطبرانی والبغوی وروی البغوی فی المعالم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان سرک ان تکون من اهل الجنة فان قوما ینتحلون حبک یقرؤن القرآن لا یجاوز تراقیهم نبزهم الرافضة فان ادرکتهم فجاهدهم فانهم مشرکون وروی الهروی عن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یظهر فی امتی فی اخر الزمان قوم یسمون الرافضة یرفضون الاسلام وروی الحافظ ابو موسی المدنی والحافظ رضی الدین احمد بن اسمعیل بن یوسف بن الحاکم عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لعلی یا علی انت فی الجنة وسیکون بعدی قوم یقال لهم الرافضة فاذا ادرکتهم فاقتلهم فانهم مشرکون قال علی یا رسول ما علامتهم

هؤلاء قال علیه السلام لا یرون جمعة ولا جماعة ویشتمون ابا بکر و عمر
واخرج الطبرانی والحاکم والمحاملی عن عویم بن ساعدة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله اختارنی واختار لی اصحابا وجعل فیهم وزراء وانصارا
واصهارا فمن سبهم فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین الحدیث
هر چند اکثر طرق آن ضعیف اند اما باعتقاد حکم بصحة یا حسن آن کرده شود دار قطنی گفته
که این حدیث را طرق بسیار است و اگر ثابت کرده شود که کسی سب ختنین اکثر علما همی گویند که
او را تعزیر شدید کرده شود و قتل واجب نمی شود و مختار نزد فقیر آنست که از سب ختنین و عائشه
و فاطمه و مانند آنها که سب شان راجع است بسب رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانچه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده من سب علیا فقد سبنی ومن اذی علیا
فقد اذانی و فرموده یریبنی ما اراب‌ها قتل واجب می شود والله اعلم ❊ و از
تکوهش عامه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم زجر و حبس و تعزیر واجب است
قال الله تعالی والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد
احتملوا بهتانا واثما مبینا اگر کسی گوید که در حق جمیع صحابه وارد شده الله الله
فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن
ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد
اذی الله پس باید که از نکوهش ادنی از اصحاب قتل واجب شود لعین ما قلتم
فی الختنین وامثالها گفته شود فی الواقع این حدیث در حق جمیع صحابه وارد
شده است اما لفظ اصحاب دو احتمال دارد یکی آنکه هر که پیغمبر را دیده باشد با یمان گرچه
یکبار دوم آنکه کثیر الصحبة باشد چنانچه مقتضای عرف است و کثرة صحبة را بعضی بشش
ماه تقدیر کرده اند پس بجهة تمکن شبهه حکم بقتل آن نتوان کرد اری کبار صحابه
از مهاجرین وانصار که صحابی بودن و مناقب آنها بدرجه تواتر معنوی رسیده مثل ابن مسعود

وابن عمر ومعاذ بن جبل وابو موسی اشعری وابو ہریرہ وانس بن مالک وزید بن ثابت
و مانند آنہا کہ بسیار اند اگر کسی تکفیر آنہا کند یقین است کہ منکر کلام الله تعالی
باشند با وجود دخول آنہا درین وعدہ بخبر متواتر پس حکم بقتل و مثوبات کردن از کسے
از فقہا این فتوی مروی نگشتہ ٭ مسئلہ امام محی السنۃ بغوی در معالم التنزیل
در سورہ حشر از امام مالک فتوی نقل کردہ کہ گفت کہ ہر کہ یکی را از اصحاب پیغمبر صلی الله
علیہ وسلم بغض کند یا در دل او کینہ از وی باشد او را در مال فی مسلمانان حصہ
نمی رسد و این آیۃ بر این فتوی سند آورد و خواند ٭ الفقراء المہاجرین الآیۃ والذین
تبوؤ الدار والایمان الآیۃ و والذین جاؤا من بعدہم یقولون ربنا
اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا
للذین امنوا ربنا انک رؤف رحیم مراتب مسلمانان ہمہ سہ مرتبہ است کہ درین
آیۃ مذکور شدہ ہر کہ خارج ازین سہ مراتب است مسلمان نیست وکذا ذکر صاحب
الفصول من الامامیۃ عن محمد الباقر علیہ السلام کما ذکرنا
فی ما سبق ٭ و باید کہ تمام کنیم این بحث را بخطبہ امیر المؤمنین علی رضی الله
عنہ اخرج الحافظ ابو سعید اسمعیل بن علی بن الحسین بن
سمان عن سوید بن غفلۃ انہ قال قلت لعلی انی مررت بقوم من
الشیعۃ یذکرون ابابکر وعمر وینتقصونہما ولولا یعلمون
انک تضمر ہم ما علیہ لم یجترؤا علی ذلک فقال علی اعوذ باللہ
عز وجل ان اضمر لہما الا الحسن الجمیل اخوا رسول الله صلی الله
علیہ وسلم ووزیراہ ثم نہض دامع العین یبکی قابضا علی
یدیہ حتی صعد المنبر فابصر الحیتہ ینظر فیہا وہی بیضاء
وقد اجتمع الناس فقام وخطب خطبۃ موجزۃ فقال ما بال اقوام

يذكرون سيدي قريش وابوي المومنين بما انا عنه متنزه ومما يقولون بري وعلي ما يقولون معاقب فو الذي فلق الحبة وبرء النسمة انه لا يحبهما الا مومن ولا يبغضهما الا فاجر ردي من لكم بمثلها من احبهما فقد احبني ومن ابغضهما فقد ابغضني وانا منه بري وقال ان قوما يفضلونني عليهما في قلوبهم بقية من النفاق يريدون بذلك فرقة اهل الاسلام واختلاف الامة قد نبأني بخبرهم رسول الله صلى الله عليه وسلم وامرني بقتالهم اخوان العلانية اعداء السريرة يحسن الكذب عندهم ويظهر الفجور بينهم يبطلون المصاحف ويتواصلون الفجور ويتفكهون بشتم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضي عنهم والوقيعة فيهم واتباع ما شجر بينهم ما قد غفر الله تعالى لهم يتعلم الصغير من الكبير ويربوا ذلك الصغير حتى يكون كبيرا فينطمس السنة ويحيي البدعة المستمسك بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك افضل المجاهدين فطوبى لهم لم يدرج على وجه الارض ابغض على الله من الرافضي رض الله سبحانه عليهم غضباء والسماء تظل كارهة لهم علمائهم يومئذ شر من ظل عليهم السماء من عندهم يخرج الفتنة وفيهم يعود اولئك يسمون في ملك السموات الارجاس والانجاس

ازين اخبار اگرچه روافض منكر باشند اما چون آيات قرانی و آثار مرويه اماميه از ائمه مويد اين احاديث اند پس روافض را مجال انكار آن نيست بدانكه انچه شرط كرده شده كه درين كتاب استدلال باحاديث مرويه اهل سنت نكرده شود مگر آنكه روافض بصحت آن معترف باشند اين شرط در مقاله اولی كه در ابطال مذهب روافض واثبات مذهب اهل سنت اجمالا ودر مقاله دويم كه در ابطال مذهب روافض واثبات مذهب اهل سنت است تفصيلا مرعی گشته ودر مقاله سيوم كه در مسئله امامت است چون روافض نصب امام بر خدا واجب ميگويند ودر امام بودن معصوم ومحدث ومنصوص عليه از پيغمبر يا امام اول واظهار او دعوی امامت ومعجزه شرط ميدانند واهل سنت منكر اين امور اند نصب امام بر خدا واجب نمی گويند واعتقاد

با امام جبر و ایمان نمیدانند و نصب امام مانند دیگر فروع و اجبات بر بندگان واجب میگویند
و در امام سوای اسلام شرطی لازم نمیدانند پس در نیمقاله روافض در مقام دعوی و استدلال
اند و اہل سنته در مقام منع و جواب اند و در مقام منع آوردن دلیل الزامی برای خصم ضرور نیست و
ہمچنین در مقاله چہارم که در جواب مطاعن سلف ست نیز اہل سنته در مقام جواب مطاعن اند لهذا درین ہر دو
مقاله احادیث معتمد الیه از کتب اہل سنته نیز آورده شده و در مقاله پنجم که در افضلیت است و مقاله
ہفتم که در بعض مسایل فروع اہل سنته ہست چون این دو مقاله بعد اثبات مذہب اہل سنته
و ابطال مذہب روافض اجمالا و تفصیلا و عدم ثبوت امامت بمعنی مخترعه روافض واقع شده لهذا درین
ہر دو مقاله ہم احادیث کتب اہلسنت آورده شد چراکه بناء این ہر دو مقاله بر صحت مذہب اہلسنته
است درین ہر دو مقاله نزاع با روافض نیست بلکه با بعضی مخطیان اہل سنته ہست والله اعلم

خاتمه در ذکر ائمه اہلبیت رضی الله عنہم بدانکه امامت چند معنی دارد یکی بمعنی مخترعه روافض
که اصلا آنرا ثبوت نیست و بطلان آن بیان نمودیم دوم بمعنی خلیفه و ذکر آنہم سابق
رفته و باین معنی ہم اطلاق لفظ امام بر آن اکابر سوای علی مرتضی و حسن مجتبی و محمد مہدی
دروغ و افترا است سیوم بمعنی پیشوای ملت و باین معنی اطلاق بر اکثر اکابر امته کرده می شود چون
امام ابو حنیفه و امام شافعی پس بر ائمه اہلبیت ہم بطریق اولی کرده شود که دیگر اکابر امته را در علوم
ظاہر و باطن بیشتر رجوع بآن اکابر افتاده خصوص امام محمد باقر و امام جعفر صادق و بعضی از اکابر اولیاء
الله را کشف صریح که یکی از اسباب علم است و سابق در اسباب علم مذکور شده امام بمعنی دیگر ظاہر
گشته و آن اینست که فیوض و برکات کارخانه ولایت که از جناب الہی بر اولیاء الله
نازل می شود اول بر یک شخص نازل می شود و از ان شخص قسمت شده بہر یک از اولیاء عصر
موافق مرتبه و بحسب استعداد او میرسد و ہیچکس را از اولیاء الله بی توسط او فیضی نمیرسد
و کسی از مردان خدا بی وسیله او درجه ولایت نمی یابد و اقطاب جزئی و اوتاد و ابدال و نجبا
و نقبا و جمیع اقسام اولیاء خدا بوی محتاج میباشند صاحب این منصب عالی را امام و قطب ارشاد

بالاصالہ نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور آدم علیہ السلام بروح پاک علی مرتضے
کرم اللہ وجہہ مقرر بود کہ پیش از نشاۃ عنصری آنحضرت ہم در امم سابقہ ہر کرا درجہ ولایت
میرسید بتوسط روح پاک آنحضرت میرسید و بعد وجود عنصری تا وقت رحلت او از صحابہ و تابعین ہر
را این دولت بتوسط او رسیدہ و بعد رحلت او این منصب عالی بحسن مجتبی و بعد از وی بحسین
شہید کربلا پسترہ بامام زین العابدین پسترہ بمحمد باقر بعد از ان بجعفر صادق پسترہ بموسے
کاظم پسترہ بعلی الرضا پسترہ بمحمد التقی بعد از ان بعلی النقی پسترہ بحسن العسکرے
علیہم السلام آن منصب عالی مفوض گشتہ و بعد وفات عسکری علیہ السلام تا وقت ظهور سید الشرفا
غوث الثقلین محی الدین عبد القادر الجیلی این منصب عالی بروح حسن عسکری علیہ السلام متعلق بود
چون حضرت غوث الثقلین پیدا شد این منصب مبارک بوی متعلق شد تا ظهور محمد
مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق باشد لهذا آنحضرت قدمی هذہ
علی رقبۃ کل ولی اللہ فرمودہ و این بیت ترنم نمودہ **شعر** افلت شموس
الاولین وشمسنا * ابدا علی افق العلے لا تغرب یعنی فرو رفتند آفتابہاے
دیگر اولیاء کرام پیشین و آفتاب ما یعنی ائمہ عظام ہمیشہ بر افق بلندی باشد
غروب نشود و چون امام محمد مهدی ظاہر شود این منصب عالی بوی مفوض گردد و تا
انقراض زمان بوی مفوض باشد و این قول کہ روح امیر المومنین علی رضی اللہ
عنہ و ائمہ ہمراہ انبیاء پیشین بود بحکم الکذوب قد یصدق امامیہ ہم گفتہ اند
لیکن باعطای بسیار دران و قول غوث الثقلین واخی وخلیلی کان موسے بن
عمران * نیز بر آن دلالت دارد و این مدعا بکشف والهام ثابت شدہ و استنباط
این مدعا از کتاب اللہ و از حدیث سرور پیغمبران صلی اللہ علیہ وعلیہم وسلم نیز
میتوانیم کرد * قال اللہ تعالی قل لا اسئلکم علیہ اجرا الا المودۃ فے
القربی یعنی سوال نمی کنم از شما بر تبلیغ احمدہ ونمی خواہم لیکن می خواہم

ازو

از شما دوستی اقربای من وجه استنباط آنست که انبیاء سابق لا اسئلکم علیه اجرا
ان اجری الا علی الله گفته اند اصلا اجرة بر فریضهٔ تبلیغ رسالت درخواست نکرده
اند وچه احتمال درخواست اجرة بود پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم حق تعالی بتغییر اسلوب
کلام امر فرموده حکمت دران آنست که شرایع انبیاء سابق بعد وفات آنها منسوخ میشدند و
این شریعت موبد هست پس امتان را باید که بعد رحلت پیغمبر به نائب پیغمبر رجوع آرند
لهذا آنسرور علیه السلام برای شفقت بر امة خود رهنمونی کرده بمحبت آل خود و اشارة
فرموده به تشبث دامان پاک انها که وارثان پیغمبر و دروازه علوم وی اند و لهذا نه قال
علیه السلام ترکت فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی الحدیث یعنی گذاشتم در شما
دو وسیله محکم قرآن مجید و آل خود را و قال علیه السلام انا مدینة العلم وعلی بابها من
شهر علم ام و علی دروازه آن شهر است مراد ازین علم علم ظاهر نیست که همه اصحاب دران
شریک بودند بلکه مراد علم باطن است پس محض برای تحصیل علم باطن اشاره بسوی
علی و آل پاک او رفته و محبت آنها امر صادر شده حیث قال من کنت
مولاه فعلی مولاه و قال حب علی عبادة و غرض از محبت آنست که محبت
مرید را در رنگ پیر میگرداند قال علیه السلام المرء مع من احب اگر کسی
گوید که چون دیگر اصحاب را ولایت بتوسط علی رضی الله عنه رسیده پس افضلیت
علی رضی الله عنه بر خلفاء ثلثه لازم می آید و این خلاف اجماع است گفته
شود که چنانچه بکشف قطبیة کمالات ولایت که آنرا امامت گویند بعلی و ائمه ثابت
می شود و همچنین از کشف ثابت می شود که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دو قسم
کمالات بامت رسیده یکی کمالات ولایت که بعلماء اولیاء رسیده و این کمالات
تا قیام قیامت جاریست و نظر بر کثرت ارباب این کمالات حق تعالی فرموده
ثلة من الاولین وثلة من الآخرین مراد از اولین انبیاء سابق اند و امتان ایشان

ومراد از آخرین امتِ مرحومه پیغمبر ما علیه السلام و کمالات دویم کمالات نبوة است که بطفیل انور علیه السلام
بجمیع صحابه کرام رسیده و از تابعین و تبع تابعین بکمترے رسیده و بسبب قلة
ارباب کمالات نبوة درین امة حق تعالی فرموده ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین
چراکه در زمان پیشین انبیا بعدد بسیار پیدا شدند و درین زمانه بجز یک پیغمبر پیغمبر دیگر نشده و کسی که درین
امة این دولت رسیده بطفیل و تبعیة است و طفیلی را در جنب متبوع چندان اعتبار نیست نظر
برین ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین فرموده و این کمالات بعد قرون ثلثه رو باستتار
آورده و ضرور نیست که در زمان آخر باز آن نسبت کمالات نبوة بمنصه ظهور آید لقوله علیه السلام
مثل امتی کمثل المطر لا یدری اولها خیر ام آخرها او کحدیقة اطعم فوجا منها
عاما و فوجا منها عاما لعل آخرها فوجا هو اعرضها عرضا و اعمقها عمقا و احسنها
حسنا یعنی حال امت من مانند حال باران است دانسته نمی شود که اول آن بهتر است یا آخر آن
یا حال آن مثل حال باغیست خورانیده می شوم فوجی از آن سالی و فوجی دیگر از آن سالی دیگر شاید
که آخر آن افواج بهتر باشد در پهناوری و عمیق تر باشد در عمق و نکوتر در نکوئی کنایت از
همان ظهور کمالات نبوة است در آخر زمان و اگرنه کمالات ولایت گاهی کم نشده پس
بدانکه از کشف ثابت شده که قطب ارشاد کمالات ولایت علی مرتضی است که ما نه عبارت
از همان قطبیه است و دیگر صحابه درین کمالات ولایت بوی محتاج اند و لهذا ارباب
کمالات ولایة هر چند بنا بر عقیده اهل سنة به افضلیت شیخین قایل اند لیکن بحکم الانسان
عبید الاحسان شکر علی زیاده میکنند و گرویدگی بوی بیشتر دارند و قطب
ارشاد کمالات نبوة حضرت صدیق و حضرت فاروق اند و قطبیة ارشاد کمالات نبوة
بوزارت تعبیر یافته حیث قال علیه السلام وزیرای فی الارض ابوبکر و عمر و حضرت
عثمان از قطبیة کمالات نبوة و ولایت از هر دو نصیب دارند و لهذا او را ذو النورین گفته
شده و چون کمالات نبوة که در آن تجلی ذات بحت است بی پرده صفات بهتر

از کمالات ولایت است که دران تجلی صفات است یا تجلی ذات در پرده صفات است و مرتضی
دروازه علم قرار یافته که علم از صفات است و ابوبکر و عمر ازین بجای سر از جیب گشته و جماعت
صحابه را بیشتر نظر بر کمالات نبوة بود و کمالات ولایت در جنب کمالات نبوة اعتبار ندشت
لهذا تمام اصحاب رضی الله عنهم حتی خود علی رضی الله عنه به افضلیت شیخین قائل شدند
و بر آن اجماع کردند و دیگران متابعت آن اجماع کردند پس افضلیت خلفاء ثلثه بر علی
رضی الله عنهم اجمعین ثابت شد فافهم ولا تکن من القاصرین ٭

فصل

در بیان نعوت و شمایل محمد مهدی بدانکه موافق مذهب اهل سنة محمد مهدی مردی خواهد
بود از اولاد فاطمه اکثر بر آنند که از اولاد حسین رضی الله عنه باشد و در روایتی
از ابی داود آمده که از اولاد حسن مجتبی باشد و ظهور او بظن و تخمین علماء ظاهر و باطن
در اوایل صد سیزدهم از هجرة گفته اند لیکن این سنی یعنی تاریخ ظهور از پیغمبر صلی
الله علیه و سلم ثابت نشده احمد و ماوردی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایة کردند
که فرمودند آنحضرت صلی الله علیه و سلم مهدی از عترة من باشد بر آید در حالت
اختلاف مردم و لغزش پس پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده بود از ظلم
و راضی شوند ازو ساکنان آسمان و ساکنان زمین و در روایتی از ابی داود و ترمذی آمده که نام او نام
من و نام پدر او نام پدر من باشد یعنی محمد بن عبد الله و قسمت کند مال را برابر و پر کند
دلهای مردم را توانگری و در روایتی از حاکم آمده که در آینده آخر زمان بلای سخت که نشنیده شده بلای
سخت تر ازوی میابند مردم جای پناه پس برانگیزد حق تعالی مردی را
از عترة من و اهلبیت من پس پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده بود از ظلم
و دوست دارند او را ساکنان آسمان و ساکنان زمین آسمان باران پیشتر باید
بارد و زمین روئید گیها رویاند و درین هیچ فتوری نشود زندگانی کنند
در مردم هفت سال یا هشت سال یا نه سال و ظاهراً نیز دیر نباشد آن

روایت کردند و در روایتی از طبرانی بیست سال آمده و ابو نعیم روایت کرده که رسول فرموده
صلی الله علیه و سلم برانگیزد حقتعالی از عترهٔ من مردی اقرن اشنایا اجلی الجبهة یعنی پیوسته
دندان کشاده پیشانی و در روایتی از طبرانی در روایتی روی او درخشان باشد
مانند کوکب دری رنگ او مانند رنگ مردم عرب باشد و جسم او مانند جسم اسرائیلیان
باشد و در روایات آمده که عیسی علیه السلام نازل شود در وقت خلافت او و نماز گذارد
خلف او مدد کند او را بر قتل دجال در زمین فلسطین والله اعلم و جمهور امامیه کیسانیه
کلهم میگویند که مهدی صاحب الزمان زنده موجود است مگر آنکه از خوف دشمنان
پوشیده و قول ایشان را نه عقل مساعدة می کند و نه نقل و باعث ایشان برین قول نیست
مگر دعوی ایشان که نصب امام بر حقتعالی در هر عصر واجب است و امام معصوم می باید
و این هر دو مقدمه باطل است کما مر و الا در وقت جاهلیة پیش از بعثت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم هم باید که امامی معصوم موجود بودے و ادله که می آرند بر وجوب نصب امام
معصوم بر تقدیر تسلیم همان ادله نفی میکند امامی را که مخفی باشد لا یضر و لا ینفع پس
این ادعای ایشان لغو و لاطایل است و بعد اتفاق اینها بر آنکه مهدی مخفی گشته در ان اختلاف
کثیر دارند اثنا عشریه میگویند که آن محمد بن حسن عسکری است و او در سرداب سر من رای
در عمر چهار ساله یا پنج ساله مخفی شده دیگران انکار این معنی میکنند پس بعضی می گویند که عسکری پسر نگذاشته
و میراث او برادرش گرفته و امامت بوی منتقل شده و بعضی میگویند که عسکری را محمد نامی
پسری پیدا شده بود پیش از موت پدر بدو سال لیکن محمد وفات یافته زنده نمانده و افتراق کردند
امامیه در ین باب بر بیست فرقه و کیسانیه میگویند که مهدی محمد بن حنیفه است و فرقه از اسمعیلیه میگویند
که اسمعیل بن جعفر است بعضی گویند محمد بن اسمعیل بن جعفر است و فرقه از امامیه میگویند که مهدی محمد بن علی الباقر است و بعضی
جعفر صادق را و بعضی موسی کاظم را گویند و بعضی گویند محمد بن الحسن المثنی بن الحسن المجتبی
است و یک فرقه میگویند که محمد بن الحسن بن حسن است که او را منصور قید کرده تا یک سال در قید مانده بیشتر

او را برادر زاده پستر خبرش معلوم نیست و یکفرقه میگویند که آن محمد بن عبد الله بن حسین است
و یک فرقه میگویند که آن یحیی بن عمر است از نبیره های زید بن علی بن الحسین و کلما کان من
عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا و چون این کتاب بذکر ائمه اهلبیت تمام کردیم پس باید
که این ذکر را بابیات حسین علیه السلام که در کربلا هنگام شهادة با آن رجز کرده و ترنم فرموده شهید شده
اختتام نمائیم قال رضی الله عنه انا ابن علی الخیر من آل هاشم ❊ کفانی بهذا مفخر حین افخر ❊
وجدی رسول الله اکرم من مشی ❊ ونحن سراج الله فی الارض نزهر ❊ وفاطمة امی سلالة احمد
وعمی یدعی ذالجناحین جعفر ❊ وفینا کتاب الله انزل صادقا ❊ وفینا الهدی والوحی والخیر
یذکر ❊ وشیعتنا فی الناس اکرم شیعة ❊ ومبغضنا یوم القیمة یخسر اللهم صل وسلم وبارک
علی سید الخلق ورسول الحق محمد وآله واصحابه وازواجه امهات المؤمنین وعترته
الطیبین الطاهرین کما صلیت وسلمت وبارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم
انک حمید مجید **قطعه** رویدک ان احببت نیل المطالب ○ فلا تعد عن ترتیل آی
المناقب ○ مناقب آل المصطفی قدوة الوری ○ بهم یبتغی مطلوبه کل طالب ○ مناقب
اصحاب النبی المهتدی بهم ○ الی الحظ العلیا ورغب الرغائب ○ علیک بها سرا وجهرا فانها ○
تحاول عند الله اعلی المراتب ○ وجد عند ما تتلو لسانک ایها ○ بدعوة قلب حاضر غیر غائب ○ فمن
سال الکریم باجابة ○ فقد جاءه الاقبال من کل جانب ○

شکر خدای که مالک دو جهان و خالق کون و مکان و دارنده زمین و آسمان و بزرگی بخشش بزرگان است
که کتاب مستطاب مسمی بالسیف المسلول علی مبغض اصحاب الرسول که بر القش چوبی است دندان کوب برای
مخالفان و عصائی است راه نمای موافقان و برین سه قیاس کن زگلستان من بهار مرا ❊ از تصنیف زبدة العلماء فخر
الاصفیاء الکاملین جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول لاابل الموجد لکل العلوم بحر العلوم عالی بارگاه قاضی
مولوی ثناء الله پانی پتی که روح پاکش در باغ رضوان خرامان باد در مطبع احمدی واقع دهلی باهتمام ظفر علی طبع گردید

عن
عبد الله بن مغفل قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم الله الله اصحابي لا تتخذوهم
غرضا من بعدي فمن احبهم فبحبي احبهم ومن ابغضهم
فببغضي ابغضهم ومن اذاهم فقد اذاني ومن اذاني
فقد اذى الله ومن اذى الله فيوشك ان ياخذه
رواه الترمذي